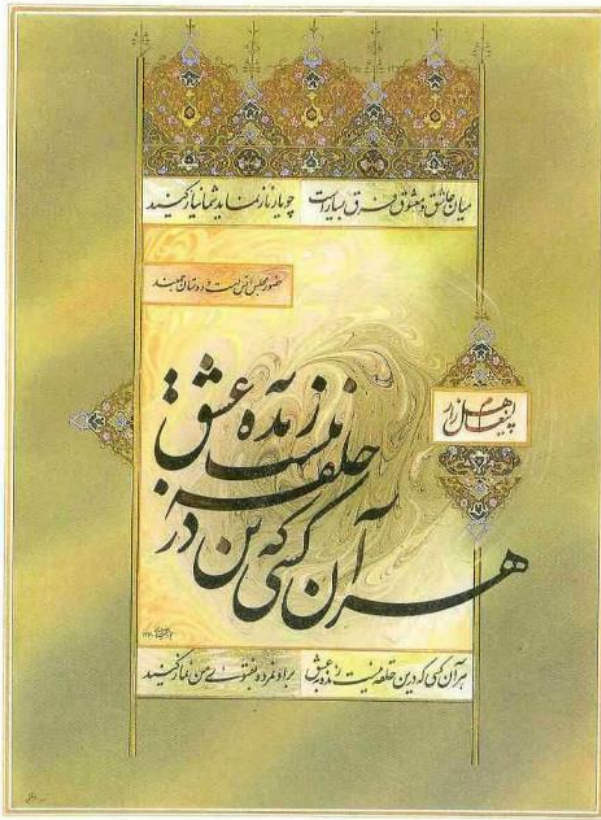




۱۰۳
زمستان
۱۳۸۹

دانش

فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد



۱۰۳

زمستان

۱۳۸۹

فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

مدیر مسؤول و سردبیر :

علی آقا نوری

مدیر :

سید مرتضی موسوی

حروف چین:

محمدعباس بلتستانی

چاپخانه:

آر می پریس (اسلام آباد)

شورای علمی دانش (به ترتیب الفبا)

استاد دانشگاه داکا

دکتر کلثوم ابوالبشر

استادیار دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر نعمت الله ایران زاده

دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر سعید بزرگ بیگدلی

پژوهشگر و فهرست نگار

دکتر محمد حسین تسبیحی

استاد دانشگاه کراچی

دکتر ساجد الله تفهیمی

دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر احمد تمیم داری

استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان

دکتر محمد مهدی توسلی

پژوهشگر بنیاد دایرة المعارف اسلامی

اکبر ثبوت

استاد دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر رضا مصطفوی

استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر ابوالقاسم رادفر

دانشیار دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر سید سراج الدین

استاد دانشکده دولتی کویته

دکتر سلطان الطاف علی

استاد دانشگاه علامه اقبال

دکتر محمد صدیق شبلی

استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر صغری بانو شکفته

استاد ممتاز دانشگاه دهلی

دکتر امیر حسن عابدی

استاد دانشگاه تربیت معلم

دکتر محمود عابدی

دانشیار دانشکده گوردن

دکتر عارف نوشاهی

استاد زبان و ادب اردو

دکتر گوهر نوشاهی

پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

سید مرتضی موسوی

استاد دانشگاه پنجاب

دکتر معین نظامی

استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر مهر نور محمد خان

استاد دانشگاه بین المللی اسلامی

دکتر سید علیرضا نقوی

روی جلد : میان عاشق و معشوق فرق بسیار است

چو یار ناز نماید شما نیاز کنید

هر آن کسی در این حلقه نیست زنده به عشق

بر او نمرده به فتوی من نماز کنید

«حافظ»

پدیدآورنده : استاد جواد بختیاری

یادآوری

* فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی ، مشترکات تاریخی

و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.

* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این

کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.

* دانش در ویرایش مقاله ها آزاد است .

* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.

* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی ، شایسته است :

- ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند و حداکثر در بیست

صفحه تدوین شود.

- در صورت امکان در **word.doc** با ایمیل ارسال شود.

- دارای چکیده مقاله به فارسی و انگلیسی و «پانویس» و «کتابنامه» باشند.

- ترجیحاً همراه یک قطعه عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.

* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.

* مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهده نویسندگان است.

* چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام مأخذ، آزاد است.

فصلنامه دانش توسط کمیسیون آموزش عالی پاکستان

به عنوان مجله علمی پژوهشی شناخته می شود.

*** نشانی دانش :**

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

خانه ۴ ، کوچه ۴۷ ، ایف ۸ / ۱ ، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ - پاکستان

دورنویس : ۲۸۱۶۰۷۵

تلفن : ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶

Email : daneshper@yahoo.com

<http://ipips.ir>

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

فهرست مطالب

معرفی نسخه خطی

- تنبیه السلاطین : اثری نو یافته در عرفان
از سید احمد کاسانی
به کوشش حکیمه دست رنجی

اندیشه و اندیشمندان

- نفوذ و تأثیر شیوه نستعلیق ایران
در شبه قاره هند و پاکستان
- سهم پاکستان در گسترش زندگینامه ها
و سیره نگاری های پیامبر اکرم (ص)
- طالب آملی: سراینده سرشناس
نیمه اول قرن یازدهم هجری
- سیر و سلوک روح در عرفان اسلامی
و مسیحی...
- بررسی روش آموزش زبان و ادبیات
فارسی در پاکستان
- سهم ایرانیان در تدوین متون اخلاقی
- نقد و بررسی داستان های بهرام صادقی
- مفهوم آزادی در اشعار علامه اقبال
- تاریخچه روابط سه هزار ساله ایران
و حوزه شبه قاره

۴۷ دکتر انجم رحمانی

۷۵ دکتر رضا مصطفوی سبزواری

۸۵ دکتر صغری بانو شگفته

۱۰۵ شفق غلامی شعبانی

۱۲۳ دکتر مهر نور محمد خان

۱۳۷ جعفر گل محمدی

۱۵۳ دکتر شکیل اسلم بیگ

۱۷۱ دکتر یوسف عالی عباس آباد

۱۹۹ دکتر محمد اقبال ثاقب

ادب امروز ایران

- داستان کوتاه : تلخی علی اکبر والایی ۲۱۵
- شعر : محمد رضا سهرابی نژاد، علی موسوی گرمارودی، محمد علی حضرتی، عبدالجبار کاکایی، محمد علی مجاهدی، مرتضی امیری اسفندقه ۲۲۲

فارسی شبه قاره

- مخمس چهل اسرار دکتر محمد حسین تسییحی ۲۲۷

شعر فارسی امروز شبه قاره ۲۵۱ - ۲۵۶

نبی بخش دانش، صفدر حسین میرزا سیفی، حافظ سید بزرگ شاه الازهری، سید نفیس خوارزمی، دکتر معین نظامی، جاوید اقبال قزلباش، دکتر محمد حسین تسییحی، دکتر رئیس احمد نعمانی، جوهر براهویی، صدیق تاثیر،

گزارش و پژوهش

- راهیان ابدیت : مدیر فصلنامه دانش ۲۵۹

* استاد ایرج افشار

* دکتر نبی بخش بلوچ

* شرافت عباس

- کتابهای تازه سید مرتضی موسوی ۲۶۳

نامه ها

- پاسخ به نامه ها دفتر دانش ۲۶۹

چکیده مطالب به انگلیسی

1 -7 Abstracts of Contents in English

A Glimpse of Contents of this issue Syed Murtaza Moosvi

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن دانش

همزمانی آماده سازی و چاپ یکصد و سومین شماره فصلنامه دانش مصادف است با مناسبت های تاریخی و مهم در جمهوری اسلامی ایران و پاکستان. پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی ایران به دست رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی(ره) در بیست و دوم بهمن ۱۳۵۷، تحولی شگرف بود که موجب سرنگونی طاغوت حاکم در ایران و آزادی مردم ایران ازیوغ استعمار گردید، همچنین سالگرد تولد پیامبر عظیم الشان اسلام، حضرت محمد (ص)، و هفته وحدت طلیعه شادی برای مسلمانان عالم می باشد. و روز اقبال در پاکستان فرصتی است تا اصحاب فرهنگ به بررسی و تأمل در افکار و اندیشه های این نابغه و متفکر مسلمان پردازند و در شناخت هرچه بیشتر اندیشه های او تلاش نمایند. ضمن گرامی داشت این ایام، خداوند را شاکریم که این توفیق حاصل شد تا باتلاش و کوشش و همیاری اصحاب اندیشه و جمعی از اندیشمندان حوزه زبان و ادب فارسی در ایران و پاکستان این شماره فصلنامه به زیور طبع آراسته گردد.

بنابراین، باکمال خوش وقتی مجموعه مقالات پیش رو را به محققان، پژوهشگران و همه طالبان علم و ادب تقدیم می کنیم. در این شماره دانش مجموعه ای از موضوعات مرتبط با حوزه های مختلف ادبی و فرهنگی به مخاطب ارائه می شود که در مجموع نشان دهنده عمق غنای فرهنگ و ادب ایران زمین و نیز تلاش پژوهشگران سخت کوش پاکستانی در تحقیق و تفحص در خصوص فرهنگ ایرانی - اسلامی است. امید است با همت و همیاری اساتید گرامی ، اندیشمندان و محققان ایرانی و پاکستانی بتوانیم این رسالت سنگین را به سر منزل مقصود رسانده و موجب رضایت حق تعالی و نیز بهره مندی خوانندگان محترم را فراهم آوریم. در پایان این نوید به علاقه مندان فصلنامه وزین دانش داده می شود که با تلاش و همت همکاران مجله الکترونیکی فصلنامه آماده بهره برداری است و خوانندگان محترم می توانند جهت دسترسی، به آدرس <http://www.ipips.ir> یا سایت مرکز [thedanesh.com/103](http://www.thedanesh.com/103) مراجعه فرمایند.

سردبیر

معرفی

نسخه های خطی

تنبيه السلاطين اثری نو یافته در عرفان و فلسفه سیاست اسلامی

مقدمه

تنبيه السلاطين، عنوان اثری به فارسی در باب آداب سلاطین و ضرورت عادل بودن حاکمان مسلمان از خواجهگی احمد کاسانی (متوفی ۹۴۹ ق / ۱۵۳۴ م)، عالم و از عارفان پیرو فرقه نقشبندیه و نویسنده چندین اثر عرفانی و دینی به زبان فارسی و عربی. بنابراین، در آغاز این مقال ارائه شرح بیشتری از احوالات خواجهگی احمد کاسانی ضروری می نماید. استاد سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران نام کامل وی را چنین آورده است:

«سید احمد بن سید جلال الدین بن سید جمال الدین بن سید برهان الدین خواجه بن میردیوانه بن سید برهان الدین قلیج بن سید کمال الدین معروف به خواجهگی احمد و مخدوم اعظم». وی می افزاید که خواجهگی احمد «در کاشان فرغانه ولادت یافته و از بزرگان مشایخ نقشبندی ماوراء النهر در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم بوده و عبیدالله خان شیبانی (حک: ۹۴۰-۹۴۶ق) به وی ارادت می ورزیده و در عصر خویش شهرت بسیار داشته و در یکم محرم ۹۴۹ ق در گذشته است.» در باب احوالات و مقامات خواجهگی احمد کاسانی کتاب های چندی به رشته تحریر درآمده است که از آن میان یکی مقامات حضرت مخدوم اعظم است که مؤلف آن معلوم نیست و دیگری انیس الطالبین از قاسم بن محمد صفایی کاتب است. وی از صوفیان ماوراءالنهر و از مریدان کاسانی بوده و تألیف این کتاب را در ۱۰۲۶ ق یا ۱۰۲۸ ق آغاز کرده است. از لابه لای تنبيه السلاطين نیز می توان به شرح گوشه هایی از زندگی مؤلف آن دست یافت. خواجهگی احمد کاسانی در چند جا به شرح سفرهای خود و علت مهاجرتش از بخارا و اوضاع زمانه ای که در آن می زیسته و نیز رفتار حاکمان وقت و صوفیان، و از جمله خود او،

* - مؤلف و ویراستار ، رئیس گروه نشریات دانشگاه پیام نور (ایران) ، مدرس گروه زبان و ادبیات

و رابطه اش با مرادش، مخدوم اعظم، اشاره می کند. مثلاً در برگ ۱۶ از تنبیه السلاطین آورده است که «به سبب رواج فسق و فجور و بی عنایتی به شریعت محمدی در موطن خود روزگار را به سختی می گذرانده تا آنکه از دوستان اهل طریقت می شنود که حاکم هرات دوستدار اهل طریقت و پیرو و ملزم به شریعت است. از این رو، تصمیم به مهاجرت به هرات می گیرد و در هرات مورد عنایت عبیدالله خان اوزبک واقع شده و به ترویج افکار دینی و عرفانی خود می پردازد.» او می افزاید که عبیدالله خان آن قدر در رواج شریعت و طریقت ابرام ورزید تا آنکه «هیچ گونه اسباب و آلات فسق در آن دیار نماند. محتسبان گماشته اند، همیشه در تفحص آن اند که نامشروعی در آنجا نگذرد.»

عین عبارات تنبیه السلاطین در باب احوالات خواجهگی احمد و سبب مهاجرت او چنین است:

«هرچه سبب آمدن این ضعیف کمترین از خادمان این مخدومان را به این مکان شریف آن بود که در آن دیار به واسطه فسق و فجور و ظلم بسیار بسی تفرقه و تشویش در میان مسلمانان می بود... ناگاه دو سه یاری از یاران اینجایی بدان جا رفتند. بسی اخبار نیک از حضرت سلطنت شعاری... رسانیدند که ترویج شریعت محمدی، صلی الله علیه وآله وسلم، در این زمان هم چنانکه شرط است، ایشان کرده اند به حدی که هیچ گونه اسباب و آلات فسق در آن دیار نماند. بعد از شنیدن این سخنان فقیر در هر مرتبه بی اختیار شدم که ملاحظه هیچ کس از فرزندان و متعلقان نتوانستم کردن و خود فرض داشتم آمدن این دیار را» (تنبیه السلاطین، نسخه خطی، برگ ۱۶).

همچنین از عبارات خواجهگی احمد چنین بر می آید که او از نزدیکان مراد خود بوده و در زمان حضرت سلطنت شعاری عبیدالله خان اوزبک، به تصریح مؤلف، در ارایش صوفی نقشبندی مورد اقبال سلطان قرار داشته اند و در زمانی که مخدوم او به همراه سلطان به بخارا آمده خواجهگی احمد نیز همراه او بوده: «و این فقیر در آن زمان در ملازمت شریف ایشان می بودم (برگ ۱۳)» و خواجهگی احمد از مریدان مورد اطمینان و از مقربان مراد خود بوده تا جایی که کتابت و حک و اصلاح مکاتبات و مولفات مهم را به وی سپرده است: «حضرت ایشان طریقه خواجهگان را نوشته به من دادند که حک و اصلاح کن و از برای او فرست. حک و اصلاح کرده از برای او فرستادم» (همان، برگ ۱۲). علاوه بر این، به تصریح منابع، خواجهگی احمد از عارفان صاحب نفوذ در چین و افغانستان (امروزی) بوده و «بر طبق روایات

محلی یکی از خواجهگان نقشبندیه از دهبید سمرقند به کاشغر رفت تا در

مذاکرات خان کاشغر با ازبک ها شرکت جوید. وی خواجه احمد کاسانی (متوفی ۹۴۹)، معروف به مخدوم اعظم بود که بنیانگذار سلسله خواجهگان یا خواجه های ترکستان و نیای روحانی صوفیان چین محسوب می شود».

Encyclopedia Islamica, "Tasavof" and "Dehbid".

از اشارات خواجهگی احمد کاسانی در تنبیه السلاطین چنین برمی آید که او از زمره صوفیان تارک دنیا نبوده و به روال صوفیان طریقت نقشبندی ازدواج کرده و خانواده و فرزندان نیز داشته است (نک: همان، برگ ۱۶). در منابع نیز به صراحت آمده است که او دو همسر اختیار کرده و از هر کدام یک پسر داشته که این هر دو از مریدان و ادامه دهندگان طریقت او بوده اند و پس از پدر به مقام شیوخیت در طریقت نقشبندی نایل شده اند (یادگار سید ، «نقشبندیه بلخ» در سایت *Naqshbandyan*).

نکته شایان ذکر دیگری که از تفحص در نسخه خطی تنبیه السلاطین معلوم می شود آن است که از بعضی ابیات نقل شده چنین برمی آید که خواجهگی احمد ذوق شعری هم داشته و علاوه بر اشعار مولانا جلال الدین مولوی و دیگر شاعران متقدم ، آیاتی از سروده های خود را ذکر کرده است. وی در برگ ۲۰ در بیت « سرمایه دو عامل عشق است پیش قاسم / خوش وقت آنکه جانش در عشق مستقیم است » به تخلص « قاسم » نیز اشاره کرده است.

آثار

خواجهگی احمد کاسانی از زمره نویسندگان کثیرالتألیف روزگار خود است. او آثار بسیار زیادی به زبان فارسی و عربی در موضوعات دینی و عرفانی و اخلاقی نگاشته است. سعید نفیسی آثار ذیل را برای او بر می شمارد:

۱. اسرار نکاح
۲. رساله سماعیه
۳. رساله وجود
۴. آداب السالکین
۵. رساله النصیحه
۶. رساله در شرح الفقر سواد الوجه فی الدارین
۷. رساله در شرح اذ قال ربک للملائکه
۸. شرح الولد سر ابیه

۹.	نفحات السالکین
۱۰.	رساله الذکر یا رساله بیان ذکر
۱۱.	رساله در شرح کل مولود یولد علی الفطره
۱۲.	رساله بیان سلسله خواجگان
۱۳.	بیان چهار کلمه
۱۴.	سلسله الصدیقین
۱۵.	رساله در شرح الدنیا مزرعه الاخره
۱۶.	رساله در شرح کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف
۱۷.	معراج العاشقین
۱۸.	رساله در تعریف کلمه صوفی
۱۹.	واقعه الحقایق
۲۰.	زبدۃ السالکین
۲۱.	گل و نوروز
۲۲.	آداب الصدیقین
۲۳.	گنج نامه
۲۴.	رساله در شرح یا آدم اسکن و زوجک فی الجنه
۲۵.	رساله بابا آدم
۲۶.	رساله در تعریف عشق
۲۷.	رساله در شرح رباعی احوال نیم ای دوست یکی دو بینم
۲۸.	رساله بکائیه
۲۹.	مرآت الصفا
۳۰.	رشد السالکین
۳۱.	تنبیه العلما

چنانچه از فهرست فوق بر می آید استاد نفیسی، به صراحت، به تنبیه السلاطین اشاره نکرده است اما از آنجا که این رساله با عبارت «اذ قال ربک للملائکه» آغاز می شود، به یقین، منظور از این رساله، تنبیه السلاطین بوده که احتمالاً در نسخه مورد مراجعه نفیسی در آغاز نسخه اسم کتاب قید نشده بوده است اما استاد احمد منزوی در فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش، ذیل شماره ۲۱۴۴، به صراحت، از چند نسخه تنبیه السلاطین یاد کرده و از دیگر آثار خواجگی احمد کاسانی، با ذکر دقیق نام رساله ها مانند نصیحه السالکین، سوادالوجه، بطیخیه و

گنج نامه یاد کرده است.

مضمون و محتوای تنبیه السلاطین

این رساله با آیه «و اذ قال للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه» آغاز و با عبارت «...اگر فرد بود، عین درد گردد. دیگر آنکه اگر کسی در سرپنداری دارد و فرو شکند و دعوی او از سر او بیرون رود نیک رو نماید» به پایان می رسد. کاسانی عبارت آغازین را به عمد و بجا انتخاب کرده تا طرح بحثی را درخصوص فلسفه زندگی اجتماعی انسان ها و لزوم عادل بودن حاکم مسلمانان آغاز کند. او بحث را به شیوه استدلالیون در پیش می گیرد هرچند که نتیجه بحث به رواج عرفان نقشبندی می انجامد. کاسانی معتقد است که هدف خداوند از خلقت آدم، ایجاد زندگی اجتماعی و عمارت عالم بوده و برای دوام و ثبات زندگی اجتماعی وجود حکومت را ضروری می داند. به عبارت دیگر، منظور از اعطای خلافت به آدم، معمور ساختن عالم است و این خلافت معنایی جز حکومت عادلانه ندارد. او حکومت عادلانه و توأم با شفقت را شرط شکرگزاری انسان نسبت به نعمت خلافت اعطا شده از سوی خداوند می داند یعنی حاکم وقتی شکر نعمت را به جا می آورد که طریق عدل و شفقت نسبت به بندگان خدا در پیش گیرد همان طور که سیره پیامبر اسلام (ص) چنین بود. او سپس به معنای عدل می پردازد. از دیدگاه کاسانی، به عنوان عالم و عارفی مسلمان، عدل چیزی نیست جز ترویج شریعت و طریقت محمدی. زیرا کمال آدمی در آن است که مظهر شریعت و طریقت محمدی شود و این پادشاهان اند که قابلیت و استعداد تحقق این کمال را دارند، قابلیت آن که در ظاهر شریعت توقف نکنند و به باطن شریعت وقوف یابند و باطن شریعت چیزی نیست جز طریق عرفان و کشف و شهود تا آنگاه که به مرتبه عارفان بزرگی چون ابراهیم ادهم بینجامد.

اما شرط تکمیلی تحقق عدالت برای حاکم مسلمان، یا به تعبیر کاسانی، برای پادشاه رفتار توأم با شفقت و رحمت با اهل تصوف است. حاکم علاوه بر آنکه خود باید به آیین طریقت ملتزم و معتقد باشد، باید زمینه رواج آن را نیز فراهم آورد. او باید با صوفیه و دراویش همدل باشد تا آنان بتوانند با فراغ بال به ممارست در طریقت بپردازند و دیگر مردمان را نیز به این طریق هدایت کنند. سلطان حامی اهل تصوف، از دیدگاه کاسانی، به خیر دنیا و آخرت نائل خواهد شد. در دنیا نیکنامی و اقبال خلق نصیب او می گردد و در آخرت نیز، به سبب پیروی از سنت پیامبر و تحقق باطن شریعت، رستگار خواهد شد.

شایان ذکر است که کاسانی، برخلاف نظر بسیاری از صوفیه مبنی بر

آزادگی صوفیان از حکومت های وقت، معتقد است که رواج تفکر صوفیه درگرو حمایت پادشاهان است. او حمایت پادشاهان را شرط ضروری ترویج افکار صوفیانه می داند و از این حیث، عارف و نظریه پرداز واقعی گرا به نظر می رسد. او می گوید که اگر در دوره ای صوفیه تحت رنج و عذاب و مورد بی مهری یا سخت گیری حاکم باشند. نمی توانند به فراغ بال به هدایت و ارشاد خلق بپردازند و در نتیجه این وضعیت، رواج طریقت و شریعت رونقی نخواهد داشت. او چهار چیز را شرط سلوک طریق می داند: «خان و اخوان و زمان و مکان» و نقل می کند که اکابر سه شرط «اخوان و زمان و مکان» را ذکر کرده بودند اما من به این سه شرط، شرط چهارمی اضافه می کنم و آن موافقت «خان» و منظور از خان «پادشاه وقت» است. (تنبیه السلاطین، نسخه خطی، برگ ۱۹). او بهترین دوران رواج صوفیه را دوره ای از سلطنت سلطان مغفور و حضرت سلطنت شعاری، عبیدالله خان می داند که او هیچ اموری از امور حکومت را بی مشورت خواجه عبیدالله احرار به انجام نمی رساند و اعتقادی تمام به طریقت او داشت. کاسانی در ادامه رساله به برخی از تعالیم صوفیه در خصوص مقام و منزلت و کمال انسان، می پردازد و به شرح اصطلاحات صوفیانه مانند «درد» و «سوز» و «الم» رو می آورد. او انسان را مظهر جمیع صفات جمالی و جلالی حق می داند. انسان پس از پیمودن طریقت و ادای «عبادت تامه جامعه» به این مقام نایل می شود اما از آن جا که درد خاصه انسان است و انسان واقف، از فراق محبوب در رنج است، باید که همواره در سوز و الم باشد تا آنگاه که به مشاهده جمال الهی و فنای در حضرت حق نایل آید (همان ، برگ ۲۲).

کاسانی برای پروراندن بحث و اثبات نظریات خود از اقوال عارفان بزرگی چون شبلی، ابو علی دقاق ، خواجه عبیدالله احرار و مخدوم خود (احتمالاً جامی) مدد می گیرد و به ذکر حکایاتی در باب احوالات آنها می پردازد. او همچنین ، به آیات و احادیث پیامبر اکرم (ص) استشهد می کند و در جای جای سخن، به مناسبت، اشعاری از شاعران صوفی مشرب ، به ویژه مولانا جلال الدین محمد رومی، نقل می کند.

نثر تنبیه السلاطین

نثر تنبیه السلاطین ساده و روان است در عین حال که نویسنده در جای جای اثر از استشهد به آیات و احادیث و اشعار و اقوال صوفیان نیز بهره می گیرد. البته

این به معنای یک دست بودن نثر تنبیه السلاطین نیست. کاسانی در نگارش این اثر سبک مخصوص خود را دارد و آن را با کاربرد خاص افعال و قیدها و دیگر موارد نشان داده است. در ذیل به برخی از این ویژگی های سبکی اشارت می رود:

الف) کار برد فعل «می کرده باشند» که از زمره صیغه های فعلی رایج در متون فارسی نیست:

«وقتی که حق، سبحانه، ایشان را به این سعادت که به عدل یک ساعت، ثواب شصت ساله عبادت حاصل «می کرده باشند» مشرف ساخته باشد» (تنبیه السلاطین، برگ ۴).

«... ایشان می گفتند نه این است که ایشان این را تکلیف «می کرده باشند» بلکه خوی و طبیعت ایشان همچنین افتاده است» (همان، برگ ۱۷).

ب) کار برد «هرچه» به جای «هرچند»

«هرچه» اکابر گفته اند مذاق دریافت سخنان این طایفه به غایت نعمت عظیم است، هرکسی نمی داند...». «هرچه» درد خاصه انسان است، مراد از درد آن سوز و المی است که از فرقت محبوب پیدا می شود در دل محب» (همان، برگ ۲۰).

ج) کار برد «کشتن» به جای «کشته شدن»

پادشاه در مقابله بوده دیده اینها را که طایفه عجیبی می نمایند که در کشتن مسابقت می کنند بر یکدیگر (همان، برگ ۱۰).

د) کاربرد «گفته باشد» به جای «گفته شد»

«آن عزیز «گفته باشد» تو را چه حاجت است به این. او گفته باشد هی جاهل نشنیده ای که...».

ه) کار برد «بو برد» به جای «ببرد»

ورتو نکنی هرکه کند او «بو برد» (همان، برگ ۶، برگ ۳).

و) کاربرد «که مر»: «که مر «این طایفه راست» (برگ ۱۵).

ز) حذف «که» ربط:

«مراد از درد آن سوز و المی است [که] از فرقت محبوب پیدا می شود» (برگ ۲۰).

ح) عدم کار برد ساختار رایج جمله از حیث جایگاه فعل و فاعل: «چون که جن و انس حامل و مظهر این دو صفت شدند از این جهت [تخصیص] کرد عبادت تامه جامعه را به این دو».

ط) کاربرد واژه هایی که کاربرد و معنای آنها در فارسی رایج در ایران دگرگون

شده است. مانند « ورزش » از مصدر « وزیدن » به معنای ممارست کردن در عرفان .

رسم الخط تنبيه السلاطين

نکته شایان ذکر آن است که رسم الخط این نسخه خطی، در وهله اول، خاص است و در وهله دوم یک دست نیست. در اینجا به برخی از ویژگی های رسم الخطی این اثر اشاره می شود:

- کار برد «چ» بدون نقطه و کار برد «گاف» بدون سرکش
 - کار برد اختصاراتی چون «تعه» به جای «تعالی»
 - کار برد غلط های املائی مانند «ازواق» به جای «اذواق» در برگ ۸.
 - کار برد «ة» به جای «ت» ، مثلاً «برکة» به جای «برکت» در برگ ۹.
 - کار برد «ی» به جای همزه بر روی کرسی «ی» مثلاً «مایده» به جای «مائده» در برگ ۱۰.
 - کار برد «اند» به جای «یند» ، مثلاً «اینها ند» به جای «اینها یند» در برگ ۱۱.
 - کار برد رسم الخط دوگانه برای یک کلمه ، مثلاً «خانه واده» و «خانواده» در برگ ۱۲.
 - کار برد «نه بود» به جای «نبود»
 - کاربرد «می کردند» به جای «می کردند» (برگ ۸).
 - کار برد «هرچه گاه» به جای «هرگاه» در برگ ۱۰.
 - عدم اعمال نشانه تنوین
 - کار برد «ازین» به جای «از این»
- برای شروع بیت گاهی کلمه «بیت» را می نویسد و گاهی سه نقطه قرمز رنگ می گذارد. اما با توجه به نسخه بدل ، در همه موارد کلمه [بیت] اعمال شد.
- از دیگر موارد مربوط به رسم الخط کاتب می توان به اعراب گذاری کامل اشعار فارسی، تکرار برخی کلمات (که احتمالاً سهو کاتب است) ، عدم یکدستی ذکر نام شاعرانی که شعر آنها به عنوان شاهد در متن ذکر شده است، اشاره کرد. همچنین در متن بر روی برخی کلمات خط کشیده شده و صحیح آنها در حاشیه یا متن نوشته شده است. این امر نشان می دهد که متن نسخه یک بار به طور کامل باز خوانی شده است.

ویژگی های تصحیح این نسخه

در تصحیح این اثر دو نسخه خطی، هر دو متعلق به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ملاک کار بوده است. یکی نسخه شماره ۹۰۹۲، با عنوان *تنبيه السلاطين* و دیگری نسخه شماره ۱۴۰۱ با عنوان *رسائل کاسانی* در ۹۳۱ برگ که از این میان نسخه شماره ۹۰۹۲ که منقح تر به نظر می رسید به عنوان نسخه اساس انتخاب و نسخه شماره ۱۴۰۱ به عنوان نسخه بدل برگزیده شد. این نسخه در مجموعه آثار کاشانی و با عبارت «هذا رسالة تنبيه السلاطين» آغاز می شود و در پایان آن نام کاتب و تاریخ کتابت قید نشده است و برگ های ۶۰۵-۵۸۲ را در بر می گیرد. نسخه اساس به قلم محمد امین نامی، به تاریخ شهر ذی القعدة ۱۰۶۹ هجری کتابت شده است. در تصحیح این اثر موارد ذیل اعمال شده است:

الف) تصحیح اغلاط و سهوهای کتاب با مراجعه به نسخه بدل و در مواردی با تکیه بر تصحیح انتقادی. این موارد در علامت [-] در متن و در زیر نویس صفحات آمده است.

ب) کنترل کامل آیات قرآن و احادیث نبوی(ص) و ذکر ترجمه آنها در پا نوشت. (ج) فارسی اشعار نقل شده در متن از دواوین شعرا و ذکر نشانی آنها در پانوشت در حد مقدور.

د) اعمال رسم الخط مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی در متن. شایان ذکر است که از اعمال رسم الخط مصوب در ضبط واژگان اشعار، جهت رعایت امانتداری، پرهیز شد.

در پایان بر خود فرض می داند از توجه و اهتمام رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، جناب آقای آقا نوری و راهنمایی های استاد گرامی جناب آقای دکتر پدرام میرزایی سپاس گزاری نمایم.

بسم الله الرحمن الرحيم

تنبيه السلاطين

«و اذ قال للملائكة انى جاعل فى الارض خليفه^۱» بدان اى طالب صادق كه حق، سبحانه و تعالى، دنيا را خلق كرد، قوله تعالى «امرہ اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون^۲» بعد از آن خواست كه دنيا را معمور سازد، حضرت آدم را خلق كرد، آلات و اسباب عمارت را، به تمامي^۳، در وجود او تعبیه كرد و به بهشت فرستادش تا چند گاه در بهشت تربيت وجود شريف او بكنند تا او را قوت عمارت دنيا شود. آدم به بهشت آمد و چند گاه از نعمت هاى بهشت، از هر كدام كه مى خواست، مى خورد و قوت عظيم در وى پيدا شد. حق ، سبحانه و تعالى، چون كه مى خواست كه به واسطه آدم دنيا معمور شود، چون به يك آدم تنها معمور نمى شد شهوتى در وجود او خلق كرد و چون كه شهوت در حركت آمد، بى قرار و بى آرام شد، از جهت قضای شهوت هم جنس خود را مى طلبيد، قال عليه السلام « كل جنس يميل الى جنسه»

كند هم جنس باهم جنس پرواز كبوتر با كبوتر باز با باز

حق، سبحانه، حوا را از پهلوى چپ او خلق كرد و امر كرد به آدم كه "اسكن اليها" [بيت]:

از پى اسكن اليهاش آفريد كى تواند شد از حوا پديد^۴

-
۱. «ربك» در متن نسخه نيامده اما در نسخه بدل آمده است. سوره بقره، آيه ۳. ترجمه: و خداوند تو فرمود كه من در زمين خليفه اى خواهم گماشت.
 ۲. سوره ياسين ، آيه ۸۲. ترجمه: فرمان نافذ او چون اراده خلقت چيزى كند به محض اينكه بگويد موجود باش، موجود خواهد شد.
 ۳. اشاره است به آيه ۳۵ سوره بقره و آيه ۱۹ سوره اعراف با مضمون : اى آدم تو و همسرت در بهشت سكنا گزينيد.
 ۴. متن: پديد

آدم با حوا چندگاه در بهشت قرار گرفتند و هر دو تنعم می راندند در بهشت. ۱ و از هر نعمتی می خوردند ۱ چون که ۱۱ | غرض حق، سبحانه، از آفرینش آدم و حوا عمارت دنیا بود، خواست که ایشان را به دنیا فرستد، بی جهت و بهانه چون فرستد؟ چرا که کرم و مروت تقاضای آن نمی کند که شخصی را در بهشت که محل انعام و الطاف است درآورده باشد بی جهت و گناه بیرون آرد. از این جهت امر کرد به حضرت آدم و حوا که در بهشت باشید و بخورید هر نعمتی را که خواهید و لیکن نزدیک نشوید درختی را که آن گندم است. قوله تعالی «یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و کلا منها رغداً حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین»^۱

چونکه غرض حق، سبحانه، فرستادن بود آدم را به دنیا، غالباً گماشت شیطان لعین را بر حضرت آدم تا وسوسه کند به خوردن گندم. حضرت آدم و حوا که گندم را منع کرده بود حق، سبحانه، از خوردن آن ایشان را که «الانسان حریص لما منع»^۲ بعد از خوردن آدم و حوا گندم را حق، سبحانه، به طریق قهر و غضب، انداخت ایشان را از آن مرتبه عالی که بهشت است به این مرتبه دون که دنیا است. افتادن ایشان بنا بر قضای الهی است غالباً که

بی قضا و حکم آن سلطان بخت
روستایی شهری را چون مات کرد^۳

می نجبند هیچ برگی بر درخت
چون قضا آهنگ نارنجات کرد

تا دویست سال حضرت آدم و حوا از برای تقصیر آن گناه حق تعالی را خدمت و بندگی می کردند، به سرمایه گریه و زاری عذر آن گناه می خواستند.
بیت :

۵. سوره بقره، آیه ۳۵، ترجمه: ای آدم تو با جفت خود در بهشت جای گزین و در آنجا از هر نعمت که بخواهید فراوان برخوردار شوید ولی به این درخت نزدیک نشوید که از رستگاران خواهید بود.

۶. انسان به هر آنچه از او بازداشته شود، حریص است. (صدری نیا، باقر، ص ۱۳۰)

۷. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۶:

روستایی شهری ای را مات کرد

چون قضا آهنگ نارنجات کرد

گریه و زاری عجب سرمایه‌ایست **دولت کلی قوی تر دایه ایست [۲]**

بعده ایشان را فرزندان بسیار شدند و به خدمت و عمارت دنیا مشغول شدند، حق، سبحانه و تعالی، گناه حضرت آدم و حوا را عفو کرد از بسیاری طاعت و بندگی که کرده بودند خداوند خود را، از این جهت گوی سعادت را ربودند. بیت:

خدمت تو کنی گوی ز میدان تو بری **ورتو نکنی هر که کند او ببرد^۱**

قال النبی علیه السلام «من خدم خدم^۲»

خدمت تو را به کنگره کبریا کشد **وین سقف گاه را به ازین نردبان خواه**

از این جهت حضرت حق، سبحانه، حضرت آدم را خلیفه و پادشاه فرزندان او ساخت. چندگاه حضرت آدم در دنیا خلافت می راند بر فرزندان خود تا دنیا تمام معمور شد. بعد از آن حضرت آدم را [باز] به جوار رحمت خودش برد. بیت:

گوی دولت آن برد تا پیشگاه **کو برد از جان و دل فرمان شاه**

حضرت آدم به واسطه کمال بندگی و نیاز گوی دولت را ربود که باز به جوار رحمت الهی مشرف شد. بعد از حضرت آدم حق، سبحانه و تعالی، در هر زمان، مناسب آن زمان و آن قوم یکی از فرزندان آدم را استعداد تمام آن قوم می بخشد و او را پادشاه و خلیفه آن قوم می سازد الی یومنا هذا چون که سنت لله چنین جاری شده است که آدمیان بی پادشاه [و خلیفه] نمی توانند بود. اما بدان ای طالب صادق، خلیفه بر طبق مستخلف می باید که باشد، یعنی هرچه در مستخلف است از داد و عدل و شفقت بر مسلمانان از قهر و غضب

۸. در متن: بو برد

۹. کسی که خدمت گذاری کند، خدمت شود.

ایشان در خلیفه نیز آن می باید که باشد تا او سزاوار باشد خلافت را چون که

ایشان مظهر (۳) خلافت و شاهی حق اند، سبحانه و تعالی.

پادشاهان	مظهر	شاهی	حق	عالمان	مرآت	آگاهی	حق
خوبرویان	مظهر	خوبی	او	حسن	ایشان	عکس	مه رویی او ^۱

چون که حق، سبحانه و تعالی، یکی از بندگان خود را برگزید و برسر دیگران پادشاه کرد اومی باید به شکر این نعمت قیام نموده طریق عدل و شفقت را از خلق خدادریغ ندارد. چرا که حق، سبحانه و تعالی، یکی بنده از بندگان خود را برگزید و برسر دیگران پادشاه کرد اومی باید به شکر این نعمت قیام نموده طریق عدل و شفقت را از خلق دریغ ندارد.^۲

چرا که حق، سبحانه و تعالی، هزار بار مشفق تراست از مادر مهربان بر بندگان^۳ خود، قوله تعالی «و لئن شکرتم لازیدنکم^۴». بیت :

به تو نعمت زوست هر که رسد	نه به میدان شکرگویی پای
کی به شکر خدا قیام کند	تارک شکر بندگان خدای

قال النبی، علیه السلام «عدل ساعه خیر من عبادہ ستین سنه^۵» از این جهت است که گفته اند اگر پادشاهی را بر تو عرض کنند خذ بالراس والعین^۶.

۱۰. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۳۱۷۴ و ۳۱۸۱:

پادشاهان مظهر شاهی حق	فاضلان مرآت آگاهی حق
خوبرویان آینه خوبی او	عشق ایشان عکس مطلوبی او

۱۱. عبارت داخل [] تکرار جمله قبل و احتمالاً سهو کاتب است که در نسخه شماره ۱۴۰۱ نیامده است.

۱۲. متن: بنده گان

۱۳. سوره ابراهیم، آیه ۷، ترجمه: اگر شکر نعمت به جای آورید بر نعمت شما می افزایم.

۱۴. ترجمه: یک ساعت عدالت از عبادت شصت سال بهتر است (معارف سلطان ولد، ص ۵۱۰)

۱۵. ترجمه: با سر و چشم (با همه وجود) آن را بگیر.

خوش بود دولت وصل تو چه بسیار و چه کم

سلطنت‌گر همه یک لحظه بود مغتتم است

می‌زنم شاد دمی با تو دمی با یادت

حاصل عمر گرنامه‌ی همین یک دو دم است

وقتی که حق، سبحانه، ایشان را به این سعادت که به عدل یک ساعت، ثواب شصت ساله عبادت حاصل می‌کرده باشند مشرف ساخته باشد از جهت شکر این نعمت عظیم. واجب است بر پادشاه زمان که همیشه ترازوی داد و عدل را درکار دارند تا حق، سبحانه و تعالی نیز هر روز و هر ساعت دولت و سعادت^{۱۶} ایشان را زیاده سازد^{۱۷} بیفزاید ادر دنیا و آخرت ان شاءالله تعالی.

چون که پادشاهان نایب مناب آن حضرت اند، صلی الله علیه وسلم، تا در دنیا بود آن حضرت کار او همه شفقت و مرحمت بود با خلق خدا ایشان نیز [همیشه] می‌باید که شفقت و مرحمت [را] از خلق خدا دریغ ندارند.

دیگر بدان که مراد از ترازوی عدل ترویج شریعت و طریقت محمدی است، صلی الله علیه وسلم، همچنانکه ترویج شریعت محمدی را بر خود لازم می‌دانند قوله تعالی «کتتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و یسارعون فی الخیرات^{۱۸}» چون که حق سبحانه ایشان را به این سعادت مشرف ساخته است، همچنین استعدادی به ایشان ارزانی داشته است که ترویج طریقت محمدی [صلی الله علیه وسلم] را نیز، صلی الله علیه وسلم، بر خود واجب دانند چرا که کمال آدمی در این دو صفت است، آدمی می‌باید که مظهر شریعت و طریقت محمدی شود. کمال استعداد و قابلیت که حق تعالی به پادشاهان داده است می‌باید که توقف در ظاهر شریعت نکنند. بیت:

وقفه در این مقام عار بود می ممزوج را خمار بود

جل همت ایشان می‌باید که تقاضای آن کند که خود را به آن مرتبه عالی که سلطان ابراهیم ادهم رساند برسانند قوله تعالی «سبقت رحمتی

۱۶. متن: «و سعادت» مکرر آمده است.

۱۷. سوره آل عمران، آیه ۱۱۱. ترجمه: شمانیکوترین امتی هستید که پدیدارگشته اید مردم را به نیکوکاری امر می‌کنید و از بدکاری باز می‌دارید. در متن: تسارعون.

غضب‌بنی^۱، حق تعالی می گوید که زیاده است شفقت و رحمت من بر بندگان من از قهر و غضب من، همچنین شفقت و رحمت پادشاهان نیز می باید که زیاده باشد بر بنده های^۲ خدا از خشم و غضب ایشان. قال علیه السلام «الناس علی دین ملوکهم» تا به برکت همت عالی پادشاهان و رعایا و درویشان ولایت ایشان نیز به این دولت مشرف شوند. بیت :

معشوقه به هر صفت که آید به ظهور **ا** | از ظلمت محض یا خود از خالص نور
عاشق به همان صفت موصف گردد | بر دین ملوک است رعیت معمور

وقتی که پادشاهان به مقتضای همت عالی خود این طریق را که گفته شد پیش گرفتند، این سبب نیکنامی ایشان شد در همه عالم، اهل طریق از هر جانب متوجه ایشان خواهند شد چرا که گفته اند حق، سبحانه و تعالی، عالم را از آن جهت وسیع آفریده است که اگر درویشی در جایی نتواند^۳ ورزش این نسبت شریف و عبادت خود کردن^۱ عظیم آن است که رود به جایی که آنجا تواند کرد. اگر نرود و اهمال نماید **ا** شکر این نعمت به جای نیاورده باشد معاقب خواهد شد. منقول است از احمد بن هارون الرشید^۴ که انبانی بر پشت خود بسته به ولایت دیگری رفته عزیزی اوراد راه پیش آمده گفته که به کجا می روی. گفته به فلان شهر می روم که آنجا معیشت ارزان است. آن عزیز گفته باشد تو راجه حاجت است به این.

۱۸. حدیثی است از رسول اکرم که در بسیاری از متون متقدم ادبی و عرفانی نقل شده است، از جمله در *کیمیای سعادت* (ج ۱، ص ۵۰)، *معارف سلطان ولد* (ج ۲، ص ۹۳، ۱۲۱)، *مرصاد العباد* (ص ۲۳۸). کاتب به اشتباه آن را به خداوند نسبت داده و عبارت «قوله تعالی» را ذکر کرده است.

۱۹. متن : بندهای. نسخه بدل : بنده های

۲۰. متن : « نتوانند ». از نسخه بدل اصلاح شد.

۲۱. احمد بن هارون الرشید، پسر هارون الرشید، خلیفه مشهور اموی، معروف به احمد السبّتی. او مردی عابد، زاهد و صوفی مشرب بود و در حالی که پدرش بر مسند قدرت دنیایی تکیه زده بود او طریق صوفیان را پیش گرفت. بسیاری از منابع متقدم، چون ابن جوزی در *صفوة الصفوه* از او به عنوان یکی از عارفان عصر خویش یاد کرده اند.

او گفته باشد: هی جاهل نشینده ای که جایی که معیشت ارزان است
رحمت خدا آنجا نازل است، بندگی خدا آنجا می توان کرد. منقول است از
حضرت خواجه محمد پارسا^۱ که در زمان ایشان پشاهی بوده است مخلص
و معتقد این طایفه و طریقه و سخنان ایشان [بیت.

پیش یار آنها که جان آرند بی شک جان برند
صدق پیش آور که اینجا هر چه آرند آن برند

هر که او در عشق صادق آمدست برسرش معشوق عاشق آمدست
گر به صدقی عشق پیش اید تو را عاشقت معشوق خویش آید تو را

حضرت ایشان قصیده ابن فارض^۲ مصری را که توحید صرف است برسر منبر
می گفته اند. زمان پادشاه دیگر که شده است در خلوت نیز نمی گفته اند. یاران ایشان
۱۶ گفته باشند که چون است که در زمان آن پادشاه این سخنان را برسر منبر
می افرمودید^۳ و این زمان در خلوت نیز نمی گوئید. ایشان گفته باشند: آری در
این زمان نمی توان گفت چرا که این پادشاه معتقد این طایفه و سخنان ایشان
نیست.

ناقابل است آن که به دولت نمی رسد ورنه زمانه در طلب فرد قابل است
چون که نامحرم درآید از درم پرده در پنهان شدند اهل حرم
گر درآید محرمی دور از گزند برگشایند آن اسیران را ز بند^۴

۲۲. از مشایخ نقشبندیه (متوفای ۸۲۲ ق)، صاحب رساله قدسیه به زبان فارسی.

۲۳. عارف و شاعر معروف عرب (۶۳۲-۵۷۶ ق). او مردی صالح و کنیز الخیر بود و مدتی
مجاورت خانه خدا گزید. وی را اشعار بسیار و فصاید نیکوست با اسلوبی لطیف به طریقه فقرا
و دو قصیده تائیه و یائیه او مشهور است و دیوان عقاید او را ادبا و علمای بسیاری شرح کرده
اند از جمله شرح فارسی مولانا عبدالرحمن جامی که شرحی عرفانی است.

۲۴. متن: «می گفتند».

۲۵. نسخه بدل: «برگشایند آن ستیران روی بند».

بدان که سعادت دنیا و آخرت پادشاهان و غیرهم در اعتقاد به این طایفه است. شقاوت و گرفتاری پادشاه در^۱ بی اعتقادی به این طایفه است. بیت:

گر خدا خواهد که پوشد عیب کس
کم زند در عیب معیوبان نفس
گر خدا خواهد که پرده کس درد
میلش اندر طعنه پاکان برد

چرا که هرچه می رسد به پادشاه و غیره از دولت و سعادت و از نکبت و شقاوت از فیض و فضل الهی همه به واسطه وجود شریف ایشان می رسد که «بهم یرزقون و بهم یمطرون و هم یدفع البلاء عن وجه الارض»^۲. بدان ای طالب صادق، که این طایفه علیه وقتی ورزش این نسبت شریف و ترویج آن می توانند کرد که پادشاهان زمان ایشان مخلص و معتقد ایشان و طریقه ایشان باشند و ممد و معاون ایشان باشند و گرنه به غایت مشکل است. بیت:

گر سخن کش یابم اندر انجمن
چون گل صد برگ رویم در چمن
این سخن شیری است در پستان جان
بی کشنده خوش نمی گردد روان
مستمع گر تشنه جوینده شد
واعظ ار مرده بود گوینده شد^۳

چرا که اکثر خلق از گمان جهل و نادانی که دارند به این طریق از قدیم انکار ایشان و طریقه ایشان می کردند، همیشه یاران ایشان را در تفرقه می داشته اند و طعنه می کرده اند همیشه یاران ایشان را.

۲۶. متن: «و غیره». از نسخه بدل اصلاح شد.

۲۷. ترجمه: به برکت وجود اولیاء حق است که مردمان روزی می یابند و باران جاری می شود و بلاها از روی زمین دفع می گردد. به این حدیث نبوی با اختلافات اندکی در روایت، در متون عرفانی استناد شده است از جمله نک: صوفی نامه (ص ۳۰)؛ اسرارالتوحید (ص ۴۰) به نقل از: فرهنگ ماثورات عرفانی، ص ۱۷۰.

۲۸. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۱۹.

زد شیخ شهر طعنه براسرار اهل دل

المراء لایزال عدو لما جهل

به واسطه جهل و انکار و اعتراضی که دارند به این طایفه، از این جهت، راه گذر فیض الهی بر ایشان بسته شده است که هیچ فیضی از صحبت این طایفه به ایشان نمی رسد از این جهت همیشه انکار اذواق^۱ و حالات ایشان می کنند.
بیت :

منکر چه شوی به حالت زنده دلان چون هر چه تو را نیست کسی را نبود
ای اولیای حق را از حق جدا شمرده گر ظن نیک داری بر اولیا چه باشد

چون که این طایفه را به واسطه ورزش این نسبت شریف راه گذر فیض گشاده می شود، هر زمان مناسب استعداد ایشان فیضی بر قلب منور ایشان فیض می شود و ایشان را در حرکت می آرد. هر زمان حرکت دیگری مناسب آن فیض در ایشان به وجود می آید و ایشان را بی اختیار در حرکت می آرد، به حکم «المغلوب معذوراً» هر چه از ایشان صادر می شود، در این حالت ایشان معذورند. جمعی که از این درد و حالت ایشان خیر ندارند انکار و اعتراض می کنند، بیت:

درد دل ما مردم بی درد چه دانند^۲ از حالت طایفه سرد چه دانند
حیزان که ندارند به خود آلت مردی از لذت کاری که کند مرد چه دانند

از این جهت است که گفته اند اگر پادشاهان روزگار بدانند که این طایفه در چه حضور و لذت اند از آنجا که همت عالی ایشان است (▲) به شمشیرها خواهند که محاربه و مقاتله کنند و بگیرند^۳. فایده و نتیجه اعتقاد

۲۹. متن : ازواق.

۳۰. این مصرع در متن به طور کامل اعراب گذاری شده است.

۳۱. «بگیرید» در نسخه. در نسخه بدل «بگیرند» آمده است.

پادشاهان به ایشان و به طریقه ایشان آن است که هیچ کس با ایشان و با یاران ایشان تعرض نتوانند کرد تا ایشان نیز به خاطرهای جمع دعای پادشاه اسلام و

بندگی خدا توانند کرد چرا که دعایی که به جمعیت خاطر است البته مستجاب است گفته اند. قال علیه السلام «الدعا علی ظهر الغایب مستجابه»^۱

منقول است از حضرت خواجه احرار عیبدالله^۲ که در اوان ورزش این نسبت شریف در واقعه دیده باشند که حضرت را، صلی الله علیه وسلم، در پشت مبارک خود برداشته بر تلیست^۳ در شاش^۴ در جوار مزار پرانوار حضرت شیخ ابوبکر قفال شاشی^۵، قدس سره، آنجا برآورده^۶ باشند. تعبیر همچنین گرفته اند که ترویج شریعت و طریقت محمدی از ایشان در وجود خواهد آمد. می گفته اند هر چند ملاحظه می کردم بی آنکه پادشاه ممد و معاون من باشد نمی توان کردن. آن بود که حق، سبحانه و تعالی، مرا ملجا ساخت به اختلاط پادشاهان آن زمان. منقول است از ایشان که می گفته اند: کمینه را بیست نوبت خطاب و عتاب کردند که تو را اختلاط به پادشاهان زمان باید کرد. به برکت^۷ معاونت پادشاهان زمان ترویج شریعت و طریقت محمدی، صلی الله علیه و آله وسلم، آنچه ممکن بود در زمان ایشان کردند. سر آنکه بی معاونت پادشاهان ترویج این نسبت شریف نمی توان کرد آن است که اکثر خلق به واسطه جهل و نادانی منکر اذواق و حالات این طایفه اند، از این جهت همیشه تکفیر و انکار این طایفه می کنند و ایشان را

۳۲. دعا پشت سر فرد غایب مستجاب می شود.

۳۳. خواجه عیبدالله احرار (۸۹۵ - ۸۰۶ ق)، متنفذترین شیوخ صوفیه در عصر تیموری. او به طریقه نقشبندیه حیات دوباره داد و حتی در میان سلاطین، همچون سلطان ابو سعید و سلطان احمد تیموری نفوذ فراوان داشت. از جمله آثار او رشحات عین الحیات مکتوبات، رقعات و .. شایان ذکرند.

۳۴. گوئیک مانندی که از برگ خرما سازند. (لغت نامه دهخدا)

۳۵. نام شهری است در ماوراء النهر. (به نقل از لغت نامه دهخدا)

۳۶. شیخ ابوبکر قفال شاشی، معروف به قفال کبیر (تولد : ۲۹۱ ق ، وفات : ۳۶۶ ق)، فقیه شافعی و محدث و اصولی و لغوی . او امام عصر خویش بود.

۳۷. متن: مغشوش به نظر می رسد «آنجا سراوارده باشند». از نسخه بدل اصلاح شد.

۳۸. متن: برکه.

مشوش می دارند. وقتی که پادشاهان مخلص و معتقد^{۱۹} این طایفه اند ایشان هیچ نمی توانند گفت. اگر، نعوذ بالله، پادشاهان بی اعتقاد باشند به طریقه این طایفه منکران خباثت می کنند، چیزهای بد به پادشاه می رسانند از ایشان. پادشاه را نیز به حکم «من یسمع یخل^۱» خللی در مزاج پیدا می شود. هر چه گاه که منکران این را دانستند تعرض و انکار را زیاده می کنند. از این جهت تفرقه در احوال درویشان پیدا می شود که ورزش این نسبت نمی توانند کرد و اگر نه این ایشان^۲ را سبب ترقیات مالا نهاییه است در مدارج قرب. بیت:

قرب بی بالا به پستی رفتن است قرب حق از قید هستی رستن است
هست برمایده حسن بسی نعمت و ناز قوت عاشق زمیان همه رنج الم^۳ است

دیگر آن که الملامتیه^۴. سادات هذه الطایفه گفته اند: «ملامت قوت جان عاشقان است». منقول^۵ است که در زمان سیدالطایفه، جنید، قدس سره، چهار کس بوده اند که در مقام ایثار به هر نفس زدنی کسب کمالات مالاتقدم می کرده اند: سیدالطایفه، جنید^۶ و شیخ ابوالحسین نوری^۷ و شیخ بهلول^۸ و

۳۹. هر کس که می شنودخللی به او وارد می شود.

۴۰. نسخه بدل: «طالبان».

۴۱. «رنج و الم» درست است. نک: مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۸۱۴.

۴۲. در نسخه بدل: «الملامت». ملامتیه فرقه ای از صوفیه که در نیمه دوم قرن سوم هجری در خراسان و مخصوصاً نیشابور ظاهر شد. اصول و عقاید پیروان این فرقه مبنی بر عدم تظاهر به زهد و تقوا و عبادت و بر نفرت و اجتناب از ریا و بر بحث درعیوب نفس و زشتی ها و ردائیل آن بود و از این راه هم خود خویشتن را ملامت و سرزنش می کردند و هم به جهت عدم تظاهر به فضایل و عبادات خود را در معرض ملامت و سرزنش دیگران قرار می دادند و به همین جهت ملامتیه خوانده می شدند.

۴۳. متن: متقول.

۴۴. صوفی مشهور (متوفای ۲۹۷ یا ۲۹۸ ق). اصلش از نهاوند و خواهرزاده سری سقطی بود. در کتب صوفیه حالات و سخنان او نقل شده است.

۴۵. عارف و صوفی مشهور خراسان در قرن سوم هجری (متوفای ۲۹۵ ق). او به صحبت برخی مشایخ چون جنید بغدادی و سری سقطی رسید و اقوال او در کتاب های صوفیه نقل شده است.

۴۶. از زمره عقلاء المجانین (متوفای حدود ۱۹۰ ق)، معاصر هارون الرشید. بعضی می گویند شاگرد امام جعفر صادق(ع) بوده و از قول او سخنان لطیف و نکته های شیرین و نادر نقل می شود.

شیخ شبلی، پادشاه آن زمان را نوکری بوده غلام الجلیل نام، به او غضب کرده و از پیش خود رانده. او رفته مدتی در ملازمت ایشان می بوده. از کمال

ناقابلی هیچ اثری از صحبت شریف ایشان به او نرسیده غیر از طعنه و انکار.
بیت:

گر خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد
ناقابلت آنکه به دولت نمی رسد ورنه زمانه در طلب مرد قابلت

باز آمده پیش پادشاه خباثت و شکایت ۱۱۰ بسیار کرده از ایشان^۱ در پیش پادشاه و به جایی رسانیده که اگر ملحده و زندیق می گویند در این زمان اینها پیدا تمام خلق را از راه برده اند، اگر می خواهی که خلق از شر ایشان خلاص شوند ایشان را می باید آورد به پیش خود و حکم کشتن کرد. به حکم «من یسمع یخل» خللی در مزاج پادشاه پیدا شده، کس فرستاده ایشان را آورده. همین که آمده اند به پیش پادشاه، بالفعل حکم کشتن کرده ایشان را. جلاد آمده تا بکشد. هر کدام را که می خواهد بکشد آن دیگر خود را در پیش می اندازد که اول مرا بکش و بعد از آن برادر مرا. آن دیگر را که می خواهد بکشد او نیز همین جواب می گوید. تا سه نوبت جلاد متحیر مانده، پادشاه در مقابله بوده دیده اینها را که طایفه عجیبی می نمایند که در اکشته شدن^۲ مسابقت می کنند بر یکدیگر.

قاضی بوده عالم آن زمان. پیش ایشان فرستاده که برو و ببین^۳ که اینها چه نوع طایفه اند که در کشته شدن چنین مسابقت می کنند. قاضی آمده دیده که هر یک بحری اند از علوم ظاهر و باطن. شیخ بهلول را در میان ایشان بی سامان تر دیده. مسئله از حیض^۴ پرسیده، هفده نوع جواب فرموده^۵،

۴۷. در متن «از ایشان» مجدداً تکرار شده و به نظر می رسد که سهو کاتب باشد.

۴۸. متن: «کشتن». از نسخه بدل اصلاح شد.

۴۹. متن: بوبین.

۵۰. مقصود باب حیض در فقه است.

۵۱. نسخه بدل این جمله را اضافه دارد: «حکم کرده اند که هر که مرا دوست می دارد تیری بر

وی زند، او را تیر باران کردند.»

قاضی متحیر شده اند. به پادشاه گفته اند که ای پادشاه، عجب کاری کرده

بودی و همچون یزید^۱ تمام طوق لعنت در گردنت افتاده بود. چرا که اگر صدیق می گویی در این زمان اینانند^۲. پادشاه طلبیده و صحبت داشته، همچنان یافته ایشان را که قاضی گفته بود. غلام الجلیل را حکم کرده که بر دار بکشید.

تا دل مرد خدا ناید به درد^۳ هیچ قومی را خدا رسوا نکرد^۴

۱۱۱ او را بر دار کرده اند تا به حدی که نیز به زبانچه تیر می آمده.

گر خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد

بعد از آن پادشاه (ایشان را) گفته بیایید و بگویید که شما یان چه نوع طایفه اید که در کشته شدن چنین مسابقت می نمایید بر یکدیگر. ایشان گفته اند آری ما هر چهار در مقام ایثاریم. در هر نفس (زدن) کسب کمالات ما تقدم می کنیم. از این جهت می خواهیم که این نفس را ایثار آن برادر مؤمن کنیم تا او بعد از ما این معنی را حاصل کند. او نیز همین را می خواهد. پادشاه با ایشان گفته باشد بیایید از من بخواهید هرچه را می خواهید تا به شما بدهم. ایشان گفته باشند که ما از تو این را می طلبیم که من بعد تو ما را شناسی و ما نیز تو را شناسیم. حضرت مخدوم ما می فرمودند شیخ الاسلام هری، مخلص و معتقد این خانواده ام^۵. می گفت: مکتوبی برای حضرت ایشان فرستاده بود که مرا مانعی است به شرف ملازمت نمی توانم رسید. عنایت کرده، طریقه حضرات

۵۲. یزید بن معاویه، خلیفه دوم اموی و قاتل حسین بن علی (ع).

۵۳. متن: اینها ند.

۵۴. در متن مصرع اول به طور کامل اعراب گذاری شده است.

۵۵. مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۱۲.

۵۶. متن: خانه واده ام.

خواجهگان را، برای من نوشته فرستند تا من این سعادت را مشرف شوم.

حضرت ایشان، طریقه خواجهگان را، نوشته به من دادند که حک و اصلاح کن و از برای او فرست. حک و اصلاح کرده از برای او فرستادم. بعد از آنکه به هری رفتیم هر جا که پیش آمده به طریق نیاز می گفت^۱: من معتقد این خانواده ام، خاتمه شما را نمی دانم وگرنه هر روز ملازمت می کردم. با این همه یک بار^۲ شنیدم که شیخ با شاگردان خود می گفته است که من خود به قدر ملامتی ام با این همه نمی دانم که شیخ محی الدین عربی چه گفته است. از اینجا بی اعتقادی به طریق این طایفه از وی فهم کردم. با آنکه مرا به هری علاقه عجیبی شده بود (۱۱۲) گریان گریان از هری بیرون آمدم که در جایی که شیخ الاسلام آنجا منکر این طایفه باشد چون توان بود.

بعد از گرفتن خان کلان ولایت شاش را، چون که حضرت سلطنت شعاری^۳ سلطان مغفور را اخلاص و اعتقاد تمام به مخدوم ما بود، قدس سره، به طریقه حضرات خواجهگان، قدس الله اسرارهم، حضرت مخدوم ما را از حضرت خان طلبدیده همراه خود به بخارا آورده بودند. بعد از آن از حضرت ایشان استدعای این نسبت شریف کردند و این فقیر نیز در آن زمان در ملازمت شریف ایشان می بودم. چون که حضرت مخدوم با کمال قابلیت و استعداد ایشان را در این طریق ملاحظه کرده بودند، تلقین این نسبت شریف به ایشان کردند. در اندک زمانی واقعات غریبی از ایشان ظاهر شدن گرفت که مردمی که مدت ها در ملازمت ایشان می بودند از آن مردم ظاهر نشده بود. حضرت مخدوم ما سرزنش می کردند یاران خود را که مدت هاست که مشغول^۴ به این طریق دارید، مثل این واقعات از شما بیان ظاهر نشد و می فرمودند که اهمت و ا کمال استعداد حضرت

۵۷. نسخه بدل : « می فرمودند که » .

۵۸. «یک بار» مکرر آمده است

۵۹. منظور از حضرت سلطنت شعاری ، به تصریح مؤلف در برگ ۱۸ عبیدالله خان است .

۶۰. در متن «مشغول» آمده که به نظر می رسد سهواً املائی کاتب باشد.

سلطان را بویینید که با این همه تفرقه پادشاهی در اندک زمان این نوع واقعات از ایشان ظاهر می شود.

این اعتقاد و مشغولی ایشان به این طریق سبب ترویج این نسبت

شریف شده بود که اکثر موالی آن زمان و بسیاری از مردمان به این نسبت شریف و تحقیق سخنان این طایفه مشغول شده بودند تا آن زمان که حضرت سلطان مغفور متوجه قندوز^۱ شدند و در راه نیز به هر منزلی که می رسیدند [۱۳] واقعات خود را پیش مخدوم ما نوشته می فرستادند و ایشان تعریف بسیار می کردند. تا آن زمان که حضرت سلطان مغفور به جوار رحمت الهی برفتند^۲ و یاران را جمعیت تمام به برکت همت عالی ایشان بود. بعد از این واقعه بعضی از منکران که در ملازمت خان کلان بودند از کمال بی مناسبتی که ایشان را به سخنان این طایفه بود و به حضرت خان گفته اند که ایشان را از گفت شنید این منع فرموده بودند. غالباً خبر به ایشان نیز فرستادند که شنیده شد که از سخنان این مردم شما گفت شنید می کرده اند. می گویند که حضرت خان منع می فرمایند، قیاس بر خود می کرده اند غالباً، بیت:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نوشتن شیر شیر^۳

با آنکه حضرت خان کمال اعتقاد و اخلاص خود را ظاهر ساخته بودند به حضرت مخدوم ما که من معتقد این خانواده ام و حضرت خواجه احرار خواجه عبیدالله ام تا که هر مشکلی و تشویشی که می شود ما را، به حضرت ایشان متوجه می شویم، ایشان ظاهر می شوند، همه مهمات ما کفایت می شود. با آنکه حضرت ایشان از سخنان مشکل این طایفه نمی گفتند، از کتب

۶۱. قندوز یا کندوز، از ولایات افغانستان امروز که در قدیم جزو خراسان بزرگ بود و آن را

«کهن دژ» می نامیدند.

۶۲. نسخه بدل: «مشرف شدند»

۶۳. مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۳.

امام غزالی^۱ و تفسیر قاضی^۲ می گفتند، ترک گفت شنید این سخنان نیز کردند

تا به حدی که کتاب هایی که از سخنان این طایفه بود در خانه خود بگذاشتند که مبدا سخنان منکران در ایشان تاثیر کند، اعتماد نمی توان کرد. بیت:

بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد^۳

به این تقریب می گفتند تا زمانی که پادشاه معتقد و معاون این طایفه و سخنان ایشان نباشد [۱۴] هیچ کس ترویج این نسبت شریف نمی تواند کرد از بسیاری غوغای منکران که مر این طایفه راست.

عزت این در چنین کرد اقتضا کز در ما دور باشد هرگذا^۴
چون حریم عز ما نور افکند غافلان خفته را دور افکند

هر چه سبب آمدن این ضعیف کمترین از خادمان این مخدومان را به این مکان شریف آن بود که در آن دیار به واسطه فسق و فجور و ظلم بسیار بسی تفرقه و تشویش در میان مسلمانان می بود. از این جهت، ورزش ترویج این نسبت همچنانکه می باید نمی شد کردن چرا که اکابر گفته اند سه چیز می باید سالکان طریق را تا سلوک این راه پرخطر توانند کرد: اخوان و زمان و مکان.

اخوان یعنی جماعت یاران یک دل و یک جهت یک نسبت، چنانکه حضرت مولوی رومی می فرمایند:

هر نبی اندرین راه درست معجزه بنمود همراهان بجست

۶۴. امام محمد غزالی، نویسنده، عالم، فقیه و متکلم قرن پنجم و ششم هجری (۵۰۵ - ۴۵۰ ق)، صاحب آثار معروفی چون *کیمیای سعادت و احیاء علوم الدین*.

۶۵. منظور کشف الاسرار و عده الابرار از قاضی رشید الدین میبیدی است.

۶۶. مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹.

۶۷. عطار نیشابوری، *منطق الطیر*، داستان تحیر بایزید، بیت ۵ و ۶.

زان که انبوهی جمع کاروان
دشمنان را بشکند تیغ سنان
حاصل این آمد که یار^۱ جمع باش
همچو بتگر از حجر یاری تراش^۲

دیگر مکان ، یعنی مکانی که این طایفه اعلیه^۱ سال ها در وی ورزش این نسبت [شریف] کرده باشند و متأثر از صحبت شریف ایشان شده باشد.

آسمان سجده برد پیش زمینی که درو
یک دو کس، یک دو نفس بهر خدا بنشینند

دیگر زمان ، یعنی زمان می باید که برقرار باشد. تفرقه و تشویش از حادثه زمان در میانه مردم می باید که نباشد. اگر باشد و درویش متفرق نشود درویش نیست: «جزو درویشند جمله نیک و بد». بیت :

چو عضوی به درد آورد روزگار
نماند دگر عضوها را [۱۵] قرار^۳

چون که این هر سه چیز آنجا کمیاب بود این ضعیف هر چند ملاحظه می کردم آن جانب از آنجا که خطای است و این جانب تا آنجا که کعبه است، جایی که ترویج شریعت و طریقت محمدی در این زمان خراب پادشاه صاحب دولت عالی همتی باشد که می کرده باشد نمی شنیدم چون که ترویج این امور شریعت [شریف] تعلق به پادشاهان دارد. بیت:

معشوقه به هر صفت که آید به ظهور
از ظلمت محض یا خود از خالص نور
عاشق به همان صفت موصف گردد
بر دین ملوک ست رعیت معمور^۴

در این فکر بودم که ناگاه دو سه یاری از یاران اینجایی بدانجا رفتند.

۶۸. متن : « بار ». از نسخه بدل و مثنوی معنوی اصلاح شد.

۶۹. مثنوی ، دفتر ششم ، بیت ۵۱۸ به بعد.

۷۰. بیت از شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، شاعر معروف قرن هفتم هجری است.

۷۱. نسخه بدل : « معشوقه به هر صفت موصوف گردد بر دین ملوکست رعیت معمور ».

بسی اخبار نیک از حضرت سلطنت شعاری، ملازمان خان، زادالله تعالی ظلال برکاته علی رئوس المؤمنین والمؤمنات والمسلمین و المسلمات، رسانیدند که ترویج شریعت محمدی، صلی الله علیه وسلم، در این زمان هم چنانکه شرط است، ایشان کرده اند به حدی که هیچ گونه اسباب و آلات فسق در آن دیار

نماند. محتسبان گماشته اند، همیشه در تفحص آن اند که نامشروعی در آنجا نگذرد. دیگر آن که معتقدند جمیع درویشان را و طریقه ایشان را.

**پیش یار آنها که جان آرند بی شک جان برند
صدق پیش آور که اینجا هرچه آرند آن برند**

علی الخصوص طریقه حضرات خواجگان را، قدس الله اسرارهم، هم چنانکه حضرت سلطان مغفور معتقد و مخلص حضرت خواجه نقشبند^۱ و حضرت خواجه احرارو حضرت مخدوم^۲ ما، قدس الله اسرارهم، بودند.

**نقشبندیه عجب قافله سالاران اند (۱۶)
از دل سالک ره جاذبه صحبتشان
همه شیران جهان بسته این سلسله اند**
**که برند از ره پنهان به حرم قافله را
می برد وسوسه خلوت، فکر جله را
روبه از حیلہ چه سان بگسلد این سلسله را**

بعد از شنیدن این سخنان، فقیر در هر مرتبه بی اختیار شدم که ملاحظه هیچ کس از فرزندان و متعلقان نتوانستم کردن و ابرا خود فرض

۷۲. منظور خواجه بهاءالدین محمد بخاری نقشبند، موسس فرقه عرفانی نقشبندیه و از مردم بخارا بود. او در ۷۱۷ قمری زاده شد و در ۷۹۱ قمری از جهان رخت برپست. او ذکر قلبی را بر ذکر زبانی ترجیح می داد و آثاری به فارسی از وی به جا مانده از جمله حیات نامه در مواعظ و نصاب (دایرة المعارف فارسی مصاحب، ذیل نقشبند).

۷۳. احتمالاً منظور از « حضرت مخدوم ما »، مولانا عبدالرحمن جامی است. زیرا علاوه بر خواجگی احمد کاسانی، مؤلف رساله تنبیه السلاطین که به « مخدوم اعظم » معروف شد، جامی نیز به لقب « مخدوم » میان مردم و اهل تصوف مشهور بود

دانستم^۱ آمدن این دیار را. چون که مدت ها منتظر این معنا می بودم. بعد از مشرف شدن به این مکان شریف، الحمدلله رب العالمین، اهمچنان یافتم که یاران می گفتند ترویج شریعت محمدی، صلی الله علیه و سلم ا هم چنانکه شرط است در این دیار، به برکت همت عالی حضرت خان درویش دوست یافتم که در هیچ دیار دیگر در این زمان خراب نیست و نیز منتظرم که ترویج طریقت محمدی، صلی الله علیه و آله و سلم، چنانچه شرط است، به برکت همت عالی ایشان کرده شود، ان شاء الله تعالی. چون که این فقیر شکر این نعمت عظیم را ادرا پیش بعضی از عزیزان این ولایت می گفتم ایشان می گفتند نه این است که ایشان اینرا تکلیف می کرده باشند بلکه خوی و طبیعت ایشان همچین افتاده است. از این سخن فقیر را امید بیشتر^۲ شد که خوی شریف ایشان در رعایا و فقرای ولایت ایشان نیز جا کند؛ چنانچه حضرت مولوی رومی، قدس، می فرماید:

چرخ اخضر خاک را خضرا کند
 آب از لوله روان در کولها
 هریکی لوله دهد خوش ذوقناک
 هر یکی لوله همان آرد پدید
 خوض کن در معنی این حرف خوض
 چون اثر کرده است در کل بدن^۳

خوی شاهان در رعیت جاکند
 شه چو حوضی دان چشم چون لولها
 چونکه آب جمله از حوضیست پاک
 ور در آن حوض آب شورا است و پلید
 زانکه پیوسته است هر لوله به حوض
 لطف شاهنشاه جان بی وطن (۱۷۱)

چون که حضرت خان به جمیع علوم کمالات آراسته اند، ثمره و نتیجه علوم و کمالات ترویج این نسبت شریف می باید که شود، هم چنانکه حضرت سلطان مغفور چندگاه در زمان مخدوم ما سبب ترویج این نسبت شریف شده بودند.

والعقل طوق من ذهب

العلم تاج للفتاء

۷۴. متن: « داشتم ».

۷۵. متن: « بی سر ».

۷۶. متن: « فرزند زن ». از روی مثنوی معنوی (دفتر اول، بیت ۲۸۲۰) تصحیح شد.

الصدق نور یستوی

والکذب نار تلتهب

قال علیه السلام «الولد سراپیه» تا فقیر دو درجه^۱ زیادتی می یابم:

حضرت سلطنت شعاری را بر پدر بزرگوارشان چنان که مولانا نورالدین^۲ عبدالرحمن جامی، قدس سره، می فرمایند: به نسبت خواجه ابونصر که دو درجه از پدر بزرگوارشان در پیش اند در نفی وجود در بذل موجود، ایشان نیز در کمالات علمیه و در ترویج شریعت محمدی، صلی الله علیه و آله وسلم، در پیش اند از پدر بزرگوار خود.

چرا که در زمان ایشان بوزه خان^۳ ها و فسق و فجور از حد بیرون بود، الحمدلله که در این زمان هیچ یک از اینها نیست و نیز امیدواری بسیار است که ترویج طریقت محمدی، صلی الله علیه وسلم، در این زمانه آخر، هم چنانکه شرط است، کرده شود، گفته اند:

نوبت آخر به بخارا زدند

سکه که در یثرب و بطحا زدند

جز دل بی نقش شه نقشبند

از خط آن سکه نشد بهره مند

آن سکه را باز امید است که در آخرالزمان به همت عالی آن مخلص و معتقد درویشان، بل محبوب دل و جان ایشان، حضرت سلطنت شعاری، عبیدالله خان، باز در بخارا زنند ان شاءالله تعالی، و بدان که^۴ اکابر گفته اند: سه چیز می باید تا سالک^۵ ورزش این نسبت شریف تواند کرد: اخوان و مکان.

۷۷. نسخه بدل: «وجه».

۷۸. نسخه بدل «نور الدین» ندارد.

۷۹. «بوزه خانه» (میکده). بوزه: شرابی باشد از آرد برنج و ارزن وجو سازند، در ماوراءالنهر و هندوستان بسیار خورند (لغت نامه دهخدا).

۸۰. در متن «چنانکه» آمده و روی آن خط کشیده شده و در حاشیه «بدان که» آمده است.

۸۱. نسخه بدل: «مرشد».

فقیر می گوید چهار چیز می باید تا سالک ورزش این نسبت تواند کرد: خان و اخوان و مکان^۱ و زمان. بدان ای طالب صادق که غرض و مقصود حق تعالی به حکم «ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون»^۲ ورزش این نسبت شریف و اظهار محبت خودش بود.^۳ چنانکه گفته اند غرض از خلقت بشر محبت رب العالمین است:

غرض از عشق توام چاشنی درد غم است ورنه زیر فلک اسباب تنعم چه کم است

بدان ای درویش صادق که مراد از این عبادت که مخصوص جن و انس است، عبادت تامه جامعه است این است جهت تخصیص، ظاهراً و باطناً، چه ظاهراً عبادتی که آدمی جامع آن است که آن قیام و قرائت و رکوع و سجود و مانند اینها است، ملائکه هر یکی مخصوص به یکی از اینهاست. چنان که گفته اند: بعضی در رکوع اند و بعضی در سجود علی هذا القیاس. اما باطناً، عبادتی که انسان جامع آن است این معرفت تامه است. چنان که بعضی از مفسرین^۴ عبادت را تفسیر به معرفت کرده اند و بعضی بر حالش^۵ گذاشته اند از این عبادت، عبادت ظاهر و باطن گرفته اند. مراد از عبادت باطن آن معرفت جلال و جمال حق است، سبحانه تعالی. چرا که حق، سبحانه، را دو صفت است: جمالی و جلالی^۶. آدمی حامل و جامع و مظهر این [هر] دو صفت است. هرچه ملائکه حامل جمال حق اند [سبحانه و تعالی] عارف همانند که در ایشان ظاهر شده

۸۲. «زمان» را از قلم انداخته است. در جای دیگر (برگ ۱۵) این سه عامل را «اخوان و مکان و زمان» دانسته است. در نسخه بدل «زمان» آمده است.

۸۳. سورة الذاریات، آیه ۵۶. ترجمه: من جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا پرستش کنند.
۸۴. متن: «... مقصود حق سبحانه و تعالی یحکم این است که «ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» ورزش این نسبت شریف و اظهار محبت خودش نه بود». متن با توجه به نسخه بدل اصلاح شد. با توجه به تناقض «نه بود» با ادامه مطلب، به نظر می رسد ذکر «نه بود» ناشی از سهو کاتب باشد.

۸۵. نسخه بدل: «مفسران».

۸۶. کلمه در متن مغشوش است. از نسخه بدل جایگزین شد.

۸۷. نسخه بدل: «صفت جمال و صفت جلال»

است. در ایشان صفت جلالی حق را، سبحانه، گنجایش نیست چون که جن و انس حامل و مظهر این دو صفت شدند از این جهت [تخصیص] کرد عبادت تامه جامعه را به این دو. هرچه^۱ که شرف^{۱۹} انسان بر ملک و بر جمیع مخلوقات بدین جهت است: بیت:

علم هست آنجایکه اسرار هست طاعت روحانیان بسیار هست
سوز جان و درد دل می بر بسی زانکه این آنجا نشان ندهد کسی

هرچه درد خاصه انسان است. مراد از درد آن سوز و المی است [که] از فرقت محبوب پیدا می شود، دردل محب. و ملائکه همیشه در مشاهده جمال الهی اند، هیچ چیزی که مانع آید ایشان را از مشاهده اجمال الهی نیست. انسان است که به مقتضای بشریت هر زمان از مشاهده جمال او جلال الهی دور می افتد و به سرمایه درد و الم باز هر زمان خود را به مشاهده جمال الهی مشرف می سازد. بیت:

قدسیان را عشق هست و درد نیست درد را جز آدمی در خورد نیست^۲

دیگر آنکه ثمره و نتیجه از همه طاعات و عبادات درد و الم است. [چون که در ملائکه این نیست جهت تخصیص عبادت بر این دو، این نیز می تواند باشد. بیت:

هست در مائده حسن بسی نعمت و ناز قوت عاشق زمیان همه دردمست

از این جهت گفته اند که اگر شخصی علم اولین و آخرین و نیز عمل اولین و آخرین حاصل کرده و امی کرده باشد و این معنی را که نتیجه علم و عمل است، که عبارت از آن درد و الم است، حاصل نکرده باشد او هیچ حاصل

۸۸. «هرچه» را به جای «هرچند» به کار می برد.

۸۹. در نسخه بدل به جای «نیست» در دو مصرع «نی» آمده است.

نکرده چرا که گفته اند به مجرد ناصیه عزرائیل^۱ در نظر آمدن هیچ چیز از علم و عمل در این کس باقی نمی ماند و به او همراه نمی رود و مگر نسبت ذوقیه که نتیجه و ثمره علم و عمل است چه مقدار که حاصل کرده است، درجه عزت و فضیلت او در آن عالم همان مقدار خواهد بود.

ذره ای درد خدا در دل تو را خوش تر از هر دو جهان حاصل تو را^{۲۰}

هم چنانکه فضیلت حضرت ابوبکر^۱ صدیق رضی الله عنه^۱ بر یاران دیگر ، قال النبی علیه السلام «ما فضلکم ابوبکر بکثره صلوٰه و لا بصوم و لکن بشی وقرّ فی صدره» هرچه آن شیئی کمال درد و محبت در سینه مبارک او که هر چه گاهی که آه می کشید^۲ هفت محله بوی جگر سوخته می شنیدند. این بود سبب فضیلت او بر یاران دیگر. بیت :

در وقت جان سپردن جان با ندیم ندیم است
این زهد ما سقیم است این علم ما عقیم است
خوش وقت آنکه جانش در عشق مستقیم است

گر زهد و علم داری درد خدا نداری
بی مایه محبت کانست اصل فطرت
سرمایه دو عالم عشق است پیش قاسم

چرا که حجاب میان بنده و حق ، سبحانه و ا تعالی ، زمین و آسمان و عرش و کرسی نیست. حجاب همین تعلق هاست که می باشد آدمی^۳ را به چیزها، به علم و عمل و ا زن و فرزند و اموال و اشیاء و مانند اینها و عبارت از وجود و هستی اینها است. امصراع: «هست تو آنست که معلوم تست.» چون به ذکر حق، سبحانه و تعالی، از آگاهی ا به معلوم ا خود خلاص شدی ، از قید هستی رستی، ما را می باید رفع این حجابات کردن. به هیچ چیز چنان رفع نمی شود این حجابات ا که به آتش محبت محبوب. تا آتش محبت محبوب از ته دل محب سر بر نزند و نسوزد و هرچه نشان ا غیر و غیریت است، وصل

۹۰. عبارت « به مجرد ناصیه عزرائیل » در نسخه بدل نیامده است .

۹۱. نسخه بدل : « گاه آهی می کشید ».

۹۲. نسخه بدل : « آدمیان » .

محبوب [حقیقی] امیسر [ت] نمی شود. بیت :

سرمایه سعادت ما درد یار بود ورنه به سعی ما گره از کار کی گشود
عشق اینجا آتش است و عقل دود عشق چون آید گریزد عقل زود

مراد از عشق آن شعله آتش محبت است که از ته دل محبوب بر می زند و می سوزد هر چه نشان وجود و هستی عاشق^۱ است.

عشق آن شعله است که چون بر فروخت هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت^۲ (۲۱)

بعد از سوختن نشان وجود و هستی محب به آتش محبت محبوب ، این زمان هرچه از محب ظاهر می شود از آن محبوب است، محب را هیچ نیست.

آب کوزه چون در آب جو شود محو گردد در وی و جو او شود
وصف او فانی شد و ذاتش بقا زین سپس نی کم شود نی بدلقا
وصف عشق گر من بگویم بردوام صد قیامت بگذرد وین ناتمام
نقش خدمت نقش دیگر می شود ذوق کنه عشق از من می رود
چون قلم اندر نوشتن می شتافت چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت
چون قلم آنجا رسید و سرشکست گر نگویم شرح این بی حد شود
بنده بود اینجا رسید و شاه شد رهبر و رهرو نماند و راه شد
بس کنم خود زیرکان را این بس است بانگ دو کردم اگر در ده کس است^۳

این است نهایت سیر الی الله، این است وجود موهوب، حقاً این است

۹۳. نسخه بدل: « محب ».

۹۴. نسخه بدل بیت را ندارد.

۹۵. مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۱۳.

بقاء بعدالفناء فرق بعدالجمع^۱ این است مقام ارشاد و تکمیل و تربیت ناقصان بیت :

این است کمال مرد دانا به یقین در هرچه نظر کند خدا را ببند

هرچه اکابر [قدس الله اسرارهم] گفته اند مذاق دریافت سخنان این طایفه به غایت نعمت عظیم است هرکس نمی داند^۲ [که]: «التوفیق شیء عظیم لا يعطى الا بمحب^۳ عزیز» الحمدلله که در این زمان این نعمت عظیم را به حضرت معتقد درویشان ، بل محبوب قلوب ایشان، یعنی حضرت خان، زادالله تعالی شفقت^۴ و مرحمت^۵ و ادام برکاته علی المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات داده اند. گویا که درویشان به قدر از این سخنان می توانند گفت. بیت :

گر سخن کش یابم اندر انجمن
این سخن شیرست در پستان جان
چون تشنه جوینده شد
مستمع چون تشنه جوینده شد
چون گل صد برگ رویم در چمن [۲۲]
بی کشنده خوش نمی گردد روان
واعظ ار مرده بود گوینده شد

قوله تعالی «و اما بنعمة ربك فحدث^۶» به حکم «التحدث بالنعمة شکر^۷» از جهت این نعمت عظیم تحدثی در سخنان می رود. قوله تعالی «و لئن شکرتم لازیدنکم^۸»

به تو نعمت زوست هر که رسد نه به میدان شکر گویی پای

۹۶. نسخه بدل: « بقاء بعد از فنا فرق بعد از جمع ».

۹۷. نسخه بدل: « به هر کس نمی دهند ».

۹۸. نسخه بدل: « بعید ».

۹۹. متن: « یافته » دارد. عبارت نسخه بدل برگزیده شد.

۱۰۰. سوره الضحی، آیه ۱۱، ترجمه: اما حال که نعمت پروردگارت را یافتی از آن یادکن.

۱۰۱. ترجمه: قطعاً یادآوری نعمت ها سپاس گذاری است.

۱۰۲. سوره ابراهیم، آیه ۷، ترجمه: اگر شکر نعمت به جای آورید بر نعمت شما می افزایم.

کی به شکر خدای قیام کند
 تارک شکر بندگان خدای
 گرینیم مرغان ره را هیچ کس
 ذکر ایشان کرده ام اینم نه بس
 گرینیم زیشان از ایشان گفته ام
 خوش دلم کین قصه از جان گفته ام
 گر ندارم از شکر جز نام بهر
 این بسی بهتر^۱ که اندر کام زهر

از شیخ طریقت ابوعلی دقاق، قدس سره، پرسیدند که در سخن مردان شنیدن هیچ فایده هست چون بدان کار نمی توانند کردن^۲. گفت: بلی دو فایده است یکی آنکه اگر مرد طالب بود قوی همت گردد و طلبش زیادت شود و اگر نامرد بود، مرد گردد و اگر مرد بود شیر^۳ مرد گردد و اگر شیر مرد بود، فرد گردد و اگر فرد بود، عین درد گردد و دیگر آنکه اگر کسی در سر پنداری دارد فرو شکنند و دعوی او از سر او بیرون رود نیک رو^۴ نماید والله اعلم بالصواب. تمت الرساله الشریفه^۵ [بعون الملک الوهاب] یوم الاثنین من شهر ذی القعدة، سنه ۱۰۶۹ علی ید احقر عبادالله محمد امین الراسخی البلخ، اللهم اغفر ذنوبه و اسر عیوبه. [۲۳]

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه عبدالمحمد آیتی، سروش، تهران ۱۳۷۰ ش؛
۲. انصاری، خواجه عبدالله، رسائل، به اهتمام تابنده گنابادی، تهران ۱۳۱۹ ش؛
۳. پارسا، خواجه محمد، قدسیه کلمات بهاء الدین نقشبند، به کوشش احمد طاهری عراقی، طهوری، تهران ۱۳۵۴ ش؛
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، به کوشش محمود عابدی، تهران ۱۳۵۳ ش؛
۵. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ذیل واژه ها؛
۶. رازی، نجم الدین، مرصاد العباد، به کوشش محمد امین ریاحی، تهران ۱۳۵۲ ش؛

۱۰۳. نسخه بدل: «خوش تر».

۱۰۴. نسخه بدل: «نمی توانیم».

۱۰۵. نسخه بدل: «شیره مرد».

۱۰۶. متن: «نیک او بد نماید». از نسخه بدل تصحیح شد.

۱۰۷. نسخه بدل: «بعوق الملک الوهاب» اضافه دارد اما تاریخ کتابت و نام کاتب ندارد.

۷. زرین کوب ، عبدالحسین ، ارزش میراث صوفیه ، امیر کبیر ، تهران ۱۳۵۶ش؛
۸. سلطان ولد ، بهاء الدین ، معارف ، ترجمهٔ بدیع الزمان فروزانفر ، طهوری ، تهران ۱۳۸۲ش؛
۹. سلمی ، عبدالرحمن ، طبقات الصوفیه ، قاهره ۱۹۵۳م؛
۱۰. صدری نیا ، محمد باقر ، فرهنگ مآثورات متون عرفانی ، انتشارات سروش ، تهران ۱۳۸۱ش؛
۱۱. عطار نیشابوری ، منطق الطیر ، به کوشش محمد رضا شفیع کدکنی ، انتشارات سخن ، تهران ۱۳۸۸ش؛
۱۲. غزالی ، محمد ، کیمیای سعادت ، به کوشش حسین خدیوچم ، انتشارات علمی - فرهنگی ، تهران ۱۳۸۰ش؛
۱۳. کاسانی ، خواجهگی احمد ، رسالهٔ تنبیه السلاطین ، دو نسخهٔ موجود در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ؛
۱۴. گولپینارلی ، عبدالباقی ، نثر و شرح مثنوی شریف ، ترجمهٔ توفیق ، هـ . سبحانی ، انتشارات وزارت ارشاد ، تهران ۱۳۷۴ش؛
۱۵. ماهیت تحولات در آسیای مرکزی ، از انتشارات وزارت خارجه ، تهران ۱۳۷۳ش؛
۱۶. مصاحب ، غلامحسین ، دایرهٔ المعارف فارسی ، ذیل واژه های مربوط؛
۱۷. منزوی ، احمد ، فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ۱۳۵۷ش؛
۱۸. فهرستواره کتاب های فارسی ، جلد فلسفه و اخلاق ، انتشارات دایرهٔ المعارف بزرگ اسلامی ، تهران ۱۳۸۴ش؛
۱۹. منفرد ، افسانه در "Dehbid" ، "Tasavof" ، Encyclopedia Islamica ،
۲۰. نفیسی ، سعید ، تاریخ نظم و نثر در ایران ، کتاب فروشی فروغی ، تهران ۱۳۴۴ش ؛
۲۱. یادگار ، سید ، نقشبندیه بلخ ، در سایت dyanwww.naqshban
- 22- Encyclopedia of Islam. New edition, "Khawd Jagan".

اندیشه و اندیشمندان

دکتر انجم رحمانی*

نفوذ و تأثیر شیوه نستعلیق ایران در شبه قاره هند و پاکستان

اشاره :

پیش از به کار گیری شیوه نستعلیق ، خط ثلث، نسخ و تعلیق مورد استفاده قرار می گرفت. در شبه قاره هند و پاکستان از قرن نهم هجری قمری شیوه نستعلیق مخترع ایرانیان ترویج یافت . خوشنویسان ایرانی الاصل و افراد بومی در حدود پنج قرن از این خط در نسخ خطی ، ابنیه و ساختمانها و وصلی ها استفاده سرشاری کردند . شایسته یادآوری است که در فرهنگ جامعه شبه قاره در طبقات و اصناف مردم تحصیل کرده بخصوص در امراء و شاهزادگان تعلیم خط و خوشنویسی حایز ارجحیت بوده. شیوه نستعلیق ایران و روش استادان نستعلیق نویس ایرانی ، نظیر میر علی تبریزی، سلطان علی مشهدی ، میر علی هروی ، عماد الحسنی و عبدالرشید دیلمی در شبه قاره بسیار مورد توجه و تتبع قرار می گرفت . بدون اغراق می توان گفت که شیوه نستعلیق نویسی ایرانی در فرهنگ جامعه شبه قاره ای تلالو می کند.

[۱]

این امر محقق است که این خط زاده و پرورده دست و فکر خوشنویسان ایرانی است و مخصوصاً از نشانه هایی چون بلندی و کشیدگی حروف و تدویر دایره ها و نازکی پیوندها و لطافت کم نظیری شناخته می شود و در کتابت پابند اصول و ضوابط، با اعتبار تناسب دقیق در دور و سطح بوده و در مصطلح خط شناسان دو

* - دکتر انجم رحمانی، رئیس اسبق موزه لاهور و استاد فعلی در دانشگاه جی. سی، لاهور، پاکستان.

قسمت آن از شش یا هفت دور است و باقی قسمتش سطح. و باینکه این شیوه خط دوائر کامل و حروف سبک، و کرسی و نسبت و صعود و نزول حروف و مدها و کشش ها بسیار متناسب و ذوق سلیم را ملحوظ داشته. لذا از نظر زیبایی شناسی عروس خطوط اسلامی است. و ازین رو مصداق این قول عربی است: الله جمیل و یحب الجمال. پس، از این این خط جامع ترین است.

پیشتر از ایجاد شیوه نستعلیق در ایران، برای نوشتن هر نوعی تحریر شیوه های خط چون ثلث و نسخ و تعلیق به کار برده می شد. ولی این خطوط در نوشتن بسیار کند و دقت طلب بود. ازین رو خواهش ایجاد خطی پیدا شد که در نوشتن سهل و روان و آسان تر و در عین حال منظم و معتدل و زیبا تر باشد. در این صورت با « توجه به ارزش های عرفانی و ادبی ایرانیان و ایران شهربان و بر پایه اصلاح و تهذیب و رفع دشواری ها نا هماهنگیهای خطوط نسخ و تعلیق به وجود آمده است. به طوری که نخست آن را نسخ و تعلیق و یا نسخ تعلیق می نامیده و سپس هیأت کوتاه و مخفف کلمه مزبور، یعنی نستعلیق عَلم شده است.»^(۱) گفته اند که خط مورد بحث را نخست در حدود ۸۰۰ هجری میر علی تبریزی وضع کرده است. در این مورد به نظم آورده اند که:

واضع الاصل خواجه میر علی ست
نسبتش نیز می رسد به علی
هرگز این خط نبوده در عالم
از خط نسخ و از خط تعلیق
کاصلش از خاک پاک تبریز است
بی ولایت نبوده تا دانی ۲

نسخ تعلیق اگر خفی و جلی ست
حسبش بوده با علی ازلی
تا که بوده است عالم و آدم
وضع فرموده او ز ذهن دقیق
نی کلکش از آن شکر ریز است
نکنی نفی او ز نادانی

اما این نظر از لحاظ تاریخ پیدایش نستعلیق صائب نمی نماید؛ زیرا نمونه های مکتوب از خط نستعلیق در دست است که وجود خط مزبور را در نیمه نخست سده هشتم، تأیید می کند. از این رو بجاست و روا، آنان که گفته اند: خط نستعلیق مانند سایر اقلام یکباره وضع نشده، بلکه به تدریج حاصل شده است؛ زیرا اگر به تکامل و تحوّل خطوط قرن هشتم توجه، و خطوط کتابت این قرن مطالعه شود، معلوم میگردد که از ابتدای قرن هشتم مخصوصاً در منتصف این

قرن، قلم کتابت نسخ بتدریج بواسطه سرعت قلم کم کم متمایل به شیوه تعلیق شده است و همان قلم به نستعلیق نزدیک گردیده است، (۳) و کتابهایی دیده شده که در حدود ۷۵۰ هـ کتابت شده و از میان اقلام متداول به خط نستعلیق نزدیک تر و شبیه تر است و در واقع نستعلیق تحریر یا ناقصی می باشد و نسخه دیوان سلطان احمد جلایر در کتابخانه ایاصوفیه به خط صالح بن علی رازی نستعلیق کاملی است و تاریخ مشخص ۸۰۰ هـ دارد. «(۴) اما با اینهمه باید توضیح و تبیین کرد که نسخه های مورّخی از نگارشهای منظوم و منثور فارسی در دست است مانند منطق الطیر عطار نیشابوری و برخی از رساله های فارسی علاءالدوله سمنانی، که به خط نستعلیق ناخوش در نخستین دهه های سده هشتم کتابت شده است. (۵) با توجه به وجود نسخه های مذکور، می توان در باب تاریخ پیدایش و تکامل نستعلیق بتحقیق نوشت که خط مزبور دارای دو دوره است.

«دوره نخست که از واپسین سالهای سده هفتم آغاز می شود و تا ۸۰۰ ق ادامه می یابد، در این دوره عده ای از کاتبان برخی از نگارشهای فارسی را به خطی آمیخته از نسخ و تعلیق، و بعضاً به نستعلیق کامل کتابت کرده اند اما جانب کرسی و تناسب و صفا و شان خط را متوجه نبوده اند و نستعلیق را با زیباییهایش نمی شناخته اند.» (۶)

«دوره دوم که از ۸۰۰ هـ شروع می شود، مفردات و مرکبات نستعلیق به دور و سطح قطعی و مناسب نوشته می شود و جمیع صفات زیبایی شناسی خط در نستعلیق نویسی رعایت می شود. از این رو می توان گفت که میر علی تبریزی شاید نخستین کسی باشد که با توجه به پیشینه نستعلیق، قواعد و اصول خط مذکور را وضع کرده و آن را به کرسی نشانده است.» (۷)

خوشبختانه نستعلیق از آغاز خود، مرکز توجه استادان خوش نویسی ایران شد و بعد از هنرمند گرامی میر علی تبریزی خوشنویسان دانشوری در تهذیب و اصلاحش به تواتر توجه مبذول می کردند و مخصوصاً عبدالرحمن خوارزمی [م ۸۶۴ هـ] در فروغ این شیوه خط بسیار سعی کرد. «او در قرن نهم در نستعلیق تصرفاتی کرد و یک شیوه خاص نستعلیق نویسی را رواج داد. عبدالرحمن خوارزمی خوش نویس در دربار سلطان یعقوب آق قویونلو [۸۸۴ - ۸۹۴ هـ] بود. این شیوه خط در قسمت غربی و جنوبی ایران متداول گردید و پیروان فراوانی یافت. در این شیوه، کلمات و حروف بسیار تند و تیز نوشته شد و مدها در عین صافی زیاده از حد قیاس بلند و دوائر در عین استواری از اندازه معمول

بزرگ تر است. و بعدها فرزندان عبدالرحمن خوارزمی — عبدالرحیم و عبدالکریم و پیروان او سلطان علی خوارزمی، میر عضد بخاری، اسد الله کرمانی و غیرهم این روش خط را فروغ دادند.» (۸) و نه تنها خط شکسته را از طراز دامن آن خط برگرفتند [شکسته] بلکه کسانی چون انیسی یک شیوه خاص نستعلیق نویسی را رواج داد. «ولی این شیوه غربی پس از مدتی چون مورد قبول طباع واقع نشد خودبخود از بین ایرانیان رفته و فقط آثار آن هنوز در نستعلیق نویسی افغانی و مخصوصاً هندو پاکستان باقی است.» (۹)

و بعد از هنرمند گرامی عبدالرحمن خوارزمی، دو استاد نامور خوش نویسی ایران، مرزا جعفر تبریزی [م ۹۱۴ هـ] و مولانا اظهر [م ۸۶۲ هـ]، در نستعلیق نویسی روشی مخصوص اختراع کردند و این شیوه به نام «شیوه جعفر و اظهر» مشهور شد که بعدها سلطان علی مشهدی و دیگران آن را رونق دادند. «(۱۰) و این شیوه خط در شرق ایران در خراسان شائع گردید. در این شیوه شرقی یا خراسانی اندازه کلمات و حروف بسیار معتدل و به همان سبک است که پس از تکامل در طی چهار قرن به صورت زیبایی کنونی بدست ما آمده است.» (۱۱)

سپس در ایران استادانی برجسته چون میر علی هروی [م ۹۵۱ هـ]، مالک دیلمی [م ۹۶۹ هـ]، بابا شاه اصفهانی [م ۹۸۵ هـ] و میر معزالدین محمد کاشانی [م ۹۹۰ یا ۹۹۵ هـ] و محمد حسین تبریزی [م ۹۸۸ هـ]، هر دو شیوه نگارش را در ایران زمین به درجه کمال رسانیدند و آخرین استاد این سلسله میر عماد الحسنی [م ۱۰۳۴ هـ] شیوه نستعلیق ایرانی را تهذیب و زیبایی کمال داد. البته در آینده این خط در شگفتی و نفاست پیشرفت بیشتری کرد. تا آنکه «این خط در سده سیزده و چهارده به درجه متتهای شگفتگی و جالبی رسید که نمونه های نگارش این خط مربوط به قرون اوائل به درجه کم تر است.» (۱۲)

چون خوشنویسان دانشور ایران برای تسهیل تعلیم و تدریس این خط در زمینه اصول و قواعد مفردات و مرکبات نستعلیق رساله هایی محققانه و علمی فراهم کردند و این همه سبب شد که خط مورد بحث از حوزه سیاسی ایران فرا رود و در میان خوشنویسان و کاتبان آسیای صغیر و شبه قاره هند و شرق میانه، مصر و ترکیه رواج یابد و سلسله شاگردان در این خط با همه تن و توانائی مصروف اشاعت و نفوذ این خط شود. آنان همین که در خارج از مرز رسیدند، این خط را همراه خود بردند و آن

را در آنجا رایج کردند. در این کشورها خوشنویسان به مرور بر زیبایی نستعلیق نیز افزودند و گونه‌هایی از نستعلیق نویسی مانند نستعلیق ترکی و نستعلیق هندی ایجاد شد. یاد باید داشت که نستعلیق در تاریخ تمدن اسلامی با زبان فارسی پیوند و مجانستی تمام دارد و نخست آن را به تسوید کتاب‌های فارسی و نوشتن

فرامین و کتیبه‌ها و وصلی‌ها بکار برده‌اند و این خط هم برای آرایش و تزئین بسیار مورد قبول قرار گرفته است.

چون میر علی تبریزی در خراسان آمد و به بارگاه امیر تیمور وابسته شد امیر تیمور و جانشیان او از شیوه نستعلیق بسیار پذیرائی کردند و خطاطان را تشویق کردند لذا این خط در این دوره به منزل پختگی رسید. سپس اساتذده خط در دوره صفویان ایران همان نستعلیق تیموریان را فراگرفتند و فروغ دادند و اختراع‌ها و اصلاح مزید کردند. استادان ایرانی شاگردان بسیاری را نیز تربیت کردند که ایشان در هر گوشه جهان اسلام این خط را نفوذ و اشاعت دادند.

[۲]

داستان نفوذ و ترویج شیوه نستعلیق در شبه قاره هند و پاکستان مربوط به دوره تیموریان هند [۱۵۲۶ - ۱۸۵۷م] است. سلطنت تیموریان در شبه قاره هند و پاکستان [۱۵۲۶م] و سلطنت صفویان در ایران [۱۵۲۰م] تقریباً در همان زمان بوجود آمد و این دو خانواده بزرگ همزمان در دو کشور پهناور حکومت کردند. این هر دو خانواده در زمینه سیاست و سفارت و فرهنگ و هنر پیوند عمیقی داشتند. مؤسس سلطنت تیموریان هند محمد ظهیرالدین بابر در شبه قاره و بنیانگذار سلطنت صفویان شاه اسمعیل در ایران باهم حلیف بودند. (۱۳) همین طور دومین حکمران خانواده تیموریان محمد همایون، پس از محروم شدن سلطنت هند به ایران رفت و در آنجا پانزده سال در جلاوطنی بسربرد. «در آن ایام شاه طهماسب حکمران صفویان در ایران بود. او همایون را خوش آمد گفت و او را در آنجا پانزده سال مهمان داشت و پسر خویش شاهزاده مراد را به پذیرایی همایون مأمور ساخت. سپس در باز گرفتن سلطنت هند، همایون را کمک کرد.» (۱۴)

چون جلال الدین محمد اکبر فرزند همایون، بادشاه شد او لطف و مهربانی را که پادشاه صفوی با پدرش همایون کرده بود، همیشه یاد می کرد و ایران را به نظر تحسین می دید. در دوره او «شاهزاده مرزا رستم که نوه شاه

اسمعیل مؤسس سلطنت صفویان بود، رنجیده نزد او آمد. اکبر با دلگرمی و اعزاز تمام از او استقبال کرد و هم برای زندگانی کردن او در لاهور تدارکات لازم را دید و برای مصارف وی وظیفه مقرر نمود. و به کمال مروت برای مدت مخصوص حکومت لاهور با او سپرد. سپس دخترش را به حباله نکاح شاهزاده دارا شکوه فرزند شاهجهان در آورد.» (۱۵)

افزون بر این در دوره اکبر بسیار خانواده سرشناسی از ایران به هند نقل مکان کردند و به دربار اکبر پذیرایی یافتند و بسیار ممتاز شدند. از این رو بسیار دانشوران و هنروران و سخن وران و دستکاران ایران حوصله گرفتند و از ایران به هند مهاجرت کردند.

شاه جهانگیر روش سرپرستی فرهنگی پدر خود را برقرار داشت و میان او و شاه عباس صفوی پیوندهای برادرانه (۱۶) استوار شدند. باهم سفارت ها هم تبادل کردند. در ضمن تحایف هنر، پاره های مینیاتوری و دیگر نوادر پُربها به یک دیگر دادند. رسوخ امیر ایرانی الاصل مرزا غیاث بیگ در امور سلطنتی و نفوذ دخترش مهرالنساء معروف به ملکه نورجهان در حرم شاه جهانگیر همین که واقع شد، هنروران و دانشوران ایرانی گروه گروه به هند آمدند. علاوه بر این رسوخ ابوالحسن آصف خان برادر ملکه نورجهان به دربار جهانگیر هم سبب آمدن هنروران ایرانی در هند شد. همین طور در دوره شاهجهان علی مردان خان که از جانب صفویان حاکم قندهار بود، قیام کرده به دربار شاهجهان آمد و بزودی سرفراز و ممتاز گشت. شاه جهان او را نخست ناظم کشمیر و سپس ناظم لاهور مقرر کرد. بسیار ساختمانهای دولتی زیر نظر او به پایان رسید. زیرا که پادشاهان تیموری هند در مروت و فیاضی و سرپرستی از هنروران و دانشوران بیشتر از شاهان صفویه بودند، این هم سبب ترغیب آمدن مردمان از ایران شد و موجودگی در دربار این مردمان نام برده ایرانی در دربار شهنشاهان تیموری سبب غلبه فرهنگ ایران در هند گشت و وقتی چنین نماید که فرهنگ هند دراصل چربه ای از فرهنگ ایران بود.

نفوذ و تأثیر نستعلیق ایرانی در هند نتیجه این طور رشته و پیوند باهمی بود و در دوره تیموریان بانفوذ نستعلیق ایرانی استادان نستعلیق نیز مقامی شامخ پذیرفتند و ایشان روش اساتید نستعلیق ایران چون میر علی تبریزی و سلطان علی مشهدی و میر علی کاتب هروی و محمد حسین تبریزی و عماد الحسنی را باکمال اشتیاق پیروی کردند و هم نمونه های نگارش ایشان را عیناً نقل نمودند.

علاوه بر این سلسله آمدن هنرمندان ایران در هند به تواتر در این دوره تیموریان ادامه داشت و این به سبب تکریم زیادی از طرف شهنشاهان هند بود. و ایشان

چنین هنرمندان را جوایز و صلوات گران بهایی می دادند و به مقامات والای اداری جای می دادند. بدین طور تأثیر شیوه نستعلیق ایران در هند به تواتر رسید.

[۳]

برخی از مؤرخان گفته اند که شیوه نستعلیق با همراهی بابر میرزا بنیانگذار سلطنت تیموریان در هند وارد شد و رواج یافت. چنانچه می توان گفت که همان روایت نستعلیق تیموریان اول در هند نفوذ یافت. و شاهان تیموری و شاهان صفویه مشترکاً روایت نستعلیق تیموریان را ارث بُردند. این طور اساتید هر دو کشور را یک شیوه مُنَسَّجَم خط نستعلیق بدست آمد برای مشق و مزاولت و نگارش. البته این شیوه خط در ایران بیشتر از یک سده قدیم تر رواج داشت و با آنکه در هند فقط نووارد بود. و این هم حقیقت است که تأثیر هر دو شیوه نستعلیق ایرانی با وقفه ها در هند می رسید.

اما این نظر که نستعلیق ایرانی با بابر در هند ورود کرد، صائب نمی نماید. زیرا که بعضی نسخه های خطی موجود است که در دوره سلاطین دهلی هند [۱۲۱۰ تا ۱۵۲۵م] به وجود آمد. در این باره اطلاعات موجود است که پیش از ورود بابر در هند، روابط ریاست های مسلمانان در منطقه جنوبی هند با ایران برقرار بود و رفت و آمد هنروران ایران این جا پیوسته ادامه داشت. در اثر این طور هنرهای ایرانی مثل نقاشی و خوش نویسی سرزمین هند نفوذ کرد. در این جا خوش نویسان بسیاری سکونت و به شغل کتابت و ابستگی داشتند. چنانچه نسخه های خطی نوشته به شیوه نستعلیق در اداره های دنیا محفوظ است که در این دوره قبل از ورود بابر بوجود آمد. همچنین یک نسخه ترجمه فارسی انجیل موجود است که به شیوه نستعلیق در سال ۸۵۴ ق [۱۴۵۰م] در آگره مکتوب شد. (۱۷) فعلاً این نسخه در کتابخانه دانشگاه ایدنبرگ [انگلستان] مخزون است. یک نسخه خمسۀ امیر خسرو در ذخیره فریرگاری آف آرت واشنگتن. دی سی. [آمریکا] هم محفوظ است که به گمان غالب در نیمۀ آخر سده پانزدهم در نستعلیق نوشته شد. (۱۸) و یک نسخه کلیله و دمنه فارسی در موزه ملی دهلی [هند] است که در سال ۸۹۸ق [۱۴۹۸م] در دوره سلاطین لودیان در هند نوشته شد. این به قلم سلطان علی شیرازی به شیوه نستعلیق عالی ضبط شده

است. (۱۹) یک نسخه از بوستان سعدی در ذخیره موزه ملی دهلی [هند] نیز محفوظ است. این نسخه را شاه سرور الکاتب در سال ۹۰۸ق [۱۵۰۲م] در شهر ماندو برای کتابخانه شاهی ناصر شاه خلجی حکمران مالوه نوشته بود. این نسخه در شیوه نستعلیق بسیار قشنگ است و دارای مینیاتورهایی به قلم استاد حاجی محمد است. (۲۰) افزون بر این در این خط نوشته بسیار نسخه ها موجود است ولی به خوف طوالت، سخنانم را در این جا بسنده می کنم.

همین طور بعضی شواهد تاریخی موجود است که پیشتر از ورود بابر به هند، روابط تیموریان خراسان با حاکمان تته [سندھ] موجود بودند و آمد و رفت هنروران و خطاطان بین هر دو مقام ادامه داشت. چنانکه در تاریخی نوشته است که «شیخ بازید پورانی که شاگرد مولانا اظهر و معاصر سلطان علی مشهدی و از بزرگان معتبر خراسان بوده در سده نُه هجری در تته آمد و آنجا به سر بُرد و چنانکه بهاءالدین حسن در تألیف خود «مذکر الاحباب» نوشته است که «او یکی از بزرگان معتبر خراسان بود و او با وصف نستعلیق نویسی ممتاز بود.» (۲۱) گویا در سال مزبور نفوذ شیوه نستعلیق در تته امکان داشته است ولی متأسفانه هیچ گونه نمونه نگارش مربوط با این دوره در دست نیست.

سپس روابط سیاسی و فرهنگی بین خراسان و تته در آن زمان بیشتر شد که «شهبزاده بدیع الزمان فرزند سلطان بایقرا دختر امیر سندھ ذوالنون ارغون را در سال ۹۰۳ق به حبالة نکاح خود آورد. بعد از وفات میرزا بایقرا در سال ۹۱۱ق، احوال سیاسی خراسان دگرگون شد. شهبزاده مزبور بعد از شکست خوردن از شیبانی خان در سال ۹۱۳ق به تته آمد و در این جا سکونت گزید. در همین زمان بسیار هنروران و دانشوران از خراسان نیز به تته آمدند و این جا اقامت گزیدند.» (۲۲) اگرچه آثار مربوط به این زمان پیش از آمدن بابر در هند دست نداده ولی معاصر بابر، حکمران سندھ شاه حسن ارغون مسجدی بنام «مسجد فرخ» در تته بنا کرد. خوش بختانه کتیبه این مسجد منظوم بزبان فارسی امروز در موزه ملی کراچی محفوظ است. این کتیبه مربوط به سال ششم دوره حکومت تیموریان و به شرح زیر است (۲۳):

که آمد خنگ گردون باوجود سرکشی رامش
که دارد عالمی را شاد و خرم فیض انعامش
پناه فرخ از بهر چه شد تاریخ اتمامش

به دور شاه عادل آن حسن خُلق حسین آئین
بنای مسجد جامع شد از دریا دلی واقع
بگرمای قیامت گر پناه او نخواهد شد

از کلمات «پناه فرخ» تاریخ تکمیل مسجد ۹۳۶ق بر می آید. نگارش این کتیبه به نستعلیق پخته است. از این نتیجه می‌گیریم که شیوه نستعلیق پیش از آمدن بابر به هند رواج داشته و این کتیبه نمونه ادامه همان روایت است. گویا از وجود نمونه های مزبوره بالا نظر ما تائید می‌شود که شیوه نستعلیق پیش از بابر هم در هند نفوذ داشت.

[۴]

نفوذ شیوه نستعلیق عبارت است به چهار دوره در هند:

دوره اول : آغاز می‌شود پیش از زمان بابر [۱۵۲۶-۱۵۳۰م] و اختتام می‌پذیرد تا آمدن بابر در هند. دومین دوره مشتمل است بر زمان حکومت بابر تا جهانگیر [۱۶۰۵-۱۶۲۷م] و دوره سوم محیط بر زمان حکومت شاهجهان [۱۶۲۷-۱۶۵۸م] و اورنگ زیب [۱۶۵۸-۱۷۰۷م] و دوره چهارم از آغاز دوره زوال تیموریان [۱۷۰۷م] تا اختتام حکومت خانواده تیموریان در هند در سال ۱۷۵۷م. تفصیل هیئت نستعلیق در دوره اول در سطور بالا درج شده و تفصیل دوره های دیگر درج ذیل است.

دومین دوره : در این دوره خطاطان ایران به تواتر به هند می‌آمدند. چنانچه این طور سرزمین نستعلیق هند از نستعلیق ایرانی سرچشمه می‌گرفت. در این دوره تاثیر و نفوذ روش نستعلیق مربوط زیاد به میر علی هروی کاتب بود و سبب آمدن خطاطان ایرانی به عده کثیر و با اقبال فیاضانه حکمرانان تیموری بود.

بابر خود موجد خط بابری و ماهر فن خط و سرپرست خط بود و در روش خط میر علی تبریزی نستعلیق بسیار نیکو می‌نوشت. « (۲۴) او به معائب و خوبی های هنر خط نیز بخوبی آشنا بود. چنانکه در توزک خود درباره قبه الخطاطین سلطان علی مشهدی می‌نوشت:

همین طور خوش نویسان زیادی هستند. ولی در نوشتن شیوه نستعلیق سلطان علی مشهدی در صف اول ایستاده بود. او پپاس خاطر میرزا [سلطان حسین میرزا] و علی شیر بیگ [میرزا نظام الدین علی شیرنوائی] بسیار کتب کتابت کرده بود. او هر روز سی بیت برای میرزا و بیست بیت برای علی شیر می‌نوشت. (۲۵)

در توزک نیز مذکور است که چون بابر هندوستان را گشود، همراهش کتاب خانه و بعضی از هنروران و صاحب خطان حاضر بودند. از این ها ملا زاهد، شهاب الدین معمائی و زین الدین خوافی و دیگران نامور بودند. «و همین که فتح نامه هند مرتب شد آن را شیخ زین الدین خوافی بروز جمعه در سیزده جمادی الآخر نوشت.» (۲۶) از این رو نتیجه می‌گیریم که در دوران سفر او نیز ابزار نوشت و خواند همواره با او همراه بود. در همان کتاب مزبور است که «بابر بعد از شکست دادن پادشاه هند ابراهیم لودی را به دهلی رفت و آنجا زیارت مزارات شیخ نظام الدین اولیاء و حضرت امیر خسرو و خواجه قطب الدین بختیار کاکلی کرد.» (۲۷) از آن ها کتیبه هایی که امروزه بر مزارات مزبور موجود است یکی آنکه بر مزار حضرت امیر خسرو نصب است در نستعلیق شهاب الدین معمائی است که در دوره بابر نوشته شد.

بعد از بحث مزبوره بالا می‌توان گفت که شیوه نستعلیق که نخست در هندوستان رواج یافت، در روش نستعلیق علی الکاتب بود.

همایون پادشاه بعد از وفات پدر، بابر، متمکن بر تخت هند شد و ذوق کتاب دوستی و فنون از طرف پدرانش بدو منتقل شده بود. در برخی از تواریخ نوشته است که بابر چه بر سفر امن بود و چه بر سفر حرب، همواره کتاب خانه خود را همراه می‌داشت و در طی این گونه مسافرت ها، اهتمام مطالعه خود و فرزندان خویش به ویژه همایون و کامران لازماً داشت. همچنین، در تاریخی مذکور است که «دوران فتح هندوستان بابر کتاب خانه غازی خان در تصرف خود آورد. از این ذخیره چند کتب به همایون داد و چند دیگر به کامران در افغانستان فرستاد.» (۲۸) چنانچه وقتی که همایون پادشاه شد او از جذبه فروغ فنون و خط معمور بود. برادرش کامران مرزا چون ناظم لاهور (۲۹) شد، اجتماع هنروران و سخن سرایان در بارگاه او مذکور شده است. آثار یک نسخه گلستان سعدی مربوط به دوره کامران در دست است که به نستعلیق عهد کتابت شده است. امکان است که چنین شیوه نستعلیق در دوره کامران [۱۵۳۰ - ۱۵۴۰ م] در لاهور نیز رواج یافته بود.

همایون در آغاز از خدمات خطاطانی مثل شهاب الدین معمائی، شیخ زین الخوافی، مولانا بقائی که در دوره بابر بودند، استفاده کرد. این اطلاعات نیز در دست است که خوشنویسان ایرانی چون محمود الشهابی و بایزید دوری در خدمت او حاضر

شدند. محمود شهابی، دیوان مرزا کامران را به خط نستعلیق کتابت کرد که در این روزها این نسخه در کتابخانه لتن [بهارت] محفوظ است. (۳۰) او یکی از بهترین شاگردان میر علی تبریزی بود و شیوه کتابت این نسخه نماینده روش میر علی هروی است. (۳۱)

شیخ زین الدین به خواهش همایون پادشاه، توزک بابری را از ترکی به زبان فارسی در حین حیات بابر ترجمه کرده بود و به حکم همایون پادشاه مسجدی به مقام کهجوه [بهارت] بنا کرد. این مسجد به یکی کتیبه های مکتوبه شیخ زین الدین آراسته است.

در تاریخ های نستعلیق در هند تحولی چشمگیر در آن زمان دیده می شود که همایون بعد از جلای وطن پانزده ساله در ایران، مراجعت به هند نمود. در عرصه جلاوطنی در ایران، همایون هم هنرهای ایرانی چون مینیاتور و نقاشی و خط و دست کاری را به نظر راسخ مشاهده نمود. از این رو مزاج او از سبک فنون لطیفه ایران بسیار تاثیر گرفت. وقتی که باز در هند آمد اساتیدی نامور از خطاطان و هنروران ایرانی چون عبدالصمد شیرین قلم، خنجر بیگ چغتائی نیشابوری، نقاش سید علی تبریزی و مایه ناز مجلد ملا فخر (۳۲) و دیگران را همراه خود آورد. او برای فروغ خط و مینیاتور یک اداره تاسیس کرد ولی مهلت نیافت که از آثار هنرهای ایشان استفاده کند زیرا که او شش ماه بعد از حکمرانی رحلت فرمود [۱۵۵۶م]. البته این امر محقق است که از این رو دریچه هنرهای لطیف به سوی هند وا شد. چنانچه بعداً نفوذ فرهنگی ایران و شیوه نستعلیق در هند سریع تر شد.

چون پسر جوان همایون اکبر بر تخت هند نشست، او نزدیک پنجاه سال حکومت راند و همواره لطف و مهربانی هایی را که ایرانیان با پدرش کرده بودند، در نظر می داشت و ایران و ایرانیان را بنظر تحسین می دید. دیگر از روی ذوق طبیعی و به سبب پشتوانه فرهنگی خانواده خویش در فروغ فنون لطیفه توجه از حد زیاد داد. حضور امیران ایرانی در دربار او چون میرزا اعتماد الدوله غیاث بیگ، بیرم خان اتالیق و فرزند او عبدالرحیم خان خانان، شیخ مبارک و پسرانش ابوالفیض فیضی و ابوالفضل و هم چنین دانشوران و سخنوران دیگر در مجلس او جذبه طبیعی او برای فروغ هنرهای زیبا را تحریک داد. اگرچه بعضی مورخان او را ناخوانده می گویند، ولی در بارگاه او همواره مجلس سخن و ادب سرایان می بود و در میان سخن رانی درباره خط و فنون لطیفه وغیره

صحبت همیشه گرم بود. او خود به اهتمام کسی را زحمت می داد که برایش کتابی بخواند. در نتیجه اکبر بسیار زیرک و دانشمند و نظر او دربارهٔ علوم و فنون بسیار دقیق شد. چنانچه کتاب های فارسی که به شمار فراوان در دورهٔ او تألیف و ترجمه و کتابت شد، نظیرش نیست. در آئین اکبری نوشته است که «اکبر برای فروغ کتاب های معیاری در حکومت خود شعبه ای به نام آئین تصویر خانه تأسیس کرد. در آن جا یک اداره که برای فروغ خط و نقاشی که پدرش همایون، تأسیس نموده بود و سربراهی این اداره به استاد عبدالصمد شیرین قلم و نقاش سید میر علی تبریزی سپرده، کار می کرد.» (۳۳) سپس چون لاهور را دارالسلطنت خود قرارداد و آن جا مقیم شد [۱۵۸۴ — ۱۵۹۸م] ادارهٔ مزبور را به همان شهر منتقل نمود. چنانچه این اداره شبانه روز در فروغ خط و نقاشی کارهای گران مایه انجام می داد.

در دورهٔ اکبر، عبدالصمد شیرین قلم و میر سید علی نقاش تکمیل نسخهٔ شاهنامه کردند که شاهکار هنرمندی عبدالصمد (۳۴) و میر سید علی بود. امروز برگ های این نسخه پراکنده اند در اداره هایی چون ویانا [اتریش]، موزهٔ وکتوریه البرت [لندن] و دیگران. اکبر از راه قدردانی عبدالصمد را مخاطب به شیرین قلم و نیز به نظامت ملتان سرفراز کرد. (۳۵) همین طور خطاطان دیگر چون مولانا بایزید دوری و زین الدین خوافی در این روزها در فروغ نستعلیق مشغول بودند. اکبر مولانا دوری را خطاب «کاتب الملک» عطا فرمود. در دورهٔ اکبر بسیار کاتبان از ایران به هند آمدند. میر خلیل قلندر هراتی که وابسته به دربار شاه طهماسب صفوی در ایران بود به هندوستان آمد. پادشاه او را بسیار مورد احترام و اکرام قرارداد و در بارگاهش یکی از کاتبان ممتاز محسوب می شد. وی بعداً به ایران رفت ولی در آن جا بیشتر نتوانست بماند و به هند مراجعت نمود و در دکن مریض شد و سفر آخرت کرد. او معاصر میر علی هروی بود و در نگارش شیوهٔ نستعلیق هم پلهٔ او بود. به قول ملا عبدالقادر بدایونی «در کتابت نستعلیق و غیرهم مدمقابل او در هندوستان نبود.» (۳۶) فزون براین امین مشهدی و میر حسین کلنگی و مولانا عبدالله ترمذی مشکین قلم و نظامی قزوینی و علی چمن کشمیری و نور الله قاسم و محمد معصوم ترمذی بهکری از نستعلیق نویسان این دوره به شمار می روند. این اساتید در فروغ نستعلیق

ایرانی سعی بی دریغ نمودند. نسخه های خطی ایشان در ذخیره های جهان محفوظ است. کتیبه های ایشان بر بناهای آگره، فتح پور سیکری آراسته است که روش نستعلیق این دوره را به خوبی نماینده است.

نسخه ای از کتاب حضرات القدس در ذخیره موزه لاهور موجود است که به خط نستعلیق محرم، کوکه مرزا کامران، قلمی شده است. این نسخه به خواهش اکبر در ۱۶۰۲م تألیف شد. (۳۷)

در بارگاه جهانگیر اکثر نستعلیق نویسان ایرانی تبار بودند و عده ای زیاد نیز از ایران آمده بودند. جهانگیر در فروغ فنون لطیفه و دیگر حوزه های، فرهنگی اطوار پدر را فروغ داد. او نیز بهترین منتقد فنون لطیفه بود. به لطف بر اهل هنر و خط از پدران خود زیاد بود. همین که مهرالنساء، معروف به نورجهان، در حرم او داخل شد، بسیار هنروان و سخنوران و دستکاران ایرانی به تشویق در بارگاه او جمع شدند. در دوره جهانگیر خواجه محمد شریف فرزند عبدالصمد شیرین قلم در خدمت او حاضر و ندیم خاص او بود. او در نستعلیق نویسی بسیار ممتاز بود و در فروغ نستعلیق ادامه خدمت او بسیار ممتاز است. جهانگیر او را کتاب دار پادشاهی مقرر کرد و نیز به خطاب امیر الامرا و منصب جلیل القدر وکالت سرفراز نمود و نیز مهر اشرف اوزک را به جواهر قیمتی آراست. از آن بعد جهانگیر او را مخاطب به معتمد خان کرد و این محمد شریف بود که در پایان رسانیدن توزک جهانگیری بسیار کمک کرد و ازین رو جهانگیر در توزک نوشت (۳۸):

به دور شاه جهانگیر خان ارزان شد

شریف بانوی ما رفت و معتمد خان شد

او فرائض عرض مکرر و بخشی گیری نیز انجام می داد. در این دوره مولانا عبدالله مشکین قلم و عبدالرحیم عنبرین قلم در فروغ نستعلیق مشغول بودند. عبدالله مشکین قلم دیوان امیر حسن سجزی را به قلم نستعلیق در سنه ۱۱۰۱هـ در اله آباد کتابت کرد و دو کتیبه او بر حصار اله آباد موجود است. متون این کتیبه مربوط به شجره نسب جهانگیر تا سلطان ابو سعید گورکانی به شیوه نستعلیق این طور درج است:

عهد شهریور ماه الهی موافق ربیع الثانی ۱۰۱۴ هـ نور الدین جهانگیر اکبر ابن سلطان ابوسعید. کتبه عبدالله مشکین قلم. (۳۹)

در دوره جهانگیر شیوه نستعلیق رواج عمومی گرفت. محمد حسین کشمیری پیرو روش میر علی هروی این خط را بسیار فروغ داد و به سعی او این شیوه را در شبه قاره هند و پاکستان بسیار استحکام نصیب شد. به قول مؤلف جهانگیر نامه، 'خان' میرزا اعظم، در این دوره یک استاد شیوه نستعلیق بود. او شاگرد میرزا محمد باقر پسر ملا میر علی هروی بود. (۴۰) جهانگیر در توزک نوشته است که محمد باقر بن میر علی کسان را تعلیم خط نستعلیق می داد. (۴۱)

در میان امرایی که در دوره اکبر و جهانگیر خدمات گران بهایی در فروغ شیوه نستعلیق انجام داده اند، نام عبدالرحیم خان خانان فرزند بیرم خان بسیار ممتاز است. جهانگیر در توزک نوشته است که در کتابخانه او چهل استاد خط شبانه روز کار می کردند. (۴۲)

عبدالله الحسینی در این دوره استاد مهم نستعلیق بود. کتیبه ای به خط نستعلیق او نخست در مسجد خراسان لاهور نصب بود و امروز در موزه (۴۳) لاهور موجود است. این نمونه نستعلیق نفیس از روزگار جهانگیر است. عبارت کتیبه درج ذیل است:

الله اکبر

که در عهد جهانگیری شده این بقعه را بانی	کریمی سیدی صدر جهانی ملجاء عالم
بناءخانه دین بهر ترویج مسلمانی	خلیل آسا به توفیق خدا اندر عجم کرده
مکن عیبم اگر گویم بنا شد کعبه ثانی	چو شأن کعبه دارد مسجد بهر تاریخش

بانیه و قائله، یک هزار و چهار هجری، کاتبه عبدالله الحسینی. یک وصلی و چند قطع از او در مرقع ای در موزه لاهور موجود است. وصلی اش در سنه ۱۰۱۸ق کتابت شده برای نواب قلیچ خان که در آن روزها ناظم لاهور بود. (۴۴) قطعه ای دیگر در مرقع داراشکوه موجود است که امروز در اندیا آفس لندن محفوظ است. (۴۵) ملا علی محمد مهرکن نیز استاد چیره دست نستعلیق در این دوره بود.

یک نمونه نستعلیق نیکو بر مرقد صاحب جمال (۴۶) همسر جهانگیر در لاهور است. این نمونه نگارش در سنگ مرمر تراشیده شده است. یک کتیبه نستعلیق بر دروازه بیرونی مسجد بیگم مریم (۴۷) زمانی در لاهور است و یک کتیبه (۴۸) بر پیشانی مکاتب‌خانه جهانگیر در قلعه لاهور موجود است. این همه نمونه‌ها مظهر روش نستعلیق در دوره جهانگیر است. چون جهانگیر به سفر قندهار می‌رفت. همواره آن جا کتیبه‌ای نصب می‌کرد که به قلم نستعلیق میر معصوم بهکری یا پسرش امیر بزرگ نوشته بود. (۴۹)

جهانگیر بسیار هنر پاره‌هایی از اساتید بزرگ خط را جمع کرده بود و حواشی ایشان را منقوش و مذهب گردانید و در صورتی مرقع مرتب نمود. از این رو تمایل مرقع‌سازی در شهزادگان و امرا فروغ یافت. چنانچه امروز نمونه‌های مرقعات بسیار در اداره‌های جهان محفوظ است. چون یک مرقع جهانگیری در ذخیره‌اردشیر (۵۰) پونه [بهارت] و مرقع گلشن در کتابخانه ملی [ایران] تهران (۵۱) و یک مرقع در کتابخانه ملی (۵۲) [برلین] و عده بسیار از وصلیهایش در موزه ذخیره‌میتروپولیتن (۵۳) [نیویارک] و غیرهم موجود است. (۵۴)

مرقع برلن را دکتر کنهل از آلمان به عنوان «مرقع جهانگیری» ترتیب داد و چاپ و نشر کرد. این طور مرقعات مزبوره دارای نمونه‌های بیشتر از خط میر علی هروی است و هم نمونه‌های دیگر اساتید به شیوه نستعلیق داشت. جهانگیر سکه‌های خود را با نستعلیق نفیس مضروب و شعر فارسی را بر سکه‌ها کنده کرد. الغرض ادامه خدمات جهانگیر به استادان ایرانی در فروغ نستعلیق بسیار گران قدر و منفرد است.

بعد از وفات جهانگیر، فرزندش شاهجهان فرمانروای شبه قاره شد. او اگرچه معروف به «پادشاه مهندس» است ولی در فروغ فن خط نیز تمایل و توجه داد. او خود استاد خط شکسته و منتقد صاحب نظر خط بود. او شیوه نستعلیق میر عماد الحسنی را به نظر تحسین می‌دید. هر که نمونه وصلی این استاد به خدمت او می‌آورد، او را منصب یک صدی عطا می‌فرمود. (۵۵) در بارگاه او جماعتی از هنرمندان نستعلیق ایرانی جمع شد و در نفوذ این شیوه بسیار سعی کردند.

در دوره شاهجهان عبدالحق شیرازی هنوز در قید حیات بود. چون او کتیبه های تاج محل می نوشت، شاهجهان او را از راه قدردانی به خطاب امانت خان سرفراز نمود (۵۶) و نیز یک فیل به عنوان جایزه داد. (۵۷) شاهجهان او را جاگیری هم عطا فرمود. امانت خان آنجا سکونت داشت و سرایی ساخت که امروز به نام سرای امانت خان در بخش امرتسر [هند] واقع است و او این سرای را به کتیبه هایی به خط خودش به شیوه های نستعلیق و ثلث آراسته کرد. (۵۸)

حکیم رکنا کاشی یک خطاط ممتاز ایرانی الاصل در بارگاه شاهجهان بود. او بر خواهش شاهجهان نسخه گلستان و بوستان به شیوه نستعلیق نفیس کتابت کرد. شاهجهان این نسخه را با مینیاتورهای نستعلیق آماده کرد و به خدمت پادشاه چارلس اول انگلستان، به طور هدیه، در ۱۰۴۸ق / ۱۶۳۸م فرستاد. شاهجهان درباره این نسخه نوشت:

الله اکبر

به تاریخ ۱۷ شهر صفر [ختمه الله] بالخیر والطف ۱۱ هجری مطابق ۱۰۴۸ هـ مجلدی این نسخه نفیسه گلستان را که بانی گلشن رضوان و به خط زیبای نادر الزمان مولانا حکیم رکنا است برسیبل تحفه و ارمغان محبت اعلیحضرت کیوان حشمت ذی جاه عزت و رفعت پایگاه پادشاه ممالک انگلستان ارسال نمود. حرره شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه ابن نور الدین جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین اکبر پادشاه. (۵۹)

امروز این نسخه در ذخیره چیستر بیٹی لندن محفوظ است. (۶۰) از لحاظ خط این نمونه نادر و عجیب و غریب در شیوه نستعلیق ایرانی است. حکیم رکنا کاشی در ابتدا در بارگاه شاه عباس به عنوان طیب ملازم بود. چون عباس صفوی مریض شد و کار سلطنتش ضعف گرفت، با اهل و عیال به هند آمد. شاهجهان او را در بارگاه خود پذیرفت و بسیار تکریم داد و خواهش ملکه خود ممتاز محل، منصب بیست و چهار هزار سالیانه عطا نمود. در سال ۱۰۴۰ق او از بارگاه شاهجهانی پنج هزار روپیه انعام یافت. (۶۱).

عبدالرشید دیلمی دختر زاده و شاگرد ایرانی استاد نستعلیق عماد الحسنی القزوینی بود. در روش نستعلیق در پیروی عمومی خویش مقلد کاملی بود. پس از قتل

عماد الحسنی به هند نقل مکانی کرد. در ابتدا چند سال در لاهور به سر برد و سپس به آگره که مرکز سلطنت شاهجهانی بود، رفت. شاهجهان او را به بارگاه خویش پذیرفت. و او را به حیثیت خطاط بسیار محترم داشت. شاهجهان او را استاد خوش نویسی شاهزادگان خود مقرر کرد به ویژه شاهزاده داراشکوه و شاهدخت جهان آرا از او تعلیم خط گرفتند (۶۲) و از این رو مرتبه اش بالاتر شد. این هر دو شاهزاده به قلم نستعلیق به مهارت تامه می نوشتند. شاهجهان از راه قدردانی او را به عهده دروغه کتابخانه فائز نمود و بعداً منصب نه صدی هشتاد سوار عطا فرمود. (۶۳) عبدالرشید دیلمی در نوشتن متون عربی به شیوه نستعلیق نیز مهارت استادانه داشت و گفته اند که در نوشتن شیوه نستعلیق همپایه او در هندوستان نبود. (۶۴) اگر روش نستعلیق میر علی هروی از ابتدای دوره بابر تا اختتام دوره جهانگیر [۱۶۲۷م] لایق تحسین بود، روش نستعلیق او از دوره شاهجهان [۱۶۲۷ - ۱۶۵۸م] تا اختتام قرن نوزدهم یکتا و تنها لایق پیروی و تقلید ماند و در جهان خوش نویسی نستعلیق او را به لقب «آقای اول» (۶۵) یاد کرده اند.

عبدالرشید دیلمی در شیوه نستعلیق شاگردانی زیاد را تربیت کرد. به قول مؤلف تذکره «گلشن معانی» از شاگردان او پانزده نفر در نوشتن شیوه نستعلیق نابغه روزگار بودند. چنانکه در سطور بالا مزبور شد که شاهزاده ها و شاهزاده خانم ها نیز در حلقه شاگردان او بودند. اما از شاگردان او عبدالرحمن فرمان نویس، عبدالرحیم فرمان نویس، محمد اشرف خواجه سرا، سعیدای گیلانی محمد اشرف، محمد افضل القریشی و خواجه نامی و منشی بیج بهان و غیرهم بسیار شهرت داشتند. این همه شاگردان دیلمی در ترویج روش نستعلیق استاد سعی بلیغ نمودند. (۶۶)

شاهدخت جهان آرا به اجرای فرمان او را حویلی ها در اکبر آباد و شاهجهان آباد و لاهور عطا کرد و به خواهش شاهدخت زیب النساء یک قطعه تاریخ بر وفات دیلمی گفته شد. (۶۷)

هنر پاره های قلمی دیلمی در مختلف ذخیره جهان محفوظ است، چون در کتابخانه سلطنتی تهران [ایران] نسخه گلشن و نسخه دیوان کلام سلطان حسین میرزا بایقرا و یک وصلی در کتابخانه اداره استنبول [ترکی]. یک وصلی و نسخه دیوان حافظ به قلم نستعلیق نیز در موزه لاهور موجود است. (۶۸)

و میر صالح [م ۱۰۶۱ق] و میر مومن [م ۱۰۹۱ق] فرزندان امیر عبدالله مشکین قلم در نوشتن نستعلیق بسیار مهارت داشتند. هر دو برادر در دوره

شاهجهانی بر عهده کتاب داری مأمور بودند. در بارهٔ میر مؤمن نوشته اند که او بر نوشتن روش نستعلیق میر علی بسیار قادر بود. (۶۹) چنانکه او در این روش چند قطعه به قلم خویش نوشت و به شاهزاده دارا شکوه پیش کرد و گفت که این نوشتهٔ میر علی هروی است. شاهزاده ازین پیشکش بسیار مسرور گشت و میر مؤمن را دو هزار روپیه به طور انعام داد. ولی بعداً چون این راز افشاء شد، دارا شکوه او را استاد خوش نویسی فرزند خود شاهزاده سلیمان مقرر کرد. (۷۰) محمد صالح کمبوه لاهوری او را یکی از فرمان نویسان برجستهٔ عهد شاهجهانی گفته است. او به منصب پنج صد و بیست سوار نیز سرفراز شد.

محمد مراد کشمیری نیز در دورهٔ شاهجهان استاد نامور نستعلیق بود. روش نستعلیق او به روش محمد حسین کشمیری نزدیک تر بود. (۷۱) او به لقب «سحر نویس» و «جادو نویس» نیز معروف است. او در نوشتن دوائر حروف و نستعلیق جلی و خفی بسیار مهارت داشت. از روی پختگی خطش، او را «ثانی میر علی و سلطان علی مشهدی» نیز گفته اند. (۷۲) خواجه محمد شریف [م ۱۰۵۴ق] دختر زادهٔ امیر عبدالله مشکین قلم بود. او اصلاً در بارگاه اکبری ملازمت می کرد. ولی در دورهٔ شاهجهان نیز سرگرم خوش نویسی بود. شرف الدین عبدالله و میر سید علی تبریزی و دیگران نیز اساتید ممتاز نستعلیق در این دوره بودند. خانوادهٔ مولانا منیر لاهوری در لاهور در دورهٔ شاهجهان و اورنگ زیب عالمگیر در فروغ نستعلیق خدمات شایسته ای را ادامه دادند. مولانا منیر خود نستعلیق نویس ممتاز بود. برادرش ابو الفیض نیز در نستعلیق نویسی استاد بزرگ بود.

در عهد شاهجهانی ظفر خان احسن که ناظم کشمیر بود، به فروغ علوم و فنون و خط بسیار علاقه داشت. او خود شاعر و ادب نواز و فن پرور بود. از استاد حیدر محمد حفائی تحصیل خوش نویسی کرد. به قول مصنف مجمع النفائس بعد از عبدالرحیم خان خانان مثل او از امرای هندی نشان نداده اند. پسرش محمد طاهر عنایت، متخلص به آشنا، مؤلف شاهجهان نامه روش نستعلیق به مهارت تامه می نوشت. او نسخه ای از دیوان سعدی در ۱۰۵۷ق به نستعلیق بسیار نیکو در لاهور نوشت. این نسخه امروز در ذخیرهٔ کتاب خانه دانشگاه

پنجاب لاهور محفوظ است. (۷۳) همین طور او نسخه ای از مثنویات ظفر خان احسن [پدر خویش] را هم در ۱۰۷۷ق. به نستعلیق شیوه نوشت. این نسخه امروز در ذخیرهٔ رائل ایشیاتک سوسایتی لندن محفوظ است. (۷۴)

در دوره شاهجهان میرزا محمد جعفر مخاطب به کفایت خان از روش نستعلیق روش دیگر شکسته را اختراع کرد. این روش جدید برای زود نویسی موزون تر بود. از این رو زود به امور اداری و دادگری قبول یافت. در آن روزها جلال الدین یوسف به نوشتن این روش خط بسیار ممتاز بود.

در دوره شاهجهان بنا های دولتی را با کتیبه های نستعلیق به عده کثیر مزین کردند. در این سلسله کتیبه های تاج محل (۷۵) از قلم عبدالحق شیرازی و مسجد وزیر خان از قلم نستعلیق محمد علی (۷۶) بسیار جالب نظر و لایق تحسین است.

عالمگیر

در دوره اورنگ زیب عالمگیر [۱۶۵۶—۱۷۰۷م] سلسله آمدن خطاطان از ایران در هند به تواتر ادامه داشت. اورنگ زیب در اوائل عمرش هنر خوش نویسی از استاد عبدالرشید دیلمی اکتساب کرد. شاهزاده شجاع برادر اورنگ زیب نیز از هنر خوش نویسی بهره‌ور بود. او در پیروی روایت میر علی هروی نستعلیق خیلی نیکو می نوشت (۷۷) و در خط خفی و جلی او تاثیر استادش خیلی نمایان بود. از فرزندان اورنگ زیب در هنر خوش نویسی، دخترش شاه دخت زیب النساء، از همه سبقت برده و شاگرد عبدالرشید دیلمی بود و شیوه نستعلیق استاد را باتمام کمال می نوشت. (۷۸)

استاد خوش نویسی سید علی خان الحسینی دراصل در دوره شاهجهان از ایران به هند آمد و به دربار شاهجهان وابسته شد و بعداً در دوره اورنگ زیب عالمگیر در بارگاه او می زیست. او در روش نستعلیق میر عماد با مهارت تامه می نوشت و خط نسخ او هم خیلی خوب بود. ولی در دوره اقامت در هند او روش میر عماد را ترک نمود و به تمایل طرز نستعلیق رشید دیلمی پیروی کرد. اورنگ زیب نخست تعلیم نسخ از عبدالباقی خطاط (۷۹) و بعداً از سید علی خان الحسینی (۸۰) گرفته بود. او را خط نفیس بیحد مرغوب بود و خود هم خط بسیار پاکیزه می نوشت. نظر او درباره تعلیم خط این طور بود:

« ادبوا اولاد کم احسن الخط فانه من مفاتیح الرزق. » (۸۱)

یعنی اولاد خود را به هنر خط آراسته بکنید زیرا که این کلید رزق است. بنابراین اورنگ زیب برای تعلیم شهزادگان سید علی خان الحسینی را استاد خوش نویسی مقرر کرد (۸۲) و در عوض خدمت ارزش او را به خطاب جواهر رقم سرفراز

فرمود. (۸۳) فرزند جواهر رقم 'شمس الدین علی خان هم در این دوره استاد ممتاز نستعلیق بود. اورنگ زیب بعد از وفات پدرش او را هم به خطاب جواهر رقم سرفراز کرد. (۸۴)

هدایت الله زرین رقم استاد یگانه نستعلیق در بارگاه عالمگیر بود. پادشاه او را استاد خوش نویسی شاهزادگان خود مقرر کرد و از آنها به خصوص شاهزاده کام بخش و شهزاده محمد اعظم از لحاظ نستعلیق نویسی بسیار ممتاز بودند. (۸۵) به قول مؤلف «تذکره خوش نویسان» اولاً پیروی روش محمد حسین کشمیری کرد و بعداً در پیروی سید علی خان جواهر رقم می نوشت. نیز او بر عهده داروغه کتابخانه عالمگیر فائز بود و بسیار نسخه های دیوان حافظ به نستعلیق نیکو نوشت. (۸۶)

اورنگ زیب در اعتراف خدمت هدایت الله در زمینه خوش نویسی او را به خطاب زرین رقم مشرف گردانید. نمونه خط او در موزه ملی دهلی [بهارت] محفوظ است (۸۷) که در نستعلیق نفیس نوشته است.

محمد اسماعیل عاقل در بارگاه اورنگ زیب یک خوش نویس ممتاز بود. او پروانه های عالمگیر به خط نستعلیق بسیار نفیس می نوشت. در سنه ۱۰۹۶ق از بارگاه عالمگیر مخاطب به روشن رقم شد. (۸۸) برای نوشتن فرمان های اورنگ زیب در طرز نستعلیق خوش، حافظ نور الله شاگرد عبدالرحیم اختصاص می داشت. عنایت الله خان فرزند میرزا شکر الله مؤلف کلمات طیبه - یکی از معروف ترین استادان نستعلیق در بارگاه اورنگ زیب بود. (۸۹)

بعد از وفات اورنگ زیب چون فنون لطیفه دیگر، شیوه نستعلیق هم در هند زوال پذیر شد و نیز نستعلیق نویسی از معیار و مقدار افتاد. البته در حالتی نیم جانی تا ۱۸۵۷م استمرار می داشت که سلطنت تیموریان از هند به کلی ناپدید گشت. اصلاً این دوره عبارت است به قزاقی 'مرهته' و 'سکه' گردی و دست برد «ایست اندیا کمپنی» در هند و حمله های بیرونی. نادر شاه از ایران در سنه ۱۷۳۸برهند حمله کرد و این سرزمین را تاخت و تاراج کرد. همین طور احمد شاه

ابدالی از افغانستان چندین بار حمله برهند کرد و از این رو سلطنت تیموریان بسیار ابتری و انتشار یافت و اخیراً محدود به نواحی دهلی شد. به مصداق قولی: «شاهی عالم از دهلی تا پالم» از این رو رشته فرهنگی ایران با شبه قاره هند بسیار ضعیف

شد و رسم مهاجرت هنروران و خطاطان از ایران به هند هم منقطع گشت. و در نتیجه راه تاثیر نستعلیق ایرانی در هند مسدود شد.

به سبب ضعف حکومت مرکزی تیموریان، دانشوران و سخنوران و هنروران و خطاطان به امیران و حاکمان محلی روی آوردند. بر اثر این طور نقل مکانی حیثیت مرکزی و بین المللی شیوه نستعلیق نیز ضعیف شد. و چنین رنگ های محلی در این شیوه پیدا شد و در این دوره کاتبان بومی را بجز این چاره نبود که فقط از نمونه های خطی از استادان گذشته ایرانی استفاده کنند. از این رو عبدالرشید دیلمی شخصی خوش بخت واقع شد که در این دوره توجهات کاتبان کاملاً به نمونه های خطی او مبدول شد و پیروی روش نستعلیق او تا اوایل سده بیستم میلادی ادامه یافت.

در نیمه اول سده نوزدهم سید محمد امیر رضوی، استاد نستعلیق معروف به میر پنجه کش (۹۰) در دهلی در قید حیات بود و روش نستعلیق او در دهلی و نواحی اطراف شهره تمام داشت. ولی او در جنگ ۱۸۵۷م شهید شد. اگر بهادر شاه ظفر آخرین تاجدار سلطنت تیموریان باشد، او آخرین تاجدار سلطنت نستعلیق در هند نیز بود. روش نستعلیق میر پنجه کش در نواحی شمالی هند بسیار فروغ گرفت. عده زیادی از شاگردانش روش نستعلیق دیلمی را پیروی کردند و فروغ دادند. درین سلسله از شاگردان او آقا میرزا دهلوی (۹۱) و عباد الله بیگ (۹۲) خیلی منفرد و ممتاز بودند. ایشان شیوه نستعلیق ایرانی را خیلی خوب می نوشتند.

و آخرین تاجدار تیموری ابوسراج بهادر شاه ظفر (۹۳) نسخ و نستعلیق و طغری با مهارت تامه می نوشت. به خصوص در روش نستعلیق بسیار نیکومی نوشت. او در خوش نویسی شاگرد جلال الدین مرصع رقم (۹۴) بود و بعضی گفته اند که شاگرد میر پنجه کش بود. در نگارش نستعلیق شاهزادگان و شاهزاده خانم ها را بسیار تشویق می نمود. (۹۵) در نستعلیق نویسی بهادر شاه ظفر کمتر از میر پنجه کش نبود. حافظ امیر الدین (۹۶) و مولانا ممتاز علی نزهت رقم از شاگردان او در نوشتن شیوه نستعلیق بسیار ماهر بودند.

عبدالرحیم (۹۷) نیز در دهلی نیز یک استاد نستعلیق بود و درباره او روایت کرده اند که در نقل نویسی نمونه های آقای رشید مهارت تامه داشت و در نقل های خود همه خوبی های خط آقا رشید را هویدا می کرد و بعضی اوقات وصلی های خود را منسوب به آقای رشید می کرد و علاقه مندان نستعلیق رشید آن ها را با بهای گران می خریدند که گویا به قلم آقای رشید بود.

دربارهٔ خوش نویسندهٔ مرزا حیدر زکی (۹۸) گفته اند که شاه ایران او را با پیشکش عهدهٔ ملک الشعرا با حقوق گزافی در ایران مدعو کرد ولی او در جواب فقط این شعر نوشته فرستاد:

تهیه کرده ام من خود نخواهم رفت زین درگه سر این جا سجده این جا بندگی این جا قرار این جا

در این دوره در لاهور روش خصوصی نستعلیق پدیدار شد و سرخیل استادان این روش محمد افضل لاهوری بود و خط شناسان خط او را به نام «روش نستعلیق لاهوری» یاد کرده اند و او معاصر محمد شاه پادشاه تیموری بود. او در لاهور این رسم لاهوری را بسیار رواج و فروغ داد و روش خط او به روش خط آقای رشید دیلمی خیلی شبیه بود و از این رو در جهان خوش نویسی او را به لقب «آقای ثانی» (۹۹) یاد کرده اند. هنر پاره هایی در خوش نویسی او در اداره های مختلف جهان محفوظ است. یک وصلی و نسخه ای از دیوان حافظ به قلم نستعلیق او درموزه لاهور محفوظ است (۱۰۰) و خوش نویسان لاهور روش استاد افضل لاهوری را خیلی باعلاقه مندی پیروی کردند. قاضی نعمت الله لاهوری بهترین پیرو این طرز لاهوری بود.

در این دوره حافظ نورالله لکهنوی نمایندهٔ محلی دبستان نستعلیق لکهنوی بود. به قول مؤلف تحقیقات ماهر، هر وصلی او در زندگانی او به قیمت یک درهم فروخته می شد (۱۰۱) و به قول مولانا عبدالحلیم شرر، او «وصلی ها را به قیمت جواهر می فروخت». (۱۰۲) و بعضی گفته اند «که به یک روپیه می فروخت». (۱۰۳) میرزا محمد علی در دربار عماد الملک (۱۰۴) حاکم لکهنو خوش نویسنده ممتازی بود. سید اعجاز رقم لکهنوی و بدر الدین علی خان مرصع رقم و حاجی نامدار هم خوش نویسان نامور لکهنو بوده اند و در نوشتن نستعلیق به روش عبدالرشید دیلمی بسیار مشتاق بودند. (۱۰۵) مرصع رقم استاد خوش نویسی فرزندان پادشاه تیموری فرخ سیر [۱۷۱۲—۱۷۱۳م] بود. در دورهٔ انگلیسی روایت سه قرن و نیم نستعلیق در هند منقطع شد. و حکومت انگلیسی در هند فنون مغرب را رواج داد. در این دوره فقط دو نام، یکی منشی اعجاز رقم (۱۰۶) در لکهنو و دیگری امام ویردی ۰۷ (۱۰۷) در لاهور، پیروان

نستعلیق ایرانی بودند. در نیمه اول قرن بیستم عبدالمجید پروین رقم (۱۰۸) در لاهور روش نستعلیق جدیدی اختراع نمود. این نستعلیق مخصوص با بلندی و کشیدگی های حروف عمق دوائر و پیوند های مضبوط بود و این اختراع در نتیجه محدودیت های چاپی بود. امروز در لاهور همان طرز نستعلیق رواج دارد. در همان زمان در دهلی استاد نستعلیق، محمد یوسف دهلوی (۱۰۹) معاصر پروین رقم لاهوری بود. او در آن جا روش جدید نستعلیق اختراع کرد. این روش با دوائر گشاده و تند و تیز نوک و پلک حروف ممتاز است. بعد از استقلال پاکستان چون یوسف دهلوی از دهلی به کراچی مهاجرت کرد، این روش در آنجا رواج یافت و تا امروز رواج دارد. بعد از اجرای این هر دو روش نستعلیق جدید، شیوه نستعلیق ایرانی در شبه قاره هند و پاکستان به کلی ناپیدا گشت.

هنرمندان نستعلیق ایرانی فرهنگ و جامعه شبه قاره را هم تحت تأثیر خود قرار دادند. وجود هنر مندان ایرانی در دربار شاهی باعث شد که فضا ادب و هنر پرور باشد. پادشاهان، امرا، وزرا و شاهزادگان ذخیره کردند هنر پاره های آنان را. روی پیشانی های ساختمانها با نستعلیق جلوه نمود. روی کوزه ها، قلمدان، سلاح و چیزهای فلزی و پیر ماشی و چوبی و چینی و خاک سوخته نمونه های نستعلیق جای گرفت و ساختمانهای دولتی مثل ایوانها، مساجد و مقابر به کتیبه های نستعلیق خوش مزین شد. روایت سرلوحه های مزارات و مرقدها در نستعلیق نوشته شد و در نتیجه در شعر صنف تاریخ گویی به وجود آمد و ادبیات بی مثل در این زمینه محفوظ شد. در مدارس تدریس خوشنویسی آغاز شد. در کوچه ها تکیه ها آباد شد که در آنها خوشنویسی تدریس می شد. برای مشق طلاب کتابها درست شد و در جامعه احترام اساتید رواج پیدا کرد.

شعرا و ادبای زبان و ادب اردو هم از آن را بسیار توصیف نمودند و مورد ستایش و لام نستعلیق را شبیه به زلف یار قرار دادند. برای آدم نجیب در اردو عبارت آدم نستعلیق به کار برده می شود.

چون نستعلیق در نوشتن سهل و روان بود لذا افراد زیادی به عنوان کاتب به این هنر وابسته شدند و دست مزد کافی از این کارها به دست آوردند. چه هندوها و چه مسلمانان خوشنویسی را به عنوان شغل اختیار نمودند. صنعت های جوهر سازی، کاغذ سازی و وصلی سازی به وجود آمد و در زمینه تذهیب، نقاشی، تزئین و جلد سازی هنرمندان فوق العاده کارهایشان و نامهایشان باقی مانده است. کار نسخه فروشی

به سطح بین‌المللی شروع شد. در لاهور چهار راه مسجد وزیر خان در این ضمن شهرت زیادی دارد.

من جمله اساتید هنر خوشنویسی مخصوصاً خوشنویسان نستعلیق در جامعه شبه قاره هند و پاکستان همیشه جای والا دارند. آثار آنها ارزش بی سابقه دارد و دنیای اسلام امروز می‌تواند باکمال افتخار نمونه‌های خوشنویسی خود که در ذخیره‌های مختلف محفوظ اند، در میان هنرمندان جهانی عرضه کند. این نمونه‌ها همیشه برای ما مسلمانان مایه افتخار است.

خلاصه کلام شیوه نستعلیق ایران در قرن پانزدهم میلادی در شبه قاره ورود کرد و تا قرن نوزدهم اینجا بسیار عروج یافت و تاثیر گذاشت و روش نستعلیق نویسی‌های استادان ایران مثل میر علی تبریزی، سلطان علی مشهدی، میر علی هروی، عماد الحسنی و عبدالرشید دیلمی در شبه قاره بسیار جالب نظر و باعث تقلید ماند و هم فرهنگ شبه قاره هند و پاکستان از نستعلیق ایران بسیار تاثیر گرفت.

یادداشت‌ها

۱. نجیب مائل هروی، کتاب آرائی در تمدن اسلامی، تهران، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳ش، ص ۸۱۰.
۲. احمد قمی، گلستان هنر، ص ۷۲ و سراط السطور از سلطان علی مشهدی مرتبه حکیم شمس الله قادری، حیدرآباد [دکن. هند]، ص ۲۳ و حالات هنروان مؤلفه دوست محمد (م ۹۵۷ق) به سعی محمد عبدالله چغتائی، [لاهور: ۱۹۳۶]، ص ۱۵.
۳. مهدی بیانی، احوال و آثار خوشنویسان، ۲/۴۴۳.
۴. مائل هروی، مقدمه خوشنویسی و فرهنگ اسلامی بحواله کتاب آرائی در تمدن اسلامی، ص ۸۱۰ - ۸۱۱.
۵. کتاب آرائی در تمدن اسلامی، ص ۸۱۱.

۶. همانجا.

۷. همانجا.

۸. حبیب الله فضائلی، اطلس خط، اصفهان، انتشارات مشعل، ۱۰۶۲ش، ص ۴۴۸.

۹. کتاب آرائی در تمدن اسلامی، ص ۸۱۱.

۱۰. اطلس خط، ص ۴۴۸. ۴۴۹.

۱۱. همانجا.

۱۲. محمد سلیم، پروفیسر سید، تاریخ خط و خطاطین، کراچی، زوار اکیڈمی پبلی کیشنز، ۲۰۰۱م، ص ۴۴۱.
۱۳. محمد عبداللہ چغتائی، دکتور، سرگذشت خط نستعلیق، لاہور، کتابخانہ نورس، [۱۹۷۰م]، ص ۱۱۲.
۱۴. برای تفصیل رجوع بکنید: «جہانگیر اور شاہ عباس کی غیر مطبوعہ خطوط» از پروفیسر کبیر احمد جائسی: تاریخ ہند عہد وسطی [پتنہ، خدا بخش اورینٹیل لائبریری پتنہ: History of Shahjahan of Dehli by Banarsi Prasad و ۴۸.۳۷ ص [۱۹۹۹]. Saksena [Lahore: Book Traders N.D], pp.210-236.
۱۵. محمد شجاع الدین، پروفیسر، لاہور؛ سیاسی تاریخ، مجلہ نقوش [لاہور: نقوش پریس، ۱۹۶۲م]، ص ۵۴.
۱۶. سرگذشت خط نستعلیق، ص ۹۰ - ۹۱.
17. Catalogue of Arabic and Persian Manuscripts Edinburg No.176.
- 18 . R. Etlinghansen Paintings of Sultans and Emperor of India in American Collection. P.19, 1961, Washington D.C.
19. W.A.S.I. No. 29, P.5, A.S.I. 1926.
20. Atiq R. Siddiqui, The Story of Islamic Calligraphy, Dehli, Sarita Book House, Delhi, 1960., p.68.
۲۱. حبیب السیر، ص ۱۴.
۲۲. سرگذشت خط نستعلیق، ص ۱۱۹.
23. Ahmad Nabi Khan, Islamic Architecture of Pakistan, Islamabad, National Hijra Council, 1990 A.D., Plot No.71., p.68.
۲۴. احترام الدین احمد شاغل عثمانی، مولوی، صحیفہ خوشنویسان، [نئی دہلی: ترقی اردو بیورو، ۱۹۹۷م]، ص ۱۴۶.
۲۵. بابرنامہ، ترجمہ فارسی از عبدالرحیم خان خانان، طبع بمبئی، ص ۲۲۲.
۲۶. همانجا. ۲۷. همانجا.
۲۸. همانجا.
۲۹. کامران میرزا از ۱۵۳۰ تا ۱۵۴۰م ناظم لاہور بود.
۳۰. این دیوان به سعی و ادارت محفوظ الحق از ہند طبع شد.
۳۱. ریحان نستعلیق، مرتبہ دکتور عبداللہ چغتائی، لاہور، ۱۹۴۱م، ص ۲۱.

۳۲. بایزید بیات، تذکره همايون و اکبر، [کلکته: ایشیانتک سوسایتی آف بنگال، ۱۹۶۱]، ص ۶۷.

۳۳. ابوالفضل، آئین اکبری، کلکته، ۱۸۸۶م، ص ۱۱۱ و ۱۱۷.

۳۴. سرگذشت خط نستعلیق، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۳۵. همانجا.

۳۶. صحیفه خوشنویسان، ص ۱۲۸ و عبدالقادر بدایونی ملا، منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۲۲۳.

۳۷. انجم رحمانی، تعارف مخطوطات گیلری موزه لاهور، لاهور: ۱۹۸۸م، ص ۲۰.

۳۸. سرگذشت خط نستعلیق، ص ۱۷۲. ۳۹. همانجا، ص ۱۷۵.

۴۰. همانجا. ۴۱. همانجا.

۴۲. همانجا.

43. Anjum Rehmani, Lahore Museum Heritage, [Lahore: Lahore Museum, 1994 A.D.], p.143. و سرگذشت خط نستعلیق، ص ۱۷۶ - ۱۷۷.

۴۴. تعارف مخطوطات گیلری، ص ۲۴ و سرگذشت نستعلیق، ص ۱۷۹-۱۸۷.

۴۵. سرگذشت نستعلیق، ص ۱۷۹.

۴۶. صاحب جمال دختر زین الدین خوانفی بود، او همسر شاهزاده سلیم شد و درعالم شباب

در سال ۱۰۰۸ هـ رحلت فرمود. چون جهانگیر بر تخت هند متمکن شد او بر قبر او مقبره

عالیشان بنا کرد. نقش تعویذش به سنگ مرمر عالی کنده با اسماءنود و نه باری تعالی به

خط نسخ و عبارت فارسی به خط نستعلیق دارد. برای تفصیل مزید رجوع کنید به کتاب

Studies in Islamic Archaeology of Pakistan، مؤلفه دکتر احمد نبی خان،

[لاهور: سنگ میل پبلی کیشنز، ۱۹۹۷م]، ص ۹۳ - ۱۰۶.

۴۷. مریم زمانی، مادر شهنشاه جهانگیر بود، جهانگیر بنام او در لاهور در سال ۱۰۲۱ق

مسجد بنا کرد. و امروز آن مسجد به اسم مسجد بیگم مریم زمانی معروف است. این

مسجد یک کتیبه به خط نستعلیق بر پیشانی دروازه داخلی دارد و کتیبه های دیگر در

ایوان بر سطح اندرونی دیوار جانب مغرب دارد. گنبد بر سطح اندرونی هم در ستاره ها

نمونه خط بسیار عالی دارد. از لحاظ تزئین خطاطی و نقاشی این مسجد زیبا ترین مسجد

در هند است.

۴۸. این کتیبه در شیوه نستعلیق عالی نوشته است و اطلاعات درباره مکاتیب و غیرهم دارد.

۴۹. در شبه قاره کتیبه های زیاد مکتوبه از معصوم بهکری و از پسرش میر بزرگ هم موجود

است. سه کتیبه به خط نستعلیق او بر خانقاه حضرت اسحاق مغربی [م ۱۷ شعبان ۷۷۶ق]

موجود است که بالترتیب در سال ۱۰۰۸ ق، ۱۰۱۰ ق، ۱۰۱۳ ق، مکتوب شده است. [تحفة المجالس، مرتبه سید ابوظفر ندوی اعظم گره، ۱۰۳۰م]، ص ۱۱. همین طور یک کتیبه مکتوبه در سال ۱۰۱۵هـ/۱۶۰۶م بخط نستعلیق از قلم پسرش میر بزرگ درگالری اسلامی در موزة لاهور بر نمایش است. Lahore Museum Heritage, p.143.

۵۰. سرگذشت خط نستعلیق، ص ۱۷۶.
۵۱. همانجا. ۵۲. همانجا.
۵۳. همانجا. ۵۴. همانجا.
۵۵. صحیفه خوشنویسان، ص ۱۴۳. ۵۶. سرگذشت خط نستعلیق، ص ۱۸۴.
۵۷. همانجا. ۵۸. همانجا.
۵۹. همانجا. ۶۰. همانجا.
۶۱. همانجا، ص ۱۸۶. ۶۲. همانجا، ص ۱۸۲.
۶۳. همانجا. ۶۴. همانجا.
۶۵. صحیفه خوشنویسان، ص ۱۵۱. ۶۶. سرگذشت خط نستعلیق، ص ۱۸۰.
۶۷. این قطعه بصورت نظم طویل است رجوع بکنید: سرگذشت خط نستعلیق، ص ۱۸۹ - ۱۹۰.
۶۸. تعارف مخطوطات گیلری، لاهور عجائب گهر،
۶۹. سرگذشت خط نستعلیق، ص ۱۹۱. ۷۰. همانجا، ص ۱۹۱ - ۱۹۲.
۷۱. همانجا، ص ۱۹۲ - ۱۹۳. ۷۲. همانجا.
۷۳. محمد عبدالله چغتائی، دکتر، ظفر خان اور اس کا کلام مصور [لاهور: کتابخانه نورس، ۱۹۶۵م]، ص ۱۹۲ - ۲۱۹.
۷۴. همانجا. ۷۵. همانجا.
۷۶. داراشکوه در سکینه الاولیا نوشته است که او مرید صوفی مشهور حضرت میاں میر قادری لاهوری [م... بود. [سکینه الاولیا، اردو ترجمه طبع پیکچرز، لاهور] ص ۲۸۱.
۷۷. مآثر عالمگیری، اردو ترجمه از محمد فدا علی طالب [کراچی: بک لیند، ۱۹۶۱م]، ص ۳۶۱ - ۳۶۲.
۷۸. تاریخ خط و خطاطین، ص ۲۴۱.
۷۹. سرگذشت خط نستعلیق، ص ۱۹۶.
۸۰. همانجا، ص ۱۹۷. ۸۱. همانجا.
۸۲. همانجا. ۸۳. همانجا.
۸۴. مرآة العالم، ج ۲، ص ۴۹۱. ۸۵. سرگذشت خط نستعلیق، ص ۱۹۷.

۸۶. همانجا.
۸۷. صحیفه خوشنویسان، ص ۲۰۸ و ۲۰۹.
۸۸. همانجا، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.
۸۹. سرگذشت خط نستعلیق، ص ۱۹۹.
۹۰. صحیفه خوشنویسان، ص ۱۷۵.
۹۱. همانجا، ص ۹۹.
۹۲. همانجا، ص ۱۴۶.
۹۳. همانجا، ص ۱۱۸.
۹۴. همانجا، ص ۱۲۱.
۹۵. همانجا.
۹۶. همانجا، ص ۱۱۴.
۹۷. همانجا، ص ۱۵۰.
۹۸. همانجا، ص ۱۲۵.
۹۹. صحیفه خوشنویسان، ص ؟
۱۰۰. تعارف مخطوطات گالری موزه لاهور، لاهور عجائب گهر، ص
۱۰۱. صحیفه خوشنویسان، ص ۲۰۵.
۱۰۲. همانجا.
۱۰۳. همانجا.
۱۰۴. همانجا، ص ۱۸۶.
۱۰۵. همانجا، ص ۲۰۵.
۱۰۶. همانجا، ص ۱۱۱.
۱۰۷. همانجا، ص ۱۱۳.
۱۰۸. تعارف مخطوطات گالری موزه لاهور، ص ۳۱.
۱۰۹. همانجا.

دکتر رضا مصطفوی سبزواری*

سهم پاکستان در گسترش زندگینامه‌ها و سیره‌نگاریهای

* - استاد دانشگاه علامه طباطبائی

پیامبر اکرم (ص)

اشاره:

تدوین زندگینامه ها و سیره نگاری پیامبر اکرم مورد توجه جوامع اسلامی در قرنهای متمادی بوده است. ده ها کتابخانه معتبر پاکستان از جمله کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد دارای نسخ خطی معتبر و ارزشمند می باشد. در این مقال کوشش شده است که سهم پاکستان در گسترش زندگینامه ها و سیره نگاری های پیغمبر اکرم (ص) مجملاً معرفی گردد.

زندگینامه ها یا سیره النبی های پیامبر بزرگ اسلام پس از پیامبر همواره مورد توجه کامل و شوق وافر مسلمانان بوده است. تألیف کتاب هایی تحت عنوان سیره النبی (ص) و یا عنوان هایی مشابه، از زمانی احساس و معمول شد که یاران پیامبر اکرم (ص) که در حقیقت گنجینه اطلاعات و دانستنی های گرانبهائی درباره او بودند، به تدریج رحلت می فرمودند. علاقه مندان و مشتاقان آن بزرگوار، به ویژه نومسلمانان غیرعرب که می خواستند از اسلام و زندگی ایشان اطلاعات بیشتری به دست آورند، به آن دسته از یاران پیامبر اکرم (ص) که زنده مانده بودند و نیز یاران و محشوران آنان و به اصطلاح «تابعین»، رجوع می کردند و اینان بر ایشان حکم «مرجعیت» پیدا کرده بودند و البته در این میان فرزندان اصحاب پیامبر (ص) و نزدیک ترین یاران و عزیزان آن بزرگوار بیشتر مورد مرجعیت قرار می گرفتند.

اما با همه اشتیاق مردم، تألیف سیره پیامبر اکرم (ص) پس از رحلت ایشان، به جهاتی و از جمله علل سیاسی، در سال های نخست شتاب چندانی نداشت و گاه مخالفت هایی نیز با تدوین آن می شد که از آن جمله است خبری که از خالد بن عبدالله القسری، حاکم عراقین، در کتاب الأغانی نقل شده است.^۱

تألیف زندگینامه پیامبر اکرم (ص) در نیمه دوم نخستین سده هجری قمری در مدینه آغاز شد، ولی از آثار سده های اول و اوائل سده دوم اثر مهمی به دست ما نرسیده است. البته اشتیاق مردم سبب شد دانشمندانی مانند ابن شهاب زهری و ابوالاسود یتیم عروه و موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق و ابومعشر سندی، به تألیف سیره حضرت رسول (ص) اقدام کنند که جامع ترین و مهم ترین آنها سیره محمد بن اسحاق (متوفی ۱۵۰ یا ۱۵۱ ق) است که به وسیله ابومحمد عبدالملک بن

هشام حمیری نحوی (متوفی ۲۱۸ یا ۲۱۳ ق) خلاصه شده و به سیره ابن هشام شهرت یافته و هم اکنون معتبرترین و قدیم‌ترین سیره نبوی محسوب می‌گردد.^۱ محمد بن اسحاق زندگینامه رسول اکرم (ص) را برای چند تن از شاگردان خود و راویان اخبار آن زمان تقریر کرد که از آن جمله یکی هم زیاد بن عبدالله البکایی^۲ (متوفی ۱۸۵ق) است. شاگرد بکایی به نام ابومحمد عبدالملک بن هشام (متوفی ۱۲۸ق) که زندگینامه پیامبر را از استاد خود شنید، پس از حذف و اضافاتی، آن را به صورتی که اکنون به سیره رسول الله (ص) یا السیره النبویه (ص) شهرت یافته، تدوین کرده است. کتاب یاد شده با روایت ابن هشام در دهه دوم سده هفتم به وسیله یکی از دانشمندان ایرانی اهل ابرقو به نام رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی قاضی ابرقو، از عربی به فارسی برگردانده شده که «با تصحیحات جدید و مقدمه» فاضلانۀ دکتر اصغر مهدوی در سال ۱۳۶۰ ش، و سپس با تجدید نظر در سال ۱۳۶۱ ش، به چاپ رسیده است.

نسخه‌های خطی فارسی سیره‌النبی (ص) و البته گاه با اسم‌ها و عنوان‌ها و مفاهیمی مشابه و متعدد، در سراسر جهان بسیار فراوان است و می‌نمایاند که فارسی زبانان یا فارسی دانان مسلمان سراسر جهان، در درازای تاریخ، کتاب‌های زیادی درباره زندگانی پیامبر بزرگ (ص) به رشته تحریر در آورده‌اند که نسخه‌های خطی آنها هم اکنون زینت بخش گنجینه‌های نسخه‌های خطی جهان‌اند.

از جمله گنجینه‌های یاد شده، کتابخانه‌های شبه قاره پاکستان و هند هستند که نسخه‌های خطی فراوان سیره‌النبی نیز هم اکنون در آنها نگهداری می‌شوند.

توجه به تنوع اسم‌ها و عنوان‌های کتاب‌های مربوط به سیره‌النبی و شرح احوال و خصوصیات و کارهای پیامبر اکرم (ص) در شبه قاره، می‌نمایاند که در طول تاریخ دوره اسلامی توجه به زوایا و گوشه‌های زندگی و ویژگی‌های خاص آن حضرت تا چه اندازه مورد توجه مسلمانان شبه قاره قرار داشته و علاقه‌مندی‌های آنان به اسلام و بانی آن تا چه حد ایشان را به کنجکاوی در این زمینه وا می‌داشته است.

فهرست نام‌های برگزیده در موضوع سیره‌النبی در شبه قاره در این مختصر نمی‌گنجد و تنها می‌توان به معدودی از این عنوان‌ها اشاره کرد. یادآوری می‌شود

که گاه بعضی از عنوان‌های زیر به کرات و به وسیله چندین نویسنده و در جاهای مختلف انتخاب و تحریر یافته‌اند:

الشمایل النبویة و الخصایص المصطفویة،^۵ ترجمه شمایل النبی،^۶ ترجمه منظوم شمایل النبی،^۷ شرح شمایل النبی،^۸ ترجمه شمایل ترمذی،^۹ شرح شمایل ترمذی،^{۱۰} زبده شرح شمایل،^{۱۱} نور ایمان،^{۱۲} نظم الشمایل،^{۱۳} نثر الشمایل،^{۱۴} اشرف الوسایل فی شرح الشمایل،^{۱۵} کشف الشمایل،^{۱۶} خیر الفضایل،^{۱۷} نور معرفت،^{۱۸} ترجمه الشفاء فی تعریف حقوق المصطفی،^{۱۹} عین الوفاء،^{۲۰} شرح الشفافی شرف المصطفی،^{۲۱} مطالع الانوار فی ترجمه الآثار،^{۲۲} ترجمه مولود المصطفی،^{۲۳} ترجمه سیر سیّد الابرار،^{۲۴} ترجمه المنتفی فی سیره المصطفی،^{۲۵} نهایه المسؤول فی درایه الرسول،^{۲۶} بهجه المباحج،^{۲۷} محاضر السیر فی احوال سیّد السیر،^{۲۸} سلوة القلوب،^{۲۹} سفر السعادة،^{۳۰} منتخب سفر السعادة،^{۳۱} طریق القویم فی شرح صراط المستقی،^{۳۲} درج الدرر و درج الغرر فی بیان میلاد سید البشر،^{۳۳} زهه الابرار و نخبة الاخیار فی سیره النبی المختار،^{۳۴} شواهد النبوة لتقویة اهل الفتوة،^{۳۵} احوال پیامبر،^{۳۶} روضة الاحباب فی سیر النبی و الال و الاصحاب،^{۳۷} معارج النبوة فی مدارج الفتوة،^{۳۸} معراج النبوة،^{۳۹} سیرت مصطفی،^{۴۰} آثار احمدی،^{۴۱} مغازی النبی،^{۴۲} میلاد رسول،^{۴۳} پیغامبر نامه،^{۴۴} آداب لباس سیدالبشر،^{۴۵} حیلۀ حضرت سیدالمرسین،^{۴۶} مدارج النبوة،^{۴۷} مطلع الانوار و مخزن الاسرار،^{۴۸} طریق القویم (شرح سفر السعادة)،^{۴۹} زبده شرح شمایل،^{۵۰} نخبة الاخبار،^{۵۱} حیلۀ رسالت مآب،^{۵۲} خصایص احمد مصطفی،^{۵۳} انیس العاشقین،^{۵۴} نثر الجواهر فی تلخیص سیر ابی الطیب و الطاهر،^{۵۵} نبی نامه،^{۵۶} مولود شریف،^{۵۷} باقیات الصالحات فی ذکر الزواج الطاهرات،^{۵۸} تحفة المسلمین فی تقدیر مهور امهات المسلمین،^{۵۹} حدیقه الصفا فی اسماء المصطفی،^{۶۰} حیلۀ مبارک،^{۶۱} خلاصه فصاحت،^{۶۲} رساله کبیر،^{۶۳} فتح القوی فی نسب النبی،^{۶۴} وسیله الغریب الی جناب الحیب،^{۶۵} وسیله الفقیر فی شرح اسماء الرسول البشیر،^{۶۶} صحیفة المتقین و منهج یقین،^{۶۷} معارف الانوار فی بیان فضائل سید الابرار،^{۶۸} حفظ الایمان،^{۶۹} وسیله الوصول الی دیار الرسول،^{۷۰} سراج المجالس،^{۷۱} شمس الضحی،^{۷۲} تحفة محمدی،^{۷۳} سلوی الکتیب بذکر الحیب،^{۷۴} شجرة الانساب،^{۷۵} حلیۀ مبارک،^{۷۶} جامع المعجزات،^{۷۷} وفات نامه،^{۷۸} مولود شریف خاتم النبیین،^{۷۹} خیرالوصول،^{۸۰} معجزات خاص،^{۸۱} تحفة رسولیه،^{۸۲} حلیۀ محبوب خدا،^{۸۳} خلق نبی پاک،^{۸۴} الشرح اللطیف للمولد الشریف،^{۸۵} تحقیق اللغات و تصحیح الکلمات فی اسماء اجداد سید الکائنات،^{۸۶} خصائص اعظم،^{۸۷} علم الهدا فی حلیۀ رسول المقتدا،^{۸۸} نور ایمان،^{۸۹} معجزات نبوی،^{۹۰} انوار المشرقین،^{۹۱} جامع المعجزات،^{۹۲} آفرینش نامه،^{۹۳}.

کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد بسیاری از نسخه‌های خطی فارسی را در موضوع سیره‌النبی نگهداری می‌کند و این نسخه‌ها، که بعضاً نیز منحصر به فردند و هنوز به زیور چاپ آراسته نشده‌اند، همواره می‌توانند مورد مراجعه سیره‌نگاران و اهل فضل و تحقیق قرار گیرند. نام بعضی از آن نسخه‌ها بدین شرح است.

۱- اشرف الوسایل فی شرح الشمالیل (به شماره ۵۴۷۱) از صفی‌الله بن عبدالله دهلوی بخارایی، این نسخه شرح من شمالیل النبی (ص) از ترمذی است. شارح از مریدان شیخ عبدالحق محدث دهلوی بوده است. این نسخه ۵۳۸ صفحه دارد.

۲- سیر النبی (ص) یا میلاد رسول الله (ص) به (شماره ۱۴۷۰)، ظاهراً از محمود بن محمد بن اسماعیل المتطبّب انصاری (صص ۲۷۷-۷۹۷ مجموعه).

۳- سیره‌النبی (ص) یا تاریخ پیامبر اسلام (ص)، مشتمل بر قسم‌ها و ابواب: بابی در بیان منتقل شدن نور محمدی، بابی در مدت ظاهر شدن حمل آن حضرت، ذکر اولاد آن حضرت، حوادثی که در شب ولادت ظاهر شد، آبا و امهات پیامبر و بالأخره در ذکر امارات نبوت (ص) (شماره نسخه ۶۱۵۵)

۴- سیره‌النبی (ص) در ۲۱ فصل، از میلاد تا رحلت و در آخر، بنای کعبه (شماره نسخه ۴۴۴).

۵- حدیقه الصفا فی اسماء المصطفی (ص). از محمد هشام بن عبدالغفور سندی، یا شرح بر برخی از نام‌های پیامبر اسلام (ص). یک مقدمه و «سه فایده» دارد (صص ۶۷-۶۷ مجموعه، شماره نسخه ۳۵۶۶).

۶- حلیه مبارک، سیره‌النبی (ص). منظومه‌ای است در ۴۶ بیت از عبید (شماره نسخه ۲۱۵۱) نیز حلیه مبارک از محمد هاشم تنوی سندی، نثر و نظم، تاریخ نسخه ۱۲۲۲ ق (صص ۲-۹ مجموعه، شماره نسخه ۴۱۸۷). نیز حلیه محبوب از غلام محی‌الدین قصوری به نظم و نثر، تألیف در ۱۲۲۵ ق. ظاهراً آن را تحفه رسولیه نیز نامیده‌اند (صص ۱۰۷-۱۱۴ مجموعه، شماره نسخه ۳۱۲۸). نسخه دیگر نیز یکی به شماره ۴۹۹۳ (صص ۱-۱۳ مجموعه) و دیگری به شماره ۵۶۷۵ (صص ۱-۷ مجموعه).

۷- روضة الاحباب فی سیره‌النبی و الآل و الاصحاب، از عطاءالله بن فضل الله جمال حسینی دشتکی شیرازی. بر اساس «مقصد» تقسیم شده و سه مقصد دارد و به نام امیر علیشیر نوایی است. مقصد یکم: سرگذشت پیامبر(ص)، چند باب دارد و هر باب درباره موضوعی از آن حضرت است: نسب آن سرور، ولادت، غزوات، زنان، فرزندان، فضایل، معجزات، اوصاف و شمایل، عبادت، لباس، خوراک، نوشیدنی‌ها، خصوصیات، خادمان و موالی، عاملان مانند مردان و زنان، محدثان، تابعان، تبع تابعان و نیز گروه‌ها و اولیایی که بعد از تابعان بوده‌اند. از این نسخه، نسخه‌هایی موجود است که بعضی چاپ شده است. شماره نسخه‌ها: ۵۸، ۴۰۴۷، ۵۶۸۴، ۱۳۷۰، ۱۱۲۷؛ و نیز در مجموعه‌ها منتخباتی از آن موجود است.

۸- سیره‌النبی (ص)، از نورالدین ابوسعید پورانی هروی، مشتمل بر دیباچه، و خاتمه و چند باب و فصل: در بیان نور محمدی، نخستین آفریده، ذکر ولادت آن حضرت (ص)، احوال آن حضرت از شیرخوارگی تا بعثت، حلیمه و شیردادن آن حضرت(ص)، وقایع سال چهارم، ولادت و آغاز وحی، از پیامبر تا هجرت، دعوت به اسلام و نخستین کسی که ایمان آورد، رسیدن به مدینه و استقبال مردم در مدینه، احوال آن حضرت از ولادت تا وفات آن حضرت(ص)، سال اول تا یازدهم هجرت(۲۵۰ص، شماره نسخه ۴۸۰۸).

۹- سیره‌النبی(ص) یا حلیه‌النبی(ص) از احمد بهاء الدین بن یعقوب. ظاهراً ترجمه‌ای است از کتاب بسیار ارزنده شفاء فی تعریف الحقوق المصطفی از ابوالفضل عیاض بن موسی یحصبی(به عربی). تقسیمات این نسخه شامل ذکر ولادت رسول(ص)، ذکر اسماء رسول(ص)، ذکر اولاد رسول(ص)، ذکر ازدواج رسول(ص)، و ذکر اصحاب رسول است(صص ۱۱۹-۱۸۰ مجموعه، شماره ۴۴۱۶).

۱۰- سیره‌النبی(ص) نام مصنف معلوم نیست. عنوان‌های آن با «فضل» است. درباره نمازهای آن حضرت، استشاره و مشورت فرمودن، قریش عهد خود را شکستن، اختلاف وقت در حج، در بیان حلیه آن حضرت، نمازهای دیگر، روزه(صیام)، عقیقه، معالجات، سواری، سلام و بار دیگر معالجات، گله و گله‌داری و گوسفندداری و ...، ۱۵۲ ص، شماره نسخه ۶۳۲۰).

- ۱۱- سیره‌النبی(ص) (منظوم) . این نسخه بیشتر دربارهٔ معجزات آن حضرت است؛ از معجزهٔ اول، شق شدن ماه، به همین ترتیب تا معجزهٔ بیستم؛ و بعد در بیان خلق آن حضرت، دربارهٔ حضرت عایشه، دربارهٔ محبت و اشفاق آن حضرت(ص) به امام حسین(ع) و امام حسن(ع)، و همچنین محبت آن حضرت(ص) به صبیان، حلم آن حضرت(ص)، مشروبات آن حضرت(ص)، منام(خواب‌های آن حضرت(ص)، لباس آن حضرت (ص) ، انگشتی آن حضرت(ص)، نعلین آن حضرت(ص) (ص) (۵۳۰ص، شمارهٔ نسخه ۲۹۲۴).
- ۱۲- سیره‌النبی (ص) (منظوم). مؤلف ناشناخته از قرن سیزدهم هجری (صص ۲۲۹-۱۰۳، مجموعهٔ شمارهٔ ۶). عنوان‌ها: آبستنی آمنه، ولادت پیامبر(ص)، شیرخوارگی، سپردن به جدش، توطئه‌ها برای کشتن آن حضرت(ص)، هشت سالگی ، بیست و پنج سالگی ، چهل سالگی، بعثت، و غزوات(شمارهٔ نسخه ۳۷۹۷).
- ۱۳- سیره‌النّبی (ص) یا شمایل النّبی(ص)، از ابوعیسی محمد بن عیسی ترمذی (اصل متن)، ترجمه از مصلح الدین محمد بن محمد لاری. مشتمل بر دو دیباچه (دیباچهٔ متن، مترجم) و مقدمهٔ مؤلف. باب‌ها: خلقت رسول الله (ص)، در خلق پیامبر(ص) ، حدیث اخلاق او، دربارهٔ اشکال و صور پیغامبر(ص)، ادراک و بصر و سمع و شمّ و لمس پیغامبر(ص)(۲۰۶ص، شمارهٔ نسخه ۲۳۷۱ و ۲۷۶ص، شمارهٔ نسخه ۳۳۸۵).
- ۱۴- سیره‌النّبی (ص) [شمایل النّبی(ص)] از حاجی محمد کشمیری. نثر شیوای فارسی دارد. شامل همان مطالب عمومی و خصوصی دربارهٔ آن حضرت. سه نسخه در کتابخانهٔ گنج بخش موجود است: جزو مجموعه (صص ۱-۳۶۹، شمارهٔ نسخه ۴۲۲۷)، نسخهٔ مستقل (۳۷۸ص، شمارهٔ نسخه ۶۲۰۳).
- ۱۵- سیره‌النّبی (ص)، اخلاق المصطفی(ص)، شرح شمایل النّبی(ص)، متن اصلی از ترمذی، ترجمه و شرح از عبدالهادی بن محمد معصم در زمان اورنگ زیب پادشاه مغول هند. مطالب آن- با استناد بسیار به احادیث- از آفرینش پیامبر تا رحلت است و ضمناً دربارهٔ خلق عظیم حضرت

رسول(ص) نیز بحث شده است: دو نسخه: یکی ۴۶۲ص، شماره نسخه ۳۶۷؛ دیگری ۶۵۲ص، شماره نسخه ۸۰۹۶.

۱۶- سیره‌النبی(ص)، زبده شرح شمایل، خیر الاطوار و واقعات سید ابرار(ص). متن از ترمذی. مترجمان و شارحان آن معلوم نیستند، اما از «عبیدالله» و «فقرای احمدی» نام برده شده است. تقسیمات آن بر «صحیفه» است. صحیفه اول، خیر الاطوار است که به حروف ابجد ۱۰۵۸ ق می‌شود. صحیفه دوم واقعات سیدابرار است که این هم به تاریخ ابجد ۱۰۵۸ ق است. این تألیف در سال بیست و یکم جلوس شاه جهان تألیف شده است و ۵۶ باب دارد؛ از جمله باب ما جاء فی خلق النبی(ص)، باب ما جاء فی خاتم النبوت(ص)، باب ما جاء فی شعر الرسول(ص)، ترحل(شانه کردن) رسول(ص)، شیب(پیری و سفید موی) رسول(ص)، خفّ(موزه) رسول(ص)، درع رسول(ص)، میوه خوردن رسول(ص)، عبادت رسول(ص)، حجامت کردن رسول(ص)، باب ما جاء فی میراث الرسول(ص)، باب ما جاء فی رؤیة النبی(ص). درباره واقعات نیز تحت عنوان «واقعه» بسیاری از وقایع رسول الله(ص) آورده شده است(۸۳۲ص، شماره نسخه ۱۰۶۳).

۱۷- سیره‌النبی(ص)، از نظام الدین محمد بن محمد خجندی اشنابادی، پنجاه و شش باب دارد در آفرینش رسول، و تقسیمات آن مانند متن بالاست و یک

باب بیشتر با عنوان «دیدن و زیارت کردن ایشان در خواب» دارد(۸۰۳ص، شماره نسخه‌ها ۴۳۹ و ۴۲۵۲).

۱۸- شواهد النبوة لتقویة اهل الفتوة، از عبدالرحمن جامی، تقسیمات آن بر «رکن» است در نسخه به شماره‌های ۶۹۲ و ۱۴۵۷ به ترتیب ۴۳۹ص و ۵۱۰ص.

۱۹- محاضر السیر فی احوال سید البشر. نسخه‌ای نفیس از شاه داعی الی الله شیرازی (صص ۲۳۱-۵۱۸ مجموعه، شماره نسخه ۸۴۹).

۲۰- معارج النبوة فی مدارج الفتوة، از معین مسکین هروی(تقریباً ۱۰۰۰در کتابخانه گنج بخش موجود است).

۲۱- معجزات حضرت محمد(ص). ۱۴ص، شماره نسخه ۷۹۷۴.

۲۲- معجزات النبی(ص). شماره نسخه ۵۹۹۸.

- ۲۳- مغازی النبی(ص)، از یعقوب صرفی کشمیری. حمد خدا، نعت رسول، منقبت میرسیدعلی همدانی، منقبت کمال الدین حسین خوارزمی (۶۸ص، شماره نسخه ۱۴۸۰).
- ۲۴- نزهة الابرار و نخبه الاخیار فی سیره النبی المختار، از محمود بن محمد المطیب لاری با نثر فارسی روان، شامل مقدمه، فصل(ج ۱ و ج ۲، ۷۲۶ص).
- ۲۵- نسب‌نامه پیامبر(ص). در دو نسخه به شماره‌های ۲۱۲۴ و ۳۱۷۰ و شماره صفحه‌های ۱-۱۸، و نیز ص ۹۰۱ مجموعه.
- ۲۶- نود و نه نام رسول(ص). (صص ۴۸-۴۹۶ مجموعه، شماره نسخه ۱۹۲۶).
- ۲۷- نورنامه، آفرینش نامه.
- ۲۸- وسیله الوصول الی دیار الرسول(ص). فضل و خلق و شرح عبادات و رسایل او. تقسیمات آن بر «باب» است (۱۹۸ ص، شماره نسخه ۶۰۸).
- ۲۹- وفات نامه پیامبر(حدود بیست نسخه آن در کتابخانه گنج بخش موجود است. یادآوری می‌شود که صدها نسخه به نام‌های خاص درباره حضرت رسول اکرم(ص) و نیز منظومه‌های بسیار به زبان‌های فارسی و عربی و اردو و پنجابی و پشتو و سراییکی و سندی نیز در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان موجود است که برای مطالعه یا تصحیح و انتشار در دسترس علاقه‌مندان قرار دارد.

کتابنامه

- ۱- نک: الاغانی، ابوالفرج اصفهانی.
- ۲- سیره رسول الله، عباس زریاب خوبی، سروش، تهران ۱۳۷۰ ش، ج ۱، ص ۱۸.
- ۳- بُکایی منسوب به قبیله بُکّا.
- ۴- از بخش‌های شهرستان یزد.
- ۵- فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان، احمد منزوی، ج ۱۰، ص ۱۹۲.
- ۶- همان، ص ۱۹۳.
- ۷- همان، همانجا.
- ۸- همان، همانجا. ۹- همان، همانجا.
- ۱۰- همان، همانجا.
- ۱۱- همان، ص ۱۹۴.

- ۱۲- همان، همانجا.
۱۴- همان، همانجا.
۱۶- همان، ص ۲۰۱.
۱۸- همان، همانجا.
۲۰- همان، ص ۲۰۶.
۲۲- همان، ص ۲۰۹.
۲۴- همان، ص ۲۰۹.
۲۶- همان، ص ۲۱۵.
۲۸- همان، همانجا.
۳۰- همان، همانجا.
۳۲- همان، ص ۲۱۹.
۳۴- همان، ص ۲۲۱.
۳۶- همان، ص ۲۲۶.
۳۸- همان، ص ۲۳۵.
۴۰- همان، همانجا.
۴۲- همان، ص ۲۶۰.
۴۴- همان، ص ۲۶۸.
۴۶- همان، ص ۲۷۱.
۴۸- همان، ص ۲۷۵.
۵۰- همان، همانجا.
۵۲- همان، ص ۲۷۸.
۵۴- همان، ص ۲۷۹.
۵۶- همان، ص ۲۹۱.
۵۸- همان، همانجا.
۶۰- همان، همانجا.
۶۲- همان، همانجا.
۶۴- همان، همانجا.
۶۶- همان، همانجا.
۶۸- همان، ص ۲۹۷.
۷۰- همان، ص ۳۰۱.
۱۳- همان، همانجا.
۱۵- همان، ص ۱۹۸.
۱۷- همان، همانجا.
۱۹- همان، ص ۲۰۵.
۲۱- همان، همانجا.
۲۳- همان، همانجا.
۲۵- همان، ص ۲۴۱.
۲۷- همان، ص ۲۱۷.
۲۹- همان، ص ۲۱۸.
۳۱- همان، همانجا.
۳۳- همان، ص ۲۲۰.
۳۵- همان، ص ۲۲۳.
۳۷- همان، ص ۲۲۷.
۳۹- همان، ص ۲۴.
۴۱- همان، ص ۲۴۷.
۴۳- همان، ص ۲۶۲.
۴۵- همان، ص ۲۶۹.
۴۷- همان، ص ۲۷۳.
۴۹- همان، ص ۲۷۶.
۵۱- همان، ص ۲۷۷.
۵۳- همان، همانجا.
۵۵- همان، ص ۲۸۵.
۵۷- همان، ص ۲۹.
۵۹- همان، ص ۲۹۳.
۶۱- همان، ص ۲۹۴.
۶۳- همان، ص ۲۹۵.
۶۵- همان، ص ۲۹۶.
۶۷- همان، همانجا.
۶۹- همان، ص ۲۹۸.
۷۱- همان، ص ۳۰۳.

- ۷۲- همان، ص ۳۰۵.
 ۷۴- همان، ص ۳۱۰.
 ۷۶- همان، ص ۳۱۲.
 ۷۸- همان، ص ۳۱۴.
 ۸۰- همان، همانجا.
 ۸۲- همان، ص ۳۲۲.
 ۸۴- همان، ص ۳۲۷.
 ۸۶- همان، ص ۳۳۰.
 ۸۸- همان، ص ۳۳۳.
 ۹۰- همان، ص ۳۳۸.
 ۹۲- همان، ص ۳۴۵.
- ۷۳- همان، ص ۳۰۸.
 ۷۵- همان، همانجا.
 ۷۷- همان، همانجا.
 ۷۹- همان، ص ۳۱۷.
 ۸۱- همان، ص ۳۱۸.
 ۸۳- همان، ص ۳۲۵.
 ۸۵- همان، همانجا.
 ۸۷- همان، ص ۳۳۲.
 ۸۹- همان، ص ۳۳۴.
 ۹۱- همان، ص ۳۴۰.
 ۹۳- همان، ص ۳۴۹.

* * *

دکتر صغری بانو شگفته *

طالب آملی :
 سرایندۀ سرشناس نیمۀ اول قرن یازدهم هجری

اشاره:

* - استاد و رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

طالب آملی معروف به طالباً در نیمه اول قرن یازدهم در شبه قاره می زیسته است. در قرن اخیر همزمان در پاکستان و ایران توسط دکتر خواجه عبدالرشید و استاد طاهری شهاب منتخباتی و یا کلیات طالب برای اولین بار بامقدمه مفصل منتشر شد و توسط محافل ادبی از جمله استاد سعید نفیسی مورد تقدیر قرار گرفت. در این گفتار به احوال و افکار سرایندهٔ سرشناس پرداخته شده است.

مرا آتش کن و در عالم انداز	الهی شعلهٔ شوقم فزون ساز
رهم بنما و بر گمراهیم بخش	الهی ذره ای آگاهیم بخش
چراغ چشم ادراکم بر افروز	ز دانش گوهر پاکم بر افروز
که نه دامی بره ماند نه بندی	عطا کن جذبۀ شوق بلندی
زبان را چرب و شیرین کن بکامم	خرد را چاشنی بخش از کلامم
درین تاریکیم باریک بین ساز(۱)	دلم را چشمهٔ نور یقین ساز

ستایش بی گمان و بی قیاس، سزاوار آن خدای ستوده صفات است که انسان را علم، شعور و آگاهی ودیعت فرمود. بدون شک علم افاضه اشراقیه الهیه است و شعور و آگاهی و ادراک چون در محیط سازگاری پرورش می یابد، افکار عالی و تخیلات والا متجلی می شوند. امیر المومنین علی علیه السلام فرموده اند: دلها ظرفهای علم و دانش است و بهترین ظروف آن دلهایی است که ظرفیت بیشتری داشته باشد و این مواهب خداوند قدوس، نصیب پیمبران، ائمه، اولیاء و اوصیاء، عارفان و اندیشمندان و سخنوران، کرده است و ایات فوق که در آن کمال سلاست و فصاحت توأم با سوز و صفا هویدا است. از مناجات باری تعالی انتخاب شده که از قلم یکی از ممتاز ترین سخنوران قرن یازدهم هجری چکیده است. او برای خودش می گوید:

چون باد مسیحم نفسی پاک نهادست (۲)
کاآوازهٔ نطقم گهر گوش بلادست

آنم که ضمیرم بصفا صبح نژادست
فخر الشعراء طالب شاداب ضمیرم

آری! در این گفتار ما دربارهٔ زندگانی طالب آملی و اندیشه های شخصی، علمی، فرهنگی وی بحث می کنیم.

اسم کامل طالب آملی در فهرست مخطوطات کتب خانه خدابخش بانگی پور محمد طالب آملی آمده است ، اما صاحب «تذکره میخانه» سید محمد طالب نوشته است . اما عقیده بعضی از اندیشمندان این است که اسم وی فقط طالب بوده و کاتب در پایان نسخه «محمد» نوشته . چنانچه بنا به گفته دکتر محمد مرسلین ، در نسخه خطی ای که در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است و شماره نسخه ۱۰۱۹ که در قرن دوازدهم هجری نگاشته شده بود این امر را می توان مشاهده کرد و نیز آقای ابن یوسف شیرازی در جلد سوم فهرست این کتابخانه بدین اشاره کرده اند و تا آنجا که به سیادت وی تعلق دارد این هم شاید اشتباه است ازاینکه خود طالب آملی در سراسر کلام خود به این امر اشارت ننمود و نه هیچ تذکره نویس وی را سید زاده معرفی کرده . علاوه بر این تقی الدین اوحدی که یکی از معاصران وی می باشد، تنها او طالب را متعلق به خانواده سادات می داند و یا ملا شیدا که تاریخ وفاتش را در مصرعه؛ حشرش به علی ابن ابو طالب باد ، یافته ، اشاره به سیادت او کرده است. برخی از اندیشمندان وی را طالبا بلبل آملی ملقب به ملک الشعراء، شاعر سرزمین ایران معرفی کرده اند (۳) و جای تعجب این است که تاریخ تولد و زادگاه او را هیچ یک از تذکره نویسان ، ذکر نکرده اند . اما اندیشمند فاضل ایران طاهری شهاب که اولین دفعه کلیات اشعار طالب آملی را که مشتمل بر قصائد ، قطعات، ترکیب بندها، مثنویات ، جهانگیر نامه ، غزلیات ، رباعیات است با زحمت بسیار تصحیح و تحشیه نموده ، با مقدمه با ارزش که محیط بر هفتاد و دو صفحه است ، در سال ۱۳۴۶ شمسی منتشر کرده اند که بدون شک برای محققان و شیفتگان شعر و ادب فارسی ارمان گرانبهایی است. قبل از ایشان سرهنگ دکتر

خواجه عبدالرشید کتاب مختصری به زبان اردو به نام تذکره طالب آملی مع انتخاب کلام در سال ۱۹۶۵ میلادی در کراچی منتشر کرده بود و مقدمه فارسی آن را دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی نگاشته . بی مناسبت نیست اگر تذکری داده شود که سرهنگ خواجه عبدالرشید که از لحاظ حرفه پزشک بود و مثل اقبال فارسی نخوانده بود و تخصص در رشته های متنوع و مختلف از قبیل: طب، فیزیک ، شیمی، تاریخ، روانشناسی، معرفت النفس ، فکر و فلسفه اقبال و تحقیق در مسائل دینی ، داشتند و نیز اینکه شغل ارتشی داشت و مدتی در ایران ماموریت داشتند اما عشق و علاقه به عارفان و زبان و ادب فارسی ، هم چنین اثر را به منصفه ظهور رسانید و

متن اشعار طالب را از قدیمی ترین نسخه دیوان طالب چاپ کرد. شایان ذکر است که این نسخه صحیح ترین نسخه است که در ۱۰۴۲ هـ. ق فقط شش سال بعد از وفات طالب نوشته شده و استاد سعید نفیسی هنگام مسافرت به پاکستان در سال ۱۹۵۶ میلادی با سرهنگ دکتر رشید در جهلم ملاقات فرمودند و نسخه دیوان طالب را ملاحظه کرده بود و اظهار داشتند که نسخه قدیمی و خوب است (۴) خواجه عبدالرشید نیز مقدمه مختصر بزبان اردو نگاشته اند اما آغاز به این شعر کرده اند:

منکر نشوی گر به غلط دم زرم از عشق کاین نشئه به من گر نبود با دگری هست (۵)

خداوند کریم هر دو دانشمند ایران و پاکستان را اجر عظیم عطا کند. چنانکه قبلاً گفتیم که تاریخ تولد طالب را مورخان قدیم ذکر نکرده اند اما آنچه که از کلام وی حدس زده شد در سال ۹۸۷ هـ پا به جهان گذاشته بود. به دلیل اینکه اولین قصیده را در مدح ابوالقاسم فرزند میر عزیز خان که برادر زاده خیرالنساء بیگم مادر شاه عباس کبیر بود، سروده بود. میر ابوالقاسم در سال ۱۰۰۷ هـ حاکم مطلق مازندران منصوب شده و آمل که در شمال ایران واقع است یکی از شهرستانهای مازندران است و طالب در این قصیده خود را بیست ساله معرفی کرده است. می گوید:

پا بر دومین پایه اوج عشرا تم واینک عدد فتم از آلف زیادست (۶)

چنانچه مورخان تخمین زده اند سال تولد وی ۹۸۷ هـ بوده باشد. در باب زادگاه خویش، اگرچه طالب کراراً خود را روستا زاده یکی از روستاهای آمل معرفی کرده افتخار می کند گاهی می گوید:

ندارد طاقت طنّازی عشق چه سازد عقل مسکین روستائست

جای دیگر خود را «فلاطون روستا» می پندارد چنانکه می سراید:

نه من زین جهانم تعجب مکن گر فلاطونی از روستائی بر آید

یا

که ضایع کرده ام در روستا عمر

وگر آئین شهرم نیست معذور

گاهی خود ستائی می کند و می گوید:

طالب از نظم تو شهر و روستا در غفل است

چون تو شهری شاعری از روستائی برنخاست (۷)

در باب طفولیت وی نیز زیاد اطلاعاتی در دست نیست. همچنین درباره خانواده این سخنور تذکره نویسان اختلاف داشته اند. حتی نام پدر وی هم نمی دانیم. دگر اینکه خویشاوندی با حکیم رکن الدین مسیح کاشی داشت و خاندانش را بنام محترم و دانش دوست دانسته اند. طالب شاید خاندان کوچک داشته بود و مادرش احتمال است مازندرانی نباشد از اینکه بیشتر خویشاوندانش کاشانی بودند شوهر خاله وی حکیم نظام الدین علی کاشی پزشک دربار طهماسب یکم صفوی (۹۳۰ - ۹۸۴ ق) و محمد خدا بنده (۹۸۵ - ۹۹۶) بود. حکیم رکنای مسیح، پسر خاله طالب بود که فرزند نظام الدین علی است که یکی از شعرای معروف دوره صفوی می باشد. طالب در محیط روستائی در دامان مادر و پدر ایام کودکی و طفولیت را گذرانید و از آغاز زندگانی استعداد و قابلیت و قریحه شاعری و ذوق علمی هویدا بود. طالب نازش گوهر خویش را از خود می داند.

آنکه نازد به نسب نامه دریا ، خزفت

نازش گوهرم از خویش ، نه ز ابر و صدفست

چار مادر چه که این هفت پدر را شرفست

لله الحمد که از نسبت فرزندی من

طالب ، خواهری داشت به نام ستی النساء که همسر نصیرائی کاشی بود و نصیرائی برادر رکنای بوده . طالب خواهرش را خیلی دوست می داشت و مثل مادر احترام می کرد. شاید ستی النساء بزرگتر از طالب بود. در یک ترانه با نام طالب طالبها که به خواهرش منسوب است از دیهی با نام «کرچک» یاد شده است. « این دیه از دهستان اهلمه ستاق ، که در شمال باختری آمل بوده ، اهلمه ستاق همان علمده یا نور کنونی است و طالب در شعری به آموزش های دوره کودکی و

نوجوانی خود اشاره می کند و می گوید در هندسه و حساب ، منطق و فلسفه و جز آن آموزش دیده است (۸) ممکن است طالب در همان دیه (۹) «کرچک» متولد شده باشد. خواهر طالب زنی عالمه و در امور پزشکی وارد بود. اما پیرامون علوم که خود طالب دسترس داشته بود در ابیات زیر تذکر می دهد.

بر هندسه و منطق وبر هیئت و حکمت	دستیست مرا کش یدبضا ز عبادست
وین جمله چو طی شد نمکین علم حقیقت	کاستاد علوم ست براین جمله مزادست
تیرحکمی چون به کمان آورم اول	بر طبع فلاطون الهیم گشادست
با هیأتیانم چه کشاکش که به چینم	اقلیدس شان عامی نشنیده سوادست
در سلسله وصف خط این بس که ز کلکم	هر نقطه سویدای دل اهل سوادست

طالب علوم هندسه ، منطق ، هیئت ، فلسفه ، تصوف ، خوشنویسی در سن پانزده و یا شانزده سالگی دریافت کرده بود (۱۰)

اما طالب با کدام اساتید ، این علوم را فرا گرفت ، هیچ یک از مورخان و تذکره نویسان بحث ننموده اند . فقط در یک چکامه که در مدح میرزا محمد شفیع خراسانی که وزیر مازندران سروده بوده ، طالب صراحتاً اظهار می دارد که هیچ زخم سیلی ناصحی را نچشیده و این استعداد شعری موهبت الهی و هدیه غریزه فطری است چنانچه بعد از تیدن حصر ثنای آن وزیر که « مدتها ریاست استیفاء موقوفات و املاک خاصه سلاطین صفوی را در مازندران و گیلان داشته بود (۱۱) وصف خود می کند و می گوید:

من آن مجسم فیضم که بی تأمل و غور	توان در آب و گلم دید جوش استعداد
گر از تو ماده ام فیض تربیت یابد	روان عقل نخستین زمن برد ارشاد
ندیده لذت یک زخم سیلی ناصح	نکرده نو بر یک چین جبه استاد
همین به فیض جبلی ونشئه ذاتی	گرفته طنطنه شهرتم دیار و بلاد
چو زاید از قلمم طفل معنی بکری	رسد ز نه فلکم تحفه مبارکباد

اما زود متوجه می شود که فخر و مباهات فقط سزاوار خدای یکتا است که لباس کبریائی را فقط برای خود مختص کرده است چنانچه بلا فاصله این بیت را سرود:

خموش طالب ازین گفتگو دلیری بس تو کیستی که بری نام خویش، شرمت باد (۱۲)

پیرامون علوم فوق ، صاحب تذکره «نشر عشق» و دکتر محمد مرسلین دانشیار دانشگاه دهلی عقیده دارند که او از بیشتر علوم و فنون آراسته بود و به تحصیل دانشهای رائج الوقت پرداخت. اما آنچه که از کلام طالب به دست می آید همین است که جز طبع خداداد و قریحه فطری ، سواد کافی و وافی نداشت (۱۳)

طالب آملی ، شاید در ابتدای عمر ، از مازندران به کاشان رخ نموده بود. برخی تذکره نویسان نوشته اند که در سال ۱۰۱۰ مازندران را ترک گفته ، مدتی در اصفهان مانده سپس به کاشان نزد خویشاوندان مادری اش سکونت گزید و پنج یا شش سال را در آنجا گذرانید. بعداً به خراسان رفت و در مرو به ملازمت بکتش خان استاجلو (۱۰۱۷) در آمد. بکتش یا ملکش از طرف شاه عباس صفوی حاکم مرو بوده و همین جا ازدواج کرد. طالب در مدح بکتش خان قصائد سرود و یک مثنوی در تتبع بحر خسرو شیرین نگاشت و به اسم وی معنون کرد.

محمد عارف شیرازی نیز تاریخ خروج طالب را از مازندران ۱۰۱۰ هـ ثبت نموده. دراین موقع سن طالب به بیست و سه رسیده بود و بنا به گفته طاهری شهاب ، از جانب ممدوحان مازندران وضع زندگی طالب همیشه در تنگدستی و محرومیت به سر می شد . چنانچه برای ترفیع حال و کسب شهرت تصمیمی گرفت که ترک دیار آبا و اجداد خویش کند و جانب کاشان و اصفهان

رخ کرده، آمل را ترک گفت. طالب از بکتش خان رخصت خواست که برای دیدار خویشانش به مازندران برود. اما بنا به گفته تذکره نویسان به جای مازندران در سال ۱۰۱۷ هـ به هند رخ نمود و این اولین سفر او سوی هند بوده . اما آنجا هم بختش یاری نکرد و در عالم سرگردانی و پریشانی به قندهار رفت و به ملازمت میرزا غازی بیگ ترخان که خودش اهل ذوق بوده و شعر هم می سرود - تخلص اش وقاری (۱۰۲۱ هـ) - در آمد (۱۴). اینجا مدتی در خدمت او با رفاه تمام زیست، چند قصیده در مدح و ستایش سرود؛ اما سرگردانی هایش را فراموش نکرده بود چنانچه می گوید :

طی کن ورق بی سرو سامانی را
دستان زنی ، لبلب ایرانی را (۱۵)

طالب ببر از یاد پریشانی را
بگشای زبان که اهل توران بینند

در یکی از قصائد طولانی ، طالب سرگردانی بخت و احوال مسافرت هند و آمدن به قندهار را بیان می کند. ما چند بیت را اینجا نقل می کنیم :

که در ثنای توسنجم نوای سبحانی
بیست نطق مرادست گوهر افشانی
تمام رس نبود میوه زمستانی
چها کشیده ام از حادثات دورانی
بگو نه گو نه غم بود صحبت جانی (۱۶)
زمن مپرس که این قصه نیست پایانی
چهار ماه در آن قلعه داشت زندانی
بدل شود لقب آملی به مولتانی
بسان مهره به ششدر تمام حیرانی (۱۷)

خرد پناها، آشفته خاطری نگذشت
مشقت سفر ورنج راه و شدت وی
سخن ز خاطر افسرده ناتمام آید
خدای داند و من بنده کاندترین مدت
درین سفر که نصیبم مباد دیگر بار
تر اختلاطی باران برشگالی را
چوبخت یافت به مولتان سلامتم از رشک
ز مکث ملتان نزدیک شد که مرا
در آن مضیق ملالت چهار ماه بودم

از مطالعه قصائد فوق معلوم می شود که او چگونه از آگره تا لاهور و مولتان و دهلی را زیر پا گذاشته است. صاحب تذکره میخانه نیز ذکر آمدن به آگره کرده است (۱۸)

بی مناسبت نیست تذکر داده شود که غازی ترخان ممدوحش، وی را جهانگیر در قندهار منصوب کرده بود . اما بزودی از قندهار بستوه آمده چنانچه می گوید:

دلا مزاج ترا قندهار در خور نیست بیا که دیده ام از اشک ملک، پنجاب است

علت دیگر ترک قندهار ، قتل ناگهانی غازی بیگ بوده و علت مرگ وی ، سمی بوده که یکی از غلامان به او داده بود (۱۹) .
چون طالب ایران را ترک گفت ، اینقدر از بخت سیاه خود ناراحت بوده چنانچه یک رباعی بسیار جالب که باوجود سلاست و روانی خالی از صنایع لفظی نبوده ، سرود:

بگذار که میشوی پریشان بگذار
بخت سیاه خویش به ایران بگذار

طالب! گل این چمن به بستان بگذار
هندو نبرد تحفه کس جانب هند

دربارهٔ اوضاع و احوال طالب ، مولانا محمد حسین ، شبلی نعمانی و پرفسور براؤن ، صوفی تبسم ، شیخ محمد اکرام و سایر تاریخ نویسان ، نیز در آثار خود تذکری داده اند ما از ترس اطالۀ کلام ، اینجا نیاورده ایم. اما سایهٔ بخت شوم ، در قندهار نیز در قفای او بود و طالب آنجا گرفتار بیماری آبله شد در نتیجه در چشم گل آورد. اومی سراید:

ز باد آبله شمشاد شد خاک تنم بهم برآمده ز آن چون غبار می پیچم
حجاب جوشش لب می کنم ز موی بروت نقاب درد بروی شرار می پیچم
باری خوشم که گر گل چشمم بباد رفت در دست شیشه شیشه گلاب سرشک ماند

کمتر در آثار شعرای دیگر دیده ایم که در اشاراتی چنین امراض و شکل ظاهری قیافه شان را تجسم می نمایند. طالب لاغری خود را نیز کراراً بیان کرده است . ما فقط یک بیت نقل می کنیم :

زیای خویش کند روزگار چون بادم

ز لاغری ندهد خم نسیم را بادم

طالب شاید تصمیم داشته بوده چنانچه در غزل اشاره می کند:

کنون شکسته تر از گوشهٔ کلاه شدم

سرم بطرهٔ دستار میفروخت غرور

در لاهور طالب به خدمت شاه ابوالمعالی رسید و همین جا تمایلات تصوف پیدا کرد. چنانچه در سلسله فقراء داخل شد و محاسن و بروت را به روش صوفیان آرایش می داد و این شاید برای پوشاندن نشانهای آبله صورت نیز بوده .همین است که یکدفعه چون جهانگیر در حالت کیف شراب فرمان داد که

مقربان خاص ریشه‌های خود را بتراشند، طالب از اطاعات این حکم سر پیچی کرد و خانه نشست و یک قطعه خدمت جهانگیر فرستاد:

تراشیدگانند یکسر سپاه	کسی را چو من تیره و کاه نیست
ببزمی که موئی نگنجد در او	شدن با دو گز ریش دلخواه نیست
بهشت است بزم تو و در بهشت	من نا تراشیده را راه نیست

طالب حتی سفید شدن مو و به سنین عمر خود نیز در ابیات خود اشاره کرده است: اینک شمه ای پیرامون ورود او در دربار جهانگیر را روی قرطاس می آوریم. در سال های پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ق)، طالب در ۱۰۲۱ دور سفر خود را به هند آغاز کرد. طالب نخست از قندهار به آگره رفت. سپس به بندرسورت رفت و در آنجا به خدمت ملک چین قلیچ خان رسید و در مدح وی قصائد سرود. اما چون حکومت قلیچ طولانی نبوده ناگزیر دوباره رخ به آگره کرد آنجا محمد حسین دیانت خان دشت بیاضی (۱۰۴۰) سفارش ناسرای باو داد و بدیدار عبدالله خان فیروز جنگ (۱۰۵۴) که حاکم گجرات بود، فرستاد. این حاکم طالب را با گرمی پذیرفت. اما گفته اند که فیروز جنگ حاکم سفاکی بود چنانچه طالب زیاد در خدمت او نماند. طالب از گجرات دوباره به آگره بازگشت و سپس به لاهور رفت. لازم است اینجا ابیاتی از شعر او در ستایش شهر لاهور برای خوانندگان گرامی که دوستدار این شهر هستند نقل کنیم اما در این تمجید تذکر شهر دهلی نیز هست:

نگاران لاهور و خوبان دهلی	بدل کرده بودند پیوند جانم
یکی چهره سودی بچشم رکابم	یکی بوسه دادی بزلف عنانم
نشاندی یکی در بغل آستینم	نهادی یکی در دهان برگ پانم (۲۰)
غزالان مولتان به نیرنگ سازی	که بندند از غمزه دست و زبانم
نگاران سرهند در نقشبندی	که سازند دل غرق خون نافه سانم
چه گلها که بشکفت بر باغ خاطر	ز کشمیریان و ز اجمیریانم

چنانکه قبلاً گفتیم که طالب در لاهور خدمت شاه ابوالمعالی یکی از درویش صوفیای هند ملاقات کرد و سخت تحت تأثیر قرار گرفت . چنانچه در توصیف لاهور و مدح پیر طریقت بالغ بر ۲۰ بیت سرود (۲۱):

بطاعت میل شیخ و شاب لاهور
بدل نزدیکی ارباب لاهور
بود شهری به آب و تاب لاهور
ز آب همچو شهد ناب لاهور
هزاران خضر دارد آب لاهور
باصحاب بهشت اصحاب لاهور
فراغت نیست جز در خواب لاهور
نشان مسجد و محراب لاهور
که جنس مصر باشد باب لاهور
هزاران دفتر القاب لاهور
یکی قطبی است از اقطاب لاهور
بآب خضر یعنی آب لاهور

خوشا لاهور و فیض آب لاهور
نیایی از اهل هندستان (۲۲) گروهی
گمانم نیست کاندرا هفت کشور
سکندر گو که آب خضر یابد
که گریک خضر آب زندگی داشت
بحسن خلق و حسن چهره مانند
میان بگشا و خوش واکش که در هند
ز طاق ابروی زناریان پرس
سر شک شکر را بگشای طالب
قلم گر تیز سازم نقش گردد
که پیر دستگیر و مرشد من
خدایا زنده جاوید دارش

طالب آملی در آگره مورد توجه و عنایت قاسم دیانت خان که یکی از امرای جهانگیر بود، قرار گرفت (مؤلف خزانه عامره نام او را محمد حسین و از اعیان دشت بیاض ثبت نموده است). این جا طالب به سمت مهر داری منصوب شد . اما طبعش به آن مائل نبود .

ازاینکه دیانت خان به دربار جهانگیر راه یافته بود چنانچه او را باخود به دربار برد و قبلاً نیز از طالب بسیار تعریف و نیک گفته گویا قبل از آن جهانگیر غائبانه با بلبل آمل متعارف شده بود . اما این اولین دیدار به حماقت طالب اثری خوب نگذاشت. شرح آن اینست که طالب در اوآن شباب عادت می خوری داشته بود ونمی دانیم چطور در حین مسافرت هند گرفتار اعتیاد افیون هم شد و دراین امر گاهی افراط هم می کرد. چون بتوسط دیانت خان به دربار راه یافت، هنگام رفتن استعمال مفرح (افیون - بنگ) کرد و نتیجه معلوم است حواسش مختل شد. پادشاه با مهر سلوک کرد. اما افراط افیون زبانش را بند کرد و چکامه ای که با خود

آورده بود نتوانست آن را بخواند. شبلی نعمانی این قصه را در جلد سوم با شرح بیان کرده است. معلوم است دیانت خان سخت پشیمان شد چرا او را همراه برد. اگرچه طالب بعداً از بس شرمنده شد، پنجاه و هفت بیت که در عالم شرمندگی نوشته بود خدمت دیانت خان فرستاد که مطلع آن این است:

چه لطفها که نمودی و می نمائی نیز بهر غریب و مسافر علی الخصوص بمن

زبان بندی خود را نیز بیان می کند:

به بست نطق مرا بخت بد و ز آن بستن گشود بر من هم دوست طعنه هم دشمن

زبونی طالع و زیادتی نشئه را اینطور بیان می کند:

دگر زیادتی نشائی که نامش را نمی توانم از شرم بر لب آوردن
مفرحی زده بودم بقصد گفتن شعر عروج نشاء آن کرد هرچه کرد بمن

طالب ذکر اعتیاد خود را به افیون در کلام خود بیان کرده است:

طالب نصیب ما ز می لاله رنگ نیست ما را برات نشاء به افیون نوشته اند
روی گردان می شود از صحبتش فیض شراب همچو طالب هر که او معتاد افیون می شود

آری بلبل آمل پشیمان شد و ممکن است بدرگاه خداوند کریم توبه و استغفار کرده باشد. اما این حقیقت است که باوجود آن نقاط ضعف که داشته بود و « تنگ حوصلگی باز جنبه مناعت و صداقت را از دست نداده (۲۳).

به تنگ حوصلگی شهره شدم چون طالب شعله مهر تو خس پوش نکردم افسوس

خلاصه دومین مرتبه طالب توسط شاپور تهرانی و اعتماد الدوله به دربار جهانگیر رسائی پیدا کرد. چنانچه در سال ۱۰۲۵ در زمره شاعران دربار جهانگیر در

آمد. در همین سال در اجمیر شریف با تقی الدین اوحدی ملاقات کرد و اینطور روزگار بی سرو سامانی طالب به پایان رسید. (۲۴)

بی مناسبت نیست پیرامون شاپور تهرانی که پدر او عموی اعتماد الدوله که پدر نور جهان بوده ، تذکری بدهیم شاپور شغل تجارت داشت گاه بگاهی سر به هندوستان می زد و نزد اعتماد الدوله هم می رفت .

اتفاقاً طالب با شاپور ارتباطی پیدا کرد. ازاینکه هر دو ایرانی بودند در لاهور ملاقات شد و طالب آن را در شعر خود آورده :

همان رشک عطار شاعر مشهور را دیدم	بحمد الله که در ملک سخن دستور را دیدم
ازو در سو ستم چون صنعت شاپور را دیدم	به خسرو داشتم روی نیازی در سخن طالب
خوش و خوشوقت او را دیدم و لاهور را دیدم	چه خوشحالم که بعد از مدت یکساله مهجوری

این امر باعث تحیّر است که باوجود قرابتداری نزدیکی با ملکه نور جهان شاپور به دربار جهانگیر راه نیافته بود. شاید ازاین علت که شاپور ایران رفته بود و بعد به هند برنگشت . اما تفصیل پیرامون ملاقات وی با اعتماد الدوله در دست نداریم فقط همین که توسط اعتماد الدوله او به دربار جهانگیر رسیده بود (۲۵) اعتماد الدوله طالب را لایق خدمت در دربار دیده بود. جهانگیر و ملکه اش نورجهان هر دو سخن شناس و قدردان بودند. نور جهان نیز شعر می گفت چنانچه در تذکره ذکر شده که نورجهان در بزم شعر تحسین شعرا کرده بود و می خواست اکرام دهد چنانچه از آنها پرسید که چه می خواهند . ناصر علی سرهندی یک رقعه فرستاد و نوشت سموسه (۲۶) (سه موسه) اما طوری نوشته بود که به جای سه موسه ، سه بوسه به نظر می آمد. نورجهان از بس عصبانی شد، تحمل نکرد و رباعی زیر رقعه نوشت و فرستاد:

ناصر علی به اسم علی برده ای پناه	ورنه به ذوالفقار علی سر بریدی می
----------------------------------	----------------------------------

خلاصه طالب اول چند قصیده در مدح اعتماد الدوله (۲۷) نوشت و بعداً در ستایش نور جهان نیز قصائدی دارد (۲۸):

ابیاتی چند که در مدح نورجهان است اینجا رقم می کنیم:

این چه عمارتیست وین چه قبه پرنور
مهد حرم گاه پادشاه جهان است
از پدر و مادری که مثل تو فرزند
هست جهان گلشن صبا و تو بلقیس
یا که شاهنشاه شبه حضرت موسی است
سایه لطف شاهنشاهی بسرت باد

ساکن این مهدکیست ، دیده بددور
مهد نشین شمع خانواده دستور
زاده و پرورده باد دیده بد دور
شاه سلیمان و کائنات صف مور
لمعه نوری تو و جهان شجر طور
لمعه زنان چون بفرق مه علم نور (۲۹)

قدرت کلام و توانائی تخیلات با روانی فصاحت و بلاغت از ابیات بالا
هویدا است . همین امتیازات طالب را در میان شعرای دربار جهانگیر ممتاز کرد و
روز به روز قدرش و مقامش افزونی یافت تا اینکه او را در سال ۱۰۲۸ به سمت
ملک الشعراء رسانید و جهانگیر خودش در تزوک جهانگیری نوشت طالبا به خطاب
ملک الشعرايي خلعت امتیاز پوشید (۳۰).

طالب اغلب در مسافرتهاى جهانگیر همراه وی بود چنانچه در سال ۱۰۲۹
ق در کشمیر همراه پادشاه بوده و در ستایش کشمیر جنت نظیر قصیده سروده :

قدم ز خطه کشمیر بر نمی داریم
عرصه کشمیر را دیدیم و می بینیم باز
طالب چرا به حمله نییچد عنان چرخ
مقیم مرکز عیشیم و جای ما اینجا ست
گر امان یابیم طالب عرصه اجمیر هم
کاندر رکاب شاه جهانگیر می رود (۳۱)

طالب در همین زمان که وابستگی به دربار جهانگیر داشته بود توسط
خواهر خود ستی النساء که سمت ندیمگی ملکه را داشته بود، قصیده ای را خدمت
ملکه نور جهان فرستاد که در آن استدعای همسر برای خود نمود - یعنی تا این
موقع طالب مجرد بوده. خودش می گوید:

خصوصاً چومن شاعری کز تجرد
و مطلع آن قصیده این است :

برو حانیان زیدم همقطاری

سجاده افگند به حرم تو آفتاب

ای مریم مسیح مکان کز بساط نور

از اینکه توسط خواهر درخواست کرده می گوید :

از مهر خواهری مژه سیراب کرد وگفت	آزرده دل مباش برادر به هیچ باب
کاینک به عرض قبله ناموسیان عرش	خواهم رساند حال ترا با صد آب و تاب
دانم که رفت و عرض نمود آنچه گفتنی است	اما ندانم اینکه چه شد عرض را جواب
بوی اجازت آید ازین خامشی بلی	نادادن جواب جوابست در حساب
یا در مقام فقر بدرویشایم سپار	یا از ممر خاص خلاصم کن از عذاب
تا در چمن ز جلوۀ مرغان خوشخرام	هربرگ سبزه ای شود از فیض کامیاب (۳۲)

ستی النساء همین خواهر مهربان مثل مادر بوده که طالب تاب مفارقت وی در حین مسافرت هند نیاورده و بعد از ۱۴ سال دوری از برادر از ایران مهاجرت کرده و به هند آمده بود. زنی بود بسیار « لائق، خوش صحبت، مدیره، فاضله و ماهر طب. همین بود که پیش خدمت ممتاز محل زوجه شاهجهان شده بود و سپس خدمت مهرداری را ممتاز محل به او سپرد. از نظر علم و اطلاعش در فارسی وفق قرائت تعلیم جهان بیگم آرا به او محول گردید (۳۳)

مقام حیرت است که خواهر طالب این قدر فاضله و عالمه باشد و برادر کوچکش درس نخوانده و بی سواد؟ به عقیده بنده بعد از مطالعه سیر السیر کلیات، من به این نتیجه رسیده ام که طالب نیز حتماً تحصیل کرده و درس خوانده است که اطلاعات کافی و وافیه پیرامون ادب و شعرای پیشین، آیات قرآن، احادیث هیئت، هندسه و نجوم داشته بود چنانکه در اشعار خود تذکر داده است.

ستی النساء بنا به گفته شبلی نعمانی همسر نصیری کاشی بوده که برادر مسیح کاشی بود و طالب خاله ای هم داشت که در کاشان به سر می برد و همسر حکیم نظام الدین علی کاشی والد حکیم رکن الدین مسعود (حکیم رکن - استاد صائب تبریزی) در آمده بود. خلاصه ستی النساء بعد از درگذشت برادر دو فرزند طالب که دختر بودند به فرزندی خود برگرفته ازاینکه خود لاولد بوده و شاید طالب پسر نداشته بود. دختر بزرگ طالب را به عقد عاقل خان و کوچکی را در تزویج ضیاء الدین مخاطب به رحمت خان پسر حکیم قطبا که برادر حکیم رکن بود در آورده بود. اما همین دختر خرد که مورد علاقه بیشتر ستی النساء بوده به عارضه وضع حمل در سال ۱۰۵۶ بدرود حیات گفت و او را در لاهور دفن کردند. ستی

النساء چند روز به سوگواری این دختر نشست ، پس از آن شاهجهان در خانه ای میان محل داشت ، از خانه طلب داشته ، تسلیت گفته و شاه برای تسلی به خانه وی رفت و به محل خود آورد و همان جا فوت شد. شاهجهان ده هزار روپیه برای تجهیز و تکفین داد و به امانت سپاردند. سپس در اکبر آباد در مقبره غزنی روضه مهد علیا منتقل و مدفون گردید (۳۴)

بنا به گفته نصرآبادی ، ملا محمد شریف نیز از دودمان طالب آملی بوده طالب تقریباً به هر حاکمی که خدمت او رسیده بود، ستایش کرد از قبیل میر ابوالقاسم، میرزا محمد شفیع خراسانی ، شاه عباس صفوی اعتمادالدوله . جهانگیر ، قلیچ خان - قصیده در مدح حاسدان خود میرزا امیر غازی ، نواب عبدالله خان ، شاه ابوالمعالی ، قصیده در حکمت و اندرز ، در وصف قلم ، وصف حال خود - حکیم مسیح الزمان (حکیم صدرا) عبدالله خان فیروز جنگ حتی در وصف لاهور ، کشمیر اجمیر ، تابستان ، تهنیت عید و غیره سروده . علاوه بر این قصائد در منقبت مولای متقیان علی ابن ابی طالب ، امام ثامن علی ابن موسی الرضا (ع) و قصیده شکوائیه از ابنای زمان و مدح حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) سروده . چند بیت که در مدح گفته به طور یمن نقل می کنیم:

ضیای دیده دانش صفای سینه عقل (۳۵)	فروغ ناصیه دین علی ولی الله
همان که سلسله شاهدان قدسی را	عبیر بو کند از خاکروبی درگاه
مرا که تشنه لب خاکبوس در گاهم	همیشه ورد زبان باد خاک در گه شاه
و در بحر کوچک می گوید :	
داورا میزند همی طالب	دم زعبدیت نی ز اصحابی (۳۶)

در یک منقبت طولانی استغفار می کند و آرزو دارد که پایبند شریعت باشد. چند بیت ملاحظه کنید. طالب شاید در سن سی سالگی این منقبت را سروده بود:

گناه می کشی را عذر گفتم کیستم آخر	که آمدم در سجود خویشتن هر لحظه مینائی
کشیدم قطرئی چند از ندامت تلخ تر واکنون	ز شرم آن گنه میبارم و از هر دیده دریائی
ببزم دهر کردم هابهوئی چندو میترسم	که بار آرد بحشر آن هابهویم وای ویلای
درون از لوث عصیان شسته ام امید میدارم	که در دل نگذرد از هیچ نوعم دامن آلائی

خجل گشتم خجل زین پس من و سامان تقوائی
نباشد چون ندامت عاصیان را توبه فرمائی
که نبود در جهان بیچاره اسم بی مسمائی (۳۷)

مکرر گشت عصیان تاکی این آلودگی تاکی
پشیمانی ز جرمم رهنمای توبه شد آری
طلبگار رسوم شرع کن هر موی طالب را

طالب آملی عمر طولانی نداشت. به روایتی به سن سی و نه سالگی در ۱۰۳۵ یا ۱۰۳۶ هـ درگذشت. اگرچه برخی از تذکره نگاران نوشته اند که « به نظر می رسد که اختلال حواس جنون بر او عارض شده بود اما آنچه از ابیات وی مستفاد می شود این است که در اواخر عمر طالب خموشی اختیار کرده بود و شاید برکناری از دربار نیز او را رنجیده کرده بود از این که دیگر مدیحه سرائی پادشاهان نمی کرد. دیگر طعنه های حسودان نیز روحیه وی را ناراحت می کرد. چنانچه می گوید:

همیشه بوده سخندان و نکته فن خاموش
چه نقص ازینکه بود صاحب سخن خاموش
زبانگ زاغ بود بلبل چمن خاموش

به طعنه های خموشی دلم چه میکاوی
سخن هزار زبان باد و مغز خاطر کاو
خموشیم همه از نطق حاسد است بلی

طالب در اوان جوانی آشوب تخلص می کرد. چنانچه غزلهایی موجود است که در آن تخلص آشوب دیده می شود و احمد گلچین معانی در نامه ای که به نام طاهری شهاب نوشت تذکر داده است که آشوب همان طالب است (۳۸)
از مناقب طالب در مدح امیر المومنین علی «ع» و امام رضا «ع» امام حسن عسکری و حضرت مهدی عج (۳۹) سروده اعتقادات او هویدا است:
طالب مثل هر شاعر در مدح و ستایش خود گاهی راه مبالغه (۴۰) را پیموده است. ملاحظه فرمائید :

سنائی و خاقانی از امتانم
کلام الله نازل بشانم (۴۱)

پیمبر منم معجزات سخن را
کلیم الله دانشم بی تکلف

می گوید که نوک خامه اش در حین سخن گوئی جوهر فشانی می کند:

آب گهر به جوی فصاحت روان کنم (۴۲)

رفتم که نوک خامه جواهر فشان کنم

طالب در اواخر عمر به ریاضت پرداخته و استغفار هم کرده است.
چنانچه در صفحات پیشین ذکر شده طالب عمر کوتاه داشته بود و در
۱۰۳۵ یا ۱۰۳۶ ق بدرود حیات گفت. وی آخر عمر را در انزوا و خلوت گذرانید:

دارم سر آنکه باقی عمر	در خلوت و انزوا نشینم
برباد دهم ذخیرهٔ جاه	وز خرمن فقر خوشه چینم
بیرون روم از جوار مردم	همسایگی خدا نشینم
در دیده کشم بمیل الماس	آن سرمه که خلق را نبینم (۴۳)

دیگر

لباس ریاضت ببر میکنم	شکم ابره پشت آستر می کنم (۴۴)
----------------------	-------------------------------

صاحب طبقات شاهجهانی و مآثر الامال سال درگذشت طالب را ۱۰۴۰ دانسته اند. اما تذکره حسینی و نصرآبادی و کلمات الشعرا و مرآت العالم ۱۳۰۵ نگاشته اند و برای مسند رباعی ذیل می آورند:

داد ای فلک از مردن طالب هان داد	امروز بنای نظم از پای افتاد
تاریخ وفاتش از خرد جستم گفت	حشرش به علی ابن ابی طالب باد (۴۵)

۱۰۳۵

اگرچه مؤلف ریحانة الادب مدفن طالب را در کشمیر، نگاشته است اما آقای گلچین در نامهٔ خود نوشته اند در کتاب مزارات کشمیر تألیف اعظمی نامی، از مدفن طالب صحبتی نشده (۴۶).

طالب مردی بود دوست پرور، ذو کمال و خوش فکر، باوجود اینکه عمر طولانی نداشت اما مجموعه بزرگ و متنوع از شعر فراهم آورد، اشعار وی فصیح و بلیغ و نزاکت آفرین بود. اما به رغم تمجید سایر تذکره نویسان ملا شیدای فتح پوری یک قطعه هجو نسبت به طالب سروده بود. طالب باوجود خودسنائی، ذکر شاعران پیشین از قبیل عنصری، خیام و سنائی، انوری، خاقانی، ظهیر الدین فاریابی، کمال الدین اصفهانی، با احترام کرده است. استادی سنائی را در صنف مثنوی قبول

کرده سخن سنجی خاقانی ، شیرینی حافظ از نگه تحسین می بیند . گاهی مقایسه آنها را با خود نیز می کند . مثلاً می سراید:

به قطعه و غزل ، انوری و سعدی دان
دیگر

طالب جادو خیالم کز مقالات فصیح
رشد خاقانیست برمن ، چون بر او رشک اثیر

نظم طالب می کند نسبت بخاقانی درست
گو خطابش از فلک ، خاقانی ثانی مباد

در جوش تفاخر اعتدال را از دست می دهد:

مجموعه خیال من آمد بروی کار
منسوخ گشت نسخه دیوان انوری

آتش فشاند عنصر طبعم برین بساط
با خاک گشت یکسان ابیات عنصری(۴۶)

دانشمند محترم طاهری شهاب با تفصیل درباره نسخه های خطی دیوان طالب آملی را در آخر مقدمه نگاشته اند(۴۷)، ما از ترس اطلاع کلام از بیان آن چشم پوشی می کنیم .

پی نوشت ها

۱- کلیات اشعار ملک الشعراء طالب آملی - به اهتمام و تصحیح و تحشیه طاهری شهاب ، ص ۱ .
۲- کلیات اشعار ملک الشعراء طالب آملی ، ص ۹ (این قصیده را طالب در سن بیست سالگی در مدح میر ابوالقاسم که از طرف شاه عباس صفوی حکمران آمل بوده ، سروده است .

۳- نک ادب فارسی در شبه قاره ، ۱۶۲۸

۴- تذکره طالب آملی ، خواجه عبدالرشید (اردو) ، ص ۹ - ۱۹۶۵ کراچی

۵- مقدمه خواجه عبدالرشید بزبان اردو ، ص ۱۱

۶- کلیات اشعار ، ص ۱۰ ، شماره شعر ۱۹۳

۷- ادب فارسی در شبه قاره ، ۱۶۲۸

۸- ادب فارسی در شبه قاره ، ۱۶۲۸

۹- طاهری شهاب در حاشیه صفحه هفده در مقدمه خود نوشته اند که چک روستائی است

در دهستان اهللمه ستاق واقع در نه کیلومتری شمال باختری آمل

۱۰- ر.ک طالب آملی ، اردو دائره معارف اسلامیه ، ج ۱۲ ، ص ۳۷۰

۱۱- کلیات اشعار ، حاشیه یک ص ۱۸

- ۱۲ - همان ، ص ۲۱
- ۱۳ - ر.ک حواشی تذکره میخانه ، ملا عبدالغنی ، ص ۳۸۴ ، طبع محمد شفیع لاهوری ۱۹۲۶
بهره مندی از اردو دائره معارف اسلامی ، ج ۱۲ ، ص ۳۶۷
- ۱۴ - ادب فارسی در شبه قاره ، ۱۶۲۹
- ۱۵ - تذکره طالب آملی اردو ، خواجه عبدالرشید ، ص ۱۴.
- ۱۶ - در تذکره عرفات العاشقین مصرع اینطور است « بگونه گونه غمم بود صحبت افشانی .
- ۱۷ - کلیات اشعار ، ص ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴
- ۱۸ - تذکره میخانه ، ملا عبدالنبی فخر الزمانی ، ص ۳۸۴ ، نقل از تذکره طالب آملی .
- ۱۹ - اردو دائره معارف اسلامیه ، ج ۱۲ ، ص ۳۶۷
- ۲۰ - برگ سبزی است که در شبه قاره مرد و زن آن را می خورند. و در آن معجون و ریزه های
فوقل ، هل ، بادیان ، گل قند و غیره ها شامل می کنند.
- ۲۱ - کلیات ، ص ۴۰ و ۴۱.
- ۲۲ - در آن زمان شبه قاره تجزیه نشده بود و لاهور جزو هندوستان بود.
- ۲۳ - مقدمه طاهری شهاب ، ص سیزده .
- ۲۴ - ادب فارسی در شبه قاره ، ص ۱۶۲۹
- ۲۵ - ر.ک. اردو دائره معارف اسلامیه ، ج ۱۲ ، ص ۳۷۰.
- ۲۶ - سموسه در شبه قاره سه گوشه خوردنی است که در آن سیب زمینی با فلفل و ادویه
شامل می کنند و می خورند.
- ۲۷ - کلیات ، ص ۳ ، ۷ ، ۴۱ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ،
- ۲۸ - ص ۴۴.
- ۲۹ - کلیات ، صص ۴۴ - ۴۵
- ۳۰ - ر.ک توزک جهانگیری ، ص ۲۸۶ چاپ علی گره ، اقتباس از دائره معارف اسلامیه ، ج
۱۲ ، ص ۳۷۰ نیز ترجمه Rogers & Beveridge , 2:117 و مقدمه طاهری شهاب
، ص سی و پنج ،
- ۳۱ - همان کلیات ، ص سی و هفت.
- ۳۲ - ک. کلیات ، ص ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶.
- ۳۳ - مقدمه طاهری شهاب ص هفده و هیجده .
- ۳۴ - مقدمه طاهری شهاب ، ص هیجده و نوزده .
- ۳۵ - کلیات ، ص ۹۵ ، ۹۶
- ۳۶ - کلیات ، ص ۱۱۴
- ۳۷ - کلیات ، صص ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸
- ۳۸ - مقدمه کلیات ، ص چهل و هشت
- ۳۹ - کلیات ، ص ۱۰۷

- ۴۰ - همان، ص ۱۰۹
- ۴۱ - کلیات، ص ۵۸.
- ۴۲ - کلیات قصیده ای است در مدح کلیم مسیح الزمان، ص ۶۹
- ۴۳ - همان، مقدمه ص چهل.
- ۴۴ - همان، ص چهل.
- ۴۵ - کلیات، مقدمه چهل و دو.
- ۴۶ - کلیات، مقدمه، ص چهل و دو
- ۴۷ - برای شرح بیشتری نگه کنید مقدمه کلیات از طاهری شهاب که با زحمت بسیار از صفحه پنجاه الی شصت و پنج با تفصیل بحث کرده اند.

شفق غلامی شعبانی*

سیر و سلوک روح در عرفان اسلامی و مسیحی
 بر اساس منطق الطیر عطار و دژ درون قدیسه ترزای آویلابی
 شاهکارهای ادبی-عرفانی ایران و اسپانیا

چکیده

از قرن ششم هجری در ایران عرفان شروع به رشد چشم‌گیری کرد و در دوره ی مغول‌ها به اوج رسید. در این دوره مباحث عرفانی بیش از پیش در ادبیات راه پیدا کرد. یکی از کسانی که در به اوج رسیدن ادبیات عرفانی فارسی نقش مهمی ایفا کرد، عطار بود که اثر گران‌بهایش *منطق‌الطیر* سرمشق بسیاری از شاعران پس از وی شد. *منطق-الطیر*، سلوک روح را در هفت مرحله تا رسیدن به مرحله‌ی کمال و «وحدت» در قالب داستانی رمزی بیان می‌کند. در این اثر از تمثیل روح به صورت پرنده استفاده شده است. در قرن پانزدهم میلادی، در اسپانیا با قدرت گرفتن پادشاهان کاتولیک، عرفان، ادبیات و دیگر شاخه‌های هنر به اوج شکوفایی رسید؛ به ویژه عرفان کاتولیکی که در مذهب ریشه داشت. به همین دلیل این قرن را «قرن طلایی اسپانیا» خوانده‌اند. در این دوره

* - کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی - تهران .

در اسپانیا قدیسه‌ای عارف، ترزای آویلابی ظهور می‌کند که شاهکارهای عرفانی وی بر قلّه‌های عرفان و ادب اسپانیا می‌درخشد. یکی از آثار وی و شاید بتوان گفت برترین اثرش با نام *دژ درون* مانند *منطق الطیر* بیان سلوک هفت مرحله‌ای روح تا رسیدن به «نکاح روحانی»^۱ است. در این مقاله به تطبیق این دو شاهکار ادبی-عرفانی، *منطق الطیر* و *دژ درون*^۲ پرداخته شده است.

کلیدواژه: منطق الطیر، دژ درون، عطار، ترزا، عرفان، روح.

* * *

مقدمه

تعاریف موجود از عرفان را می‌توان به طور خلاصه این‌گونه بیان کرد: «نوعی کشش درونی برای رسیدن به پروردگار». بنابراین در هر دوره و هر فرهنگی می‌توان عرفان یا رگه‌هایی از آن را یافت. هر کشور و قومی براساس پیشینه‌ی فرهنگی، ادبی و شرایط اجتماعی-سیاسی با زبان، تصاویر، تمثیل‌ها و نمادهای خاص خود، راهی برای بیان حقایق عرفانی توصیف ناپذیر می‌یابد. اقوام گوناگون، به دلایل بسیار، در شاخه‌های گوناگون هنر-که عرفان یکی از آن شاخه-ها به شمار می‌آید- مشترکاتی با هم دارند، از یک‌دیگر تأثیر می‌پذیرند و بر یک‌دیگر تأثیر می‌گذارند؛ از جمله‌ی این دلایل می‌توان وجود ریشه‌های مشترک فرهنگی فکری-که معمولاً در میان اقوامی یافت می‌شود که از یک خانواده بوده‌اند مانند اقوام هندو-اروپایی، جنگ‌ها، به استعمار در آمدن کشورها و ... را نام برد. یافتن این ریشه‌های مشترک ادبی و نشان دادن تأثیر و تأثیری که میان ادبیات اقوام گوناگون است، یکی از وظایف ادبیات تطبیقی است. علاوه بر این، در ادبیات تطبیقی این موضوع مورد بررسی قرار می‌گیرد که چرا اقوام گوناگون، موضوعی واحد را در ساختارهایی متفاوت ارائه می‌دهند. در این مقاله به بررسی تطبیقی سلوک روح از دیدگاه عطار و قدیسه ترزای آویلابی می‌پردازیم.

۱. دوره‌ی زندگی عطار و شرایط خلق کتاب *منطق الطیر*

منطق الطیر، شاهکار عرفانی- ادبی عطار سیر و سلوک روح را تا رسیدن به درجه‌ی «اتحاد» با پروردگار بیان می‌کند. دوره‌ی زندگی عطار یکی از پرآشوب‌ترین دوره‌های تاریخی ایران است. در چنین شرایطی بهترین راه برای فرار از این آشوب‌ها و آرام گرفتن دل بی‌قرار انسان‌هایی که تاب دیدن نابودی هم‌جنسان خود را ندارد، رهبانیت و کناره‌گیری از دنیاست و به تبع آن روی آوردن به عبادات و ریاضات تا از دنیایی که به هیچ چیز آن نمی‌توان دل بست رها شد و به حقیقتی جاویدان و فناپذیر متصل شد. تصوف که از قرن‌های اولیه‌ی بعد از اسلام رواج

پیدا کرده و در ایران هم فضایی مناسب برای رشد یافته بود، اکنون در بستری بسیار گسترده‌تر ادامه می‌یافت و عارفان شاعر یا شاعران عارف آن‌چه را در قالب زبان عادی نمی‌توانستند بیان کنند، در قالب رمز بیان می‌کردند و عمده‌ی تعلیم آنان بر پایه‌ی ترک دنیا و مفهوم «وحدت وجود» و «موتوا قبل أن تموتوا» استوار بود.

نابسامانی‌های اجتماعی-سیاسی تأثیری مهم در روی آوردن مردم به پناهگاهی داشت تا از زندان دنیا و مصیبت‌های آن رهایی یابند. عرفان، می‌توانست گریزگاه خوبی برای مردم دل‌زده از دنیا باشد تا با تعالی روح، از تعلقات دنیوی دل‌کنده ورنج‌های خود را کاهش دهند. علاوه بر آن درگیری‌های مذهبی که از حدود قرن پنجم هجری آغاز شده بود به این موضوع دامن می‌زد. زیرا اساس عرفان از دین مایه می‌گیرد و در صورتی که در فرقه‌ها و مذاهب مختلف

اختلاف نظر موجود باشد، در عرفان نیز تشبّت آرا ایجاد می‌شود و تا حدّی به رشد آن کمک می‌کند.

«فتنه‌ی غزان و آشوب و کشتار چند باره‌ی نیشابوریان و خراسان، جنگ-های محمودبن‌محمد خاقان سمرقند و مؤیدآی‌به با آنان، تاخت‌وتاز خوارزمشاهیان و جنگ‌های سلاطین غور و زلزله‌ی عظیم نیشابور، آتش سوزی بازار عطاران به وسیله‌ی نقیب علویان و قحطی‌های مکرر در خراسان قرن ششم که حداقل یکی از آن‌ها در سال ۵۵۲ هـ.ق و در حیات عطار اتفاق افتاده بی‌گمان عاری از تأثیری عمیق و وسوسه‌هایی شک‌آمیز در جان حسّاس و دل‌بیدار او نبوده است.

در این قحطی چنان‌که ابن اثیر اشاره می‌کند کار به جایی می‌رسد که «مردم یک‌دیگر را می‌خورند و طبّاحی یک علوی را ذبح و طبخ می‌کند و به مشتریان می‌فروشد و بعد که کارش آشکار می‌شود به قتلش می‌رسانند.» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۵-۴)

پس این آشوب‌ها واکنشی چون تصوّف را در پی داشت. عبدالرفیع حقیقت در این باره می‌گوید:

«تصوّف ایرانی واکنشی بود بر ضد فساد اوضاع اجتماعی و اخلاقی و افتخار و مباهات اجدادی و دینی قوم غالب تازی که فرمان‌روای سیاسی کشور شده بودند و از سوی دیگر کوششی بود برای طهارت باطن بدون دادن امتیاز به گروهی آن‌چنان که بتوان بدون هیچ‌گونه رابطه و حائلی به حق و حقیقت واصل شد.» (حقیقت، رفیع، ۱۳۷۲: ۱۰۹)

عوامل بسیاری باعث رواج عرفان در دوره‌ی مورد بحث شد. این عوامل به طور خلاصه عبارتند از:

۱. نابسامانی‌های اجتماعی به ویژه جنگ‌های داخلی و خارجی.
۲. عرفای بزرگ در خانقاه‌ها از قرن پنجم به بعد شاگردان بسیاری را پرورش دادند.
۳. افزایش تألیفات دینی و مؤسّساتی که متون دینی را آموزش می‌دادند مانند نظامیه‌ی بغداد.
۴. افزایش فرق مذهبی و در نتیجه تشنّت آرا که منجر به بحث و پیشرفت مفاهیم دینی می‌شد.

۵. رونق گرفتن خانقاه‌ها که با کرامات راست یا دروغین صاحبان آن‌ها مردم دل‌خسته از شرایط سیاسی- اجتماعی را به سوی خود می‌کشید.

علاقه به شعر بویژه در جنبه‌ی عرفانی آن، در خراسان چندان زیاد نبود. این علاقه با ابوسعید و اشعاری که در خلال صحبت‌هایش می‌گفت کم کم افزایش پیدا کرد و رونق گرفت تا با غزل‌های سنایی تثبیت شد. پس از آن هم در دوره‌ی مورد بحث با غزل‌های عرفانی و دل‌نشین عطار و مولوی ادامه یافت.

«در قرن ششم مضامین و مفاهیم عرفان و تصوّف وارد شعر فارسی شد و این بابی شد برای دیگر قرن‌ها، چنان‌که در همین قرن و در قرون بعدی، شعر اصلی‌ترین زبان برای انعکاس افکار و عقاید تصوّف و عرفان گردید. نمونه‌ی آن را می‌توان در آثار سنایی، عطار، مولوی و حافظ و ... جست.» (حسن آبادی، ۱۳۷۹ : ۱۴۲-۱۴۳)

این دوره، دوره‌ی ظهور سه عارف یا فیلسوف بزرگ است: شیخ نجم‌الدین کبری، شیخ شهاب‌الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق و محی‌الدین ابن عربی. پس جای شگفتی نیست که اثری چون منطق‌الطیر در اوج کمال خلق شود.

۲. دوره‌ی ترزا و شرایط خلق دژ درون

«ترزای آویلابی متولد ۱۵۱۵ میلادی و متوفی به سال ۱۵۸۲ میلادی یکی از گسترش دهندگان مذهب اسپانیایی و یک نویسنده بود. دوزن در ابتدا در کلیسا به درجه‌ی دکتری رسیدند که یکی از آن‌ها، وی بود. او زندگی پر رنجی را گذراند. «بعد از نوزده سال ترزا به عنوان یک راهبه‌ی کرملی تغییر مسلکی را تجربه کرد. او

درباره‌ی حضور و شهود پروردگار درون خویش کنجکاو شد و نزدیکی فیزیکی با عیسی مسیح را آزمود» (Encyclopaedia of Americana، 1972، ذیل واژه)
«در سال ۱۵۵۵ زندگی عرفانی او قوت گرفت و عمیق‌تر شد. او به تجربه‌ی مکاشفات در رؤیاهای بسیار عمیق‌تری دست یافت و به جذب و خلسه‌ای عمیق‌تر فرو افتاد.» (فانینگ، ۱۳۸۴ : ۳۰۳)
«ترزا با کمک کلیسای روم شروع به تأسیس زنجیره‌ای از صومعه‌ها کرد. وی همچنین صومعه‌ای برای مردان کرمیت در شهری نزدیک آویلا بنا نهاد.

«ترزا به روحانیت کمال یافته‌ی خود ادامه داد و در سال ۱۵۷۲ براساس گفته خودش به یک «نکاح روحانی» نایل شد که بالاترین درجه‌ی زندگی روحانی است. او در اکتبر سال ۱۵۸۲ در آلبادی تورمس درگذشت. در سال ۱۶۱۴ وی را به مقام «خجستگی» نایل ساختند و در سال ۱۶۲۲ به عنوان قدیسه شناخته شد. در سال ۱۹۷۰ به وی درجه‌ی دکترای کلیسا را اعطا کردند.

ترزا تجارب عرفانی بسیاری داشت که آنها را در آثارش منعکس کرده است. در حقیقت آثارش به ویژه اثر *دژ درون*، آینه‌ی مکاشفات و تجربیات روحانی - عرفانی وی است. دیگر آثار وی *راه کمال*^۳ که در سال ۱۵۶۵ نوشته شده و نیز زندگی‌نامه‌ی خود نوشت او که در آن چهار نیایش یا نیایش‌های چهارگانه را مطرح کرده است. این کتاب به طور کامل به انگلیسی ترجمه شده است. «از آخرین نوشته‌هایش کتاب *اصول*^۴ در سال ۱۵۷۵ است که با تلاش‌های وی برای ایجاد صومعه‌های جدید مرتبط است و بزرگ‌ترین اثر روحانی‌اش، *دژ درون* در سال ۱۵۷۷ نوشته شده است.» (Encyclopaedia of Americana، 1972، ذیل واژه)

دوره‌ی زندگی ترزا، دوره‌ی اوج قدرت پادشاهان کاتولیک اسپانیا و در نتیجه قدرت کلیساست. البته در همین دوره بود که طرفداران لوتر نهضت پروتستانها را تشکیل دادند و آناباتیستها دست به شورش‌هایی زدند که با شکست روبه رو شد، با این وجود قدرت کلیسا همچنان پابرجا بود.
تأثیرات غیر سیاسی حکومت نخستین پادشاهان کاتولیک اسپانیا به طور خلاصه عبارتند از:

۱. در دست گرفتن اختیار خرج و دخل درآمدها.

۲. برابری پادشاهان کاتولیک با پادشاهان فرانسه حتی برتری آن‌ها نسبت به پادشاهان فرانسه .
۳. افزایش درآمد سازمان‌های روحانی.
۴. افزایش تعصبات کاتولیکی و مبارزه بر ضدّ یهودیان و بیرون راندن آن‌ها.
۵. انهدام مذهب‌های مسیحی غیر کاتولیکی.
۶. اقدام علیه مسلمانان برای مسیحی کردنشان یا بیرون راندن آن‌ها از اسپانیا.
۷. ایجاد دادگاه عالی روحانی که انتخاب اعضای آن به عهده‌ی پادشاه بود که در زمان شارل کنت و فیلیپ دوم به اوج قدرت رسید.

بنابراین زمینه‌ی مناسب برای خلق آثار عرفانی_ ادبی که در مسیحیت ریشه داشت به خوبی فراهم بود. قرن پانزدهم و شانزدهم اسپانیا را «قرن طلایی اسپانیا» نامیده‌اند؛ چون در این دوره برترین آثار اسپانیایی در همه‌ی زمینه‌ها خلق شد. «دوران سلطنت شارل کنت و پسرش فیلیپ دوم دوران عظمت اسپانیا به‌شمار می‌رود و به‌همین مناسبت، مورخین اسپانیولی آن را قرن طلایی نامیده‌اند.» (کالمت، ۱۳۶۸: ۲۲۵)

عرفای این عصر را می‌توان به دو دسته‌ی کلی، عرفای کاتولیک و عرفای پروتستان تقسیم‌بندی کرد که هر کدام از این دو دسته، شامل گروه‌های متفاوتی می‌شدند. عمده‌ی عقاید پروتستان‌ها بر این پایه استوار بود که عارف برای ارتباط با پروردگار نیازی به واسطه ندارد. اعم از این‌که این واسطه پاپ، قدیسان و یا مسیح باشد. به علاوه مکاشفات شیطانی شیادانی که خود را کاتولیک و مکاشفاتشان را الهی می‌خواندند، بیشتر موجب بی‌اعتمادی پروتستان‌ها به آنان و رونق گرفتن عرفان کاتولی می‌شد. از دیگر دلایل رونق عرفان کاتولیکی در این دوره ظهور آناباتیست‌ها بود که بعد از شورش‌های خشونت‌بارشان، مردم نسبت به آنها انزجار پیدا کردند. از دیگر عوامل گسترش عرفان کاتولیکی، رشد صنعت چاپ بود که به چاپ کتب عرفانی بیشتر کمک کرد. شخصی به‌نام فرانسیسکو دی سیزنروس مطالب را به‌دقت سانسور می‌کرد که مطلبی بر ضدّ ایمان در آن وجود نداشته باشد. عامل مهم دیگر رشد و رواج فرقه‌ی کرملیان بود که قدیسه ترزا در آن نقش مهمی را ایفا کرد. مسأله‌ی مهم دیگر ایجاد دادگاه تفتیش عقاید بود که در مخالفت با لوتر و پیروانش شکل گرفت و همان‌طور که از نامش پیداست، این دادگاه عقاید پروتستان‌ها را تفتیش می‌کرد و به اجبار آنها را از عقایدشان منصرف کرده به سوی عقاید کاتولیکی سوق می‌داد.

در دوره‌ی مورد بحث علاوه بر ترزا، سه عارف نامدار به منصفه‌ی ظهور رسیدند:

۱. فرانسیسکو اوزونایی (Francisco de Osuna)

۲. ایگناسیوس لویولایی (Ignatius Loyola)

۳. ترزای آویلایی (Teresa of Avila)

۴. یوحنا صلیبی یا خوان دلاکروث (John of cross)

هریک از این عرفا صاحب آثار مهم عرفانی-ادبی و مکاشفات خاص خود هستند به ویژه یوحنا صلیبی که تصاویری که از مکاشفه‌اش به ما می‌دهد، بی

نظیر است. حال که با شرایط اجتماعی-سیاسی دوره‌ی زندگی دو عارف و اوضاع عرفان در آن دوره آشنا شدیم به بررسی ریشه‌های مشترک عرفان ایرانی-اسلامی و مسیحی می‌پردازیم.

۳. ریشه‌های مشترک تصوف ایرانی اسلامی و عرفان مسیحی

یکی از پرسش‌های مهم درباره‌ی عرفان این است که آغاز آن از چه زمانی است؟ تاکنون کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری در این مورد نوشته شده و سعی برای پاسخ دادن به آن اساس کار بسیاری از محققان بوده است. اگر عرفان را، رابطه‌ی عاشقانه‌ی بنده با پروردگار تعریف کنیم، می‌توان گفت از آغاز زندگی بشر، تصوف هم وجود داشته و انسان‌هایی که سعی در ایجاد چنین ارتباطی با خالق خود داشته‌اند، به نوعی، عارف یا صوفی به حساب می‌آمده‌اند.

«درباره‌ی منشأ تصوف بین محققان چند عقیده وجود دارد که دو نظر از آن دارای اهمیت بیشتری است. یکی عقیده‌ی آنان که عرفان اسلامی را آمیزه و مخلوطی از عقاید مختلف بودایی، مانوی، نوافلاطونی، یهودی، مسیحی و اسلامی می‌دانند و دیگر نظر آنهایی که می‌گویند تصوف اصل در ریشه‌ی اسلامی دارد و از اسلام مایه گرفته و برخاسته است؛ اما آرا و عقاید بعضی از مکتب‌ها و ادیان دیگر مانند بودایی، مانوی، نوافلاطونی، یهود و مسیحیت نیز در آن تأثیر کرده و داخل آن شده است. البته نظر دوم دقیق‌تر است و مطابق آن تصوف یکی از شعب و فرق دین اسلام است و آن هم فرقه‌ای است مانند فرقه‌های دیگر اسلامی. فرقه و مذهبی است نظیر حنبلی، شافعی، مالکی، شیعه‌ی اسماعیلیه و غیره.» (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۱)

شاید نتوان به طور قطعی در این زمینه نظریه پرداخت و خاستگاه‌های قطعی عرفان و تصوف را یافت ولی دست کم می‌توان ریشه‌های مشترک عرفان مسیحی و تصوف اسلامی را در آیین‌های پیش از خود جست‌وجو کرد. ریشه‌های مشترک این دو آیین را می‌توان به ترتیب در این آیین‌ها یافت :

میترائیسم، زروانیسم، مزدائیسم، بودائیسم، مانویت، عقاید نوفلاطونی و بر اساس برخی آرا، عرفان یهودی. منظور از این ریشه‌های مشترک، هم ریشه‌های محتوایی مشترک است و هم ساختارهای مشترک که ذکر نمونه‌های آن در این مقاله نمی‌گنجد. پس با علم به این ریشه‌های مشترک، پیش زمینه‌های فکری - فرهنگی عطار و ترزا را در خلق آثارشان بررسی می‌کنیم.

۴. داستان منطق‌الطیر و پیشینه‌ی آن

داستان منطق‌الطیر با اجتماع مرغان برای یافتن پادشاه آغاز می‌شود. هدهد سیمرغ را به آنها معرفی می‌کند که پادشاه مطلق مرغان است و بارگاهش کوه قاف است. برخی از مرغان با شنیدن خطرات رسیدن به سیمرغ شروع به بهانه آوردن می‌کنند که سرانجام هدهد که به عنوان راهنمای آنان انتخاب شده بود، آتش اشتیاق را در آنها بر می‌انگیزد. هدهد راه را به آنها معرفی می‌کند که هفت وادی دارد: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فقر و فنا. با عبور از این هفت وادی، بیشتر مرغان هلاک می‌شوند و تنها سی‌تن به کوه قاف می‌رسند. در آن‌جا به بارگاه سیمرغ راه نمی‌یابند و در اثر گریه خوابشان می‌برد. در رؤیا نامه‌ای به آنها می‌رسد که می‌گوید به خود بنگرید. وقتی «سی‌مرغ» خود را می‌بینند، درمی‌یابند که با «سیمرغ» یکی شده‌اند.

تمثیل روح در قالب پرنده پیشینه‌ای بسیار قدیمی دارد. در همه‌ی فرهنگ‌های کهن می‌توان تصویر از بالدار بودن روح یا فرشتگان یافت. مثلاً اسطوره‌ی فونیکس یا ققنوس در مصر باستان پرنده‌ای نمادین از خداوند یا واسطه‌ی بین خداوند و آفریده‌ها بود که به اعتقاد ژان شوالیه و آن گابران قدیمی‌ترین صورت اعتقاد روح در قالب پرنده است. در هند، یونان، بین‌النهرین، ایران و بسیاری فرهنگ‌های دیگر کتیبه‌ها یا آثاری مکتوب وجود دارد که این نماد را تأیید می‌کند. مثلاً در ایران تصویر اهورامزدا را در کتیبه‌ها به شکل بالدار می‌بینیم.

«نخستین حکیمی که در یونان داستان پرواز را نقل کرده پارمیندس است. در مقدمه‌ی کتاب خود، در راه حقیقت، پارمیندس حکایت از معراج روحانی خویش کرده با زبان رمز به ما می‌گوید که چگونه سوار بر اسبان به آنجا که آرزو می‌کرد رفته و به راهنمایی دختران خورشید، خانه‌ی شب را ترک گفته و به سوی

روشنایی رهسپار گشته است. در این جا هر چند که به آسانی می توان استنباط کرد که مرکب پارامیندس بالدار بوده است ولیکن خود وی این نکته را تصریح نکرده است.» (پورجوادی، ۱۳۹۶: ۶)

«افلاطون در رساله‌ی *فدروس*، نفس را گوهری جاویدان می داند که سرچشمه‌ی همه‌ی جنبش‌هاست و آن را به اربابه‌ای تشبیه می کند که دو اسب بالدار بدان بسته‌اند. از این دو اسب یکی جاویدان است و دیگری مرگ‌پذیر. اسب جاویدان نفس پیوسته اوج می گیرد به سوی بالا می گراید اما اسب مرگ‌پذیر بال‌هایش می شکند و به زمین می افتد.» (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ۴۰۵)

«در عرفان اسلامی، برای نخستین بار، این عرفای ایرانی بودند که پیشینه‌ی نمادسازی از پرنده و پرواز و آواز او را بیان نهادند که فضل تقدّم در این میان با *رسالة الطیر ابن سینا* به زبان عربی» (انصاری، ۱۳۸۶: ۴۴)

رسالة الطیر ابن سینا داستان عدّه‌ای از مرغان است که در دام گرفتار می شوند. عدّه‌ای از آنها خود را نجات می دهند اما هنوز قسمتی از بند برایشان است. پس برای رهایی خود با گذر از هشت کوه به سیمرغ می رسند و از او می خواهند بند از پایشان بگسلد. سیمرغ به آنها می گوید تنها کسی که بند بر پایشان بسته می - تواند شما را نجات دهد، پس آنها را با رسولی روانه می کند تا کمکشان کند و آنها هنوز در راهند. این کتاب به عربی است که سهروردی آن را به نثر شیرین فارسی ترجمه کرده است.

این تمثیل در بین عرفای قرن پنجم و ششم بسیار رایج بود. به علاوه در این دوره *منطق الطیرها* و *رسالة الطیرهای فراوانی* نوشته شد که از نزدیک‌ترین آنها به *منطق الطیر عطار*، *رسالة الطیر غزالی* و پس از آن *رسالة الطیر ابن سینا* که هر دو هم عرفانی است و هم سفرمرغان در پی یافتن سیمرغ آغاز می شود.

در *رسالة الطیر احمد غزالی*، مانند *منطق الطیر* سفر مرغان برای یافتن پادشاه انجام می گیرد. پس از هلاک شدن، عدّه‌ی بسیاری از آنها به درگاه سیمرغ می رسند و او ابتدا ناامیدشان می کند و از خود می راند. وقتی دیگر امیدی نداشتند منادی سیمرغ پیغام داد که نا امید مباشید. اگر عزّت ما شما را نمی پذیرد، لطف ما می - پذیرد. اکنون که «قدر بی قدری» خود را دانستید لایق بارگاه مایید.

در داستان *غزالی* هدف مرغان انتخاب سیمرغ به عنوان پادشاه است. یعنی همان موضوعی که هسته‌ی اصلی *منطق الطیر* را تشکیل می دهد. مرغان پس از

رسیدن به سیمرغ ابتدا با تندی و تحقیر او رو به رو می‌شوند که این مسأله هم در *منطق الطیر* نشان داده شده است.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت تمثیل روح-پرنده که از قدیم در کهن‌ترین تمدن‌ها، نشانه‌هایی از آن یافت می‌شود، در عرفان اسلامی با ابن‌سینا شروع شد، با ترجمه‌ی سهروردی از آن ادامه یافت. آثار محمد و احمد غزالی آن را رونق بخشید و در این میان کسانی باز هم به نگارش آثاری این چنینی پرداختند. مثلاً سهروردی به جز ترجمه‌ی *رسالة الطیر ابن‌سینا*، در آثار خود نیز از تمثیل روح پرنده استفاده کرده است. این تمثیل اساس کار عطار و پیشینه‌ی *منطق الطیر* را

تشکیل داده است. مسأله‌ی بعدی که پیش‌زمینه‌ی کار عطار است، انتخاب سیمرغ به عنوان پادشاه مرغان می‌باشد. سیمرغ پیش‌زمینه‌ای تاریخی، اسطوره‌ای دارد که توضیح آن در این مقاله نمی‌گنجد. این مفهوم اسطوره‌ای وارد حماسه‌ی فردوسی می‌شود و صفاتی حماسی می‌یابد. سپس به داستان «الطیوی و وکیل البحر» در کلیله و دمنه می‌رسیم که در آن نصرالله منشی، کلمه‌ی عنقا را به سیمرغ ترجمه کرده است.

«در ترجمه‌ی احمد غزالی نیز عنقا به سیمرغ ترجمه شده است و به این ترتیب سیمرغ اساطیری اوستا و شاهنامه بعد از *رسالة الطیر غزالی* وارد عرفان می‌شود و به علت صفات و کیفیات و نیروهای مابعدالطبیعی جمع شده در وجود این مرغ، رمز و مثال والاترین حقیقت کائنات و برترین نیروی عالم می‌گردد.» (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ۴۱۸)

بنابراین عطار از موضوع *رسالة الطیر*‌های پیش از خود و سفر مرغان به سوی سیمرغ که رمز پروردگار است، بهره‌جسته شاهکار عرفانی خود را در اوج کمال خلق کرده است. درست همان‌گونه که ترزا در *نثر درون* از تمثیل‌های گذشتگان استفاده کرده و آن را به کمال رسانده است.

۵. دژدرون و پیش‌زمینه‌های آن

کتاب «دژدرون» شاهکار قدیسه‌ی ترزای آویلایی، بر اساس یکی از مکاشفات وی نوشته شده است. او روح را به شکل برج کروی می‌بیند که بلورین و از الماس خاصی ساخته شده است. درون این قلعه عمارت‌های بسیاری وجود دارد. از قلعه نوری بسیار درخشانی ساطع می‌شود که درونی‌ترین عمارت، نورانی‌ترین عمارت است. این عمارت‌ها از نظر ترزا مراحل تصفیه‌ی روح هستند که روح برای رسیدن به تکامل یعنی همان عمارت مرکزی، باید از همه‌ی آن‌ها عبور کند.

وی در جای جای اثرش می گوید که از جانب مافوقی فرمان نوشتن این کتاب به او داده شده است. بنابراین، با همه‌یضعفی که دارد خود این نیروی مافوق، او را در نوشتن اثر یاری می کند و به او نیرو می بخشد. در شبی که او با فری دیه‌گو درباره‌ی روح و زیبایی‌های آن سخن می گفت و قرار بود رساله‌ای درباره‌ی مناجات بنویسد، به این موضوع می اندیشید که چگونه این مطالب را بنویسد که حالت مکاشفه‌ای به وی دست داد و روح را به صورت دژی به شکل زیباترین گوی کریستالی دید. بیرون این دژ پر از پلیدی و خزندگان سمی بود. وقتی او در حال مشاهده‌ی این زیبایی به سر می برد، نور کم کم ناپدید شد و گوی کریستالی در تاریکی غوطه‌ور و رایحه‌ای تحمل ناپذیر از آن پراکنده شد. در این حالت درهای دژ باز شد و موجودات سمی اجازه‌ی داخل شدن پیدا کردند. او درباره‌ی این مکاشفه با فری دیه‌گو صحبت کرد و بعد از مشورت با اعتراف گیرها به او فرمان دادند که این مطالب را بنویسد. درحالی که خود می - خواست مانند خواهران دیگر روحانی در خلوت، تنها به عبادت مشغول شود. اما به هر حال شروع به نوشتن کرد.

این دژ هفت مرحله دارد که در هر مرحله عمارت‌های مخصوص به آن در یک ردیف نیستند بلکه در اطراف و هر جای دژ پراکنده‌اند. در هر مرحله برای روح اتفاقی می افتد تا پالایش یابد و با یکی از موضوعات عرفانی آشنا می شود که برترین آنها «نکاح روحانی» است که درحقیقت همان «وحدت وجودی» است که اساس کار عطار را تشکیل داده است.

ترزا این مراحل و عمارت‌ها را براساس تجربه‌ی شخصی خویش شرح می دهد و تمام دختران و خواهران روحانی را دعوت می کند تا وارد این دژ شوند. او در هر مرحله «وسواس‌های» آن را توضیح می دهد و خواننده را آگاه می سازد که از خطرات راه آگاه باشند. غرور، بزرگترین آفت این دژ است که راه را برای شیطان می گشاید. در جای جای کتابش می گوید که کار او نویسندگی نیست و این کتاب را برای پیروی از فرمان می نویسد. به همین دلیل از خواننده عذرخواهی می کند اگر نتوانسته خوب منظورش را بیان کند. با این حال تا حد امکان زیباترین مثال‌ها را می آورد تا بتواند آنچه را در ذهن دارد به خوبی بیان کند. هریک از راهبه‌ها را تشویق می کند تا از رحمت الهی بهره ببرند. البته منظور وی این نیست که بهره‌ی همه، یکسان است ولی معتقد است الهام برای همه رخ می دهد مهم این است که چه کسی و چگونه از آن بهره ببرد.

این کتاب گنجینه‌ای گران بها از پند و تمثیل راجع به موضوعات عرفانی است نظیر: خودشناسی، تواضع، رهبانیت، ریاضت و رنج. هنوز بسیاری از مردم دژ درون را کتابی همراه با شادی، خوشی، بینایی و روشننگری تصور می‌کنند یا آن را اثری می‌دانند که قوه‌ی خیال ترزا آن را خلق کرده است. باید توجه داشت که ترزا به هیچ عنوان این کتاب را به عنوان یک زندگی‌نامه‌ی شخصی روحانی یا شرح عجایبی که از جانب پروردگار در روح وی شکل گرفته است، ننوشت بلکه

آن را به عنوان اثری ادبی، سرشار از پندهای روحانی خلق کرد. درحقیقت این کتاب از دیدگاه وی دستورالعملی بود برای خواهران روحانی که آن‌ها در کتابش «دخترانم» می‌نامد و برای همه‌ی کسانی که چه در روزگار او و چه بعدها ممکن است جاه طلبی نفوذ در بیرون یا درون عمارت‌ها را داشته باشند.

تمثیل روح به صورت دژ سابقه‌ای دیرین در اقوام گوناگون دارد. نخستین بار در یک نقاشی از آن استفاده شد. بعدها قدیس فرانسیسکو اوزونایی و قدیس برناردو لاردویی در عرفان از آن استفاده کردند. این تمثیل در ادبیات عرفانی ادامه پیدا کرد. حتی در عرفان اسلامی هم نمونه‌هایی از آن دیده می‌شود؛ ولی کامل‌ترین شکل این تمثیل و نزدیک‌ترین آن به اثر ترزا، در کتاب زوهره به کار رفته است.

این کتاب یکی از دو کتاب اصلی عرفان یهودی است که به «کتاب روشنایی» ترجمه شده است. در بخش اول این کتاب، گفته شده است که سلیمان به نگرستن به بک جوز و لایه‌های تو در توی آن، روح را به صورت قصر یا دژی روشن دید که در آن اتاق‌های تو در تو وجود داشت و هر یک از این اتاق‌ها محل تجلی یکی از ده سفیرا بود. این تصویر کروی با اتاق‌های تو در تو به نوعی یادآور ماندالای هندی است؛ دوایری متحدالمرکز که نقطه‌ی مرکزی بیانگر همان «وحدت وجود» است. ترزا، خود ریشه‌های خانوادگی یهودی دارد و با توجه به این مطلب و نزدیکی بسیار تمثیل موجود در کتاب زوهره، با تمثیل ترزا، می‌توان گفت که یکی از منابع اصلی ترزا، همین کتاب بوده است.

این تصویر را ترزا به تکامل می‌رساند تا حدی که هیچ‌یک از پیش‌زمینه‌های کار وی را یارای مقابله با آن نیست.

۶. بررسی تطبیقی ساختار و محتوای دو اثر

منطق الطیر از دو بخش روایی و غیرروایی تشکیل شده است. بخش‌های غیر روایی منطق الطیر در آغاز و پایان کتاب است و آنچه در میانه‌ی کتاب قرار

گرفته است که عبارت است از ماجرای سفر مرغان به سوی سیمرغ همان بخش داستانی یا روایی آن است.

ابتدای کتاب با ستایش پروردگار و بزرگان دین آغاز می‌شود که هم جنبه‌ی نیایش دارد و هم سرشار از اساطیر مذهبی است. بخش پایانی کتاب نیز که

ساختار غیر روایی دارد، پس از داستان شروع می‌شود که احوال خود را در آن دوره بیان می‌کند و باز هم با مناجات و نیایش کتاب را به پایان می‌برد.

بخش روایی که متن اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد، همان ماجرای سفر مرغان به سوی سیمرغ است. این بخش که با فضاسازی زیبایی و معرفی تک تک مرغان آغاز می‌شود و پی‌رنگی قوی دارد. شخصیت‌ها مستقیم و غیر مستقیم یک یک وصف می‌شوند. اوج داستان رسیدن مرغان به سیمرغ است که در این زمان گره‌ی اصلی در داستان ایجاد می‌شود که همان امتناع سیمرغ از دیدار مرغان است و بلافاصله با گره‌گشایی ساده‌ای به پایان می‌رسد. درون مایه‌ی داستان «وحدت» است یا به عبارتی «فنا فی الله» که مضامین اصلی صوفیه است. عطار این درون مایه را با پی‌رنگی قوی به زیبایی بیان می‌کند.

منطق الطیر عطار تمام عناصر لازم برای یک داستان را دارد. نه فقط در متن اصلی آن بلکه هر جا که عطار احساس نیاز می‌کند تا با تمثیلی موضوع را بهتر شرح دهد، آن را از زبان هدهد نقل می‌کند. مهم‌ترین این تمثیل‌ها که تمثیل شیخ صنعان است، خود، دارای ساختاری روایی است.

کفافی در این زمینه می‌گوید: «این همان ساختار کلی حماسه است. اما این ساختار دارای جزئیات فراوانی است. سخن میان هدهد و پرندگان به گفت‌وگویی که هر پرنده مکنونات خود را بگوید و هدهد هم گفته‌های آن‌ها را رد کند، محدود نمی‌شود؛ بلکه هر گفت‌وگو در پی داستان یا داستان‌هایی است که به قصد تأیید گفته‌های هدهد می‌آید. حماسه سرشار است از صدها داستان جنبی، از جمله داستان‌های آن داستان شیخ صنعان است. همچنین توصیف وادی‌های هفت‌گانه نیز در آن آمده است. ابتدا هر وادی توصیف می‌شود و سپس از پی آن داستان‌های زیادی می‌آید که مقاصد و اسرار آن را تشریح می‌کند.» (کفافی، ۱۳۸۲: ۳۹۱-۳۹۲)

نتیجه‌ی این حماسه «وحدت وجود» و «اتحاد عاشق و معشوق» است. این اتحاد دثر درون قدیسه ترزا در قالبی دیگر خودنمایی می‌کند. کتاب ترزا یکی از

شاهکارهای ادب عرفانی اسپانیاست که بر عرفای پس از او بسیار اثر گذارد و برای آن‌ها الهام بخش بوده است.

ساختار این کتاب به گونه‌ای کاملاً متفاوت با اثر عطار است. کتاب بر خلاف سنت ادبی ما با ستایش خدا، پیامبر و بزرگان دین آغاز نشده است، بلکه با بیان علت نگارش کتاب آغاز می‌شود. ترزا در این مقدمه‌ی کوتاه، از ضعف درونی

و سردردها و اصوات آزاردهنده در سرش یاد می‌کند که برای او مانعی در نوشتن به حساب می‌آید و چون به او فرمان داده شده ناگزیر است که شروع به نگارش کند. پس از پروردگار مدد می‌جوید تا مانند دیگر آثارش، او را در نگارش یاری کند. پس از آن متن اصلی کتاب آغاز می‌شود که ساختار آن، خطابه است. همان‌طور که او در مقدمه‌ی کتاب می‌گوید، کسی که به او فرمان نوشتن داد، به دلایلی از او خواست تا این کتاب را خطاب به عده‌ای از خواهران روحانی بنویسد که به کتابی در زمینه‌ی مناجات نیاز داشتند. بنابراین در لابه‌لای متن بارها به کلمات «خواهران»، «خواهرانم»، «دختران» و «دخترانم» اشاره می‌کند و آن‌ها را مخاطب خود می‌سازد.

با این که ساختار متن موعظه‌گونه و نوعی خطابه است، زبان ادبی فخیم آن حفظ شده است به‌ویژه هنگامی که تمثیل دژ را بیان می‌کند. کتاب، شامل هفت فصل است. هر فصل را به نام «عمارت» خوانده است. بدین ترتیب فصل اول را با نام «عمارت‌های نخستین»، فصل دوم را با نام «عمارت‌های دوم» و همین‌طور الی آخر. هر فصل شامل یک یا چندین بخش است. در ابتدای هر بخش مقدمه و معرفی کوتاهی است که مؤلف از دیدگاه‌های عرفانی ترزا در آن بخش داده است؛ سپس متن آن بخش آغاز می‌شود. در هر فصل احوال ارواحی را بیان می‌کند که تا این مرحله در دژ پیش‌روی کرده‌اند و در هر بخش آن، یکی از «وسواس‌ها» یا «گناهان» یا «تقصیراتی» که روح ممکن است در اثر ترغیب شیطان به آن دچار شود، شرح داده و راه‌هایی از آن‌ها بیان می‌شود.

ترزا می‌گوید که چگونه چیزهای زمینی می‌تواند مانع پیش‌روی روح ما در این دژ شود و چگونه می‌توان از آن‌ها رها شد. او می‌گوید که روح در کدام یک از عمارت‌های هفتگانه در امان است. در کدام یک هنوز از خطر ورود «مخلوقات سمی» در امان نیست و در کدام عمارت دیگر امکان بازگشت روح وجود ندارد. تنها نباید به همان عمارت دل ببندد تا بتوانیم باز هم پیش‌تر برود.

در آغاز کتاب ترزا می‌گوید وقتی فکر می‌کرد که چگونه مطلبش را آغاز کند، به او مکاشفه‌ای دست داد و روح را به صورت دژی دید. «من شروع به

اندیشیدن درباره‌ی روح کردم به صورت دژی که از الماسی منحصر به فرد یا کریستالی بسیار شفاف ساخته شده بود که اتاق‌ها بسیاری داشت همان‌طور که بهشت اتاق‌های بسیاری دارد.» (ترزا، ۱۹۱۵: ۲)

او در قسمت‌های بعد این تصویر را کامل‌تر می‌کند: «بیاید تصور کنیم که این دژ، همان‌طور که پیش از این گفتم شامل عمارت‌های بسیاری است؛ برخی بر روی یکدیگر و برخی کنار دیگر عمارت‌ها و در مرکز و میانی‌ترین آن‌ها برترین عمارت قرار دارد. جایی که اسرارآمیزترین چیزها بین پروردگار و روح رد و بدل می‌شود.» (همان: ۳)

ترزا برای بیان ساده‌تر مطالبش از مثال‌ها و تمثیل‌های فراوانی بهره می‌جوید تا مخاطبش که در اصل خواهران روحانی هستند، بهتر مطلب را دریابند؛ مثلاً از تمثیل کرم ابریشم که تبدیل به پروانه می‌شود، بهره می‌جوید تا کارهای شگفت‌انگیز پروردگار را شرح دهد. با تمام تمثیل‌هایی که ترزا مانند عطار برای فهم بهتر مخاطب از آن استفاده کرده است، ساختار دژ درون به هیچ وجه روایی نیست و نوعی موعظه‌ی مکتوب ادبی به حساب می‌آید.

ساختار خطابه‌گونه و در عین حال ادبی ترزا، شرح داده شد و نیز منطق-الطیر به عنوان یک داستان بررسی شد. هرچند که بخش‌های غیر روایی نیز دارد. تمثیل‌هایی که در هردو کتاب به زیبایی و در اوج خلاقیت آورده شده، برای بیان بهتر موضوع و فهم بهتر مخاطب است. تمثیل‌های عطار مثل خود کتاب داستان‌گونه هستند که گاهی آن‌ها را رمزگشایی می‌کند و گاهی بخشی از رمزگشایی را بر عهده‌ی خواننده می‌گذارد. ولی ترزا تمام تمثیل‌هایش را کامل شرح می‌دهد و رمزهای آن را بازگو می‌کند.

ساختار هریک از دو اثر متناسب با شرایط و پیش‌زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی نویسندگان آن‌هاست. ترزا در دوره‌ای می‌زیسته است که قدرت پادشاهان کاتولیک و کلیسا، فضا را برای موعظه‌ها و گسترش عقاید عرفان مسیحی از طریق خطابه آماده کرده بود و کتابی با لحنی ادبی در زمینه‌ی موعظه و با زبانی که برای کمترین راهبه‌ها قابل فهم بود، به راحتی می‌توانست محبوبیت پیدا کند که همین اتفاق افتاد و کتاب ترزا سر مشق بسیاری از عرفای پس از او قرار گرفت.

با علاوه باید در نظر داشت که چرا ترزا از میان تمام پیش‌زمینه‌های موجود درباره‌ی روح، تمثیل «دژ» را برگزیده است؟ برای پاسخ به این پرسش باید

شرایط اسپانیا را که عصر شوالیه‌هاست در نظر گرفت. طبیعی است که در جنگ-های شوالیه‌ای نیاز به قلعه‌هایی برای محافظت از خود داشت و استفاده از

تمثیل «دژ» هم برای ترزا، راحت بود و هم مخاطبش بهتر با موضوع ارتباط برقرار کرده و آن را درک می‌کردند.

اما عطار در ناحیه‌ی خراسان، منطقه‌ی نسبتاً کویری بود که عرفان در دوره-ی وی راهی برای تلطیف روح در مقابل خشونت‌های عصر مغول و مشکلات پیش از دوره‌ی مغول به شمار می‌آمد. پس تمثیل روح-پرنده که در عصر وی بسیار رایج است، با گذار از هفت وادی کامل می‌شود. استفاده از «وادی» برای بیان مراحل سلوک با توجه به منطقه‌ی زندگی عطار، عجیب نیست.

از نظر محتوا هر دو اثر بیانگر سلوک هفت مرحله‌ای روح تا رسیدن به «وحدت» با پروردگار است. ترزا این موضوع را با عنوان «نکاح روحانی» و عطار با یکی شدن «سی مرغ» و «سیمرغ» بیان می‌کند. سرتاسر دو کتاب موضوع عشق و کششی است که خواسته یا ناخواسته اشتیاقی بی‌نهایت در روح ایجاد می‌کند تا به پروردگار خود برسند. تقدس عدد هفت ریشه‌ای بسیار باستانی دارد که با آثاری این‌چنینی در عرفان جایگاهی خاص یافته است.

دژ درون سرشار است از بیان الطاف و مواهبی که پروردگار به روح عطا می‌کند تا به «داماد آسمانی» اش برسد. در کتاب *منطق الطیر* این مواهب شکل‌های گوناگونی دارد که مستقیم به آن‌ها اشاره نمی‌شود. این مواهب در هفت وادی صعب‌العبور به روح کمک می‌کند تا خطر هلاکت را به جان بخرد و هم‌چنان پیش برود.

ترزا معتقد است کسی می‌تواند به درجه‌ای از ادراک روحانی برسد که مراحل خودشناسی را گذرانده باشد. این درست منطبق است با این نظریه‌ی عرفای اسلامی: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (هرکس خود را بشناسد، پروردگارش را شناخته است). به علاوه تواضع عنصر مهمی است که در هر یک از عمارت‌های هفت‌گانه‌ی دژ، در سختی‌ها به کمک او می‌آید.

در *منطق الطیر* نیز علاوه بر موضوع اصلی، موانع قدم گذاشتن در راه حقیقت و پیش‌روی در آن بیان می‌شود. این موانع همان موانعی است که ترزا برای پیش‌روی در عمارت‌های بالاتر برمی‌شمرد. می‌توان همه‌ی آن‌ها را در یک عبارت خلاصه کرد: «مادیات و چیزهای زمینی و دنیوی». هردو کتاب می‌گویند که با کمک

پروردگار و مواهب او و مهم‌تر از همه عشق حقیقی، می‌توان این موانع را از سر راه برداشت و به وصال حق نایل شد.

نتیجه

آثار ادبی-عرفانی ایرانی اسلامی و مسیحی چه از نظر ساخت و چه از نظر محتوا مشترکات بسیاری با یکدیگر دارند. علاوه بر اشتراکات، تأثیر و تأثر فراوانی در میان این آثار دیده می‌شود.

منطق‌الطَّیْر یکی از آثار عرفانی- ادبی فارسی با دژ درون شاهکار قدیسه ترزای آویلایی مشترکات محتوایی بسیاری دارد. این اشتراکات احتمالاً به دلیل ریشه‌های مشترکی است که در آیین‌های پیش از خود دارند که حتی اگر آن را تأثیرپذیری از آیین‌های گذشته ندانیم، نمی‌توانیم منکر وجود این مشترکات شویم. به علاوه شرایط سیاسی-اجتماعی و پیشینه‌ی فکری-فرهنگی هر قوم در تغییر این مشترکات به شیوه‌ی خاص آن قوم نقش دارند. چنان‌که عطار سلوک هفت مرحله‌ای روح را بر اساس شرایط اجتماعی و پیشینه‌های ادبی-فکری در قالب عبور پرندگان از هفت وادی بیان می‌کند و ترزا همین مفهوم را با تمثیل دژ به تصویر می‌کشد.

یادداشتها :

1. Spiritual Marriage
2. Interior Castle
3. The Way Of Perfection
4. The Book Of Foundation
5. Zohar

کتابنامه

الف- منابع فارسی

۱. پورنامداریان، تقی. ۱۳۸۲. دیدار با سیمرخ (شعر و عرفان و اندیشه‌ی عطار). ج ۳. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲. _____ . ۱۳۸۳. رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی (تحلیلی از داستان‌های عرفانی- فلسفی ابن سینا و سهروردی). ج ۵. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. حقیقت (رفیع)، عبدالرفیع. ۱۳۷۲. از بایزید بسطامی تا نورعلیشاه گنابادی. ج ۲. تهران: کومش.
۴. عطار. ۱۳۸۴. منطق‌الطَّیْر. به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. ویرایش ۲. تهران: سخن.

۵. غزالی، احمد. ۱۳۵۵. *متن فارسی رساله الطیر احمد غزالی*. به اهتمام نصرالله پورجوادی. بی‌جا: انجمن شاهی فلسفه‌ی ایران.
۶. فانی‌نگ، استیون. ۱۳۸۴. *عارفان مسیحی*. ترجمه‌ی فریدالدین رادمهر. تهران: نیلوفر.

۷. فرشیدورد، خسرو. ۱۳۸۲. *درباره‌ی ادبیات و نقد ادبی*. ج ۴. ج ۱. تهران: امیرکبیر.
۸. کالمت، ژوزف لویی آنتون. ۱۳۶۸. *تاریخ اسپانیا*. ترجمه‌ی امیرمعزی (حسام الدوله). تهران: دنیای کتاب.
۹. کفافی، محمد عبدالسلام، ۱۳۸۲. *ادبیات تطبیقی (پژوهشی در باب نظریه‌ی ادبیات و شعر روایی)*. ترجمه‌ی سید حسین سیدی. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۱۰. مؤید ثابتی، علی. ۱۳۵۵. *تاریخ نیشابور*. بی‌جا: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.

ب_ منابع فارسی (پایان نامه)

۱. حسن آبادی، اکرم. ۱۳۷۹. *مشاهیر صوفی در نیشابور از قرن چهارم تا قرن هفتم هجری قمری*. به راهنمایی دکتر الهی. مقطع کارشناسی ارشد. رشته‌ی تاریخ و تمدن ملل اسلامی. دانشگاه آزاد اسلامی. واحد مشهد.
۲. شهرام‌بخت، هما. ۱۳۸۵. *ترجمه و تحقیق کتاب zohar*. به راهنمایی بهزاد سالکی. مقطع کارشناسی ارشد. رشته‌ی ادیان و عرفان تطبیقی. دانشگاه آزاد اسلامی. واحد تهران مرکز.
- پ_ منبع فارسی (مقاله)
- انصاری، شهره. ۱۳۸۶. «با شاهباز روح از خانقاه تا صومعه». *سخن عشق*، س ۹، ش ۳۳ و ۳۴، صص ۴۳ - ۵۹.

ج - منابع لاتین (کتاب)

1. *Encyclopedia Americana*. 2004, 2005. International Ed. Vol. 26. U.S.A.: Library publishing.
2. *Encyclopedia of Religion and Religions*. 1958. Second Printing. New York: Meridian books, Inc.
3. Hornby, A.S. 2002. *Oxford Advanced Learner's Dictionary*. 6th ED. Tehran: Mahtab.
4. St.Teresa of Avila. 2004. *Interior Castle*. Translated and Edited by E.Allison Peers. DoubleDay: A division of Random House Inc.

دکتر مهرنور محمد خان*

بررسی روش آموزش زبان و ادبیات فارسی در پاکستان

چکیده :

در این جستار ضمن بررسی وضع فعلی تدریس زبان فارسی در پاکستان برای گسترش و بهبود کمی و کیفی آن شیوه های لازم ارائه شده است تا فارسی جایگاه واقعی و مناسب خود را در مجموعه نظام آموزشی پاکستانی باز یابد. زبان فارسی در سرزمین پاکستان سابقه دیرینه دارد. فارسی قرن‌ها زبان علم، دین، تاریخ، عرفان و ادب مردم ما بوده است. تاریخ و ادب اجداد ما همه اش به زبان فارسی تحریر و نگاشته شده است. هزار ها جلد کتاب به فارسی تألیف شده که اکنون به صورت نسخه های خطی و چاپی در کتابخانه های پاکستان و جهان وجود دارد. هر یک از این آثار مکتوب، هویت ما هستند و گذشته ما در آنها خوانده می شود. بنابراین اعتلای فارسی، اعتلای میراث گذشته و هویت خود ماست. نقش بنیادین زبان فارسی در شکل گیری زبان اردو اهمیت زبان فارسی را برای ما بیش از پیش آشکار می سازد. نظر به این اهمیت فارسی در این مقاله سعی شده که ما چطور می توانیم با استفاده از شیوه های کار آمد و مؤثر آموزش فارسی به دانشجویان پاکستانی، اشتیاق و علاقه به فراگیری فارسی را بیش از پیش تقویت کنیم. البته وجود معلم کار آزموده در این عمل بسیار مفید و کارساز خواهد بود. امیدوارم نتایج به دست آمده از این بررسی در زمینه بهبود روش آموزش زبان و ادبیات فارسی در پاکستان مثمر ثمر باشد و توسعه و اعتلای زبان فارسی را در این کشور به دنبال داشته باشد.

واژگان کلیدی: سیستم آموزشی، آموزش فارسی، فارسی در پاکستان.

طبق نظام آموزشی پاکستان، تدریس زبان فارسی به عنوان یک درس انتخابی (Elective subject) از کلاس ششم یعنی از کلاس اول دوره راهنمایی آغاز

* - استاد گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد.

شده تا دوره کارشناسی ادامه دارد. در دوره های کارشناسی ارشد و دکتری، فارسی به عنوان یک رشته مستقل تدریس می شود و تمام فعالیتهای علمی و پژوهشی به زبان فارسی انجام می گیرد.

بطور کلی آموزش زبان فارسی در دوره راهنمایی و دبیرستانی به صورت مجموعه واحدی منظور شده است و عناصر آن به هم بستگی کامل دارند و یکی بعد از دیگری به ترتیب تدریس می شوند.

حالا باید بدانیم که مقصود و هدف آموزش فارسی چیست؟ ما می خواهیم زبان فارسی را طوری آموزش دهیم که شاگرد از عهده درست خواندن، درست گفتن و درست نوشتن برآید. درست بخواند و منظور خویش را به ساده ترین و گویا ترین صورت بگوید. درست بنویسد و نوشته هایش از غلط های دستوری و املائی خالی باشد.

برای رسیدن به این هدف عوامل مختلفی از قبیل برنامه خوب، متون جالب و متناسب، محیط مساعد و تشویق مؤثر است. اما هیچ یک از عوامل مذکور به اندازه معلم خوب و کار آموزده و روش تدریس او مؤثر نیست. اگر همه عوامل مطلوب فراهم شود اما روش کار معلم درست نباشد، شاگرد را از درس بیزار می کند و او را از آموزش زبان می رماند. از این رو بحث در روش تدریس فارسی دارای اهمیت زیاد است و در خور آن است که مورد توجه و بررسی کامل قرار گیرد.

آموزش یک زبان، کار فنی و در واقع هنری است. باید شیوه ها و ابزارهای پیشرفته آموزشی به کار برده شود. اما متأسفانه روش آموزش فارسی در مدارس پاکستان بسیار کهنه و غیر مؤثر است. زبان فارسی در این مراکز به توسط کسانی تدریس می گردد که با روش تدریس آشنایی ندارند. معلمان چون فارسی را از طریق اردو خوانده اند، سرمایه فارسی آنان بسیار ضعیف است. لذا نمی توانند از عهده تدریس فارسی با شیوه مطلوب برآیند. اکثر معلمان به علت قلت سرمایه ادبی و عدم آشنایی با رموز تعلیم و تربیت فقط لغات و عبارات را به زبان اردو معنی می کنند و به انتقال اندیشه شاعر یا نویسنده به ذهن شاگرد توجه نمی کنند. این طور معلم به جای اینکه اندیشه شاگرد را به حرکت آورد، نقش یک کتاب لغت را بازی می کند. شاگرد هم ترجمه را همانگونه که معلم بیان کرده، به خاطر می سپارد بی آنکه چیزی یاد بگیرد و نیروی اندیشه و حس کنجکاوی اش به کار افتد.

معمولاً شیوه کار معلمان این است که آنها برای تدریس، روش تقریری بر می گزینند. آنان از آغاز تا انجام درس، متکلم واحد هستند و همه مطالب را خود بیان می کنند. شاگردان در سکوت فقط به گفته های معلم گوش می دهند. این طور معلمان به حرکت آوردن ذهن شاگرد و پرورش قدرت بیان دانشجو توجه نمی

کنند. این روش متمر ثمر نیست و موجب بی روحی و عدم توجه شاگردان نسبت به درس می شود.

عیب دیگر روش تدریس ما این است که به جنبه تدریس زبان و دستور توجه لازم نمی شود و تمام توجه به تدریس متون متمرکز است. در آخر درسها مشق ها و تمارین یا اصلاً وجود ندارد و اگر وجود دارد بسیاری از معلمان ما آنها را اهمیت نمی دهند و فکر می کنند اینها جنبه تفننی دارند و پاسخ دادن به آنها ضروری نیست. همچنین به مسایل آموزش زبان مانند شنیدن، گفتن و نگارش اصلاً توجه نمی شود.

در کالج ها و دانشگاهها نیز روش تدریس مطابق شیوه های جدید آموزشی نیست بلکه کم و بیش همان روش کهنه و غیر مؤثر تقریری که در دبیرستانها معمول است اعمال می شود. در دانشگاهها بیشتر تأکید روی ادبیات کهنه و کلاسیک است و دانشجویان با زبان زنده و محاوره مردم ایران کمتر سروکار دارند. مسئولان با اینکه می بینند نتیجه کار آنها زیاد خوب نیست باز هم برای تغییر روش کار آمادگی نشان نمی دهند.

همچنین در این مراکز آموزشی غالباً روابط فکری و معنوی بین استاد و شاگرد ضعیف است. دانشجو کمتر جرأت می کند که مسایل خود را با استاد مطرح کند. چنین روش فعالیت ذهنی و قدرت اندیشه شاگرد را از بین می برد. حال آنکه دانشجو در سطح کالج و دانشگاه باید به کار مطالعه و تحقیق و بحث و استدلال پردازد تا نیروی فکری او شگفته شود.

عیب دیگر سیستم آموزشی ما این است که امتحانات کتبی برگزار می شود. آزمون قرأت و گفتگوی فارسی به عمل نمی آید. بدین ترتیب عدم توجه به پرورش قدرت بیان که روشی بسیار مفید و مؤثر برای آموزش یک زبان می باشد، سبب می شود که حتی در سطح دانشگاه نیز دانشجویان از بیان مطلب معمولی و مقصود خود به فارسی درست عاجز باشند.

عیب دیگر کار آن است که معلمان فارسی از ارزش و اهمیت درس خود غافلند و چنین می پندارند که معلمان دروس دیگر برآنان مزیتی دارند. آنها این طور از اهمیت درس خویش می کاهند و باعث بی توجهی دانشجویان نسبت به درس فارسی می شوند. در نتیجه این روش اشتیاق و علاقه فارسی آموزان به تدریج رو به کاهش نهاده و در نتیجه تعداد دانشجویان در تمام سطوح کاسته شده است.

پس چه باید کرد؟

بنده به عنوان کسی که بالغ بر چهل سال در کالج و دانشگاه معلم زبان فارسی بوده است و درس داده است و از نزدیک با دانشجویان تماس داشته است از بیان این مطالب مقصودم این است که علل عدم توفیق ما در تدریس زبان فارسی و موجبات بی توجهی دانشجویان به این درس را سراغ بگیرم و برای بهبود کیفیت تدریس فارسی راه کارهایی پیشنهاد کنم. اکنون نکاتی را که در روش آموزش فارسی سودمند و مثمر یافتم بطور خلاصه به خدمت معلمان ارجمند و استادان گرامی قدر فارسی به عرض می رسانم.

آموزش زبان باید از طریق تعلیم و تربیت، طبق نقشه معین با پیروی از هدف های خاص و رعایت اصول یادگیری صورت گیرد. منظور از تدریس یک زبان تقویت نیروی تفهم و تفهیم است. آدمی برای تفهم گوش می دهد و می خواند و برای تفهیم می گوید و می نویسد: نظر با این منظور سخن ما در روش تدریس فارسی از لحاظ خواندن، نوشتن، گوش دادن و صحبت کردن خواهد بود. اینک شیوه اعمال هر یک از این مطالب را توضیح می دهیم :

طرح درس

نخستین نکته ای که در این زمینه باید مورد توجه باشد نحوه طرح درس است. خطای محض است که معلم بدون مطالعه قبلی و تهیه درس به کلاس برود و درس بدهد. از وظایف حتمی معلم است که پیش از رفتن به کلاس درس را تهیه و آماده کند و نکاتی را که برای حل مشکلات درس لازم است، به دقت تعیین نماید و آنها را در دفتر تهیه درس یادداشت کند. طبق طرح پیش از شروع درس جدید معلم باید با طرح چند سوال راجع به درس قبلی اطمینان پیدا کند که شاگردان آن را فرا گرفته اند و اشکالی برای آنان باقی نمانده است. طرح چند سوال پیش از شروع درس و تشویق شاگردان به دادن پاسخ به سؤاها مفید می باشد. سپس خواندن متن است و حل مشکلات درس مانند توضیح و تشریح لغات و تعبیرات و نکات دستوری.

خواندن متن

خواندن متن از سه بخش تشکیل می شود: متن، تحلیل و تمرین - نخستین نکته ای که باید در خواندن متن مورد توجه قرار گیرد، آن است که در زبان فارسی با تغییر آهنگ هر کلمه، معنی تغییر می کند. مثلاً در جمله «برادرم دیروز از لاهور آمد» با تغییر آهنگ هر کلمه، معنی خاص به دست می آید. با محکم تر تلفظ کردن کلمه «برادرم» مفهوم این است که او آمده نه که دیگری و با تکیه گذاشتن روی کلمه «دیروز» زمان مشخص تر می شود و با محکم ادا کردن کلمه «لاهور» توجه به مکان و مبداء مبذول می گردد. لذا این نکته بسیار مهم و قابل توجه است و باید از همان روزهای اولی که دانشجو شروع به خواندن می کند، مورد دقت خاص قرار گیرد و به تدریج او را عادت دهند که عبارات و جمله ها را به نحو صحیح و آهنگ مناسب ادا کند. متأسفانه عدم توجه به این نکته سبب می شود که حتی در سطح دانشگاه نیز دانشجو از خواندن صحیح عبارات عاجز است و یکنواخت و نامفهوم می خواند و در نتیجه معنی آشکار نمی شود.

در آغاز هر درس، متن باید از نوار پخش گردد. در صورت نداشتن نوار، معلم خود یک بار متن را شمرده و با صدای بلند برای شاگردان بخواند. پس از آن یک یک دانشجویان متن را با صدای بلند بخوانند. در این مرحله تمام دقت زبان آموز باید متمرکز بر نحوه تلفظ کلمه ها باشد و معلم باید تلفظ دانشجو را از لحاظ درستی صداها و از نظر جای تکیه در کلمات و هم از لحاظ آهنگ صدا ارزیابی و کنترل کند و با حوصله و خوشرویی تمام نواقص لفظی شاگرد را تصحیح نماید. این کار به وسیله تمرین و تکرار امکان پذیر خواهد شد. این روش باید در مورد یک یک دانشجویان اعمال گردد.

در دوره های پیشرفته در آغاز درس یک متن نثر و یا یک شعر داده می شود که هدف آن تعلیم خواندن متون نظم و نثر فارسی و درک معنی آنهاست. چون در این مرحله دانشجو جزئیات و ریزه کاریهای دستور زبان را فرا گرفته و روش تجزیه و تحلیل متون را آموخته و با سبکهای مختلف نثر و شعر فارسی و ویژگیهای آنها آشنا شده، قرائت متن باید توسط شاگردان در کلاس انجام شود. برای اینکه معنی شعرها بهتر درک شود و نیز تفاوت زبان شعر و نثر آشکار گردد هر شعر به نثر نیز برگردانده شود. شعرها را باید یک یک شاگردان با صدای بلند بخوانند. معلم باید نحوه تلفظ کلمات، جای تکیه در کلمه و جمله، جای مکث و آهنگ صدا را به دقت کنترل و تصحیح کند. سپس معلم از شاگردان سوال کند تا آنچه را فهمیده اند بازگو کنند. بدین ترتیب همه شاگردان در قرائت متن و توضیح آن شرکت خواهند داشت. در پایان درس شاگردان باید خلاصه متن را بنویسند.

خلاصه نویسی شاگرد را در درک بهتر موضوع و مفهوم متن و نیز آئین نگارش کمک می کند.

معلم باید از شاگردان بخواهد تا درسی را که باید روز دیگر سر کلاس بخوانند در منزل، شب قبل مطالعه نمایند و مشکلات خود را یادداشت کنند. این کار سبب می شود که دانشجو متن را به خوبی بفهمد و بتواند درباره آن سوال کند.

تحلیل متن

در بخش «تحلیل متن» نکات دستوری مانند ساختمان صرفی واژه های مرکب یعنی چگونگی ترکیب اجزای واژه ها، نقش دستوری هر یک از اجزاء، نقش دستوری خود واژه مرکب و نیز معنی آن تشریح و توضیح گردد.

در بخش تحلیل شعر ویژگیهای زبانی شعر از قبیل: واژه ها، ترکیبات، فعلها، ساختمانهای نحوی و نیز مشخصه های شعر از قبیل نوع شعر، وزن، قافیه، ردیف و هم چنین ویژگیهای معنایی، تشبیهات و استعارات و غیره باید توسط استاد توضیح داده شود.

در بخش تحلیل متن و تحلیل شعر، ساختمان واژه های مرکب و ساختمان نحوی حتماً باید از طرف استاد مورد بحث و توضیح قرار گیرد. این بخش از اهمیت ویژه برخوردار است زیرا آشنایی با ساختمان زبان به طور کلی و نحوه کاربرد اجزاء گوناگون زبان، تضمین کننده درست حرف زدن و درست نوشتن و درست فهمیدن است.

به طوریکه در بالا ذکر شد، ما معمولاً وقتی یک قطعه شعر یا نثر را درس می دهیم، فقط لغات و عبارات را معنی می کنیم و به شناساندن اندیشه شاعر یا نویسنده به شاگرد نمی پردازیم. پس شاگرد هم همان معنی کردن لغات را یاد می گیرد و به اندیشه توجه نمی کند. برای رفع این نقیصه معلم باید قبل از بیان معانی لغات و عبارت، نخست شاگردان را راجع به فکر و اندیشه شاعر و نویسنده و طرح فکری آن متن آشنا کند و بعد به معنی لفظ و عبارت بپردازد. مخصوصاً در تدریس ادبیات لازم است که به اندیشه و درونمایه هر متن بسیار توجه کنیم. به زمینه های پیدایی آثار ادبی بیندیشیم و آن زمینه ها را برای شاگردان روشن کنیم.

در مورد تمرینات کتبی رعایت نکات زیر ضروری به نظر می رسد :

دستور :

آموزش نکات دستوری، به جای روش مستقیم باید به طور غیر مستقیم در خلال جمله ها و عبارتها بر اساس تمرینات الگویی (DRILL EXERCISES) انجام گیرد. برای هر مطلب دستوری مثالهای فراوان و تمرینهای گوناگون داده شود. تمرینات طوری تنظیم شود که در خلال آنها دانشجو بتواند نکات دستوری مورد نظر را فراگیرد. در آموزش دستور باید از آوردن شواهد از متون بسیار قدیمی احتراز کرد و زبان و نثر امروز را اساس قرار داد. در مراحل پیشرفته دانشجویان را می توان از راههای مختلف مثل خواندن و تجزیه و تحلیل متون بانکات دستوری آشنا کرد.

انشاء

تمرین انشاء موقعیتی برای دانشجو فراهم می آورد تا بتواند عواطف خود را به طور آزاد بیان کند. هنگامی که شاگرد سرگرم نوشتن انشاء می شود نیروی ابتکار او تقویت می شود. لذا در تدریس انشاء باید هدف این باشد که شاگرد بتواند مشاهدات، تجربه ها، اندیشه ها و عواطف خود را درست و منظم و رسا بیان کند و بنویسد. برای رسیدن به این هدف باید، موضوع انشاء متناسب با ذوق و اطلاعات و معلومات شاگرد و روشن و مشخص باشد.

در تدریس انشاء متأسفانه روش کار معلمان این است که آنها فقط عنوان انشاء را مطرح می کنند و چیزی از طرف خود راجع به آن موضوع نمی گویند. در حالی که معلم باید نخست شاگردان را با رئوس مطالب، طرح فکری و اهمیت معنوی آن موضوع آشنا کند. سپس از دانشجویان بخواهد که یک یک آنها درباره آن موضوع اظهار نظر کنند. بدین طریق شاگرد هم شیوه درست صحبت کردن را یاد می گیرد و هم اطلاعات او برای تهیه کردن طرح خود افزوده می شود.

در تمرین انشاء نگاری شاگرد باید جمله ها را کوتاه و از نظر دستوری کامل بنویسد و بجای به کار بردن زبان کهنه، زبان امروز را اساس قرار دهد.

غالباً دیده می شود که شاگردان از خواندن انشاء خود در حضور دیگران خودداری می کنند. هر دانشجو باید انشاء خود را در کلاس با صدای بلند بخواند و معلم باید اشتباهات آن را تصحیح کند. در ارزیابی انشاء بیشتر باید به صحت جملات توجه کرد تا به محتوای عبارت.

املاء

در زمینهٔ املاء باید لغاتی را که در زندگی روزمره و بررسی مطالب درسی مورد نیاز است، به دانشجویان آموخت. در مورد آموختن املاء دربارهٔ دندانها، نوشتن همزه، واژه‌های متشابه، گذاشتن تشدید روی حروف مشدد و امثال آنها دقت شود و قواعد نوشتن کلماتی که با هاء غیر ملفوظ ختم می‌شود، در حال اضافه و اتصال به یای وحدت و نکره و نسبت و همچنین نوشتن این نوع کلمات در حال اتصال به «ان» و «هائ جمع» آموخته شود. توضیح دربارهٔ کلمات متشابه مانند «گزاردن» به معنی نهادن و «گزاردن» به معنی ادا کردن، انجام دادن و حوضه» و «حوزه» و کلماتی که ممکن است به یکدیگر اشتباه شود مانند «مرحله» و «وهله» نیز لازم است.

ترجمه

مواد درسی ترجمه باید باتوجه به سطح و کیفیت کلاس و استعداد دانشجویان باشد. در آغاز دانشجویان باید جملات ساده و بتدریج پاراگرافهای ساده و داستانهای کوتاه را از زبان انگلیسی / اردو به زبان فارسی و بالعکس ترجمه کنند. در ترجمه از آوردن کلمات دشواری که کاربرد آنها در زبان متداول اندک است، باید پرهیز کرد. همچنین از آوردن جملاتی که از نظر بافت نحوی پیچیده است، پرهیز شود. برای این که معنی لغات بهتر درک شود معلم باید برای شاگردان تفاوت معانی لغوی و اصطلاحی واژگان را توضیح دهد. این ترجمه‌ها باید در کلاس تصحیح شود و اشتباهات آنها با ذکر علت اشتباه از طرف معلم برای همه دانشجویان توضیح داده شود.

صحبت کردن / مکالمه

سخن گفتن یکی از مهمترین وسایل ارتباط افکار و انتقال مقاصد انسانها با یکدیگر است. به همین جهت یکی از هدفهای اساسی آموزش زبان رشد قوهٔ بیان است. فرد باید مقصود و منظور خود را بتواند به صورتی صحیح یعنی طبق قواعد دستور زبان بیان نماید لذا در درس مکالمه رشد قوهٔ بیان هدف اساسی را تشکیل می‌دهد. به همین علت پرورش قدرت بیان روشی بسیار مهم و مؤثر برای آموزش هر زبان به شمار می‌رود و باید این امر از نخستین مرحله‌ی زبان آموزی شروع شود.

در کلاس درس مکالمه باید مشاهدات و تجربیات شاگردان را در نظر گرفت. آنچه به عنوان زبان آموخته می شود باید با آنچه در محیط و دور و بر دانشجو می گذرد توافق کامل داشته باشد. موضوع مکالمه ها باید درباره جنبه های مختلف زندگی یا خانواده باشد تا دانشجویان درس را خوب بفهمند و بتوانند درباره آنها صحبت کنند. آموزش زبان جدا از زندگی روزمره یا تجربه دانشجو جنبه تصنعی پیدا می کند و فهم آن برای او دشوار می شود. آنچه دور و بر شاگرد می گذرد یا چیزهایی که او در رادیو، تلویزیون، مجله و در برخورد با همسالان و بزرگسالان با آنها سروکار دارد، باید موضوع آموزش زبان را تشکیل بدهند. درسهای مکالمه می تواند براساس موقعیت های گوناگون زندگی روزمره تنظیم شده، باشد مثل مسافرتها، تفریحات، زندگی شهری، زندگی روستایی، جوانان و بزرگسالان و مدرسه وغیره.

مکالمه را شاگردان باید به صورت گفت و شنود انجام دهند. هر کدام از دانشجویان در نقش یکی از شخصیت های مکالمه قرار گرفته با یکدیگر به گفتگو پردازند و معلم تلفظ و اشتباهات را تصحیح کند.

در کالج و دانشگاه نیز این موضوع به صورتی وسیع تر و جدی تر باید تعقیب شود و وسایل فراهم آید که شاگرد بی هیچ بیم و ترس و احساس شرم و خجالت منظور خویش را بیان کند و در حضور جمع به سخنرانی پردازد. تشکیل مجالس سخنرانی و ایجاد انجمن های ادبی و انعقاد جلسات مناظره و بحثها برای پرورش افکار و تقویت نیروی بیان دانشجویان بسیار مفید و مؤثر است.

چون تفاوت بین زبان گفتاری فارسی و زبان نوشتاری زیاد است، ممکن است دانشجوی غیر فارسی زبان در درک آن با اشکال روبرو شود. لذا آموزش زبان گفتاری نیز ضروری است. زبان گفتاری بهتر است که بتدریج و در درس مکالمه ضمن پرسش ها مطرح و آموخته شود. این امر نباید از نخستین مرحله زبان آموزی شروع شود.

وسایل سمعی و بصری

چنانکه می دانیم تفاهم و یادگیری از دو راه گوش و چشم (سمعی و بصری) ممکن است. هر چه بیشتر به این دو نکته توجه شود نتیجه مطلوب تر خواهد بود. لذا آموزش زبان فارسی تا آنجا که ممکن است باید با استفاده از وسایل

سمعی و بصری (نوار ضبط صوت یا سی دی و فیلم و غیره) انجام گیرد. از آنجا که تلفظ صحیح واژه‌ها، جمله‌ها و عبارتها و نیز آهنگ صدا، نقش بنیادین را در گفتار به عهده دارند، سعی شود حداکثر استفاده از وسایل سمعی و بصری به عمل آید. این عمل هم کار زبان آموزی را آسان تر و دلپذیر تر می‌نماید و هم بهترین نتیجه را به دست می‌دهد. کتاب و نوارهای مربوط به آن می‌تواند، به طور خود آموز نیز مورد استفاده قرار گیرد ولی باید با دقت در شنیدن نوار و تکرار کافی سعی شود، واژه‌ها و جمله‌ها همان طور که شنیده می‌شوند، تلفظ گردند. همچنین آهنگ صدا و جای تکیه در واژه‌ها به درستی رعایت گردد. باید دانشجو را ترغیب نمود تا آنجا که ممکن است در ساعات غیر کلاسی به نوار گوش فرا دهد و خود آن را تکرار کند زیرا شنیدن و تکرار اساس کار زبان آموزی است.

لازم به یادآوری است که اگرچه استفاده، از وسایل سمعی و بصری مانند تصویر، فیلم، اسلاید، ضبط صوت و نوار، رادیو، تلویزیون، سی دی و غیره در آموزش زبان تأثیر دارد ولی اینکه وسایل باید با معنی باشند و با تجربیات و مشاهدات و اطلاعات شاگردان تناسب داشته باشند و در کامل ساختن آموزش مؤثر باشند.

گسترش فعالیت‌های دیگری نظیر تشکیل جلسات بحث و سخنرانی و نمایش فیلم و نمایشنامه و اسلاید به منظور تکمیل برنامه‌های درسی باید انجام گیرد.

تمرین و تکلیف منزل

به دنبال هر درس تمرین‌هایی باید باشد که با انجام دادن آنها، کاربرد و استعمال نکات دستوری روشن تر می‌شود و به تفهیم و یادگیری درس کمک می‌کند. فراوانی و گوناگونی تمرینها و جمله‌ها کمک مهمی به درک نکات دستوری و نیز شیوه جمله سازی و نگارش می‌نماید. تمرین‌هایی که نیازمند فکر هستند مخصوص کار در منزل باشند. تمرین‌هایی که ساده هستند می‌توان به طور جمعی در کلاس حل کرد.

تکلیف منزل حتماً باید توسط معلم بررسی شود. این کار را باید به صورت جمعی در کلاس انجام داد. از یک یک دانشجویان خواسته شود که تکلیف خود را بخوانند و اشتباهات آنان از طرف معلم برای همه توضیح داده شود.

نحوه امتحان

نکته دیگری که باید یادآوری شود آن است که در پاکستان امتحانات سالیانه و به صورت کتبی برگزار می شود. امتحان قرائت و گفتگو و مکالمه به عمل نمی آید. لذا برای جبران این نقیصه ضروری است که در پایان هر دو هفته یک آزمون مختصر کلاسی، کتبی و شفاهی از مطالب خوانده شده برگزار شود تا میزان پیشرفت دانشجو به درستی ارزیابی گردد. به همین طور در وسط ترم یا سال یک آزمون میان ترم یا میان دوره ای به عمل آورده شود که به علاوه درک مطالب و انشاء و دستور و غیره شامل مکالمه و قرائت نیز باشد.

وظیفه معلم فارسی

از مهمترین وظایف معلم زبان و ادبیات فارسی آن است که با گشاده رویی و نرم خویی معلومات ادبی را به شاگردان خود بیاموزد و ذوق و شوق کسب زبان و ادب را در دل‌های ایشان ایجاد کند که این یکی از رازهای بزرگ آموختن فارسی بلکه اساس تعلیم و تربیت است. کلاس زبان باید زنده و با روح و توأم با حوصله و مهربانی اداره شود. طرز کار معلم باید چنان صمیمانه و توأم با مهربانی باشد که به قول معروف «طفل گریزپای را جمعه به مکتب کشاند».

معلم باید توجه داشته باشد که هیچ زبان بجز فارسی در کلاس به کار گرفته نشود. مسامحه در این باره پیشرفت زبان آموزی را دچار اختلال می سازد. البته در آغاز بجای دایرکت متد (DIRECT METHOD) روش آمیخته را نیز می شود اختیار کرد. منظور از روش آمیخته آن است که اول نکات دستوری و مفاهیم متن بطور مختصر به زبان اردو توضیح شود، بعد به زبان فارسی تدریس شود تا آموزش زبان باید با فهم همراه باشد.

در جریان آموزش زبان فعالیت شاگرد بسیار اهمیت دارد. معلم باید با طرح سؤال شاگرد را به فعالیت وا دارد و از او بخواهد تا به تهیه پاسخ برای سوالهای مورد بحث در این زمینه کوشش نماید. بسیار اتفاق می افتد که دانشجو به علت مسائل روانی از قبیل کمرویی، ترس از تمسخر دیگران و غیره از طرح مشکل خود صرف نظر می کند. ازین رو معلم نباید جمله معروف «اشکالی نیست» را به زبان آورد بلکه باید از دانشجو بخواهد تا مشکلات خود را بپرسد و معلم با مهربانی مشکلات را توضیح دهد.

این روش بسیار مطلوب و پسندیده است و کلاس را با روح و با نشاط می کند و اگر معلم مسلط و مقتدر باشد تدریس با این روش به نتایج خوبی منتهی می شود البته

در این روش معلمان نباید حل هر مشکل را به عهده خود شاگردان بگذارند. معلم باید مشکلات را مطرح کند و با پرسش از شاگردان، آنان را به تأمل و تفکر وادارد و هر جا که کار دشوار شود، خود او این مشکل را حل کند. به این ترتیب نه وقت تلف می شود و نه شاگردان نسبت به درس بی تفاوت می شوند.

از وظایف حتمی معلم است که پیش از رفتن به کلاس درس را تهیه و آماده کند و نکاتی را که برای حل مشکلات درس لازم است، به دقت تعیین نماید و آنها را در دفتر تهیه درس یادداشت کند. این اشتباه بزرگی است که معلم بدون مطالعه قبلی و تهیه درس به کلاس برود و درس بدهد. برای تدریس متون معلم باید در زمینه های ذیل اطلاعات گوناگونی داشته باشد:

لغت، اشتقاق، دستور، تاریخ، جغرافیا، اصطلاحات نجوم، فلسفه، عرفان، قرآن، قصص قرآن، تفسیر، حدیث، امثال عربی و فارسی، داستانها و افسانه های کهن، معانی، بیان، بدیع، عروض، قافیه، ردیف، صرف و نحو وغیره.

از آنچه ذکر شد دو نکته آشکار می شود. یکی آنکه معلم فارسی باید تحصیلات عمیق و وسعت اطلاعات داشته باشد. دوم آنکه معلم زبان فارسی با رموز تعلیم و تربیت و روش تدریس کاملاً آگاه باشد. نظر به این نکات، اگر همه شرایط مطلوب برای آموزش فارسی فراهم باشد، اما روش کار معلم ناپسند و نامطلوب باشد، نتیجه دلخواه نخواهد بود. متأسفانه همین امر از بزرگترین علل نا به سامانی تدریس زبان و ادبیات فارسی در پاکستان است. از این رو توجه و تأکید بر بهبود روش تدریس فارسی اهمیت فراوان دارد.

خوشبختانه طبق سیاست جدید آموزشی، فارسی جایگاه اصلی و واقعی خود را در مجموعه نظام آموزشی پاکستان باز یافته است که مطابق آن از سال تحصیلی ۲۰۱۱م، فارسی حسب سابق از کلاس ششم به عنوان یک درس انتخابی تدریس خواهد شد. همچنین از سپتامبر ماه ۲۰۱۰م در بیست و شش دانشکده استان پنجاب دوره کارشناسی به جای دو ساله، چهار ساله شده است. در نتیجه تعداد استادان مورد نیاز هر رشته به شمول فارسی چند برابر خواهد شد.

لذا هنگام آن فرا رسیده است که با استفاده از شیوه های مؤثر و کارآمدتر آموزش فارسی، انگیزه و علاقه دانشجویان پاکستانی را به فراگیری فارسی بیش از پیش تقویت کنیم. در این صورت لزوم آشنایی معلمان و استادان ما با شیوه های نوین و مؤثر آموزش فارسی ضرورت مبرم دارد.

برای حصول این مقصود اساسی ترین کاری که باید صورت گیرد، برگزاری دوره های بازآموزی و دانش افزایی چند ماهه برای استادان معلمان زبان

فارسی پاکستان در دانشگاه‌های ایران است. اساس کار این دوره ها باید روش تدریس زبان و ادب فارسی به دانشجویان اردو زبان باشد.

به موازات آن دوره های مشابه دانش افزایی در داخل پاکستان نیز دایر گردد. این دوره ها را می توان با همکاری دانشگاه‌های مختلف پاکستان بویژه دانشگاه ملی زبانهای نوین، اسلام آباد و نمایندگیهای فرهنگی ایران در پاکستان مانند خانه های فرهنگ ایران و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در شهرهای مختلف دانشگاهی برگزار کرد. بسیاری از معلمان و استادان فارسی در پاکستان هستند که امکان حضور و تحصیل در دانشگاه‌های ایران را نیافته اند و یا ندارند، برگزاری دوره های دانش افزایی در پاکستان بدون شک بخشی از مشکلات آنها را برطرف خواهد ساخت و به تسلط هر چه بیشتر برآموزش زبان فارسی خواهد انجامید. همت و تلاش استادان فارسی پاکستان و یاری و همکاری نمایندگیهای فرهنگی ایران می تواند این هدف را تحقق بخشد.

حرف آخر اینکه وجود رشته فارسی در صدها کالج و چندین دانشگاه پاکستان پایگاه بزرگی برای گسترش و توسعه زبان و ادبیات فارسی است. ولی این پایگاه در اثر کمبود معلمان و استادان ورزیده و مجرب دارد ضعیف می گردد. تعداد زیاد استادان درس خوانده دانشگاه‌های ایران بازنشسته شده اند و برای پرکردن جای خالی آنها، از طرف جمهوری اسلامی ایران اقدامات مقتضی بعمل نیامده است. لذا ضروری است برای پر کردن این خلاء به معلمان و مدرسان جوانتر دانشکده ها و دانشگاه‌های پاکستان از طرف جمهوری اسلامی ایران بورس های تحصیلی برای گذراندن دوره دکتری فارسی در دانشگاه‌های ایران، ارائه گردد.

امیدوارم این اقدامات در زمینه بهبود روش آموزش زبان و ادبیات فارسی در پاکستان ثمر ثمر باشد و توسعه و اعتلای زبان فارسی را در این کشور به دنبال داشته باشد. انشاءالله.

کتابنامه

برای تهیه این جستار علاوه بر تجربیات شخصی از کتابها و مقالات زیر استفاده

شد :

۱. استعلامی، محمد : گوشه های ناشناخته در آموزش زبان و ادب فارسی (سخنرانی چاپ نشده) سومین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره زبان فارسی به مناسبت جشن فرهنگ و هنر، تهران، آبانماه ۱۳۵۱ش .
۲. امیری، کیومرث: فرهنگ و نظام آموزشی پاکستان، از انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی، تهران، ۱۳۷۲ش.

۳. بحرالعلومى، حسين، دكتور: روش تدریس فارسی، (سخنرانی چاپ نشده) سومین دورهٔ جلسات سخنرانی و بحث دربارهٔ زبان فارسی به مناسبت جشن فرهنگ و هنر، تهران، آبانماه ۱۳۵۱ش.
۴. پور نامداریان، تقی، دكتور: درس فارسی برای فارسی آموزان خارجی، از انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۸۴ش.
۵. ثمره، یدالله، دكتور: آموزش زبان فارسی، جلد اول، چاپ دوم، جلد دوم و سوم، چاپ اول، جلد چهارم، چاپ اول، از انتشارات روابط همکاریهای بین المللی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ش، ۱۳۶۷ش و ۱۳۶۸ش بالترتیب.
۶. دباغی مرنند، رضا: روش های آموزش زبان فارسی به خارجیان، چاپ اول، از انتشارات شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران، ۱۳۸۰ش.
۷. شریعتمداری، علی، دكتور: چند نکته تربیتی دربارهٔ آموزش زبان (سخنرانی چاپ نشده) اولین دورهٔ جلسات سخنرانی و بحث دربارهٔ زبان فارسی به مناسبت جشن فرهنگ و هنر، تهران، آبانماه ۱۳۴۹ش.
۸. شهیدی، سید جعفر، دكتور: آموزش فارسی در سطح های مختلف، (سخنرانی چاپ نشده) اولین دورهٔ جلسات سخنرانی و بحث دربارهٔ زبان فارسی به مناسبت جشن فرهنگ و هنر، تهران، آبانماه ۱۳۴۹ش.
۹. صفار، مقدم، احمد، دكتور، زبان فارسی، کتاب راهنما، چاپ اول، از انتشارات شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران، ۱۳۸۷ش.
۱۰. ضرغامیان، مهدی، دورهٔ آموزش زبان فارسی، جلد اول و دوم، چاپ دوم، از انتشارات شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران، ۱۳۷۷ش.
۱۱. فرزام، علی اکبر، آموزش زبان فارسی (سخنرانی چاپ نشده) اولین دورهٔ جلسات سخنرانی و بحث دربارهٔ زبان فارسی به مناسبت جشن فرهنگ و هنر، تهران، آبانماه ۱۳۴۹ش.
۱۲. قدوس، نسیم، جعفر: مسایل آموزشی در پاکستان (انگلیسی)، چاپ شرکت کتابفروشی رویال، کراچی، ۱۹۹۰م.
۱۳. قریشی، اشتیاق حسین، دكتور: آموزش در پاکستان (انگلیسی)، کراچی، ۱۹۸۵م.
۱۴. موید شیرازی، دكتور: فارسی امروز برای دانشجویان خارجی، جلد اول و دوم، از انتشارات دانشگاه شیراز، شیراز، ۱۳۷۱ش.

سهم ایرانیان در تدوین متون اخلاقی (دوره پس از اسلام)

چکیده

جوهره و قوام زندگی آدمیان؛ اخلاق است. جامعه‌ای که از اخلاق والا و انسانی تهی باشد، قطعاً در مسیر زوال و نابودی قرار خواهد گرفت. از همین روست که اخلاق را یکی از چهار رکن تمدن به حساب آورده‌اند. بدیهی است که برخورداری از اخلاق متعالی در گرو تعمقات عقلی و فلسفی و کندوکاوهای علمی است، چرا که بی این پشتوانه، اخلاق بسیار شکننده و سست‌بنیان خواهد بود. اسلام که فلسفه آن، اتمام مکارم اخلاقی است توانسته است در طول حیات ۱۵۰۰ ساله خود آثار گرانبهایی از تحقیقات و متون اخلاقی را به جامعه بشری عرضه نماید و در این حوزه از معرفت نیز پرونده‌ای گران سنگ قطور و پر افتخار داشته باشد. بخش قابل توجهی از این میراث ارزشمند، حاصل تلاش علمی اندیشمندان مسلمان ایرانی است که نقش آن در پیشبرد مطالعات اخلاقی بر هیچ پژوهشگری پوشیده نیست. هدف ما در این مقاله، نمایاندن بخشی از این افتخار علمی است.

واژگان کلیدی:

اخلاق - ایران - تاریخ اخلاق - کتب اخلاق - متون اخلاقی - اندیشمندان مسلمان - اندیشمندان ایرانی

مقدمه

ایران همواره کشوری متمدن و دارای عناصر تمدنی انسانی بوده است که تأثیرات فراوانی را بر دیگر تمدن‌ها می‌گذاشته است. نمونه‌ای از این تأثیرگذاری انتقال علوم گوناگون از شهر گندی شاپور به قلمرو تمدن اسلامی است. در گندی شاپور از زمان حکومت خسرو انوشیروان، مدرسه و بیمارستانی

* - عضو هیأت علمی دانشگاه تهران.

ساخته شده بود و در آنجا پزشکان و دانشمندان متعددی از کشورهای مختلف به کار اشتغال داشتند.

با ظهور اسلام و دعوت ایرانیان به اسلام، ایرانیان با آغوشی باز اسلام را پذیرفتند. شاید یکی از دلایل مهم این پذیرش، وجود عناصر فرهنگی مشترکی بود که ایرانیان با اسلام داشتند و همین عناصر مشترک باعث شد که مقاومتی در مقابل این دعوت وجود نداشته باشد.

ایرانیان با پذیرش اسلام به سرعت در علوم مختلف اسلامی وارد شده و با تحقیق و تألیفات فراوان خود توانستند در رشد و شکوفایی این دسته از علوم به نوآوری‌های فراوانی دست یابند و حتی به برکت آموزه‌های دینی، علوم دیگر مانند ریاضیات، معماری، پزشکی، جغرافیا، نجوم و... نیز رشدی چشمگیر یافت تا حدی که بسیاری از کتب تألیف شده هم‌اکنون جزء منابع معتبر به شمار می‌رود.

یکی از این علوم بسیار مهم، علم اخلاق است که ایرانیان سهمی بسزا در تدوین و نشر آن داشتند. البته برای فهم دقیق نقش ایرانیان در این حوزه، شایسته است که آن را به دو بخش قبل از اسلام و پس از اسلام تقسیم نماییم تا به خوبی روشن شود که علت پیشتازی ایرانیان در تدوین متون اخلاقی اسلامی، تا حد زیادی ریشه در سابقه اخلاقی ایرانیان در قبل از اسلام دارد، اما از آنجا که پرداختن به این موضوع، در این مقال مختصر نمی‌گنجد، لذا به ناچار صرفاً به ایران پس از اسلام می‌پردازیم:

علم اخلاق علمی است که در مورد صفات آدمی (اعم از خوب و بد) و راه‌های دستیابی به خوبی‌ها و پرهیز از بدی‌ها بحث می‌کند. از آنجا که قلمرو و دایره علم اخلاق، به بزرگی و گستره اندیشه، صفات و افعال آدمی است، لذا شاید هیچ علمی به اهمیت اخلاق برای بشر وجود نداشته است چرا که همه علوم، تنها با بخش و جزئی از زندگی مردم سروکار دارد، اما تنها علمی که هیچ جزئی از زندگی بشری از دایره آن خارج نیست، اخلاق است. آدمی آنگاه که هیچ فعالیتی نداشته و در کنجی نشسته و تنها به اندیشه فرو رفته است نیز می‌تواند انسان اخلاقی یا غیر اخلاقی باشد، چرا که اندیشه نیز در ترازوی

داوری اخلاقی قرار می‌گیرد.

همین اهمیت باعث شده است که بشر از ابتدای آفرینش به دنبال نظام اخلاقی قابل اتکا باشد. مواریت گرانبهایی که اکنون به دست ما رسیده، خود بیانگر میزان اهتمام بشر به این شاخه از علم انسانی است.

علم اخلاق در طول تاریخ اسلام فراز و فرودهای فراوانی داشته است؛ مشکل بزرگ علم اخلاق در جهان اسلامی این بوده است که این علم نیز مانند فن تاریخ در سده‌های نخستین هجری کم و بیش مورد توجه مسلمین قرار نگرفت و در سده‌های نخستین بعدی نیز بر همین منوال بوده است. زیرا گذشته از اینکه مسلمانان با وجود قرآن و حدیث به چیزی به عنوان راهنمای سلوک و رفتار اخلاقی خودشان چندان اعتنایی نداشتند، اساساً خود علم اخلاق در اسلام با نوعی بلا تکلیفی مواجه بوده است و علت آن بلا تکلیفی عبارت از این شبهه بوده که می‌گفتند: فایده علم اخلاق زمانی تحقق می‌یابد که اخلاق قابل تغییر باشد و ظاهر، خلاف این است چه مآثرات زیادی در کتب اخلاق و حدیث و آیات متعددی در کتاب کریم مشاهده می‌شود که نشان می‌دهد تغییر دادن اخلاق امکان ندارد؛ از آن آیات، یکی اینکه می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۱) و از آن مآثرات یکی این است که پیامبر (ص) فرمود: «إِذَا سَمِعْتُمْ أَنْ جَبَلًا زَالَ عَنْ مَكَانِهِ فَصَدَّقُوهُ وَإِذَا سَمِعْتُمْ بِرَجُلٍ زَالَ عَنْ خَلْقِهِ فَلَا تَصَدَّقُوهُ فَإِنَّهُ لِيَعُودَ إِلَيْهِ مَا جَبَلَ عَلَيْهِ». از این گذشته، گفته‌اند که: اخلاق تابع مزاج است و مزاج قابل تبدیل نیست و این نیز خلاف مقصود از تعلیم و تعلم اخلاق است، چه هدف از اخلاق ایجاد خوبی است و تحسین آن در وجود آدمی. همین طور سیرت، مقابل صورت است که آن نیز نامتغیر است (۲). البته پاسخ‌های فراوانی به این شبهات وجود دارد که چون از موضوع بحث ما خارج است از ذکر آن خودداری می‌کنیم. هدف از ذکر این مقدمه، صرفاً اشاره‌ای بود به یکی از دلایل رکود تدوین متون اخلاقی در سده‌های نخستین.

ما در این مقاله به دنبال آنیم که سهم ایرانیان در تدوین متون اخلاقی را

تا حدودی نشان دهیم، البته به دلیل محدودیت حجم مقاله در ذکر نام مؤلفان ایرانی متون اخلاقی، تنها به ذکر نام افرادی بسنده خواهیم کرد که:

اولاً: آثار آنها به دست ما رسیده باشد. چون آثار فراوانی وجود دارد که متأسفانه در طول تاریخ از بین رفته است.

ثانیاً: آثار آنان از ویژگی خاصی برخوردار باشد که تأثیری در گسترش علم اخلاق داشته باشد.

ثالثاً: اهتمام ما در این مقاله، معرفی کتبی است که صبغۀ فلسفی دارند و به ذکر کتب و مؤلفانی که به جمع‌آوری احادیث اخلاقی پرداخته‌اند و همچنین آثار اخلاقی نگاشته شده توسط عرفا و صوفیه که به اخلاق عرفانی مشهور است نپرداخته‌ایم چرا که آن خود، حوزه وسیعی است که می‌باید مستقلاً به آن پرداخت.

محمدبن زکریای رازی (۲۵۱-۳۱۳ ه. ق)

ابوبکر محمدبن زکریا بن یحیی رازی، در اول شعبان ۲۵۱ ق در ری به دنیا آمد. از آغاز جوانی و تحصیلات او اطلاع دقیقی در دست نیست. رازی پس از آنکه به اوج علمی رسید و شهرت عالمگیر یافت، امرا و حاکمان از او دعوت کردند و رساله‌ها و کتاب‌هایی به نام آنان نوشت. مدتی هم به زادگاه خود، ری آمد و تصدی بیمارستان آنجا را عهده‌دار شد. او در پنجم شعبان سال ۳۱۳ ق در همین شهر وفات یافت.

رازی را «جالینوس عرب، فلیسوف عرب، طبیب مارستانی، طبیب مسلمان و علامه در علوم اوائل» لقب داده‌اند.

رازی خود مدعی است که قریب به دویست کتاب و مقاله و رساله در فنون مختلف فلسفه یعنی علم طبیعی و علم الهی تألیف نموده است. (۳)

کتاب مشهور رازی در اخلاق؛ «الطب الروحانی» نام دارد. وی در این کتاب به اخلاق، نگرشی کاملاً طبییانه دارد. «الطب الروحانی» در واقع نامی است که رازی بر علم اخلاق اطلاق کرده و این علم را در برابر طب جسمانی نهاده است. او چنان که در مقدمه کتاب یادآور شده، این اثر را به عنوان نظیری برای کتاب

مشهور المنصوری در پزشکی نوشته است. (۴)

وی در فصل نخست این کتاب به تعریف «انسان سالم» می‌پردازد و می‌گوید: انسان زمانی از سلامت روحی و اخلاقی برخوردار است که همه فعالیت‌های خود را بر محور عقل سامان دهد. در فصل دوم به ریشه‌یابی اختلال مزاج روحی و آسیب‌های اخلاقی توجه می‌کند و ریشه همه مشکلات آدمی را در هواپرستی می‌جوید. در فصل چهارم، ایجاد یک فضای تشخیصی - آزمایشگاهی را برای کشف بیماری‌های اخلاقی به مخاطبان توصیه می‌کند و از آنان می‌خواهد که دیدگان ناظر هوشیار و دقیقی را بر رفتارهای خود بگمارند تا کاستی‌ها و کژروی‌ها را با صراحت و دقت کامل گوشزد کند. سرانجام در فصل‌های پنجم تا هیجدهم و بیستم به ذکر بیماری‌های روحی و نحوه درمان آنها همّت می‌گمارد. (۵)

پول‌کراوس برای نخستین بار متن عربی این کتاب را ضمن «الرسائل الفلسفیه» در سال ۱۹۳۹م در قاهره منتشر ساخت و در ۱۹۸۶ این کتاب با تحقیق سلیمان البواب در دمشق و بیروت توسط انتشارات دارالحکمه و در ۱۹۵۵م با تحقیق و تحشیه فواد سید در قاهره چاپ شده است.

علاوه بر کتاب الطب الروحانی، رساله دیگری در اخلاق به نام «السیره الفلسفیه» از رازی باقی مانده که پول‌کراوس پس از تحقیق، آن را در مجموعه‌ای از آثار رازی با عنوان «الرسائل الفلسفیه» چاپ کرده است. (۶)

آربری، استاد دانشگاه کمبریج در سال ۱۹۵۰ کتاب «الطب الروحانی» را به انگلیسی ترجمه کرده است. (۷) و (۸)

ابونصر فارابی (۲۶۰ - ۳۳۹ هـ. ق)

ابونصر محمدبن طرخان فارابی، بی‌تردید بزرگ‌ترین حکیم سده چهارم هجری است. وی را معلم ثانی لقب داده‌اند از آن روی که پس از ارسطو کسی را به رتبه او در آگاهی بر شاخه‌های گوناگون دانش نمی‌شناختند و نیز او بوده است که ابواب گوناگون منطق را به تمامی مسلمین تشریح کرده است و آنچه را که کندی و پیشینیان فروگذار کرده بودند، تکمیل و تعلیم فرموده است.

وی ادبیات عرب، منطق، فلسفه، کلام، حکمت، هیئت، ریاضی، موسیقی، سیاست، علم الاجتماع را به خوبی می‌دانست و بر چندین زبان تسلط داشت با این حال تمام آثارش را به زبان عربی نوشته است. البته با کمال تأسف برخی از گرانبهاترین کتب و رسالات او به دست ما نرسیده است؛ از جمله کتاب «اغراض مابعدالطبیعه» که شرحی بر مابعدالطبیعه ارسطو بوده است.

برخی از آثار مهم فارابی به زبان‌های فارسی، ترکی، عربی، لاتین، روسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسوی ترجمه شده‌اند. مهم‌ترین کتاب‌های او در حوزه اخلاق: تحصیل السعاده، التنبیه علی سبیل السعاده، الاخلاق، نیل السعادات و فصول منتزعه» است.

فصول منتزعه، مهم‌ترین اثر اخلاقی فارابی یک بار به نام «الفصول المدنیه» با تصحیح و ترجمه انگلیسی د.م. دانلپ توسط انتشارات دانشگاه کمبریج انگلستان در سال ۱۹۶۱م و بار دیگر با نام «فصول منتزعه» با تحقیق، مقدمه و تعلیقات دکتر فوزی متری نجار توسط دارالمشرق در لبنان (بیروت) در سال ۱۹۷۱ به چاپ رسیده است. این کتاب دو بار به زبان‌های انگلیسی و روسی ترجمه شده است. این کتاب از منابع و متون کم‌نظیر اخلاقی فلسفی است. این اثر با وجود حجم اندک، طیف قابل توجهی از مباحث اخلاقی را با قلمی استوار و شیوا بررسی کرده است. از نقاط درخشان و برجسته کتاب، ارائه تعاریف ژرف‌بینانه و نکته‌سنجانه مفاهیم بنیادین اخلاقی است که سطح دقت‌های آن بعضاً بی‌نظیر است. (۹)

ابوالحسن عامری (۳۰۰-۳۸۱ هـ. ق)

محمدبن‌ابی ذر یوسف عامری نیشابوری مشهور به ابوالحسن عامری، فیلسوف، منطقی و اهل عرفان در نیشابور زاده شده و در همانجا به تحصیل علوم دینی پرداخت، سپس به شامستیان، از قرای بلخ سفر کرد و در آنجا نزد ابوزید بلخی به تحصیل فلسفه اشتغال یافت. پس از مرگ ابوزید به چاچ رقت و نزد ابوبکر قفال، فقه و کلام ماتریدی آموخت. ابوالحسن در حدود ۳۵۳ ق. پنج

سال ساکن ری بود و در آنجا به تصنیف و تدریس اشتغال داشت و از حمایت ابوالفضل ابن عمید و فرزند و جانشین او، ابوالفتح برخوردار بود. مهم‌ترین اثر اخلاقی وی، «السعاده و الاسعاد فی السیره الانسانیه» است. ظاهراً اولین کسی که نسخه خطی این کتاب را معرفی کرد، محمد کردعلی در سال ۱۹۲۹م است. نسخه دیگری نیز با تحقیق احمد عبدالحلیم در قاهره توسط دارالثقافه للنشر و التوزیع در سال ۱۹۹۱م به چاپ رسیده است. (۱۰) این اثر از دو قسمت تشکیل شده است: در قسمت نخست تعاریف و قول‌های بسیار در مورد خوشبختی، لذات و رنج‌های گوناگون و معایب و محاسن آورده شده است. قسمت دوم مجموعه حجیمی است در مورد مضمون کلی «سیاست» یعنی رفتاری که مسئولان جامعه به ویژه رئیس کشور و رئیس خانواده برای تضمین خوشبختی افراد آن جامعه باید در پیش گیرند. (۱۱) این کتاب یکی از قدیمی‌ترین متون باقیمانده اسلامی در اخلاق فلسفی اسلامی - ایرانی است و مشحون از تحقیقات تازه و نکات سودمند است. (۱۲) وی با نوشتن این کتاب، اولین گام را در مرحله جدیدی از تطور تألیف در علم اخلاق اسلامی برداشت. (۱۳) و (۱۴)

ابوعلی مسکویه (۳۲۵-۴۲۱ هـ. ق)

احمدبن محمدبن یعقوب، معروف به مسکویه از متفکران مسلمان ایرانی قرن چهارم، در حدود سال ۳۲۵ هـ ق در «ری» متولد شد و با تکیه بر استعداد سرشار و تلاش خستگی‌ناپذیر خویش و به لطف گنجینه بزرگی از کتاب‌های گوناگون که در اختیار داشت و نیز شکوفایی علمی دوران آل‌بویه که در آن پرورش یافت، در رشته‌های مختلفی مانند فلسفه، اخلاق، کیمیا، طب، تاریخ و شعر و ادب تبخّر یافت تا جایی که برخی او را پس از ارسطو و فارابی، «معلم ثالث» لقب داده‌اند، چرا که حکمت نظری یونان را فارابی تبیین و تکمیل کرد و حکمت عملی آن را مسکویه نظم و انسجام بخشید.

مسکویه در علوم گوناگون به ویژه اخلاق و فلسفه، آثار ارزشمندی به یادگار گذارده است. وی در اخلاق و فلسفه کتاب‌هایی چون «تهذیب الاخلاق و

تطهير الاعراق، ترتيب السعاده، الفوز الاصغر، الحكمة الخالده» را نگاشت. تهذيب الاخلاق، مهم‌ترين و جامع‌ترين كتاب اخلاقي او، حاوي اصول و مباني اخلاق است كه از نظم و استحكام بديعي برخوردار مي‌باشد و به عقیده برخی، اولين كتابي است كه علم اخلاق را به طور منسجم، منظم و مستدل ارائه کرده است.

اين كتاب از آثار يونانيان به ويژه ارسطو تأثير پذيرفته بر آثار انديشمندان پس از وي تأثير گذاشت، چنان‌كه خواجه نصير طوسي، كتاب «اخلاق ناصري» خود را ترجمه‌اي همراه با اضافات از تهذيب اخلاق خواند و غزالي از آن در «احياء العلوم» بهره جست.

وي اين كتاب را در هفت مقاله تنظيم کرده است: تعريف نفس، اخلاق و طبائع، فرق ميان خير سعادت، اعمال انسان، انواع محبت، امراض نفساني و طب نفساني.

«الحكمة الخالده» كه با عنوان «جاودان خرد» به فارسي ترجمه شده، متضمن پندهای اخلاقي و تربيتي، به نقل از اقوام مختلف است.

مسكويه رساله‌ها و جزوه‌های يك يا چند صفحه‌اي نيز در اخلاق و فلسفه دارد كه از جمله آنها: رساله «اللذات و الآلام، رساله في الطبيعه، رساله جوهر النفس، العقل و المعقول، النفس و العقل و حقيقة العدل» است.

تهذيب الاخلاق تاکنون در چند نوبت در هند، قاهره، استانبول و تهران به چاپ رسيده است اما براي نخستين بار در ۱۹۶۶م توسط قسطنطين زريق به صورت مصحح و محقق عرضه شده كه اين تحقيق، بهترين چاپ كتاب به شمار مي‌رود. (۱۵) و (۱۶)

امام محمد غزالي (۴۵۰-۵۰۵ هـ. ق)

ابوحامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد غزالي ملقب به حجة الاسلام و زين الدين طوسي، فقيه، فيلسوف، متكلم و عارف نامي متولد در طابران طوس، متوفا در طوس، مدفون در طابران از بزرگ‌ترين علمای شاخص در نيمه دوم قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجري بود.

امام محمد غزالي در سن ۵۵ سالگي دار فاني را وداع گفت. روش علمي

او سرمشق نسل‌های بعدی گشت و بسیاری از موهومات که به نام علم تدریس می‌شد با پیکاری که امام محمد غزالی با فلسفه یونانی انجام داد، به تدریج از صحنه مدارس خارج شد و راه برای پیشرفت‌های سریع علمی باز شد. شکاکیت امام محمد غزالی حتی در بیداری علمی در اروپا تأثیر گذار بود و کسانی مانند کانت، از «احیاءالعلوم» او بهره گرفته‌اند. با آنکه غزالی عمر دراز نداشت اما با این حال آثار بسیار زیادی از خود به جای گذاشت که مجموعه رسالات و کتب وی سر به صدها اثر می‌زند. (۱۷)

مهمترین آثار غزالی در اخلاق عبارتند از:

۱) احیاء علوم الدین (مشهور به احیاء العلوم)

مهم‌ترین و جامع‌ترین و بلندآوازه‌ترین کتاب غزالی که آن را در دوران کناره‌گیری از تدریس در نظامیه بغداد و پس از بروز دگرگونی‌های روحی و شکوک و شوری‌های فکری و بر اثر برگزیدن طرق مجاهده و ترک مجادله و در ایام سفر و اقامت چند ساله به شام و قدس و حجاز به رشته نگارش کشیده و حاصل مراقبات صوفیانه و مطالعات عالمانه خود را در آن به ودیعه نهاده است. (۱۸)

احیاء العلوم منقسم به چهار بخش عبادات، عادات، مهلکات و منجیات است که هر کدام از این بخش‌ها مشتمل بر ده کتاب است. در ربع عبادات رابطه آدمی با خالق، در ربع عادات روابط آدمیان با یکدیگر و در دو ربع مهلکات و منجیات رابطه آدمی با خویشان مورد فحوص و کاوش قرار می‌گیرد و چنان‌که غزالی خود در مقدمه «احیاء» می‌گوید این نحوه تدوین را از کتب فقه برگرفته است.

این کتاب از اثرگذارترین کتب اخلاقی است که تاکنون بارها در کشورهای مختلف جهان چاپ شده است و شرح و تلخیص‌های فراوانی بر آن نگاشته شده است که از آن جمله می‌توان به کتب زیر اشاره کرد:

- المغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار فی تخریح ما فی الاحیاء من الاخبار؛
زین‌الدین ابوالفضل عبدالرحیم عراقی (۸۰۶ ق)

- تحفة الاحياء فيما فات من تخریح احاديث الاحياء؛ قاسم ابن قطلوبغای حنفی (۸۷۹ ق)

- اتحاف السادة المتقين بشرح احياء علوم الدين؛ سيد محمد بن محمد حسینی زبیدی مشهور به مرتضی

- لباب الاحياء؛ احمد غزالی برادر امام محمد غزالی

- منهاج القاصدين؛ ابن جوزی

- المحجة البيضاء في تهذيب الاحياء؛ ملا محسن فيض كاشانی (۱۰۹۱ هـ ق)

کتابهای اخلاق فراوانی نیز متأثر از احياء العلوم است نظیر: جامع السعادات از ملامهدی نراقی و معراج السعادة، از پسرش ملا احمد نراقی. از میان عارفان و ادیبان پارسی زبان هم دو شاعر بزرگ همزمان یعنی سعدی در گلستان و بوستان و مولوی در مثنوی از افکار غزالی و خصوصاً از احياء العلوم تأثیر بسیار پذیرفته‌اند. (۱۹)

۲- کیمیای سعادت

نخستین و بهترین تلخیص از «احیاء العلوم» به دست خود مصنف به فارسی است که از مهم‌ترین کتب اخلاقی و ادبی در زبان پارسی است که تاکنون بارها چاپ شده است.

دو کتاب دیگر غزالی «میزان العمل» و «منهاج العابدین الی جنه رب العالمین» نیز در حوزه اخلاق، از مؤلفات منحصر به فرد است. (۲۰)

خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ هـ. ق)

ابوجعفر محمد بن محمد بن حسن طوسی، مشهور به خواجه نصیرالدین طوسی در سال ۵۹۷ ق در خانواده‌ای که اصالتاً از «جهرود» قم بودند و در طوس سکنا گرفته بودند، متولد شد. نصیرالدین طوسی در طوس به دنیا آمد و آنجا بزرگ شد و بدین سبب مشهور به طوسی گردید. وی در روز عید غدیر سال ۶۷۲ ق در بغداد وفات یافت.

صلاح‌الدین صفوی در الوافی بالوفیات، ۴۰ اثر، بروکلیمان ۵۶ اثر و ژرژ

سارش ۶۴ تألیف را به نام او ثبت کرده‌اند. (۲۱) مهم‌ترین کتب اخلاقی او: «آداب المتعلمین»، اوصاف الاشراف، اخلاق محتشمی و اخلاق ناصری» است.

اخلاق ناصری مهم‌ترین رساله در حکمت عملی در دوره اسلامی است. خواجه نصیرالدین طوسی این کتاب را زمانی نوشت که در قهستان و در خدمت حاکم آنجا ناصرالدین عبدالرحیم، محتشم اسماعیلی بود و همو که از خواجه دعوت کرده بود تا به اطرافیان او ببینند، از او درخواست کرد تا تهذیب الاخلاق (طهاره الاعراق) ابوعلی مسکویه را به فارسی ترجمه کند. با توجه به تاریخ اتمام تحریر که در پایان یکی از نسخه‌های اخلاق ناصری آمده، می‌توان گفت که این اثر قدیمی‌ترین نوشته خواجه است.

اخلاق ناصری به صورتی که امروزه در دست ماست از سه بخش: اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن فراهم آمده است.

عمده بخش نخست اخلاق ناصری در حکمت خلقی از کتاب تهذیب الاخلاق ابوعلی مسکویه برگرفته شده است.

بخش دوم در حکمت منزلی را خواجه از رساله تدبیر منزل نویسنده گمنام نوفیثاغورسی به نام ابروسن برگرفته که به زبان عربی ترجمه شده بوده است.

بخش سوم اخلاق ناصری نیز به طور عمده از رساله‌های فصول المدنی و آراء اهل المدینه الفاضله فارابی و رساله السیاسة ابن سینا گرفته شده است. این بخش با فصلی در وصایای افلاطون خاتمه می‌یابد.

خواجه نصیر با نوشتن اخلاق ناصری نخستین اثر مهم حکمت عملی - سنتی را بنیان نهاد که نه در دوره یونانی و نه در دوره اسلامی پیش از او سابقه نداشت. فیلسوفان دوره اسلامی، پیش از او در کلیات حکمت نظری آثاری مهم مانند: «دانشنامه علایی» به فارسی و «شفا» به عربی نوشته بودند اما «اخلاق ناصری» نخستین اثر در حکمت عملی به شمار می‌رود و به همین سبب نیز فیلسوفان متأخر بر خواجه آن را همچون الگویی در تدوین کلیات حکمت عملی به کار گرفتند.

اخلاق ناصری، تلخیص‌ها و شروح متعددی داشته که برخی از آنها

عبارتند از:

- اوصاف الاشراف، خلاصه اخلاق ناصری است که توسط خود خواجه گرد آمده و بارها در ایران و هند به چاپ رسیده است.
- مفتاح الاخلاق، شرحی است که توسط عبدالرحمان بن عبدالکریم برهان پوری برای اورنگ زیب، پادشاه هند تهیه شد.
- توضیح الاخلاق، در ۱۰۵۱ امیر علاءالدین حسین آملی به دستور شاه صفی کتاب را به عبارت روشن تری درآورد. همین کار توسط ابوالمعالی عاملی برای سلطان قطب شاه انجام شد که آن نیز «توضیح الاخلاق عبدالله شاهی» نام گرفت.
- حدیقه اللغه، محمد سعدالله
- شرح اخلاق ناصری، سید علم... جالندهری
- شرح الاخلاق ناصری، سیدعلی محمد لکنهوی
- اخلاق ناصری، توسط ویکنز به انگلیسی ترجمه شده و در ۱۹۶۴م در لندن ضمن «مجموعه میراث ایرانی» به چاپ رسیده است. (۲۲)
- بخش «تهذیب الاخلاق» رساله جام جهان نما (اخلاق منصور) اثر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی نیز خلاصه‌ای از اخلاق ناصری است. (۲۳)

جلال الدین اسعد دوانی (م ۹۰۷ هـ. ق)

جلال الدین محمد بن اسعد دوانی (مشهور به علامه دوانی) از علمای قرن نهم هجری است. او در علوم عربی شاگرد پدرش بود و علوم دینی و حکمت را در شیراز از محضر ملامحی الدین انصاری و همام الدین صاحب شرح طوابع آموخت. آثار او مورد اهتمام دانشمندان مختلف بوده است. وی در علوم مختلفی از جمله منطق، حکمت و اخلاق متبحر بوده و دارای آثار فراوانی است که بیشتر مربوط به حوزه منطق و فلسفه و کلام می‌شوند. اثر اخلاقی او «لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق» مشهور به اخلاق جلالی است. این کتاب تاکنون بارها (و عمدتاً در هندوستان) به چاپ رسیده است.

این کتاب در هندوستان تا پایان حکمرانی انگلستان جزو کتاب‌های درسی بود و اولین کتاب اخلاقی مهم اسلامی بود که نظر غربیان را جلب کرد و بیشتر محققان غرب از طریق آن، کتاب مهم اخلاق ناصری را شناخته‌اند. ترجمه انگلیسی تامپسون از این کتاب در لاهور (۱۸۹۵م) تجدید چاپ شد. این ترجمه که به عنوان فلسفه عملی ملل مسلمان در لندن توسط بنیاد ترجمه شرقی عرضه شده بود یک نمونه ممتاز از نوشته‌های به اصطلاح علمی - انگلیسی اوایل قرن ۱۹م است. (۲۴)

محمد مهدی نراقی (۱۱۲۸-۱۲۰۹ ه. ق)

محمد مهدی بن ابی‌ذر نراقی از مشهورترین علمای قرون دوازدهم و سیزدهم شیعه در نراق از توابع کاشان متولد شد و در سال ۱۲۰۹ق در نجف اشرف چشم از جهان فرو بست.

محقق نراقی که جامع معقول و منقول و ذوالفنون بود، از خود سی‌ودو اثر در فقه و اصول و فلسفه و کلام و هیئت و ریاضیات و اخلاق به یادگار گذاشته است. نراقی در اخلاقیات دو کتاب از خود برجای نهاده است: ۱- جامع السعادات ۲- جامع المواعظ؛ شاید بتوان گفت: جامع السعادات، علی الإطلاق معروف‌ترین اثر نراقی است.

جامع السعادات را می‌توان از جهت گستره موضوعات از جامع‌ترین کتاب‌های اخلاقی به شمار آورد. غرض مصنف از تألیف کتاب، جمع‌آوری مطالبی بوده که اسلام در زمینه تهذیب نفس آورده است، سپس گلچینی از آرای اهل حکمت و عرفان را بر آن افزوده است.

کتاب جامع السعادات به حق، نقطه عطفی در تاریخ علم اخلاق اسلامی است که مصنف محقق آن، با حسن قریحه و توان علمی لازم و جامعیت نگاه و وسعت دید، اثری در عرصه اخلاق اسلامی از خود بر جای نهاده که از دو جهت برجستگی خاصی دارد:

اولاً در جهان اسلام تا پیش از نگارش جامع السعادات به مدت پنج قرن کتاب قابل اعتنایی در این زمینه تألیف نشد و لذا می‌توان جامع السعادات را پس از

طهاره الاعراق و اخلاق ناصری حلقه متکامل پالوده و منقح رویکرد فلسفی به اخلاق اسلامی دانست که البته در هیئتی نه اختصاصاً فلسفی در قالب رویکردی جامع صورت‌بندی شده است.

ثانیاً: روح آزاداندیشی و جنبه تأسیسی و غیر تقلیدی جامع‌السعادات در برخورد نقادانه با قلمروشناسی و سازمان‌دهی اخلاق اسلامی بی‌نظیر است. شکی نیست که کتاب جامع‌السعادات اثری جاویدان در علم اخلاق اسلامی بوده، از جامعیت نسبتاً ممتاز برخوردار است و شاید از زمان تألیف این کتاب تاکنون اثری را نتوان یافت که از نظر تفصیل و اتقان بر آن پیشی گرفته باشد. (۲۵) و (۲۶)

یادداشت‌ها و پی‌نوشت‌ها

- ۱ - بقره، ۶-۷.
- ۲ - انسان در اسلام و مکاتب غربی، صص ۶۰-۶۱.
- ۳ - رازی، «الرسائل الفلسفیه»، ص ۱۰۹.
- ۴ - دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۲۰۸.
- ۵ - کتابشناخت اخلاق اسلامی، ص ۷۰.
- ۶ - همان، ص ۶۴.
- ۷ - اقتباس از: همان، صص ۷۷-۹۱.
- ۸ - برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: مؤلفات و مصنفات رازی، الدراسة التحلیلیه لکتاب الطب الروحانی، کتاب شناخت اخلاق اسلامی، صص ۶۳-۷۶، فیلسوف ری.
- ۹ - برای آشنایی بیشتر با فارابی و آثار او ر.ک. به: فصول متنزعه - عیون الانباء فی طبقات الاطباء، ص ۶۰۳ - مؤلفات الفارابی - مقدمه آراء اهل المدینة الفاضله - فارابی.
- ۱۰ - کتابشناخت اخلاق اسلامی، صص ۹۳-۹۴.
- ۱۱ - اخلاقیات، ص ۱۶۶.
- ۱۲ - انسان در اسلام و مکاتب غربی، ص ۶۴.
- ۱۳ - کتابشناخت اخلاق اسلامی، ص ۹۴.
- ۱۴ - برای آشنایی بیشتر با ابوالحسن عامری ر.ک. به: مقدمه کتاب السعادة و الاسعاد - دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، مقاله ابوالحسن عامری.

- ۱۵ - کتابشناخت اخلاق اسلامی، ص ۱۱۱.
- ۱۶ - برای آشنایی بیشتر با ابوعلی مسکویه، ر.ک. به:
- اعیان الشیعه - دائرةالمعارف تشیع، ج ۱، مقاله ابن مسکویه - دایرةالمعاف بزرگ اسلامی، ج ۶، مقاله ابوعلی مسکویه - ابن مسکویه: فلسفته الاخلاقية و مصادرها.
- ۱۷ - کیمیای سعادت، صص ۳-۴.
- ۱۸ - دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ص ۱۶۳.
- ۱۹ - ر.ک. همان، ص ۱۵۱.
- ۲۰ - برای آشنایی بیشتر با امام محمد غزالی، ر.ک. به:
- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، صص ۱۳۶-۱۵۲ و ۲۱۳-۲۱۴ - کتابشناخت اخلاق اسلامی، صص ۳۶۳-۳۸۸ - کیمیای سعادت، صص ۱-۱۱ - مؤلفات الغزالی - اتحاف السادة المتقين، ج ۱۰، ص ۲۵ - اخلاقیات، صص ۲۸۴-۳۲۸.
- ۲۱ - احوال و آثار نصیرالدین، ص ۳۳۸.
- ۲۲ - ر.ک. به: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، صص ۲۳۴-۲۳۵.
- ۲۳ - برای آشنایی بیشتر با خواجه نصیرالدین طوسی، ر.ک. به:
- احوال و آثار نصیرالدین - کتابشناخت اخلاق اسلامی، صص ۱۴۱-۱۴۹ - الوافی بالوفیات، ج ۱، ص ۱۷۹ - اخلاق ناصری، مقدمه مجتبی مینوی، ص ۱۴ - دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۲۱۴ و ۲۳۴-۲۳۵ - اخلاقیات، صص ۶۱۰-۶۱۴ - آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن، ج ۲، صص ۱۱۳-۱۶۶.
- ۲۴ - دانشنامه ایران و اسلام، ج ۱۰، ص ۱۳۴۳؛ به نقل از کتابشناخت اخلاق اسلامی، صص ۱۵۲-۱۵۱.
- ۲۵ - برگرفته از کتابشناخت اخلاق اسلامی، صص ۳۹۵-۴۰۴.
- ۲۶ - برای آشنایی بیشتر با مولی مهدی نراقی، ر.ک. به: مقدمه جامع السعادات.

کتابنامه

- ۱ - ابن ابی اصیبعه، موفق الدین احمد بن قاسم، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، منشورات دار مکتبة الحیاة، بیروت، ۱۹۶۵م.
- ۲ - احمدپور، مهدی و دیگران، کتاب شناخت اخلاق اسلامی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۶ش.
- ۳ - بهشتی، محمد و دیگران، آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن، پژوهشکده حوزه و دانشگاه و سمت، تهران، ۱۳۷۹ش.

- ۴- داوری اردکانی، رضا، فارابی، طرح نو، تهران، ۱۳۷۴ش.
- ۵- رازی، ابوبکر محمدبن زکریا، الرسائل الفلسفیه، جمع و تصحیح: پول کراوس، مصر، مطبعه بول باریه، قاهره.
- ۶- _____، الطب الروحانی، به اهتمام: مهدی محقق، انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، دانشگاه مک گیل، تهران، ۱۳۷۸ش.
- ۷- الزبیدی، محمدبن محمد مرتضی، اتحاف السادة المتقين بشرح احياء علوم الدين، دارالفکر، بیروت.
- ۸- طوسی، نصیرالدین، اخلاق ناصری، تصحیح و تنقیح و مقدمه: مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۶ش.
- ۹- عامری نیشابوری، محمدبن یوسف، السعادة و الاسعاد فی السیره الانسانیة، به کتابت و مقدمه: مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ش.
- ۱۰- غزالی، ابوحامد محمدبن محمد، احياء علوم الدين، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
- ۱۱- _____، کیمیای سعادت، تصحیح: فریدون اسلام‌نیا، مؤسسه انتشارات حسینی اصل، ارومیه، ۱۳۸۸ش.
- ۱۲- فارابی، محمد بن محمد بن طرخان، آراء اهل المدينة الفاضلة، دکتر البیر نصیری نادر، دارالمشرق، بیروت، ۱۹۹۱م.
- ۱۳- _____، فصول منتزعه، تقدیم و تحقیق فوزی متری نجار، مکتبه الزهراء (س)، تهران، ۱۴۰۵ق.
- ۱۴- فوشه کور، شارل هانری دو، اخلاقیات (مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری)، ترجمه: محمدعلی امیرمعزی و عبدالمحمد روح بخشان، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۷ش.
- ۱۵- محفوظ، حسین علی، دکتر جعفر آل یاسین، مؤلفات الفارابی، مطبعة الاديب البغداديه، بغداد، ۱۹۷۵م.
- ۱۶- محقق، مهدی، فیلسوف ری، نشر نی، تهران، ۱۳۶۸ش.
- ۱۷- _____، الدراسة التحليلية لكتاب الطب الروحانی.
- ۱۸- مدرس رضوی، محمدتقی، احوال و آثار نصیرالدین، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۴ش.
- ۱۹- مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، تهران.
- ۲۰- نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، تحقیق و تعلیق: محمدرضا مظفر، مطبعة الزهراء (س)، نجف، ۱۳۶۸ق.

نقد و بررسی داستان های بهرام صادقی

چکیده :

بهرام صادقی در داستان نویسان معاصر ایران بالغ بر سه دهه، دارای منزلت در خور توجه بوده است. ده ها داستان از وی در نشریه های سرشناس ایرانی پشت سرهم منتشر می گردید. در این گفتار نخست سالشمار زندگی و آثار بهرام صادقی به میان آمده. آنگاه نظر نویسندگان و منتقدان نظیر حسن میر عابدینی، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، دکتر هرمز رحیمیان، غلام حسین ساعدی در این موضوع اقتباس گردیده است. سپس به نقد و بررسی داستان های بهرام صادقی پرداخته شده است. بهرام صادقی متأسفانه در میان سالی در سن ۴۸ سالگی بدرود حیات گفت و گرنه در زمینه داستان نویسی مجموعه های بیشتر از وی به دست می داشتیم، روانش شاد.

سالشمار زندگی و آثار بهرام صادقی

- ۱۳۱۵ ش (۱۸ دی) / ۱۹۳۶م : تولد در نجف آباد اصفهان - ایران.
۱۳۲۲ (مهر) / ۱۹۴۳م : ورود به دبستان دهقان نجف آباد اصفهان .
۱۳۲۹ (مهر) / ۱۹۵۰م : ادامه تحصیل در دبیرستان ادب اصفهان.
۱۳۳۴ / ۱۹۵۵م : اخذ دیپلم از دبیرستان ادب اصفهان.
۱۳۳۴ / ۱۹۵۵م : شرکت در کنکور پزشکی و قبول در دانشگاه های اصفهان و تهران. مهاجرت به تهران برای ادامه تحصیلات دانشگاهی در رشته پزشکی
۱۳۳۵ (دی) / ۱۹۵۶م : انتشار « فردا در راه است » در مجله سخن .
۱۳۳۶ (نوروز) / ۱۹۵۷م : انتشار « وسواس » در مجله سخن.
۱۳۳۶ (فروردین) / ۱۹۵۷م : انتشار « کلاف سر در گم » در مجله سخن.
۱۳۳۶ (آبان) / ۱۹۵۷م : انتشار « داستان برای کودکان » در مجله سخن.
۱۳۳۶ (بهمن) / ۱۹۵۷م : انتشار « نمایش دو دو پرده » در مجله سخن.
۱۳۳۷ (خرداد) / ۱۹۵۸م : انتشار « سنگر و قمقمه های خالی » در مجله سخن.

* - عضو هیأت علمی گروه زبان وادبیات فارسی ، دانشکده دولتی کوت رادها کشن ، قصور.

- ۱۳۳۷ (مرداد) / ۱۹۵۸م: انتشار « اقدام میهن پرستانه » در مجله صدف.
- ۱۳۳۷ (مهر) / ۱۹۵۸م: انتشار « با کمال تأسف » در مجله صدف.
- ۱۳۳۷ (دی) / ۱۹۵۸م: انتشار « غیر منتظر » در مجله سخن.
- ۱۳۳۷ / ۱۹۵۸م: عضویت در هیأت نویسندگان مجله صدف.
- ۱۳۳۸ (اردیبهشت) / ۱۹۵۹م: انتشار « سراسر حادثه » در مجله سخن.
- ۱۳۳۸ (شهریور) / ۱۹۵۹م: انتشار « در این شماره » در مجله سخن.
- ۱۳۳۸ (آذر) / ۱۹۵۹م: انتشار « قریب الوقوع » در مجله سخن.
- ۱۳۳۹ (آبان) / ۱۹۶۰م: خود کشی منوچهر فاتحی از دوستان نزدیک بهرام صادقی.
- ۱۳۳۹ (خرداد) / ۱۹۶۰م: انتشار « هفت گیسوی خونین » در مجله سخن.
- ۱۳۳۹ (آبان) / ۱۹۶۰م: انتشار « اذان غروب » در مجله سخن.
- ۱۳۴۰ (آبان) / ۱۹۶۱م: انتشار « تأثیرات متقابل » در مجله سخن.
- ۱۳۴۰ (دی) / ۱۹۶۱م: انتشار « داستان بلند ملکوت » در شماره نهم کیهان هفته.
- ۱۳۴۱ (۲۸مرداد) / ۱۹۶۲م: انتشار « آقای نویسنده تازه کار است » در کیهان هفته.
- ۱۳۴۱ / ۱۹۶۲م: انتشار « یک روز صبح اتفاق افتاد » در مجله سخن.
- ۱۳۴۱ (آبان) / ۱۹۶۲م: انتشار « صراحت و قاطعیت » در کیهان هفته.
- ۱۳۴۱ (آبان) / ۱۹۶۲م: انتشار « آوازی غمناک برای یک شب بی مهتاب » در کیهان هفته.
- ۱۳۴۱ (بهمن) / ۱۹۶۲م: انتشار « زنجیر » در کیهان هفته.
- ۱۳۴۱ (اسفند) / ۱۹۶۲م: انتشار « تدریس در بهار دل انگیز » در کیهان هفته.
- ۱۳۴۴ / ۱۹۶۵: انتشار « مهمان ناخوانده در شهر بزرگ » در مجله سخن.
- ۱۳۴۴ (زمستان) / ۱۹۶۵م: انتشار « خواب خون » در جنگ اصفهان.
- ۱۳۴۵ / ۱۹۶۶م: انتشار « ورود » به عنوان مقدمه داستان بلند « خانه هایی از گل در جگن ».
- ۱۳۴۵ (خرداد) / ۱۹۶۶م: انتشار « گردهم » در مجله فردوسی.
- ۱۳۴۵ / ۱۹۶۶م: انتشار « شب بتدریج » در جهان نو.
- ۱۳۴۵ / ۱۹۶۶م: انتشار « اعزام به خدمت سربازی ».
- ۱۳۴۵ دی / ۱۹۶۶م: انتشار « فوت پدر ».
- ۱۳۴۶ / ۱۹۶۷م: انتشار « عافیت » در مجله فردوسی.
- ۱۳۴۹ / ۱۹۷۱م: انتشار « مجموعه سنگر و قمقمه های خالی ».
- ۱۳۵۰ (فروردین) / ۱۹۷۲م: انتشار « ۴۹ - ۵۰ » در جنگ فلک افلاک

۱۳۵۱ (خرداد) / ۱۹۷۳ م : انتشار « آدرس : شهرت » خیابان انشاد خانه شماره ۵۵۵ در جنگ اصفهان .

۱۳۵۴ / ۱۹۷۶ م : برنده جایزه ادبی فروغ فرخزاد»

۱۳۵۵ / ۱۹۷۷ م : انتشار « وعده دیدار یا جوجو جتسو در روزنامه کیهان .

۱۳۵۵ / ۱۹۷۷ م : ازدواج با ژیلایر مرادی ، دانشجوی مدرسه عالی پرستاری اشرافیان .

۱۳۵۶ / ۱۹۷۸ : تولد اولین فرزند دختر .

۱۳۶۰ / ۱۹۸۱ م : تولد دومین فرزند دختر .

۱۳۶۱ / ۱۹۸۲ م : اعزام به منطقه جنگی دزفول به مدت یکماه .

۱۳۶۲ / ۱۹۸۳ م : اعزام به منطقه جنگی دزفول به مدت یکماه .

۱۳۶۳ (۱۲ آذر) / ۱۹۸۴ م : خاموشی ابدی در تهران ، حوالی خیابان جیحون

ادبیات داستانی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ :

به گفته حسن میر عابدینی :

«کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، گسست دیگری در تاریخ و فرهنگ ایران پدید می آورد. رژیم کودتا می کوشد هر نوع ارتباط اجتماعی را از بین ببرد. ایجاد سازمان های سرکوبگر ، همراه با ترور فکری - از طریق رادیو و انواع کتاب ها و نشریات - نشان دهنده تلاش های حکومت برای مبارزه با هر نوع وحدت فکری و همبستگی اجتماعی است. با بازگشت محمد رضا پهلوی به سلطنت ، تاریخ و ادبیات ایران وارد دوره سیاهی می شود که هفت سالی ادامه می یابد. در این دوره با درهم شکسته شدن همه کانون های اجتماعی و فرهنگی ، جامعه به صورت انبوه مردم تنها وترسان در می آید. جو بی اعتمادی و سوء ظن بر روابط اجتماعی حاکم می شود و ترس و تعصب بر تلخی زندگی می افزاید .

وقتی زندگی اجتماعی غیر قابل تحمل شد، زندگی درونی اهمیت یافت و اضطراب دوران و جستجوی بی حاصل و توان فرسای نسلی که می خواست جهان را تغییر دهد ، در قالب آثاری ملهم از رمانتیسم بد بینانه به نمایش درآمد. با اوج گیری خفقان ، احساس پوچی و بیهودگی بر روشنفکران غلبه کرد و خوشبینی و هیجان زدگی سالهای ۳۰ - ۱۳۲۰ جای خود را به نوعی سرخوردگی داد. بهرام صادقی در یکی از داستان های خود ، فساد و سقوط را جریان نیرومند

این زمان می‌داند. فرهنگ نیهیلیستی و غربت زده غرب نیز بر هنرمند ایرانی تأثیر می‌گذارد.

نومیدی تکان دهنده نویسندگان این سالها در آثار خلاقه بهرام صادقی - درخشان ترین نویسنده دهه سی - تبلوری هنرمندانه می‌یابد. داستانهای کوتاه او تصویری زنده از یأس درد دوران را بازتاب می‌دهند. شکست خوردگانی که به سوی جنون و خودکشی می‌روند. آدم‌های حقیری که خشونت زندگی روزمره، انسانیت شان را به نابودی کشانده و حتی آرمان‌های «متعالی» شان نیز پوچ و غیر انسانی است. و نسل خسته - و در عین حال پر مدعا - هیچ ندارد جز نومیدی ... (صد سال داستان نویسی ایران ج ۱ و ۲، ص ۲۷۵ - ۲۷۷)

نویسنده نویسندگان = بهرام صادقی

به گفته دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی :

بهرام صادقی بیشتر به فرم توجه دارد تا محتوا، و در آثار او نوعی طنز چشمگیر است... با اینکه حجم آثار او زیاد نیست، هنوز در نسل خویش نویسنده ای تراز اول است.

(ادبیات فارسی (از عصر جامی تا روزگار ما)، ص ۱۱۰)

دکتر هرمز رحیمیان :

بهرام صادقی یکی از نویسندگان اواخر دهه چهل است که داستانهایش بویژه در نظر منتقدان، خوش درخشید. صادقی در «سنگر و قمقمه های خالی»، مایه هایی از طنز تلخ و گزنده را به عنوان چاشنی وارد کرده است و نابسامانی اوضاع مادی و معنوی و فلاکت قشرهایی از جامعه را به تصویر کشیده است. (ادبیات معاصر، ص ۲۴۵)

غلامحسین ساعدی :

زمانی قرار بود که انتقاد کتاب شماره ویژه ای درباره رمان و داستان پلیسی منتشر کند ... بدون حضور بهرام صادقی این امر اگر نه، ناممکن که ناقص از آب درمی‌آید... در خانه شاملو جمع شدیم. شب بی نظیری بود، تمام

صحبت‌ها ضبط می‌شد و هر وقت نوبت بهرام صادقی می‌رسید، نکته‌های بسیار ظریف و تازه‌ای را بیان می‌کرد که بی‌استثنا، همه، برداشت‌های خودش بود... یک نوع برداشت خاص بهرام صادقی با تلفیقی از دنیای خودش و ادبیات پلیسی فرنگی و قصه‌های عامیانه خودمان... جوهر بیشتر آثار او با چنین بینشی ساخته و پرداخته شده بود (کلک، شماره ۳۳ - ۳۲، ۱۳۷۱ ش)

بهرام صادقی قدی بلند، اندامی تکیده، دست‌ها و انگشتانی کشیده و استخوانی، و سبیلی پُرپشت داشت. بسیار سیگار می‌کشید و این اواخر پپ هم می‌کشید. آرام، صبور و کم‌حرف بود. او جزو نویسندگانی بود که در چالش عظیم فلسفی باجهان هستی به سر می‌برد.

وی در کارنامه ادبی خود تعدادی شعر دارد که با نام مستعار صهبا مقدادی (برگرفته از حروف نام اصلی اش) و گاه با سوز دل برای چاپ در نشریات می‌فرستاد گرچه یک بار گفته بود:

«من برای دل خودم احساساتم را در قالب کلمات ریخته و آنها را بیان می‌کنم. اگرچه شعر فاقد هر چیز باشد حد اقل بیانگر احساساتم است» (اصلائی، ص ۲۷). اما آن چیزی که از بهرام صادقی، بهرام صادقی ساخته است و نام او را در ادبیات داستانی ایران جاودانه کرده است، داستان‌های او است و با درکی درست از ساختار و با اشراف بر تمام شیوه‌های سنتی، مدرن و پست مدرن داستان نویسی و با اتکاء برنبوغش، داستان‌هایی نوشت به غایت بدیع و قوی. برای داستان نویس رسالتی قائل بود و به همین دلیل می‌گفت:

«اگر امروزه نویسنده‌ای داستان رماتیک و آه و ناله‌ای بنویسد، هم به خویش خیانت کرده و هم به مردم یعنی اگر آن چیزی را که در سطح می‌بیند. خیلی هم خوب بنویسد، قلم به بیهودگی گردانده. باید آن مرداب متعفن که در عمق وجود دارد، تصویر بشود. ظاهر و نمای چیزی را به تصویر در آوردن به عکاسی می‌ماند. گیرم عکاسی شیک و چشم‌نواز... عکس‌های زیبا از خانه‌های زیبا، بی‌آنکه زاغه‌های آن طرف تر هم نشان داده شود»

(اصلائی، ص ۳۶)

«اما در شرایط امروزی نویسنده باید زندگی آگاهانه‌ای داشته باشد. رفتن به بار مرمر و تا دم صبح صحبت‌های ادیبانه کردن به آگاهی نویسنده کمکی نمی‌کند. او باید با کنجکاوی تمام در متن جامعه به جست و جوی

مسائلی بپردازد ، که افراد عادی نمی توانند آن ها را ببینند . او باید همراه با ضربان های تند یا کند ، خوب یا بد اجتماعی باشد ، منتها نه مثل آدمهای عادی که بی خیال در قایقی خوابیده یا نشسته اند و نمی دانند که این قایق آن ها را به کجا می برد . نویسنده باید بیدار باشد ، هم به رود خانه نگاه کند هم به جریان آب ، هم به پشت سر و هم به جلو ، وهم به آنها که هیچ کار ندارند و نشسته اند و غذا می خورند و می رقصند و می خوابند و بدمستی می کنند . (همان ، ص ۳۷)

اوج فعالیت های داستان نویسی بهرام صادقی بین سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۴ بود و از آن پس ، آن شعله فروزان ، ذره ذره به خاموشی گرایید . «فردا در راه است» اولین داستانی بود که بهرام صادقی در ۱۳۳۵ در مجله سخن به چاپ رساند و آخرین داستان بهرام صادقی ، « وعده دیدار با جوجو جستو است که در روزنامه کیهان به چاپ رسید (اصلانی ، ص ۳۷ - ۳۸)

در فروردین ۱۳۴۹ ، مجموعه ای از آن داستان ها با نام « سنگر و قمقمه های خالی » به همت استاد ابوالحسن نجفی توسط انتشارات کتاب زمان به چاپ رسید . بن مایه تمام داستان های « سنگر و قمقمه های خالی » مرگ ، تنهایی ، اضطراب و شکست است . این مجموعه با واژه نعلش شروع می شود . با واژگان خون آلود ، لهیده ، گل خشکیده ، خاموش ، غمزده ، و تاریک ادامه می یابد و باگریه پایان می پذیرد .

شخصیت های این داستان ها ، روشنفکرانی وا خورده ، کارمندانی دون پایه ، دانشجویانی تنها ، روستاییانی ساده دل ، شهروندانی مضطرب و درکل مردمی عادی اند که گله گله می آیند و می روند و همگی در روند به اصطلاح زندگی ، آهنگ زوال و نیستی می سرایند . میان نسل ها هم شکافی عظیم است و گویی آرزوهای جوان ها ، مانند صاحبانش حقیر و پوچ است . به یاد آوریم داستان « غیر منتظر» را که در آن دکتر جوان خطاب به میرزا محمود خان می گوید :

« بله ، قربان ، این زندگی این دوره است ، شما خیلی خوب تشریح کردید . چه کار دیگر بکنیم ؟ چه کار دیگری هست که بکنیم ؟ هیچ کار دیگر نیست . هر روز یک رنگی . شما انجمن می رفتید ، ما می رویم کافه ؛ شما می رفتید قم انقلاب بکنید ، بنده اگر هم به قم بروم ، می روم پول در بیاورم . یک خانه خوب که لا اقل مثل خانه های اروپا مستراح فرنگی و حمام و وان داشته باشد ، تلفن و ماشینی ، این

حد اکثر آن چیزهایی است که ما می خواهیم داشته باشیم این آرزوی هر جوان تحصیل کرده ای است. (همان ، ص ۳۹)

طنز (Satire) در داستان های بهرام صادقی

بی تردید مشخصه اصلی و مشترک داستان های « سنگر و قمقمه های خالی » و همچنین دیگر داستان های بهرام صادقی ، طنز است . اما طنز هنر ظریفی است که استعدادی والا می طلبد. گرچه طبیعتش بر خنده استوار است ، اما خنده تنها وسیله ای است برای نیل به غایتی برتر. طنز در ظاهر می خنداند اما در پس این خنده ، واقعیتی حضور دارد که در عمق وجود انسان ، خنده را می خشکاند و او را به تفکر وا می دارد. طنز در ذات خود انسان را بر می آشوبد ، بر تردیدهایش می افزاید و با آشکار ساختن جهان همچون پدیده ای دوگانه ، چندگانه یا متناقض ، انسان را از یقین ها محروم می کند . بر همین اساس لئونارد دوشاشا می گوید :

« درک هیچ چیز دشوارتر از درک طنز نیست و هیچ چیز کشف ناکردنی تر از طنز نیست (میلان کوندرا ، هنر رمان).

در ادبیات ایران ، بعد از انقلاب مشروطه بود که طنز مورد توجه جدی قرار گرفت و با تحولی اساسی در ساخت ، زبان و کار کرد ، به عنوان یک نوع ادبی ، نویسندگان زیادی را به خود جلب کرد. بدیهی است که در ادبیات کهن ، نمونه هایی از طنز را می توان یافت و از عبید زاکانی به عنوان جدی ترین طنز پرداز ادبیات کهن باید نام برد ، اما بعد از انقلاب مشروطه بود که این نوع ادبی از کار کرد فانتزی خود جدا شد و به عنوان یک جریان قدرتمند با کار کرد سیاسی ، اجتماعی از مطبوعات حرکت تکاملی خود را آغاز کرد. تا این که در دهه های سی و چهل نوبت به بهرام صادقی رسید و هم او بود که با هوش و خلاقیتی فوق العاده به طنز داستانی ادبیات ایران اعتباری دو چندان بخشید.

بهرام صادقی در مصاحبه ای در صفحه ادبی روزنامه آیندگان اهمیت طنز در داستان هایش را این گونه بیان کرد:

« اوایل این طور بوده که وقتی من داستان می نوشتم ، طنز یکی از پایه های ساختمان داستان بوده در کنار عوامل مختلفی که داستان را می سازد؛ طنز یکی از عواملی بوده که تکنیک و ساختمان داستان را بنا می کرده و کمک می کرده به پیشبرد

داستان ، متناسب با وضعیت خاصی که آدم ها داشته اند . اما بعدها طنز برای من واقعاً هدف شده است . یعنی قبل از این که من بخوام یک داستان کوتاه بنویسم که طنز هم داشته باشد . می خوام طنزی به وجود بیاورم که داستان کوتاهی هم در آن مستتر باشد».

(مسافری غریب و حیران، به کوشش روح الله مهدی پور عمرانی)

طنز بهرام صادقی ، طنزی سیاه تلخ و زهرناک است ، طنزی زنده که تاریخ مصرف ندارد و اوراق بسیار کمی از آن به بایگانی سپرده شده است. این طنز در ابتدا بسیار ساده می نماید ، اما در روند داستان همچون گردبادی سهمگین ، چنان خواننده را درهم می پیچد و حقارت های زندگی بشری را به او می نماید که رهایی از آن دیگر به آسانی میسر نیست. طنز سیاه ، طنزی است که با خنده انسان را به سیاهی ها و واقعیات وحشتناک رهنمون می کند و دست مایه ای رذالت ها ، حقارت ها و پوچی آرزوها و تلاش های بشری است. شخصیت ها هم از هر طیف و گروهی که باشند ، دیگر به آخر رسیده اند و منحنی حیاتشان ، منحنی نقطه چینی رو به نزول است.

بهرام صادقی با طنز سیاه و گزنده خود ، در پی آن بود تا به شیوه ای خاص ، انسان را به عمق تیرگی ها کشاند ، کم اهمیتی و روزمرگی آنها را از بین ببرد، بغض ها و دلتنگی ها را نشان دهد و خواننده را متوجه واقعیات وحشتناکی کند که در حال وقوع است.

اغراق (Exaggeration)

اغراق ، استفاده یا تأکید بیش از حد در وصف ، صحنه ، پرداخت یا بیان مطالب است به طوری که در حالت عادی با عقل جور در نیاید. یکی از موارد اغراق های طنز آمیز بهرام صادقی در توصیف های داستانی او است . برای مثال در داستان « مهمان ناخوانده در شهر بزرگ » آقای هادی پور ، گیج و آشفته دست در جیب بغل می کند و از درون کیف کهنه باد کرده ای، یک تکه روزنامه مچاله شده بیرون می کشد. رحمان آن تکه روزنامه را روی کاپوت ماشین پهن می کند و می خواند :

دکتر صمیم جالینوس : پزشک امراض روانی ، پوست ، زنان ، داخلی - متخصص بیماری های چشم و گوش و حلق و بینی ، اطفال ، عفونی - جراح مجاری ادرار و استخوان .

دارای درجه از دانشگاه امریکا

... ترک اعتیاد در بیست و نه ساعت ، تزریقات استریل ، رفع چاقی و ایجاد لاغری و بالعکس ،

در این توصیف ، بهرام صادقی علاوه بر اغراق در موقعیت راوی ، با ذکر جزئی ترین چیزها ، لحظه ها ، حالات ، برخی تشبیهات مربوط به حرفه پزشکی و بازی با واژگان هم آوای مؤثر ؛ فقر، یک نواختی و رخوت زندگی این مجموعه را به طنز می کشد. در همین داستان در صحنه ای رحمان و آقای هادی پور می خواهند سوار تاکسی شوند. تاکسی کوچکی جلو پای آنها ترمز می کند و راننده میانسالی ، بالحنی جاهلی از آنها دعوت می کند تا سوار شوند. نویسنده با استفاده از شیوه اغراق این صحنه را بدین شکل به طنز می کشد:

« آن وقت یک تاکسی کوچک جلوپایشان ترمز می کند. رحمان سعی می کند خونسرد باشد:

آخر شما که پنج نفر مسافر دارید ، کجا می خواهید سوار کنید ؟

راننده مرد میانه سال و کاسبکاری است ، اما لحن جاهلی دارد :

- یکی بغل دست ، یکی هم خدمت آقایون !

یکی از این « آقایون » پیر زن چادری بی دندانی است که گوشه ای مچاله شده است. رحمان شانه هایش را بالا می برد : « ویلا » ... و با انگشت به طرف شمال اشاره می کند . راننده با انگشت به طرف جنوب اشاره می کند :

- خیلی خوب ، از شوش می ریم ، اگر عشقتانه بفرمایید.

لحظه ای بعد تاکسی آن دو را به مکان های نامعلوم می برد ، در حالی که رحمان پهلویزش از ضربات آرنج راننده به درد آمده است و پیر زن بی دندان نفرین های نا مفهوم می کند و آقای هادی پور، وحشت زده و عرق ریزان ، در ردیف عقب ، تقریباً به حال چمباتمه ، جلو چهار مسافر دیگر نشسته است و بالا و پایین می پرد و چانه اش به صندلی جلو می خورد و از دو طرف او را هل می دهند و گوشش فحش های زیر لبی را می شنود و نمی داند که دیگران پای او را می فشردند یا او پای دیگران را (بهرام صادقی ، مهمان ناخوانده در شهر بزرگ)

بازی با اسم ها

یکی دیگر از شیوه هایی که بهرام صادقی در ساخت طنز خود از آن سود بسیاری می جوید و به واقع جزو شگردهای داستان نویسی او است بازی های شگفت انگیزش با اسم ها است. او در این شیوه نشان می دهد که چگونه از تک تک اجزا و حتی کوچکترین جزء داستان ، می توان برای ساخت طنز سود جست. در داستان « تأثیرات متقابل » او با مانور روی واژه مؤثر و گاه استفاده هم آوایی از آن چنان شخصیت ها را ردیف می کند که گویی در بشریت چیزی نمی بیند مگر تنوع و بازی مضحکی با اسم ها.

در این داستان ، راوی ابتدا از دوستش آقای رحیم مؤثر یاد می کند که در خانه پسر عمویش آقای کریم مؤثر زندگی می کند. در خیابان آقای فریرز مؤثر را می بیند و او از طرف پدرش آقای کریم مؤثر و دوست راوی رحیم مؤثر می خواهد تا راوی سرافراز شان کند. خیابان لطافت مؤثری دارد. بعد از میدان شرافت، آقای فریرز مؤثر خواهش می کند راوی اندکی صبر کند تا برود برادر کوچکترش آقای هوشنگ مؤثر را که در آموزشگاه سعادت ملی درس می خواند ، صدا بزند و مطلب مهم مادرشان خانم بلقیس مؤثر را تذکر دهد.

در ادامه، به نقل از رئیس فعلی اداره، فرید نوع دوست، خطاب به دوشیزه مه لقا خانم صمیم، بیغوله های خیابان های سعدی شیرازی، تیمور لنگ، داستایفسکی ، اشعب طماع و بیست متری اول در تقابل با آپارتمان های زیبای خیابان فردوسی ، رومن رولان ، حاتم طایی و بیست متری دوم قرار می گیرد. بعد هم راوی وقتی در رستوران در یک گوشه تنگ و تاریک ، پشت مجسمه قلابی و نوس زیر تابلوی اصیل گل آفتاب گردان گیر می کند، با خود این جمله ها را زمزمه می کند :

« آقای محمود افتخاری! چشمت کور ، مگر زبانت لال بود ؟

می خواستی برگردی به آقای فرید نوع دوست بگویی که اولاً من با آقای « رحیم مؤثر» رفیقم که حسابش از دیگران جداست . و ثانیاً هنوز به خانه ای که می گویی نرفته ام زیرا در آنجا آقا « کریم مؤثر» با پدر پیرش «مشهدی عباس مؤثر» و مادر زمین گیرش « کربلایی سلطان مؤثر» و زنش «بلقیس خانم مؤثر» و پسرانش « فریرز» و « هوشنگ» و احمد مؤثر» و دختر عمه پیر و از کار افتاده زنش « بلال خانم مؤثر» پسر خاله عموی پدرش آقای «رضا مؤثر» زندگی می کند

و دلیلی نداشته است که من به بهانه دوستی با آقای « رحیم مؤثر» به آنها سرزنش و در این وانفسا مزاحمشان بشوم». (بهرام صادقی ، تأثیرات متقابل)

تمثیل (Allegory)

در مجموعه سنگر و قمقمه های خالی ، داستان « زنجیر» تمثیل طنز آمیزی است که با چاپ آگهی در یکی از سه شنبه های ماه آبان شروع می شود و در پی بیان واقعیت تلخ و وارونه ساخت اجتماعی - سیاسی است. دو شخصیت اصلی داستان ، آقای وجدانی و شیرین خانم، دوتن از اهالی غیور و شرافتمند شهر هستند که باتوجه به سابقه ناراحتی های مادی، ارثی، معنوی و لاحقۀ مشکلات خانوادگی کارشان به دیوانگی کشیده است. آقای وجدانی درخواست ملاقات با رئیس جمهوری آلمان و وزیر اقتصاد امریکا را دارد، بلندگویی هم تقاضا می کند تا در حضور آنان فریاد بزند و به همه بفهماند که چه صدای رسایی دارد. شیرین خانم ابتدا خود را گاو می پندارد و بعد این گاو، جای خود را به خوک و اسب می دهد. وقتی هم نوبت به انسان می رسد، خاطرات و جزئیات عمل مقاربتش را مو به مو تعریف می کند.

بالاخره پس از تلاش های بسیار همراهان ، مسئول دارالمجانین شهر قبول می کند، این دو بیمار را بپذیرد. سالها بعد ، طبق برخی گزارشات شیرین خانم و آقای وجدانی در تیمارستان با هم ازدواج می کنند و طبق برخی شایعات در یک صبح غم انگیز و کدر پاییزی که همه جا خاکستری رنگ بوده ، در پشت عمارات تیمارستان ، در همان محوطه شومی که از بیدها و چنارها، شمشادها و درختان محصور شده بود و بعد از آن ، دیوار بلند و کنگره دار دارالمجانین ، صحرای اطراف را از تیمارستان جدا می کرد، آنان را به دار آویختند و نعششان را همانجا چال کردند. باتوجه به این که در داستان ، شخصیت زن با نام کوچک ، شیرین ، و شخصیت مرد با نام خانوادگی ، آقای وجدانی معرفی می شوند، خواننده می تواند برای آقای وجدانی ، نام کوچک خسرو را برگزیند تا تلمیح ادبی طنز آمیزی نیز داشته باشیم از داستان خسرو و شیرین نظامی .

این تمثیل طنز آمیز داستان را به دو بخش می توان تقسیم کرد. در بخش اول ، این دو فرد، دیوانگان و بیمارانی هستند که در درمانشان تردید است:

آقای وجدانی و شیرین خانم ، دور از خانواده هایشان ، بر سکوها تکیه داده بودند و صداهایشان به علت خستگی دو رگه و آهسته شده بود . اکنون بادقت به یکدیگر نگاه می کردند. خانواده از این که اهل شهر تاکنون از واقعه بویی نبرده اند و آبرویشان تا این دم محفوظ مانده است و غریبه ای نیست که به تماشای بیماران آمده باشد خوشحال بودند . در عین حال یک فکر مزاحم عذابشان می داد: آیا ممکن بود ، حتی اگر در تیمارستان جا به اندازه کافی وجود می داشت ، این دو موجود را در آن واحد پذیرفت و معالجه کرد؟

معالجه کرد؟ و مگر معالجه ای هم وجود دارد؟»

اما در بخش دوم با پدیده وارونگی دیدگاه مواجهیم و اصل دیوانگی آنان مورد سوال قرار می گیرد و این تردید را بر می انگیزد که برآستی چه تضمینی وجود دارد دیوانگان عاقل تر از عاقلان نباشند و عاقلان دیوانه تر از دیوانگان و برهمن اساس دکتر می گوید :

یک دیوانه چه خبری دارد که بدهیم ؟ حالا بگذریم که شما امروزی هستید و آنها را مریض می نامید !
و باز با کمی دقت به برخی گفته ها ، وقتی آقای وجدانی با صدای گوشخراشی می گوید :

ورشکستگی و بیکاری... این مال زندگی ما است .

گویی چندان هم بی ربط نمی گوید و به نوعی بیان بی پرده ای است از واقعیت .

در این بخش در تقابل با وضعیت سوال برانگیز این دو ، دقت کنیم به گفته ها و رفتار همراهان که با چه بلاهتی توی کار هم می روند. اصلاً گویی در پس این شلوغ بازی ها ، توطئه ای در کار است تا عده ای از شر عده ای دیگر خلاص شوند و اگر این گونه نیست چرا با خیر پذیرش آنان ، همراهان آن قدرشادی می کنند ، این موفقیت بزرگ را به یکدیگر تبریک می گویند و پسر کوچک وجدانی به دکتر می گوید :

«آقای دکتر صلاح نیست که به دارشان بزیند !»

صریح و دور از هیجان و احساس دارد. گویی اتفاق خاصی نیفتاده و تمام این مظاهر نامتجانس، جزو امور عادی زندگی است. جنبه های ترسناک و انزجار آفرین گروتسک این داستان در مواردی است که معلوم می شود مازیار به جای آن زن خیالی، موشی را در آغوش می کشد و آقای مهاجر فرزند آینده اش را این گونه توصیف می کند:

فکر می کنم یک شب خوابیده ام، یک دفعه یک بچه چهل ساله ریشو از شکمش می آید بیرون و به من می گوید:

بابا جان، سلام آخ! پشت دست را داغ می کنم و بعد زور می زنم تا بلکه چهار سالش بشود، بعد چهار ماه، بعد یک تکه گوشت... آن وقت هر شب گریه می کنم، این تکه گوشت، وارث من، بچه من، از خون و گوشت من... ولی خوب نه تقصیر من است نه تقصیر زنم، تقصیر نطفه است توی تاریکی...

نظیره سازی (Burlesque)

نظیره سازی نوع دیگری از طنز است که از تقلید ناجور، مضحک و گاه مبالغه آمیز یک موضوع، سنت، شیوه، طرز فکر یا اثر هنری شکل می گیرد. معادل انگلیسی آن "Burlesque" از واژه ایتالیایی "Burlesco" گرفته شده است. Burlesque خود مشتق از Burla به معنی مسخره یا جوک است.

در «سنگر و قمقمه های خالی» نظیره سازی یکی دیگر از شیوه هایی است که بهرام صادقی برای ساخت طنز به کار گرفته است. داستان «در این شماره» متن مشروح مذاکرات جلسه چهارم هیأت تحریره ماهنامه سنگین تندباد مورخ اول آذرماه... است که به پیروی از شیوه مرسوم کشورهای بزرگ انجام یافته است. این داستان نظیره ای است از فضای حاکم بر نشریات ادبی. نگارنده ابتدا عنوان می کند به واسطه دوستی دیرینی که با منشی جوان و فعال این مجله داشته، توانسته این صورت جلسه را به دست آورد و هر چند ممکن است دوست جوان و خوش خطش، به سزای این بی احتیاطی از کاربرکنار شود، اما لا اقل با خواندن این گفته ها، او نیز می تواند از شادی هیأت تحریریه به شادی و حیرت دچار شود.

طنز در این متن لحنی کاملاً جدی دارد. منشی ابتدا استفساریه حضور اعضا هیأت را قرائت می کند تا نشان دهد در این نشریه، حوزه کار بسیار تخصصی است.

آقای مدیر:

غایب،

آقای سردبیر:

غایب،

آقای مدیر داخلی:

حاضر،

آقایان نویسندگان داستان های بلند و داستان های کوتاه و مترجم بین المللی:

حاضر ، حاضر ، حاضر،

آقای شاعر :

غایب،

آقای منتقد:

در اطاق مجاور هستند ، گویا انتقاد می کنند،

خانم متخصص مسائل روانی:

کابینه ،

موسیسو سوسیولوگ،

حاضر ،

خانم شاعر و نویسنده ونقاش وخیاط:

حاضر ،

متفرقه :

غایب.

جلسه هنوز شروع نشده برای حضور غایبین یک ربع تنفس اعلام می شود. مدتی بعد از شروع جلسه ده دقیقه تنفس اعلام می شود تا اعضا جای بنوشند. البته چون جای ها یخ کرده بود، پیشخدمت تویخ می شود که بعد با وساطت آقای نویسنده داستان های کوتاه ، از اجرای تصمیمات شدیدتر صرف نظر می شود. در این قسمت از نظیره سازی ، بی هویتی و دلبستگی های مضحک برخی افراد به اصطلاح فرهنگی است که به طنز کشیده می شود .

آقای منتقد

حیات من نتیجهٔ یک تصادف محض یا یک علت مجهول نبود. علل و جهات بسیاری باهم جمع شد تا من به وجود آمدم. چون در یکی از شهرهای شمال پا به دنیا گذاشتم به ماهی علاقهٔ خاصی پیدا کردم و از آن نظر که مدتی در تبریز گذراندم زبان ترکی را به خوبی یاد گرفتم. اما پس از آن که ساکن تهران شدم به علت بُعد جوار و گرانی ماهی هم زبان ترکی را فراموش کردم و هم علاقه ام را به خوراک ماهی از دست دادم.

(بهرام صادقی ، در این شماره)

وارونه سازی (Irony)

وارونه سازی صناعت بیانی است که با استفاده از آن ، نویسنده معنایی مغایر را لحاظ می کند. وارونه سازی انواع گوناگونی دارد که هر یک از آنها نقش مؤثری را در ساخت طنز می تواند داشته باشند. ساده ترین شکل ، وارونه سازی لفظی است که در آن ، نویسنده درست خلاف آن چیزی که می گوید منظور دارد. برای مثال نام یکی از داستان های «سنگر و قمقمه های خالی» ، «صراحت و قطعیت» است. در این داستان ، تنها چیزی که وجود ندارد «صراحت» است و این عنوان درست برخلاف تردیدهای ذهنی شخصیت های داستان است.

نوع دیگری از وارونه سازی ، «وارونه سازی خیالی» «Romantic Irony» است. در این حالت نویسنده توهمی را که در خواننده نسبت به غیر شخصی بودن یا بی طرف بودن اثر خویش دارد ، با دخالت مستقیم در جریان داستان از بین می برد. او در ضمن نگارش اثر ، هرچندگاهی ، در متن حضور می یابد و بعضاً با لحنی شوخ یا با نوعی عشوه‌گری خاص، به خواننده تفهیم می کند ، حوادث و مسایل طرح شده ، چندان هم جدی نیست. در داستان «تدریس در بهار دل انگیز» بهرام صادقی کلاسی خیالی می آفریند.

نوع سوم وارونه سازی ، « وارونه سازی بیانی » « Rhetoric Irony» است. در این حالت ، لحن نویسنده یا راوی ، عکس آن چیزی است که در نظر دارد. یکی از زیباترین نمونه های این نوع طنز وارونه سازی در ادبیات جهان ، پیشنهاد متواضعانه ، «A Modest Proposal» از جاناتان سویفت Jonathan Swift است.

در سنگر و مقمه های خالی ، داستان « برای کودکان» با همان لحن داستان های کودکان نگاشته شده است. اما با تأمل بر گفته های گریه کتاب نویس ، اشی و مشی و میرزا سلیمان معلوم می شود که این داستان ، داستانی برای بزرگان است .

وارونه سازی سقراطی Socratic Irony ، نوع دیگری از وارونه سازی است و نام آن برگرفته از شیوه دیالکتیک سقراطی است . در این نوع وارونه سازی شخص از روی عمد خود را به جهالت می زند و درباره موضوعی که مخاطب مدعی است ، آن قدر مناظره می کند تا عاقبت او را گرفتار تردید کند و به او بفهماند آن طوری هم که مدعی است بر آن موضوع وقوف ندارد.

«آقای نویسنده تازه کار است» داستانی است که در ساخت طنز آن شیوه وارونه سازی سقراطی به کار گرفته شده است . این داستان شرح مناظره یک منتقد بانویسنده داستان آقای اسبقی است.

برای مثال ملاحظه کنید او با چه ظرافتی ، استفاده از واژگان هم آوا را به یک تکنیک در طنز بدل می کند و در اشاره به تیپ سازی داستان می گوید :

« دوست من ، تیپ ها را به سرباز خانه ها وا بگذارید، حتماً باید... حتماً نباید.. بشریت ، و خیلی چیزهای دیگر، اینها مسائلی است که هنوز حل نشده است. اما در وهله اول باید داستان نوشت، داستان خالص باید ساخت، به هر شکلی به هر جور...»(آقای نویسنده تازه کار است)

نتیجه گیری

به گفته آقای حسن میرعابدینی : بهرام صادقی در مورد مسائلی که نسل را طی این سالها برآشفته اند، حرف های تازه ای داشت. درد زمانه بیمار و زخم خورده در داستان های اصلی اش به مؤثرترین نحو جلوه یافته است. صادقی این دوره را چنان زنده باز آفرینی می کند که باهمه محدودیت هایش - که ناشی از تأثیر بیهودگی و یأس فلسفی دوران است - در ادبیات داستانی نسل بعد تأثیری ژرف و مداوم می گذارد. در سال های پس از چهل ، داستانهای بسیار به تقلید از آثار او نوشته می شود . خواه کسی به این نکته معترف باشد یا نباشد ، شکی نیست که کار صادقی داستان نویسی ایران را تحت تأثیر خود قرار داده است. این تأثیر در پیروی از سبک یا موضوع ، به ویژه در کار نویسندگان جنگ اصفهان

مشهود است . مثلاً گلشیری از دستاوردهای داستانی صادقی – از جمله آفریدن جمع دوستان که مناسباتشان بایکدیگر استادانه القا می شود. در اغلب داستان هایش استفاده کرد و تقی مدرسی در داستان های خود ، آدم های عقل باخته و فضای خانواده های درهم ریخته صادقی را تکرار کرد (صد سال داستان نویسی ایران ، ص ۳۲۵)

منابع :

- بهرام صادقی ، سنگر و مقمه های خالی ، انتشارات زمان ، تهران ۱۳۴۹ش؛
- غلامحسین ساعدی ، هنر داستان نویسی بهرام صادقی ، مجله کلک ، شماره ۳۲ – ۳۳ ، آبان – آذر تهران ، ۱۳۷۱؛
- محمد رضا اصلانی ، بهرام صادقی ، نشر قصه ، تهران ۱۳۸۱ ش؛
- مسافری غریب و حیران ، به کوشش : روح الله مهدی پور عمرانی ، نشر روزگار ، تهران ۱۳۷۱ ش؛
- حسن میر عابدینی ، صد سال داستان نویسی ایران ، نشر چشمه ، تهران ۱۳۷۷ش؛
- میلان کوندرا ، هنر رمان ، ترجمه دکتر پرویز همایون پور ، نشر گفتار ، چاپ سوم ، تهران ۱۳۷۲ ش؛
- هرمز رحیمیان ، ادبیات معاصر نثر ، ادوار نثر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت ، انتشارات سمت ، تهران ۱۳۸۰ ش؛
- محمد رضا شفیعی کدکنی ، ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما – ترجمه حجت الله اصیل، نشرنی تهران ۱۳۸۲ ش؛
- مصاحبه با بهرام صادقی ، مجله فردوسی ، شماره ۷۹۱ ، سال ۱۳۴۵ش؛
- بهرام صادقی در گفتگو با جلال سرفراز ، مجله کلک ، شماره ۱۰ ، تهران؛
- گفتگو با بهرام صادقی ، آیندگان ، خرداد ، تهران ، ۱۳۴۹ش.

مفهوم آزادی در اشعار علامه اقبال لاهوری

چکیده

کمک نبوغ بشری و علم، جنبه‌های گوناگون این مفهوم را در خصوص انسان و جهان اطراف او کاویده است. آزادی از مفاهیم اساسی و بنیادی در شعر و اندیشه اقبال لاهوری است. پژوهش حاضر در پی جواب‌دادن به این سؤال است که «آزادی» در شعر اقبال چه مفهوم و چه دامنه‌ای را شامل می‌شود؟ اقبال متفکر تیزبین، در جهان معاصر چگونه در پی کسب آزادی و نشان‌دادن راه‌های وصول به آن و نگهداری از آن بود؟ در این مقاله فرض بر این است که در اندیشه اقبال، مسئله آزادی «انسان»، بیشترین دامنه این مفهوم را به خود اختصاص داده است.

در این مقاله، تحلیل محتوایی (Content Analysis) شیوه بررسی اشعار است که با استفاده از آن و تجزیه و تحلیل داده‌های متن، به ابعاد گوناگون سؤال‌های طرح‌شده پاسخ داده شده است.

واژگان کلیدی: اقبال لاهوری، شعر، آزادی، انسان.

به حرفی می‌توان گفتن تمنای جهانی را من از ذوق حضوری طول‌دادم داستانی را (اقبال لاهوری، ۱۳۷۰: ۱۳۲)

گاندی می‌گوید: هندوستان دوچشم دارد، یکی محمد اقبال و یکی رابیند رانات تاگور.

آزادی، یکی از مفاهیمی است که در اندیشه و شعر اقبال از جایگاه بسیار مهمی برخوردار است. با کاوشی که در شعر او انجام می‌دهیم، متوجه می‌شویم که این مفهوم و اصطلاح به‌هیچ‌وجه در خدمت ایماژ و تصویرهای شاعرانه (۱) نیست و علامه اقبال از به‌کارگیری آنها مقصود و هدف متعالی و غایی دارد. با مطالعه اشعار اقبال و از طرف دیگر با پی‌بردن به نظریه‌های بسیار مهم فلسفی - سیاسی - اجتماعی شاعر، باید ریشه و اصل این مفاهیم را در اندیشه‌های پرشور او جست. او در تمام مراتب زندگی و در تمام زوایای جهان معاصر به آزادی قایل بود.

متن پژوهش حاضر در پی جواب‌دادن به این سؤال است که «آزادی» در شعر اقبال چه مفهوم و چه دامنه‌ای را شامل می‌شود؟ اقبال متفکر تیزبین، در جهان معاصر چگونه در پی کسب آزادی و نشان‌دادن راه‌های وصول به آن و نگهداری از آن بود؟

قطعاً با مطالعه صوری اشعار اقبال لاهوری و طبقه‌بندی آنها می‌بینیم که آزادی در ابعاد خاصی دارای مفهوم است. پس نیازی به تحلیل‌های آن‌چنانی وجود ندارد؛ اما هنگام مطالعه هریک از فیش‌های پژوهش، متوجه می‌شویم که مصدر و منبع فکر و اندیشه اینها باید طبع جسور، آگاه و مُسرف به جهان روز باشد که بشر را از جنبه‌های گوناگون زیر نگاه نافذ خود قرار داده، آنها را کاویده و ابتدا مشکلات موجود او را طرح کرده، سپس راه‌کارهایی برای غلبه بر این مشکلات و رسیدن به آزادی و حریت در برابر او نهاده است. پس در مرحله آغازین کار، اشراف به این مسئله، هم کار پژوهش را بسیار سخت و پرتأمل می‌کند و هم پژوهنده را با دنیای فکر و اندیشه علامه محمد اقبال لاهوری آشنا می‌سازد که یا خود او آنها را نوشته و تبیین کرده و یا اقبال‌شناسان - در حدّ توان خود- آنها را برای نسل ما چهره‌گشایی کرده‌اند.

برای آشنایی با مفهوم یا اصلاحی به نام «آزادی» باید ابتدا تعریفی از آن به دست دهیم. آزادی، در مفهوم ساده آن عبارت از نبودن مانعی در راه تحقق آرزوهای انسان و یکی از مفاهیم سیاسی و اجتماعی است که در طی دوران زندگی انسان‌ها، شکل‌های متفاوتی به خود گرفته است. تقریباً تمام نویسندگان و گویندگان و صاحبان هنر در آثار خود به گونه‌های پنهان و آشکار به این آرزوی شریف انسان‌ها اشاره کرده‌اند. تنها چیزی که تمایزی بین معنی‌ها و بازتاب‌های آزادی در آثار آنان ایجاد می‌کند، تعریف‌های متفاوت آن در جوامع و در دوران‌های مختلف زندگی انسان‌ها است. در جوامع غربی که خاستگاه آزادی به مفهوم امروزی آن است دو اصطلاح دموکراسی و لیبرالیسم ارتباط تنگاتنگی با آزادی دارند. دموکراسی واژه‌ای یونانی است که در قرن شانزدهم از طریق واژه فرانسوی دمکراتی Democratie، وارد زبان انگلیسی شد. دموکراسی از واژه دموکراسیا Domokratia مشتق شده که ریشه‌های آن دو واژه «دمو» به معنی مردم و «کراتوس» به معنی حکومت است. دموکراسی به معنی نوعی حکومت است که در آن به خلاف حکومت‌های موناشرشی و اشرافی، مردم حکومت می‌کنند. (رک، هلد، ۱۳۸۴: ۱۴)

لیبرالیسم (Liberalism) از نظر لغوی به آزادی‌خواهی و آزادمنشی اطلاق می‌شود. لیبرالیسم نوین اروپایی را جان استوارت میل، مؤلف «رساله در آزادی» تدوین کرد. لیبرالیسم، مفهومی بحث‌انگیز است که معنی آن در طول تاریخ تغییر کرده است. معنای این اصطلاح، کوشش به منظور حفظ ارزش‌هایی از قبیل آزادی انتخاب، خرد و مدارا در مقابل استبداد و نظام مطلقه است.

(رک، همان: ۷۰-۷۱)

استوارت میل، درباره آزادی می‌گوید: «منطقه مناسب آزادی، در درجه اول شامل قلمرو هشیار ضمیر است و در این منطقه است که وجدان انسانی به جامع‌ترین معنای آن باید آزاد باشد. آزادی افکار و امیال، آزادی عقاید و احساسات (نسبت به کلیه موضوعات نظری، عملی، علمی، اخلاقی یا الهی) ضروری است.» (استوارت میل، ۱۳۵۸: ۴۹)

آیزایا برلین، آزادی را به دو نوع منفی و مثبت تقسیم کرده است: «آزادی منفی چیزی است که حدود آن را در هر مورد نمی‌توان به آسانی مشخص کرد و معنی مثبت آزادی، از تمایل فرد به اینکه آقا و صاحب اختیار خود باشد، برمی‌خیزد.» (برلین، ۱۳۸۰: ۲۴۹-۲۴۸)

پس از انقلاب‌های کبیر فرانسه و اکتبر روسیه، آزادی در سراسر جهان و در حوزه‌های گوناگون مطرح شد: آزادی سیاسی، آزادی اجتماعی، آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی عقیده و ...

آزادی در جهان معاصر با تب‌وتاب دنبال می‌شود و جهان غرب ادعای کسب و اجرای آن را در کشورهای خود دارد و از این طریق، آتشی در جهان روشن کرده و آزادی ابتدایی و معمول انسان‌ها - مخصوصاً جهان سوم - را به مخاطره انداخته است. در ادامه مبحث و هنگام طرح نظر اقبال در این خصوص خواهیم دید که اقبال به چه دلیل با دموکراسی و آزادی غرب اختلاف دارد و نقدهای بی‌پروایی بر آن وارد می‌کند.

مراتب آزادی در شعر علامه محمد اقبال لاهوری

۱. انسان و آزادی

اقبال لاهوری از بزرگ‌ترین متفکران در خصوص انسان است و چنانکه هم

در بیان نظریات و هم در اشعار فارسی و اردوی او وجود دارد و هم برخی از پژوهندگان در این خصوص کتاب یا مقاله نوشته‌اند، ابعاد زیادی از ماهیت، هویت، شخصیت و ابعاد گوناگون آفرینش انسان را بررسی کرده است. یکی از مهم‌ترین مباحث اقبال درباره آزادی به انسان مربوط می‌شود. معلوم است که مفهوم آزادی، فقط مربوط به انسان است و بس؛ ولی مقصود ما از انتخاب عنوان «انسان و آزادی»، طبقه‌بندی نظر او در خصوص آزادی انسان است و در این ابیات، بیشتر «حضور» خود انسان و اعمال و انتخاب‌های او را در زندگی خود شاهد هستیم. اگر بخواهیم به اهم نظر اقبال درباره انسان و آزادی به طور کلی و همه‌جانبه اشاره کنیم، حتماً باید مفهوم «خودی» را در اندیشه او دریابیم. دستگاه منسجم فکری اقبال لاهوری، همان «خودی» است. این مسئله برای اقبال به مثابه بنیانی است که تفکرات و اندیشه‌های او بر اساس آن رشد و نمو کرده‌اند. آشنایی وی با خودی به منزله شخص بسیار آگاه و ذی‌شعوری است که از تمام مسایل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و دینی اطراف خود خبر دارد و هنگامی که آنها را برخلاف اصول رایج و برخلاف آزادی و عدالتی که باید در جوامع بشری حاکم باشد، می‌یابد برضد آنها شورش می‌کند و نظر خود را طرح می‌کند. نهایت این کوشش فکری و شعور خودی را باید در محدوده «خودآگاهی» جستجو کرد. وقتی به خودآگاهی رسید، با آشنایی از مسایل اطراف خود به وجود خود نیز شعور لازم را پیدا می‌کند و به عنوان یک‌انسان از توانمندی‌های خود باخبر می‌شود و زمان و مکان را جایی برای کشف و در درجه بالاتر شکوفایی آنها می‌یابد نه جایی که به هر علت و به هر وسیله‌ای، عامل سرکوب و تحلیل آنها فراموش شود و انسان از مرتبه و شرافت انسانی خود دور شود. «به نظر اقبال، آدمی بدون خودی، وحدت و انسجام ذاتی و انسانی خود را از دست می‌دهد. برای یافتن خود لازم است از یک‌سو از من‌های فرعی یا دروغین هجرت کرد و از سوی دیگر باید به مبدأ و مقصد وجود یا من‌نهایی و مطلق و کامل متوسل شد.» (اقبال لاهوری، ۱۳۷۹: ۳۰)

اقبال تأکید دارد که من آزاد و رسیدن به همان ایده و نظریه «خودی» (۲) ، در قرآن کریم نیز تأکید شده است. سرنوشت نهایی آدمی هرچه باشد، آزادی کامل از محدودیت را مشاهده نمی‌کند. پاداش پیوسته آدمی در این است که از لحاظ تملک و ضبط نفس و وحدت و شدت فعالیت خود، به عنوان یک‌من، در

حال نمو تدریجی باشد. رسیدن به اوج این تکامل، وقتی میسر است که من بتواند حتی در حالت تماس مستقیم با من عالمگیر، تملک نفس خود را کاملاً حفظ کند. چنانکه قرآن دربارهٔ رؤیت پیغمبر اسلام از من نهایی گفته: چشم او کج نشد و از راست دیدن درنگذشت. (نجم: ۱۷).

یادآوری می‌شود که اقبال مفهوم «خودی» را از فیخته (Ficgte) و استاد خود، مک تاگارت (Mc Taggart)، اقتباس کرد؛ ولی محور خودی او بر پایهٔ عشق استوار است و هستی از آن مایه می‌گیرد.

در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» گفته است: «عنصر رهبری و توجیه‌کنندگی در فعالیت من، آشکارا نشان می‌دهد که من، یک علیّت شخصی آزاد است. در زندگی و آزادی من نهایی سهیم است که با رواداشتن طلوع و ظهور یک من محدود شایستهٔ تصمیم‌گرفتن و مبتکرانه به‌کارپرداختن، آزادی ارادهٔ آزاد خود را محدود کرده است. این آزادی رفتار خودآگاهانه، نتیجهٔ نظر خودفعالی (-ego activity) است که در قرآن آمده است. آیاتی در قرآن هست که آشکارا و بی‌شبهه به این امر اشاره کرده است: «و بگو که حق و حقیقت از پروردگار شما است، پس هر که خواهد بگردد و هر که خواهد نگردد...» (الکهف: ۲۸ و الاسری: ۸)؛ اسلام به امر مهمی از روانشناسی بشری، یعنی صعود و نزول قدرت آدمی برای آنکه آزادانه به عمل برخیزد، توجه دارد و می‌خواهد قدرت آزادی عمل را، به عنوان عاملی ثابت و کاهش‌ناپذیر در زندگی من حفظ کند. وقت خاص معین‌شدن برای نمازهای روزانه، که به مدلول قرآن «تملک نفس» آدمی را از طریق اتصال وی با سرچشمهٔ نهایی زندگی و آزادی به وی بازمی‌گرداند، برای آن است که من را از اثر ماشینی و مشاغل روزانه نجات بخشد. نماز در اسلام به منزلهٔ گریز من است از ماشینی‌گری به آزادی؛ ولی منکر این نباید شد که اندیشهٔ سرنوشت در سراسر قرآن دیده می‌شود.» (لاهوری، بی‌تا: ۱۲۶؛ نیز رک، همان: ۱۳۶). در نظام فکری اقبال - که برخاسته از فرهنگ اسلامی است، سه‌نکتهٔ اساسی در خصوص انسان مطرح است: انسان برگزیدهٔ خداست. آدمی به واقع خلافت و جانشینی خدا را بر زمین به عهده دارد. انسان امانت‌دار خداست و آزاد و مختار آفریده شده است. بنابراین دریافت، هر جا که در مفاهیم اسلامی، معنی انسان طرح می‌شود، مراد همان نفس نفیس محترمی است که هم ارزش است و هم معیار همهٔ ارزش‌ها در اوست. به تعبیر

اقبال، انسان اسم اعظمی است که همه ارزش‌ها از او سرچشمه می‌گیرد. (رک، بقایی، ماکان، ۱۳۷۹؛ اقبال با چهارده‌روایت: ۱۹۹-۲۰۰)

اقبال، هستی و جلوۀ عالم را در گرو حضور انسان می‌داند و معتقد است تمامی شور و غوغایی که در میان آفریدگان هست به واسطه وجود اوست. بشر راقم تقدیر خویش است نه اسیر آن. در جایی از اشعارش، تفاوت «حرّ» و «عبد» را در طی تمثیلی گفته است که حرّ، بر هستی غلبه دارد و عبد در دست روز و شب اسیر است:

بر لب او حرف تقدیر است و بس
حادثات از دست او صورت‌پذیر
(اقبال لاهوری، ۱۳۷۰: ۵۰)

تا تو می‌باشی فراگیر همه
یعنی از قید مقام آزاد شو
چون فلک در شش‌جهت آباد شد
در فراخای چمن خود گسترست

عبد را ایام زنجیر است و بس
همت حرّ با قضا گردد مشیر

بایدت آهنگ تسخیر همه
صورت ماهی به بحر آباد شو
هرکه از قید جهات آزاد شد
بوی گل از ترک گل جولان‌گرس

(همان: ۷۷-۷۸)

در نظر اقبال چیزی به نام حیات کلی وجود ندارد. خدا فرد ولی بی‌همتاترین فرد است و در نظر اقبال در مرحله‌نهایی در فردی دیگر محو و زایل نمی‌شود. درخصوص فردبودن خداوند و اینکه حیات کلی در جهان وجود ندارد نکته‌ای را تأکید می‌کنیم که به عقیده اقبال وجود خدای متعال و نامتناهی نه تنها به هیچ‌روی مغایر آزادی، تلاش و عمل بشری نیست؛ بلکه موجب آنهاست. درواقع حاکمیت خدا مغایر آزادی بشری نیست. خدا در تلاش و کوششی که بشر برای بهترشدن عالم (بهبودگرایی) (= meliorism) دارد با وی همکاری می‌کند. بر این اساس، اقبال در تمام نظریاتش مابعدالطبیعه انتزاعی را نفی می‌کند. (رک، معروف، ۱۳۸۲: ۱۹۰)

«مولانا جلال‌الدین هم انسان را در اعمال خودش مجبور نمی‌پندارد و برخلاف دیگر صوفیان که از فکر افلاطون سرچشمه می‌گیرند، عظمت آدم را در اختیار و در مبارزه بر ضد حدود و ثغور فطرت می‌بیند. اقبال، جبریان را که از جدّ و جهد و سعی و کوشش در کارهای جهان کناره می‌جویند، محکوم

می‌سازد و می‌گوید گریز از کارزار حیات با نفی خودی مترادف است و کسانی که برای تأیید عقیده جبر و قَدَر از قرآن مجید دلیل می‌آورند از روح قرآن بیگانه‌اند.» (عرفانی، ۱۳۳۲: ۷۰)؛ ولی حتماً باید به این نکته توجه داشت که اقبال در مثنوی «جاویدنامه»، معتقد است که حتی کفر و دین را باید دو حالت معنوی و درونی تلقی کرد و احترام آدم را چه در حالت کفر و چه در حالت ایمان باید ملحوظ داشت:

آدمیت احترام آدمی	باخبر شو از مقام آدمی
آدمی از ربط و ضبط تن به تن	بر طریق دوستی گامی بزن
بنده عشق از خدا گیرد طری	می‌شود بر کافر و مؤمن شفیق
	(اقبال لاهوری، ۱۳۷۰: ۳۸۵)

«او تمام برتری‌های رنگی، نژادی، ملی و زبانی را باطل کرده و انسان را بر اصل انسانیت دعوت اتحاد می‌کند.» (اکرم، ۱۳۵۷: ۱۰۶)

۱. ۱. عبادت انسان برای خداوند، عین آزادی و آزادگی است

شاخه‌ای را که از این طرز تفکر اقبال در خصوص خودی و من آزاد انسان می‌توان جدا کرد، آزادگی و آزادی انسان در «عبد» بودن خداوند متعال است. علامه اقبال در «بازسازی اندیشه دینی در اسلام» گفته است: «قرآن در داستانی که از هبوط آدم نقل می‌کند کاری به اولین باری که انسان بر این سیاره ظاهر شد، ندارد. قصدش بیشتر بیان اعتلای انسان از مرحله ابتدایی «تغذیه غریزی» به حالت آگاهانه «خود آزاد» است. اولین نافرمانی بشر، نخستین گزینش آزاد او هم بود. در واقع او در آنجا بود و خودی خود را احساس یا درک نمی‌کرد. بعد از خوردن میوه ممنوعه او به حالت آگاهانه خود آزاد رسید که می‌تواند شک کند و از اطاعت سر باززند. این سقوط انسان به هیچ‌رویی به معنای فساد اخلاقی نیست؛ بلکه عبور او از مرحله آگاهی ابتدایی (غریزی) به نخستین اشعه خودآگاهی او است.» (اقبال لاهوری، ۱۳۷۹: ۱۵۷)

داستان هبوط انسان، بلافاصله پس از آیاتی ذکر شده است که آدم را بر فرشتگان به دلیل یادآوردن و بازگویی نام اشیا رجحان می‌نهد. مقصود از این آیات، شناساندن خصیصه ادراکی معرفت بشری است:

عَلَمَ اسْمَا، اَعْتَبَارَ آدَمَ اسْت

حکمت اشیا حصار آدم است

(همان، ۱۳۷۰: ۹۸)

نام‌گذاری اشیاء کنایه از ساختن مفهوم در محیط و اندوختن تجربه است و در کلّ مسخر کردن هستی است. پس او (انسان) می‌تواند بر هستی مسلط و همه آن را مسخر خویش سازد. اقبال، آزاد شدن انسان را از قید ادیان و پرستش شاهان و آزادی و حرّیت او را به وسیله دین اسلام می‌داند:

از قیام بی‌حضور من می‌پرس

از سجود بی‌سرور من می‌پرس

جلوه حق گرچه باشد یک‌نفس

قسمت مردان آزاد است و بس

مردی آزادی چو آید در سجود

در طوافش گرم‌رو چرخ کبود

(همان: ۴۰۶-۴۰۷)

او تأکید دارد که انسان باید تلاش و تقلّایی در جهان خاکی کند و با کسب حرّیت و آزادی، خود را به مقام خلیفه (۳) خداوند برساند.

او می‌گوید ابتدا باید «من» یا «خود» بتواند خود را اثبات کند و به اراده خویش و توانایی‌هایش پی‌برد. به عبارت دیگر، خود را کشف کند. یا به این برسد که به «اراده خویش و توانستن» خود ایمان بیاورد. معتقد است در کوششی که «من» برای چیزی «بودن» دارد، وقت و فرصت نهایی خویش را می‌یابد تا وجود را مستحکم سازد و «من هستم» اساسی‌ترین را به دست آورد که دلیل واقعی و عینی بودن خود را در «من می‌اندیشم» دکارت (۴) نمی‌یابد؛ بلکه در «من می‌توانم» کانت کشف می‌کند. (رک، همان، ۱۳۷۹: ۳۰۷-۳۰۸)

خُنْکِ رُوزِی که گیری این جهان را

شکافی سینه نه آسمان را

گذارد ماه پیش تو سجودی

برو پیچی کمند از موج‌دودی

درین دیر کهن آزاد باشی

بتان را بر مراد خود تراشی

به کف بردن جهان چارسو را

مقام نور و صوت و رنگ و بو را

فزونش کم‌کم او بیش‌کردن

دگرگون بر مراد خویش‌کردن

به رنج و راحت او دل‌ن بستن

طلسم نه‌سپهر او شکستن

فرورفتن چو پیکان در ضمیرش

ندادن گندم خود با شعیرش

شکوه خسروی این است این است

همین ملک است کو توأم بدین است

(همان، ۱۳۷۰: ۱۶۲-۱۶۳)

در خصوص ایمان آوردن به اراده خویش و توانستن، باید گفت که اقبال از افراد متدینی بود که پدرش، نورمحمد، نیز از افراد دینداری به شمار می‌رفت. عبادت بشر را در پیشگاه خداوند عین آزادی دانستن او، نه فقط به سبب تربیت خانوادگی مذهبی اوست؛ بلکه علامه، در مطالعه‌های فلسفی، فرهنگی و اجتماعی خود کاملاً این مسئله را می‌کاوید و در نظام فکری خود آنها را تثبیت می‌کرد. برای اثبات این ادعا، مثال بسیار واضحی از شعر او ذکر می‌شود که او - در عین سنی بودن - چگونه به دور از هر نوع تعصب و قضاوت‌های یک‌سویه، شخصیت امیرالمؤمنین، علی (ع)، و امام حسین (ع) را شناخت و تا لحظه مرگ بر آستان آنان حرمت نهاد و آنان را مظهر حریت، آزادی و آزادی دانست. به این آیات در خصوص امام حسین و قهرمانی او در کربلا توجه کنید:

ناق‌ه‌اش را ساربان حریت است
 عشق با عقل هوس‌پرور چه کرد
 سرو آزادی ز بستان رسول
 معنی ذبح عظیم آمد پسر
 دوش ختم‌الم‌رس‌لین نعم‌الجمل
 شوخی این مصرع از مضمون او
 همچو حرف قل‌ه‌والله در کتاب
 این دو قوت از حیات آمد پدید
 باطل آخر داغ حسرت‌میری است
 حریت را زهر اندر کام ریخت
 چون سحاب قبله باران در قدم
 لاله در ویرانه‌ها کارید و رفت
 موج خون او چمن ایجاد کرد
 پس بنای لاله گردیده است
 خود نکردی با چنین سامان سفر
 یعنی آن اجمال را تفصیل بود
 مقصد او حفظ آیین است و بس
 پیش فرعونی به سر افکنده نیست

عشق را آرام جان حریت است
 آن شنیدستی که هنگام نبرد
 آن امام عاشقان پور بتول
 الله الله بای بسم‌الله پدر
 بهر آن شهزاده خیرالم‌ل‌ل
 سرخ‌رو عشق غیور از خون او
 در میان امت کیوان‌جناب
 موسی و فرعون و شیبیر و یزید
 زنده حق از قوت شیبیری است
 چون خلافت رشته از قرآن گسیخت
 خاست آن‌سر جلوه خیرالامم
 بر زمین کربلا بارید و رفت
 تا قیامت قطع استبداد کرد
 بهر حق در خاک‌و‌خون غلطیده است
 مدعایش سلطنت بودی اگر
 سرّ ابراهیم و اسماعیل بود
 تیغ بهر عزت دین است و بس
 ما س‌والله را مسلمان بنده نیست

نقش الا الله بر صحرا نوشت
رمز قرآن از حسین آموختیم
شوکت شام و فر بغداد رفت
تار ما از زخمه‌اش لرزان هنوز

سطر عنوان نجات ما نوشت
ز آتش او شعله‌ها اندوختیم
سپوت غرناطه هم از یاد رفت
تازه از تکبیر او ایمان هنوز
(همان: ۷۴-۷۵)

۲. ۱. بر تریبون انسان بر تمام کاینات مخلوق خداوند به سبب عقل است

برتری انسان بر تمام کاینات به کمک نیروی عقل است و گذر او از حدودی که آنها برای انسان ایجاد می‌کنند و او را در بند خود نگه می‌دارند، با این مؤلفه به دست می‌آید. اقبال گوید: «در تاریخ تکامل عقلی یک قوم، معنی هر حادثه فقط در پرتو شرایط فکری و سیاسی و اجتماعی آن حادثه به درستی دریافت می‌شود و اگر این شرایط در میان نباشد اساساً ضرورت ظهور آن حادثه پیش نمی‌آید.» (همان، ۱۳۸۰: ۸۸)

در آن عالم که جزو از کل فزون است
زمانی با ارسطو آشنا باش
و لیکن از مقام شان گذر کن
به آن عقلی که داند بیش و کم را
جهان چند و چون زیر نگیین کن
ولیکن حکمت دیگر بیاموز
مقام تو برون از روزگار است

قیاس رازی و طوسی جنون است
دمی با ساز بیکن هم‌نوا باش
مشو گم اندر این منزل سفر کن
شناسد اندرون کان و یم را
به گردون ماه و پروین را مکین کن
رهان خود را از این مکر شب و روز
طلب کن آن یمین کو بی‌سار است
(همان، ۱۳۷۰: ۱۶۶)

در اندیشه و شعر اقبال دو مفهوم «عقل» و «عشق» همیشه در تقابل و در برخی از موارد در حال ستیز و جدال بوده‌اند. او خود را «فیلسوف عاشق» می‌داند:

ز شعر دلکش اقبال می‌توان دریافت
که درس فلسفه می‌داد و عاشقی ورزید
(همان: ۲۴۸)

اما هنگام بحث در خصوص مسایل مربوط به انسان و تثبیت نظام و شیوه تفکر خود به عقل‌گرایی و به اصطلاح اروپاییان به راسیونالیسم (Rationalism)

گرایش فراوان دارد و در بیشتر ابعاد از جمله در خداشناسی، وجود پیامبر، انسان و ... عقل را بارزترین وجهه تفاوت انسان با دیگر موجودات قرار داده و درخصوص آن اشاره کرده است. عقل نعمتی است که مخصوص انسان است. به این سبب تمام فرشتگان در برابر انسان سجده کردند:

نی برون از نیستان آباد شد	نغمه از زندان او آزاد شد
عقل ندرت کوش و گردون تاز چیست	هیچ می دانی که این اعجاز چیست؟
زندگی سرمایه دار از آرزوست	عقل از زایدگان بطن اوست

(همان: ۱۴)

۳.۱. تقلید مؤلفه ای کاملاً ضد آزادی است

تقلید، جداسدن از یکی از هسته‌های مرکزی هویت فردی یا هویت فرهنگی است. اقبال در سروده‌هایش، تقلیدگرایی (conventionalism) و پیروی از قراردادهای خودکشی توصیف می‌کند. (رک، عبدالکریم، ۱۳۷۰: ۹۶):

چه خوش بودی اگر مرد نکویی	ز بند پستان آزاد رفتی
اگر تقلید بودی شیوه خوب	پیامبر هم ره اجداد رفتی

(اقبال لاهوری، ۱۳۷۰: ۲۷۲)

هنگام بحث از ایماژهای شعری اقبال که طبیعتاً باید زاینده تخیل او باشند و ممکن است در برخی موارد، چندان ارتباط دوسویه‌ای با عقل و منطق انسانی او نداشته باشند- باید به عقل و منطق و به فلسفه و مبانی مهم و بنیادی آنها رجوع کرد. او کسی است که فلسفه «خودی» را به وجود آورد. و درباره «آزادی» و مفاهیم و جنبه‌های گوناگون آن نظر داد. پس طبیعی است که «تقلید» و «دنباله‌روی» دیگران را کاملاً مغایر با شأن انسانی بداند و همیشه از دیدن آن در میان انسان‌ها، حالت قهر و خشمی به وی دست دهد. او در پی انسان آزاد است که خدا را از طریق خود بیدار شده‌اش فهم می‌کند. کسانی که بدون هیچ تحقیق و کوششی، دنبال تقلید یا اقتباس از افکار دیگران می‌روند، خودشان زحمت نمی‌کشند و فقط از دیگران تقلید می‌کنند. این مسئله را باید عامل بردگی انسان تلقی کرد. بردگی یا استثمار انسان از انسان، خطرناک‌ترین عامل رشد انسان است. هیچ چیز خطرناک‌تر از این عامل نیست. نظام بردگی انسان را تا مرحله

حیوانیت پایین می‌آورد. نظام‌هایی که جوامع ضعیف را به بردگی می‌کشند با انسانیت مخالف هستند. (رک، رضوی‌نژاد، ۱۳۸۱: ۱۳۶-۱۳۵)

۱. ۴. آزادی، مثل اعلای آزادی و حریت انسان است

اقبال، آزادی و آزادی را وظیفه‌ای دینی و مذهبی می‌پندارد. در مباحث پیشین نیز دیدیم که او حتی درخصوص عبدبودن انسان در برابر خدا و کمال آزادی‌ای که این‌نوع بندگی به دست می‌دهد، نظریه‌پردازی کرده، مضاف بر اینکه آزادی را در دیگر جنبه‌های زندگی انسان کاویده است. پس در ذهن و زبان او، هر انسانی که پیش کسی یا چیزی - غیر از خدا و با آگاهی و شعور کامل - سر خم کند، نفرت‌انگیز و وحشت‌آور است. اقبال به همان اندازه‌ای که از استبداد و بردگی نفرت دارد، از آن‌گروه نیز که استبداد و بندگی غیر را تحمل می‌کنند، رویگردان است. وی آزادی را وسیله تزکیه نفس می‌داند و با علو طبع، هرگونه شغل و مقامی را که باعث قید و بند او و مانع آزادی باشد، رد می‌کند. اقبال بر آن است که لازمه آزادی و حریت آن است که انسان در عمل باید یک‌تکیه‌گاه ذهنی عمیقی داشته باشد تا به وسیله آن بتواند در خود تغییرات لازم را به وجود آورد. البته اگر چنین حالی دست داد، جهان تحت تأثیر اراده او خواهد بود و تقدیر حیات، تقدیر او خواهد شد:

خدا آن‌ملتی را سروری داد که تقدیرش به دست خویش بنوشت

به آن‌ملت سر و کاری ندارد که دهقانان برای دیگران کشت

(اقبال لاهوری، ۱۳۷۰: ۱۹۴)

در بسیاری از موارد، آزادی انسان را به صورت شاهین به تصویر می‌کشد:

ای نگاه تو ز شاهین تیزتر گرد این‌ملک خدادادی نگر

پس بگیر از باده من یک‌دوجام تا درخشی مثل تیغ بی‌نیام

(همان: ۴۲۸-۴۲۹)

بگذر از کاوس و کی ای زنده‌مرد طوف خود کن گرد ایوانی مگرد

از مقام خویش دورافتاده‌ای کرکسی کم کن که شاهین زاده‌ای

مرغک اندر شاخسار بوستان بر مراد خویش بندد آشیان

تو که داری فکرت گردون‌مسیر

خویش را از مرغکی کمتر مگیر

(همان: ۳۹۹)

انسان آرمانی اقبال کسی است که صفات شاهباز را دارد. «اقبال در نامه‌ای به یکی از دوستانش می‌نویسد: شاهباز از نظر من نمادی است از کسی که تمامی خصوصیات فقر [در اصطلاح اقبال] در او مجسم می‌شود. اولاً مناعت طبع دارد و بسیار بامتن است و از صید حیوان دیگری ارتزاق نمی‌کند. ثانیاً زندگی آزادی دارد و از همین‌رو آشیانه نمی‌سازد. ثالثاً بسیار بلندپرواز است. دیگر آنکه تنهایی را دوست دارد و سرانجام اینکه نگاه نافذی دارد.» (بقایی، ماکان، ۳۸۲؛ قلندر شهر عشق: ۲۷۱)

هنگامی که انسان آزادی و آزادگی خود را از دست می‌دهد از شأن و مرتبه وجود انسانی نزول می‌کند. یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های ذهنی اقبال، آزادگی انسان در تمام وجوه انسانی - اجتماعی - سیاسی - فرهنگی و جز اینها است. هم در شعر و هم در نثرش تأکید کرده است که انسان باید راه هرگونه غلامی و بندگی را بر دیگران و تحت هر نام و یا به سبب هر موضوعی ببندد. به این ابیات توجه کنید:

هنوز اندر جهان آدم غلام است

نظامش خام و کارش ناتمام است

غلام فقر آن‌گیتی‌پناهم

که در دینش ملوکیت حرام است

(اقبال لاهوری، ۱۳۷۰: ۴۶۴)

آدم از بی‌بصری بندگی آدم کرد
یعنی از خوی غلامی ز سگان خوارتر است

گوهری داشت ولی نذر قبا و جم کرد
من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد

(همان: ۲۳۹)

رزق خود را از کف دونان مگیر

یوسف استی خویش را ارزان مگیر

گرچه باشی مور هم بی‌بال و پر

حاجتی پیش سلیه‌مانی مبر

راه دشوار است سامان کم بگیر

در جهان آزاد زی آزاد میر

(همان: ۱۰۶)

اسلام، آزادی کامل از قید محدودیت‌ها را تجویز نمی‌کند؛ اما انسان، شخصیت آزادی است که به مسئولیت خود، بار امانت را پذیرفته است. انسان آزادی را به طیب خاطر پذیرا شده و برخلاف عقیده سارتر، محکوم به قبول آزادی

نگریده (۵) و علیرغم ادعای یاسپرس، آزادی را به عنوان سوغاتی از معراج خویش نیاورده است. یاسپرش عقیده دارد که انسان موجودی خودساخته نیست و آزادی او از خودش سرچشمه نمی‌گیرد. ما از عالم تعالی به خویش سپرده شده‌ایم. خدا فقط از میان آزادی سخن می‌گوید. اقبال این نکته را می‌پذیرد که خدا فقط از میان آزادی سخن می‌گوید. به همین سبب، اقبال سجده بردگان و تواضع گدایان را به چیزی نمی‌گیرد؛ زیرا بنده غیر در برقراری رابطه با خدا مختار نیست. نماز وسیله وصول به فناپذیری و اسلحه پیروزی بر محدودیت‌ها و مضایق از طریق شناخت و امکانات نامحدود نفس انسانی است. تنها یک وجود آزاد است که قدرت سیر در ماورای قیود زمان را دارد. آزادی یعنی خلاقیت. اقبال از این نظر که انسان را موجودی خودساخته می‌داند با یاسپرس اختلاف عقیده دارد. اقبال نظریه ابن عربی درخصوص خودساختگی یا به عبارت بهتر، خلاقیت نفس انسان را به شعر ترجمه کرده است. ابن عربی بر این اعتقاد است که آنچه انسان به زبان استعداد از خدا خواسته به او عطا شده است و این خود انسان بود که فردیت و آزادی را برگزید. (رک. وحیداختر، ۱۳۶۴: ۴۱۱-۴۱۲)

۲. آزادی فکر

آزادی فکر از دیگر مبانی مفهوم «آزادی» در شعر و اندیشه علامه اقبال لاهوری است. اقبال این عقیده را در جاهای مختلف اظهار کرده است که اولین گامی که انسان در راه ارتقاء معنوی برمی‌دارد «تردید و نفی» همه چیز که وجود خارجی و داخلی دارند، است. ردّ و انکار، قوه تشخیص و آزادی فکری انسان را نشان می‌دهد. مقام «نفی» و «انکار» در خط سیر ارتقا و تعالی بشر، مقام مهم و طبیعی است؛ ولی از این مقام باید به طرف راه «اثبات» گام‌زن شویم؛ زیرا در مقام نفی نمی‌توان توقف کرد. آن طرف الا کاینات وسیعی وجود دارد و چیزهای مثبت در انتظار ماست. در ضرب کلیم درخصوص آزادی فکر گفته است:

آنهایی که سلیقه فکر و تدبیر ندارند/ آزادی افکار آنها را تباه می‌کند/ اگر افکار انسان خام باشد آزادی افکار/ او را به شکل یک بهیمه درمی‌آورد. (اقبال لاهوری، ۱۹۵۷: ۷۶)

۳. آزادی اسلامی - انسانی

اقبال به آنان که به اسم آزادی فکر و به بهانه‌های تجدید افکار اسلامی اوامر و نواهی قرآن و تعلیمات صریح اسلامی را به میل خودشان تعبیر و تحریف می‌کردند، تاخته است. در هندوستان در نتیجه نفوذ غرب این مرض عمومیت پیدا کرد و اقبال به کرات توجه مسلمان‌ها را به این خطر جلب نمود. در قطعه زیر به کنایه لطیف و به نظر مؤثری بیان می‌کند که مسلمانان در تأویل و تعبیر قرآن و تعلیمات اسلامی آزاد هستند؛ ولی خود دین اسلام اجازه توسعه و تلقین ندارد:

هیچ کس نمی‌تواند جلو مسلمانان را بگیرد/ حریت افکار برای همه کسی نعمت خداداد است [یعنی هیچ کسی حق ندارد که از هرچه مسلمان اظهار عقیده کند، ایراد بگیرد]/ اگر او مایل باشد می‌تواند صنم‌های فرنگ را در کعبه آباد کند/ [او نیز حق دارد] که قرآن را بازیچه تأویل بسازد/ و یک شریعت تازه را ایجاد کند./ در مملکت هند این تماشای عجیب است/ که اسلام در آنجا محبوس است؛ ولی مسلمان آزاد است. (همان: ۶۰-۶۱)

۳. ۱. آزادی زنان

مسئله «آزادی زنان» در غرب نکته‌ای است که باید در ادامه همین بحث اضافه کرد. اقبال می‌گوید که آزادی فرنگی با روحیه حقیقی زن سازگار در نمی‌آید و خود زن با این حقیقت آشناست و باید خودش برای جلوگیری از فساد جامع کمک کند و این حقیقت را آشکار سازد که بزرگ‌ترین و مقدس‌ترین وظیفه زن در زن بودن است:

من نمی‌توانم در این خصوص قضاوت خود ابراز نمایم/ با اینکه من خوب می‌دانم که این زهر است و آن قند است/ اگر بیان کنم مورد عتاب خواهم شد/ زیرا فرزندان تهذیب! قبلاً از من رنجیده‌اید/ این راز را باید خود بصیرت زن فاش کند/ زیرا مردان خردمند از حل آن معذور و مجبور هستند/ باید تشخیص بدهند که کدام یکی در آرایش و قیمت افزون است/ آزادی نسوان یا گلوبند زمرّد؟ (همان: ۹۴-۹۵)

در فاصله دوجنگ جهانی، روابط خانوادگی دستخوش تزلزل شده بود. اقبال مؤمن و معتقد، نگران این اوضاع گردید. ارزش‌های دینی درهم‌ریخته و

همه چیز ویران شده بود. آنچه بیش از هر چیز در این میانه به چشم می خورد سرنوشت زن، این ظریف ترین موجود الهی در خانواده و جامعه بود که خرد می شد و نابود می گردید. اقبال احساس کرد در این فاصله گویی چندین قرن گذشته است و ناگهان همه چیز در یک نسل فروریخته است. بنابراین یکی از آثار طبیعی انحرافات ناشی از جنگ، فروریختن ارزش های اخلاقی و خانوادگی بود که همواره زن حامل آن است. (رک، کامران مقدم صفیاری، ۱۹۸۹: ۲۳۲)

۴. آزادی سیاسی (= دموکراسی)

هنگام تعریف واژه و یا اصطلاح آزادی، گفتیم که یکی از معانی و یا یکی از دامنه های شمول آزادی، دموکراسی است. علاوه بر دموکراسی (یعنی حکومت مردم) در غرب شاهد خیزش ها و یا طرز تفکرهای خاصی در خصوص انسان هستیم که در بسیاری از موارد ارتباط تنگاتنگی با هم پیدا می کنند. یکی از آنها انسانمداری است. اومانیزم (Humanism) به معنی انسان گرایی و انسانمداری، اصطلاحی است که پس از رنسانس به وجود آمد. هرچند اومانیزمها در هر دوره ای در اروپا وجود داشتند؛ ولی آلمانی ها پس از رنسانس آن را مصطلح کردند. رک، (دیویس، ۱۳۷۸: ۱۵)

این اصطلاح تعریف های درازدامنی دارد به عنوان مثال یاکوب بورکهارت، اومانیزم را کشف جهان و انسان خوانده است. (همان: ۲۲) ادوارد سعید که به بحث اومانیزم و قلمروهای آن بسیار علاقه مند بود، درباره آن نوشته است: «اومانیزم توجه خود را معطوف به تاریخ مادی و دنیوی انسان می کند، به محصول کار انسان و توانایی او برای بیان تفصیلی. اومانیزم، دستاوردهای شکلی و صورت مند اراده و عاملیت انسان است. اومانیزم نه نظام است و نه نیروی غیر شخصی، همچون بازار یا ناخودآگاه، هرچند ممکن است به کارآیی هر دو اعتقاد داشته باشیم.» (سعید، ۱۳۸۵: ۲۸)

پس از گسترش اومانیزم در اروپا و آمریکا به موازات تحولاتی که در مفهوم انسان و طرز تلقی روشنفکران و سیاستمداران از موقعیت انسان به وقوع پیوست، تغییرات و تحولات زیادی نیز در اومانیزم راه یافت و در حوزه های متنوعی چون اومانیزم اقتصادی، نظامی، سیاسی، علمی، دینی و اومانیزم لیبرال و جز اینها به کار رفت. اومانیزم تا اندازه ای واکنش در مقابل استبداد کلیسایی و تا

اندازه‌ای تلاش به منظور یافتن نقطه وحدت برای کلیه افکار و کردار انسان در چارچوب ذهنی بود که به آگاهی از قوه فائقه خود رجوع می‌کرد. (رک، دیویس، ۱۳۷۸: ۳۱)

اومانیسیم، پس از تعلیمات مارکسیستی مارکس، در اروپا به عنوان اومانیسیم کمال یافته و معادل طبیعت‌گرایی و به عنوان راه حل اساسی تضاد میان انسان و طبیعت به کار رفت. حاصل تفکر اومانستی غرب، توجه بیش از پیش انسان به امیال و نفسانیات خود شد. او به خود اجازه داد تا با زیر پا گذاردن قوانین و اصول اخلاقی، برای رسیدن به منافع فردی، دیگران را قربانی خواسته‌های خود کند و با نابودی روح معنویت در نهاد آدمی از او حیوانی درنده‌خو سازد که حتی از کشتار هم‌نوعانش ابایی نداشته باشد.

به عقیده اقبال، چیزی که انسان را در عین آزادی از قیود شریعت و اخلاق، اسیر بندهای منیت کرده، دین‌ستیزی و ضدیت با خداوند است و آنچه ناآگاهان را به غلط می‌اندازد بنای خیره‌کننده و ظاهر زیبای آن است. تمدن جدید با زیر پا گذاشتن قوانین اخلاقی، انسان را آزاد گذاشت تا به میل خود غرایز نفسانیش را ارضا کند و این امر تا آنجا پیش رفت که فساد و بی‌بند و باری به معضلی بزرگ در جوامع غربی تبدیل شده است. مشخصه کشورهای متمدن غربی، آزادی جنسی است و انسان‌های گرفتار در این منجلاب گرچه در ظاهر نیازهای خود را ارضا می‌کنند؛ اما روح تشنه و چشمان بی‌فروغشان از نیازی عمیق خبر می‌دهد. (رک، رضوی‌نژاد، ۱۳۸۱: ۱۹۴-۱۹۵)

اقبال لاهوری با مشاهده نتایج این طرز تفکرها و مکتب‌ها و تئوری‌های انسان در جهان غرب، درخصوص آزادی سیاسی و دموکراسی و ارتباط آن با انسان و اومانیسیم بیشتر و بیشتر توغل می‌کرد و جنبه‌های منفی و احياناً مثبت آن را تشریح می‌کرد. اقبال، آزادی هر ملت را مقدمه استقلال آنان می‌داند. از دیدگاه وی، امکان ندارد که کشوری بدون نظام مردم‌سالار (= دموکراسی) بتواند استقلال خود را حفظ کند؛ زیرا که یک هیئت حاکمه مستبد که در میان توده‌های مردم از محبوبیت برخوردار نیست چاره‌ای ندارد که برای ادامه حاکمیت خویش به بیگانگان متوسل شود. در نوامبر ۱۹۹۸ (آبان ۱۳۷۷) دکتر جاوید، فرزند علامه اقبال، در همایش و کنگره‌ای، مقاله «اقبال و گفتگوی تمدن‌ها» را قرائت کرد و در بخشی از آن گفت: «اقبال تأکید می‌کند که هدف اصلی اسلام، تشکیل

دموکراسی روحانی است. او نخستین مسلمان در شبه‌قاره هند بود که دولت اسلامی را به عنوان دموکراسی روحانی تعریف کرد. به تعبیر دیگر، به نظر او تنها دولتی واقعاً اسلامی است که در آن کلیه عقاید و فرق و معتقدات برخوردار از آزادی مساوی و سعه نظر و احترام و پذیرش واقعی می‌باشند.» (اقبال، ۱۳۷۷: ۳۸)

در واقع آزادی‌گری در غرب تمایل به آن دارد که همچون نیرویی متلاشی‌کننده عمل کند و اندیشه نژادی که اکنون بیش از هر زمان دیگر با نیرومندی در جهان اسلام کار می‌کند ممکن است بالاخره وسعت نظر انسانی را که ملت‌های مسلمان از دین خود فراگرفته بودند، محو کند. (رک، آکوچیکیان، ۱۳۶۴: ۴۸۰)

چشم او یـنـظر به نور الله نیست	آه یورپ زین مقام آگاه نیست
حکمتش خام است و کارش ناتمام	او نداند از حلال و از حرام
دانه این می‌کارد آن حاصل برد	امتی بـر امت دیگر چرد
از تنش جان‌ربودن حکمت است	از ضعیفان نان‌ربودن حکمت است
پردۀ آدم‌دري، سوداگریست	شیوۀ ته‌ذیب نو آدم‌دريست
دانش و تهذیب و دین سودای خام	تا ته و بالا نگردد این نظام

(اقبال لاهوری، ۱۳۷۰: ۴۰۱-۴۰۲)

(برای اطلاع بیشتر در این خصوص رک، بقایی، ماکان، ۱۳۷۹؛ نظام آرمانی اقبال: ۳۶-۳۷)

دکتر جاوید اقبال در خصوص تفکر پدرش درباره غرب و مظاهر آن نوشته است: «اقبال از غرب‌گرایی روی گردان بود نه از تمدن و پیشرفت؛ زیرا هیچ‌راهی را برای بقای آن نمی‌دید. با همین زمینه فکری در اول ژانویه ۱۹۳۸ به مناسبت سال نو پیامی ایراد کرد که از رادیو لاهور پخش شد. ایشان گفت: عهد حاضر مفتخر است که از نظر علم و دانش و اختراعات علمی به پیشرفت‌های بی‌مانندی دست یافته است ... ولی با وجود این ترقیات، در این ایام جبر و استبداد شاهنشاهی نقاب دموکراسی، ملی‌گرایی، کمونیسم، فاشیسم و غیره را به صورت خود کشیده است و در پس این نقاب‌ها در چهارگوشه جهان، عزت و شرف و حریت انسانی چنان با خاک یکسان شده است که تیره‌ترین صفحات تاریخ جهان نمونه‌ای از آن را در بر ندارد ...» (اقبال، ۱۹۸۳، ج ۴: ۲۱۹)

اقبال معتقد است غرب با این ایده‌ها و نظریه‌هایی که درباره حکومت و

میزان مداخلهٔ انسان در آن دارد و آن را به صورت «بسته‌بندی‌شده» در اختیار انسان‌های جهان قرار می‌دهد و آنان بدون تفکر و نقد و تحلیل، آنها را می‌پذیرند، در واقع خط بطلانی بر آزادی انسان می‌کشد و آنان را دراصل غلام خود قرار می‌دهد. مردم ناآگاه و غیر متفکر نیز آن شعارها و «زینت‌ها» را معادل آزادی قلمداد می‌کنند و بیشتر و بیشتر به سمت آنها گرایش پیدا می‌کنند. اقبال از این دیدگاه نیز به انسان‌ها هشدار می‌دهد:

حریت می‌خواند او را بی‌بصر
پرده بر روی ملوکیت کشید
کار خود را پخته‌کرد و خام گفت
با کلیدش هیچ‌در نتوان گشود
تشنه می‌رو بر نم تاکش میفت
الـحذر از حرف پهلودار او
حفظ خود کن حبّ افیونش مکن
تا کند ضرب تو دریا را دونیم
(اقبال لاهوری، ۱۳۷۰: ۴۰۵)

می‌کند بند غلامان سخت‌تر
گرمی هنگامهٔ جمهور دید
سلطنت را جامع اقوام گفت
در فضایش بال و پر نتوان گشود
حریت خواهی به پیچاکش میفت
الـحذر از گرمی گفتار او
از خودی غافل نگردد مرد حر
پیش فرعونان بگو حرف کلیم

۴. ۱. آزادی از قید وطن

اقبال لاهوری نظریه‌ای دربارهٔ وطن دارد. در این دیدگاه او که به «انترناسیونالیسم» (= جهان‌وطنی) مشهور است مبانی مخصوصی وجود دارد. او چهارچوب و محدودیت‌هایی را که وطن برای انسان ایجاد می‌کند و جبراً او را در حصار مخصوصی قرار می‌دهد و با این وضعیت عرصه را برای آزادی او تنگ می‌کند، تشریح و تبیین کرده است. استاد شفیعی کدکنی در مقالهٔ مفصلی مفهوم وطن را در شعر شاعران معاصر کاویده و دربارهٔ انترناسیونالیسم اقبال نیز توضیحاتی داده است. (رک، شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲: ۳-۲۳)

هنگام مطالعه دربارهٔ آزادی در شعر لاهوری، شاهد ابیاتی هستیم که نشان‌دهندهٔ نظریهٔ جهان‌وطنی و آزادی از قید و بند وطن - با کیفیت و اصولی که اقبال مطرح کرده - است. او معتقد است که وطن، اساس ملت (= قوم) نیست و انسان برای رسیدن به آزادی متعالی باید این حصار فیزیکی و مهم‌تر از آن، حصار عقلی و تفکری را بشکند:

آنچنان قطع اخوت کرده‌اند
تا وطن را شمع محفل ساختند
جنتی جستند در بس‌القرار
این‌شجر جنت ز عالم برده است
دهریت چون جامه‌ی مذهب درید
آن فلارنساوی باطل‌پرست (۶)
نسخه‌ای بهر شهنشاهان نوشت
فطرت او سوی ظلمت پرده‌دوخت
بتگری مانند آزر پیشه‌اش
مملکت را دین او معبود ساخت
باطل از تعلیم او بالیده است
طرح تدبیر زبون فرجام ریخت
شب به چشم اهل عالم چیده است

بر وطن تعمیر ملت کرده‌اند
نوع انسان را قبایل ساختند
تا احلا قوما دارالبوار
تلخی پیکار بار آورده است
مرسلی از حضرت شیطان رسید
سرمه‌ی او دیده‌ی مردم شکست
در گل ما دانه‌ی پیکار کشت
حق ز تیغ خانه‌ی او لخت‌لخت
بست نقش تازه‌ای اندیشه‌اش
فکر او مذموم را محمود ساخت
حیله‌اندازی فنی گردیده است
این خسک در جاده‌ی ایام ریخت
مصلحت تزویر را نامیده است
(اقبال لاهوری، ۱۳۷۰: ۷۸-۷۹)

در پایان این قسمت، تذکر نکته‌ای ضروری است. نظریه‌ی انترناسیونالیستی او در پژوهش دیگری نیاز به بحث و گفتگو دارد. ذکر آن در این قسمت مقاله فقط جهت نشان‌دادن وجود چنین مؤلفه‌ای در مبانی فکری علامه اقبال لاهوری است.

تضاد با آزادی

مطالبی که درخصوص آزادی در ذهن و زبان اقبال تحلیل و جمع‌بندی کردیم و بنا به قول او - ما نیز چون او - از ذوق حضور و دریافت حضور دلکش و اغناکننده‌ی این علامه‌ی کم‌نظیر عصر، «طول دادم داستانی را»، مفاد و مبانی‌ای بود که در شعر - کلیات فارسی و «ضرب کلیم»، ترجمه‌شده - مطرح شده بود. هنگام مطالعه‌ی نظریات او در نوشته‌هایش، ملاحظه کردیم که مفهوم «آزادی» و بررسی و کاوش درباره‌ی آنها نیازمند زمان و آنگهی آگاهی و اشراف کامل به اندیشه‌های اوست. همین جمله‌ای که در خصوص اقبال ذکر کردم، مرا به یاد نوشته‌ای از اقبال‌شناس محترم ایرانی، آقای بقایی (ماکان) انداخت: «افکار اقبال - متأسفانه - نه در زمان او فهم شد و نه بعد از او. از همین روست که در نامه‌ای به عطیه فیضی می‌نویسد: اگر افکاری که در عمق روحم وجود دارند و

حرف‌هایی که در قلبم هستند عیان شوند، مطمئن هستم که مردم دنیا پس از مرگم تا حد پرستش دوستم خواهند داشت و احساس خود را نسبت به من با اشک‌هاشان نشان خواهند داد. **سونش دینار**» (بقایی، ماکان، ۱۳۸۲، (لعل روان): ۳۸۲)؛ اما برخی از افراد بر نظریات و اشعار اقبال درخصوص مدح و ثنای برخی از سیاستمداران، فیلسوفان و سایر افرادی که در برهه‌ای از تاریخ، انسانیت و شرف انسانی را با کارها و نظرهایشان لگدمال کرده‌اند، ایراد گرفته و نقدهای تندی برضد آنها نوشته‌اند. در مقدمه گزینش اشعار او می‌خوانیم: «... اقبال از طرفی رژیم‌های پادشاهی را بردگی‌آفرین می‌خواند و از طرف دیگر به مدح پادشاهان مرده و زنده می‌پردازد و از سلطان محمود غزنوی و نادرشاه افشار گرفته تا امان‌الله‌خان و محمدظاهرشاه افغان و رضاشاه پهلوی را محملی برای ستایشگری می‌کند. او از یک‌سو می‌گوید که در حکام، امید خیری نمی‌بیند و چشم به جانب عوام و توده مردم دارد و از سوی دیگر آتاترک و موسیلمینی را با لحنی احترام‌آمیز نصیحت می‌کند.

اقبال دستیابی به قدرت را سخت پسندیده می‌شمارد و تمام اندیشمندان ستایشگر اقتدار (همچون نیچه) را می‌ستاید تا جایی که منظومه اسرار خودی او موسیلمینی را شیفته خود می‌سازد؛ اما مشخص نمی‌کند که مهار این قدرت چیست؟ چگونه می‌توان از تبدیل شدن آن به فاشیسم جلوگیری کرد؟ چرا باید اندیشه او موسیلمینی را جذب کند؟ پاسخ‌های اقبال در حد کلیات باقی می‌ماند.»

(اقبال لاهوری، ۱۳۷۴: ۴۲)

نتیجه‌گیری

علامه محمد اقبال لاهوری، شاعر فیلسوف و یکی از نابغه‌های بشری عصر ماست. نبوغ فکر و ذهن او از هدیه‌های الهی در حق بنده‌ای چون اوست و ما نیز به سبب این هدیه باید خدا را سپاسگزار باشیم. قدرت شناخت و فرایند فکر او تا آخرین لحظه زندگی دوام داشت و او با وجود بیماری‌های چشم و گوش و قلب، همچنان از تیزهوشی برخوردار بود و هیچ‌وقت به حال خود رها نشد؛ فقط آخرین شب زندگی، فرزند خود را شناخت. دکتر جاوید، با صداقت تمام از پدرش می‌نویسد: «... نتیجه مشورت پزشکان را از اقبال مخفی نگاه داشتند؛ ولی او بسیار تیزهوش بود. با دیدن وضع دوستان، اطمینان پیدا کرد، وقت مرگ فرارسیده است. چندروز پیش وقتی شخصی در مورد حال و سلامتی وی اظهار نگرانی می‌کرد، او گفت: من از مرگ نمی‌ترسم، سپس این شعر را خواند:

نشان مرد مؤمن با تو گویم

چو مرگ آید تبسم بر لب اوست

لذا آن شب او بیش از اندازه بشاش بود. جاوید نزدیک ساعت ۹ به اطاق وی آمد؛ ولی اقبال او را نشناخت. پرسید، کیست؟ نویسنده پاسخ داد: جاوید. خندید و گفت: جاوید شو و نشان بده تا بپذیرم...» (اقبال، ۱۹۸۷: ۲۷۲)

شاید در بادی امر، نوشتن تمهید مدح آمیز در مبحثی به نام «نتیجه گیری» که لب کلام پژوهش را دربرمی گیرد، نامناسب جلوه کند؛ اما علت نوشتن مختصری از ویژگی های علامه، این است که او از نبوغ بسیار بالایی برخوردار بود و زمانی که عقاید و افکار خود را می نوشت یا می سرود، به نکات و ریزه کاری هایی توجه داشت که ناشی از فکر و عقل جامع الاطراف او بود. هنگامی که من پژوهنده لازم بود برای شرح و تحلیل شعر او، دست به دامن نوشته ها و نظریات او شوم، گاه در همین موضوع و همین محدوده کاری با مباحث و عمق تفکر و دیدگاه بی نظیر او مواجه می شدم که عجالتاً مبحثی به نام «آزادی» را رها می کردم و آن مسئله را در ذهن خود تجزیه و تحلیل می کردم تا از این طریق، نتیجه منطقی را کسب کنم و توضیح بیت یا تشریح نظر او را بیاورم. پرواضح است که بعضی از نکته هایی که با قلم خودم منبعث از اندیشه اقبال نوشته ام و یا در بعضی از قسمت ها، مستقیماً از زبان و قلم او بیان کرده ام، نیاز به توضیح دارند. اینها همه دلیل بر شاق بودن مسئله پژوهش درخصوص فکر و اندیشه علامه است. از طرف دیگر، خداوند هیچ دری را برای همیشه بسته نمی گذارد. شاید از نظر روانشناسی و یا چیز دیگر، مسئله قدری حل می شود. وقتی شعر او را مکرر در مکرر می خوانم و با «زبان» او آشنا می شوم، به نظر او نیز پی می برم؛ متنها شرح و توضیح همان بیت و موضوع فکری و اندیشه ای اقبال به زبان و شیوه گفتار او از آب درمی آید! تفسیر شعر اقبال با نظر اقبال!

مقداری «گرمی گفتار» و التذاذ معنوی حضور در بارگاه باشکوه اقبال را رها کنیم و لب کلام را درخصوص آزادی بگوییم. آزادی در شعر اقبال ذووجه است: انسان موجود آزادی خلق شده و خوردن میوه ممنوعه و هبوط او به زمین، گذر از مرحله غریزی و رسیدن به من آزاد است. او با تملک نفس، هر لحظه در حال نمو تدریجی است. قدرتی که خداوند متعال با آفرینش آزاد انسان در اختیار او نهاده است، ایجاب می کند که او بتواند با تفکر و خودآگاهی همه چیز را تسخیر کند.

دین اسلام، مظهر آزادی و حریت است. انسان با پی بردن به مبانی دین اسلام، در مدت عمر خود تمام تلاش و تکاپوی خود را در راه کسب آزادی خود به کار می گیرد و به هیچ عنوان و در هیچ اوضاع و احوالی خود را عبد، غلام و برده دیگری قرار نمی دهد، نه عبد انسان در برابر انسان، نه غلام انسان در برابر طبیعت و نفسانیات خود و نظریه ها و مکتب های بشری و نه برده سیاستمداران و حکومت کنندگان. تمام این مراحل معطوف به یک چیز است و آن اثبات «من می توانم» و «من» یا «خود» انسانی است.

اقبال با برخی از تم ها و مفاهیم تصوف اسلامی مخالفت و ستیز فراوان داشت. یکی از آنها مسئله تقدیر و مجبوربودن انسان در جهان خاکی است. به عقیده اقبال، پرورش «خودی» و «من آزاد» بشر می تواند او را رقم زننده تقدیر خود کند. وقتی به این مرحله رسد، به نهایت آزادی و آزادگی می رسد و در صورت از دست دادن این دو، از شأن انسانی خود نزول خواهد کرد.

مسایلی که مطرح شد مبانی اندیشه اقبال لاهوری در خصوص آزادی انسان بود؛ اما چیزهای دیگری اطراف او وجود داشت که خارخار ذهن او بود و فکر و اندیشه او را مدام به تکاپو و جنب و جوش وامی داشت. مسئله آزادی زنان، آزادی جنسی، اومانیسیم، دموکراسی غربی و ساخته و پرداخته شدن مکتب هایی به نام اسلام و اختلاف بنیانی داشتن با آن از جمله اینهاست.

یادداشت ها

۱- شعر دو مبنای اساسی دارد: لفظ و معنی. این دو عنصر جایگاه خاصی دارند و برای تشکّل قطعه ای هنری وجود هردو الزامی است. در هریک از مکتب ها و سبک های خاص ادبی، این دو عنصر فعلیت و رسالت مخصوصی دارند، یعنی در برخی از آنها رسالت اصلی پیام شعر به عهده معنی و در برخی دیگر به عهده لفظ است. در شعرهای فارسی اقبال، لفظ ها چندان قدرت و شکل دهی خاصی ندارند؛ اما معنی بسیار عمیق و فراگیر است به نحوی که هنگام خواندن شعر او، جوشش معنی، میدان تنگی را که الفاظ دارند وسیع می سازد و خواننده را کمتر به نقص ناشی از قدرت نداشتن الفاظ متوجه می سازد. برخی از منتقدان درباره معنی موجود در شعر او نوشته اند: «معنی به قدری در شعر اقبال قوی است که خواننده مجال پرداختن از معنی به لفظ را نمی یابد. با این همه،

ترکیباتی زیبا از اثر اندیشه اقبال، فرهنگ لغات و ترکیبات زبان فارسی را غنی ساخته است.» (فلاح رستگار، ۱۳۵۶: ۴۰۹)، یکی از مشکلات شعر اقبال و شاید یکی از ضعف‌های مهم هنر او این است که برای بیان افکار تازه خود اصطلاح خاصی ندارد. به عبارت دیگر، اقبال، افکار تازه خود را در قالب زبان سنتی ریخته است. با توجه به اینکه، فارسی، زبان سوم اقبال است و آشنایی او با این زبان از طریق مطالعه دیوان‌های شاعران فارسی‌گو بوده است. به همین سبب شعر او کاملاً تحت تأثیر شعر شاعرانی است که اقبال با آنان آشنا بود، یعنی تصویرهای شعری که آنان در شعر خود خلق می‌کردند اقبال نیز از آنان اخذ کرد؛ منتها برای بیان افکار پرشور آزادی‌خواهانه و بیان افکار انسان با فهم و شعور کشوری که زبان رسمی و ملی آن فارسی نیست. به سبب زبان مادری نبودن فارسی برای اقبال، او برای بیان نظرهای پرشور و اندیشه‌های بکر انسان قرن بیستمی خود، نتوانست به اصطلاح، زبان فارسی را رام خود کند و بتواند برای بیان نظرهای خود کمال استفاده را ببرد و همه خوانندگان شعر او بتواند از اندیشه‌های او بهره ببرند؛ حتی بتواند با آنها آشنا بشوند! به این ترتیب، اقبال به سبب کم‌توجهی و در برخی از موارد بی‌توجهی به «زبان» در شعر با نوعی ناکامی مواجه شد و برای بیان اندیشه‌های خود اصطلاحات گنگ و مبهمی ساخت که هر یک از آنها از نظر زبانی احتیاج به تفسیر و تعبیرهای دقیق دارند!! اقبال به این امر واقف بود. در نامه‌ای به سید سلیمان ندوی می‌نویسد: در زمینه شاعری نظریه ادب برای ادب هیچ وقت هدف من نبوده است. عجب نیست که نسل‌های آینده مرا شاعر تصور نکنند؛ زیرا هنر بی‌نهایت دقت می‌خواهد و این امر در اوضاع کنونی برای من محال است.

۲- استاد سید غلامرضا سعیدی درباره «خودی» و ارتباطی که با «آزادی» دارد توضیح و تشریح سودمندی دارند که ذکر آن در این مقاله ضروری است: «در فلسفه اقبال، اصطلاح خودی حاکی از وجدان (Conscious) یا شعور خودآگاه است و کلمه وجدان یا شعور به معنی بصیرت یا آگاهی نیست؛ بلکه عبارت از چیزی است که بصیرت و آگاهی از صفات آن شمرده می‌شود یا چیزی که به وسیله آن انسان می‌تواند دارای استعداد بصیرت و آگاهی بشود. آن چیز نور است؛ ولی شکل نور مادی را ندارد که بتوان آن را با این نور مقایسه کرد. نیز آن چیز «قدرت و نیرو» است؛ ولی نیروی مادی نیست و شباهتی به آن ندارد؛ بلکه یک نوع قدرت و نیروی نورانی و روشنی است که انسان در پرتو آن و از ناحیه آن زنده است. به این معنی، نوعی وجدان در حیوان نیز وجود دارد؛ ولی وجدان حیوان آزاد نیست؛ بلکه تابع غرایز تخلف‌ناپذیری است که به وسیله طبیعت خلق شده است؛ ولی بالعکس وجدان یا شعور انسانی بر غرایز حیوانی برتری و حکومت دارد.

نتیجه این آزادی وجدان یا شعور این است که ملاحظه می‌کنیم در انسان عامل و انگیزه‌ای است که او را وادار به جستجوی کمال می‌کند و به دنبال کمال می‌برد و هنگامی که انسان می‌کوشد تا عامل درونیش را برای تحصیل جمال و کمال تسکین دهد می‌تواند غرایزش را سرکوب کند. حیوان با داشتن وجدان یا شعور مخصوص به خود فقط فکر می‌کند و می‌داند و احساس می‌کند؛ ولی انسان نه فقط فکر می‌کند و می‌داند و احساس می‌کند؛ بلکه می‌داند که می‌داند و می‌داند که فکر می‌کند و می‌داند که احساس می‌کند. به عبارت دیگر، انسان به عمل و وجدانش آگاهی دارد. ما «خودی» یا ذات خویشتن را به وسیله حواس درک نمی‌کنیم؛ بلکه مستقیماً آن را درک می‌کنیم؛ ولی «خودی» یا ذات دیگری را فقط به کمک عملیاتی که آن ذات انجام داده یا به وسیله آثاری که از خود بروز داده است، درک می‌کنیم.» (سعیدی ۱۳۴۷: ۱۴۲-۱۴۴)

«حقیقت ساده فعالیت‌ها و عملیات عمدی و قصدی که در زندگی از ما صادر می‌شود به خوبی نشان می‌دهد که ما در آنچه با عمد و اراده و قصد و مطالعه انجام می‌دهیم از قید و تأثیر عوامل خارجی آزادیم. ما دائماً به طرف جلو پیش می‌رویم. به علاوه آزادی می‌تواند به طور مستقیم به ما الهام شود. بنابراین مشاهده می‌شود که آزادی فقط یک امر استدلالی یا استنتاجی و تصویری نیست. انسان هرچند در محیطی زندگی می‌کند که قبلاً برای او آماده شده است؛ مع ذلك قدرت آن را دارد که همان محیط را طبق اراده خودش شکل دهد و اگر آزادی وی در محیطی که زندگی می‌کند دچار اشکال شود، توانایی آن را دارد که به خود بپردازد. بنابراین مشکلات و موانع فقط این خاصیت را دارد که نیروی بصیرت و قدرت خودی را تشدید کند.» (همان، ۱۳۷۰: ۱۰۰)

۳- انسان خلیفه خداوند بر زمین و علم و دانش او از خداوند است. در آیه ۳۱ سوره بقره آمده است: «وَعَلَّمَ الْآدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ الْمَلَائِكَةَ فَقَالَ أُنَبِّئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». خداوند با دست‌های خود طینت انسان را شکل داد. درباره این موضوع، حدیث «خَمْرُ طِينَةِ آدَمَ بِيَدِي أَرْبَعِينَ صَبَاحًا» ذکر شده است. انسان، کسی است که با آفرینش او، افلاکیان به مقام و آفرینش او رشک و حسد بردند و باعث فتنه در میان آنان شد. انسان با خوردن گندم، از بهشت رانده شد. به صورت برهنه به سراندریب در جهان خاکی هبوط کرد. پس از گناهی که انجام داد در برابر خدا توبه کرد و گناه او بخشیده شد. به سبب گناه و متعاقب آن توبه‌ای که کرد، شرف و منزلت فراوانی را در پیشگاه خداوند یافت. پس از اینکه به زمین هبوط کرد، خلیفه خداوند در جهان خاکی شد؛ انسان باید به موقعیت خود در جهان توجه کند و از ظلم و ستم و بی‌عدالتی و اطاعت از غیر خدا بپرهیزد. فضل خدا، همیشه شامل انسان خواهد شد.

۴- «دکارت در اثبات (Cogito ergo sum) یعنی من فکر می‌کنم، پس هستم، دلایل زیادی می‌آورد که مثال‌هایی از آن انتخاب شده است. منظور من از فکر، تمام آن چیزی است که در ما می‌گذرد و ما وجود آن را بی‌واسطه در خودمان ادراک می‌کنیم. به این دلیل، نه فقط فهمیدن، خواستن، خیال‌کردن؛ بلکه حس کردن نیز چیزی جز فکر و اندیشه نیست ... من می‌بینم، می‌شنوم و احساس حرارت می‌کنم و این درست همان چیزی است که در من احساس نامیده می‌شود و آن هم دقیقاً چیزی به جز تفکر نیست.» (کاپلسون، ۱۳۸۲، ج ۸: ۹۳)

۵- «اگزستانسیالیست‌ها بشر را به معنی خلاق در نظر می‌گیرند. کیر کیگارد می‌گوید تنها در ذهنیت است که پابرجایی و استواری وجود دارد. ذهنیت‌گرایی او بدو به این مسئله نظر دارد که «من باید با خود چه کنم؟» برای او وجود یک‌فرد تنها حقیقت و واقعیت ابتدایی است. ذهنیت که به گونه‌ای پویا و تعمق‌گر باشد انسان را به خدا پیوند می‌زند. سارتر می‌گوید: ذهنیت‌گرایی را باید به دو معنی فهمید: از یک‌طرف ذهنیت‌گرایی به معنای آزادی ذهن هر فرد است و از طرف دیگر به این معناست که بشر نمی‌تواند از ورای ذهن بشری گذر کند. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که ذهنیت مطروحه در اگزستانسیالیسم از شهود برگسنی وسیع‌تر و به نظریه تجربه نفس اقبال نزدیک‌تر است. الحاد سارتر به واسطه آن است که او آزادی بشر را در خدا می‌بیند. برگسون، نفس (خودی) را به عنوان محصولی از زمان تلقی می‌کند، لذا طرح او از تکامل، نوعی جبریت و دترمینیسم را می‌پذیرد؛ ولی اقبال می‌گوید که نفس، خودی، مقدم بر زمان است و زمان در واقع از فعالیت نفس ناشی می‌شود. بدین ترتیب با این کلام خود مجدداً آزادی را از بند هرگونه جبریت و دترمینیسمی می‌رهاند.» (وحیداختر، ۱۳۶۴: ۴۲۰)

۶- مقصود از فلارنسای باطل پرست، ماکیاولی است.

کتابنامه

- آکوچیکیان، احمد. (۱۳۶۴). «اقبال، احیای تفکر دینی، دیدگاه در این احیا، انقلاب اسلامی»، در شناخت اقبال، به کوشش دکتر غلامرضا ستوده، تهران، دانشگاه تهران، ۴۵۷-۵۰۲.
- استوارت میل، جان (۱۳۵۸). رساله درباره آزادی، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اقبال، جاوید. (۱۳۷۷). «اقبال و گفتگوی تمدن‌ها»، ترجمه سیدعلیرضا نقوی، نشریه دانش، فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، شماره ۵۴ و ۵۵ (پاییز و زمستان) ۱۹۸۷. _____ . جاویدان اقبال زنده‌رود، ترجمه و تحشیه دکتر شهین‌دخت کامران

مقدم (صفیاری)، لاهور، اقبال آکادمی پاکستان.

اقبال لاهوری، محمد. (بی تا). احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، پایا. _____ (۱۳۷۹). بازسازی اندیشه دینی در اسلام، ترجمه محمد بقایی

(ماکان)، تهران، فردوس.

_____ (۱۳۸۰). سیر فلسفه در ایران، ترجمه امیرحسین آریان پور،

تهران، نگاه.

_____ (۱۹۵۷). ضرب کلیم، ترجمه دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی،

کراچی، اقبال آکادمی پاکستان.

_____ (۱۳۷۰). کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمه

احمد سروش، تهران، سنایی.

_____ (۱۳۷۴). گزیده شعرهای اقبال لاهوری، به کوشش شهرام

رجب زاده، تهران، قدیانی.

اکرم (اکرام). سیدمحمد. (۱۳۵۷). «اقبال و گوته»، یادنامه اقبال، به کوشش بهاءالدین

اورنگ، لاهور، چاپخانه ریپن، ۱۰۳-۱۲۱.

برلین، آیزایا (۱۳۸۰). چهارمقاله درباره آزادی، ترجمه محمدعلی موحد، تهران،

خوارزمی.

بقایی (ماکان)، محمد. (۱۳۷۹). «نظام آرمانی اقبال»، مجموعه مقالات همایش علامه

اقبال، تهران، اداره کل هماهنگی های وزارت امور خارجه، ۲۹-۴۱.

_____ (۱۳۷۹). اقبال با چهارده روایت، تهران، فردوس.

_____ (۱۳۸۲). لعل روان (شرح و بررسی تطبیقی غزل های اقبال)،

تهران، اقبال.

_____ (۱۳۸۲). قلندر شهر عشق (یازده خطابه و گفتمان درباره علامه

اقبال)، تهران، اقبال.

دیویس، تونی. (۱۳۷۸). اومانیسیم. ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز.

رضوی نژاد، میرابوطالب. (۱۳۸۱). مهاتما گاندی و اقبال لاهوری، دویشوای متفکر هند،

تهران، گوتنبرگ.

سعید، ادوارد. (۱۳۸۵). اومانیسیم و نقد دموکراتیک، ترجمه اکبر افسری، تهران، کتاب روشن.

سعیدی، سیدغلامرضا. (۱۳۴۷). اندیشه‌های اسلامی اقبال، قم، مؤسسه مطبوعاتی دین و دانش.

_____ . (۱۳۷۰). اندیشه‌های اقبال لاهوری، به کوشش و مقدمه سیدهادی خسروشاهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۵۲). «تلقى قدما از وطن»، الفبا، شماره دو، ۱-۲۶.

عبدالکریم، خلیفه. (۱۳۷۰). مولوی، نیچه، اقبال، ترجمه محمد بقایی (ماکان)، تهران، حکمت.

عرفانی، خواجه عبدالحمید. (۱۳۳۲)، تاریخ مقدمه، رومی عصر، تهران، کانون معرفت.

فلاح رستگار، گیتی. (۱۳۵۶). «اقبال و شعر فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم

انسانی دانشگاه فردوسی، مشهد، دوره سوم.

کاپلسون، فردریک. (۱۳۸۲). تاریخ فلسفه، جلد ۸، از بتام تا راسل، ترجمه بهاء‌الدین

خرمشاهی، تهران، سروش - علمی و فرهنگی.

کامران مقدم صفیاری، شهین‌دخت. (۱۹۸۹). نگاهی به اقبال، لاهور، اقبال آکادمی پاکستان.

معروف، محمد. (۱۳۸۲). اقبال و اندیشه‌های دینی غرب معاصر، ترجمه محمد بقایی

(ماکان)، تهران، قصیده سرا.

وحید اختر. (۱۳۶۴). «عناصر فلسفه وجودی در فکر اقبال»، ترجمه محمدمهدی رستمی

(شاهرودی)، در شناخت اقبال، به کوشش دکتر غلامرضا ستوده، تهران، دانشگاه تهران، ۴۰۳-

۴۲۷.

هلد، دیوید (۱۳۸۴). مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران، روشنفکران و

مطالعات زنان.

تاریخچه روابط سه هزار ساله ایران و حوزه شبه قاره

چکیده:

ایران و حوزه شبه قاره، از روزگاران بس کهن باهم روابط فرهنگی و مذهبی و نژادی و سیاسی و هنری و صنعتی داشته اند. دو ملت آریایی هند و ایران، هر دو خویشاوند و همخون و از یک گوهرند و حتی پیش از آنکه نیاگان این دو قوم آریایی به خاک ایران و هندوستان پای بگذارند، در کنار یکدیگر می زیستند و زبان و مذهب و نژاد واحد داشتند و پس از آن که از آسیای مرکزی، محل اولین خود کوچیدند و به سوی سرزمین های ایران و هند روی آوردند و هر یک در کشوری جداگانه وطن گزیدند.

واژه های کلیدی: ایران، شبه قاره، تاریخ، روابط، مذهبی، نژادی، فرهنگی، سیاسی، هنری، صنعتی.

این دو قوم آریایی، در ادبیات مقدس خویش از یکدیگر یاد کردند. در کتاب «اوستا» نام هند آمده و از شمال هند توصیف هایی شده است. کتاب «ریگ ودا» نیز به ایران اشاراتی دارد و در آن کتاب ایرانیان نخست بانام «پرشوه» و بعد «پرشیکهه» خوانده شده اند و «پریتهو، پرشهو» مذکوره در «ریگ ودا» ظاهراً «پارت» ها و پارس ها می باشند. (۱)

پس از جدا شدن این دو قوم از همدیگر اولین روابط سیاسی میان ایران و هند در زمان داریوش هخامنش (۵۲۲ - ۴۸۶ قبل از میلاد) بر اثر توسعه قلمرو هخامنشیان برقرار شده است (۲). داریوش، فقط قسمتی از پنجاب را مسخر ساخت، اما فرهنگ هخامنشی تا به دل هندوستان رسید. بنا برگفته وینسنت سمیت (Vincent Smith) امپراطوری باشکوه ایران جلو چشم چندره گوپته و هموطنان او بود و اداره های حکمرانی و مراسم دربار هند نمونه خوبی از ایران

* - رئیس بخش فارسی ، دانشگاه جی.سی. لاهور

بوده است و لقب استانداران هندی نیز تا اواخر قرن چهارم میلادی، همان کلمه «ساتراپ» بود. (۳)

معلوم است در ایران هخامنشی خر سواری رواجی تمام داشت و جنبه کاران به تراشیدن موی سر آنها مواخذت می کردند. در هندوستان عصر چندره گپته نیز خر سواری عوام و سر تراشی جنبه کاران مرسوم بود. امپراتوران گوپته مانند پادشاهان هخامنشی، موی سر را در روز میلاد رسماً می شستند و جشنی در تالار صد ستون منعقد ساخته، یک دست خلعت به اعیان می بخشیدند. این تالار از حیث صنعت معماری تقلید از تالار استخر بود. همچنین ستون های سنگی یکپارچه اشوک تقلید کامل است از سر ستون های تخت جمشید. (۴)

این روابط، تا پایان عهد هخامنشیان ادامه داشته است و بر اثر حمله اسکندر مقدونی از هم گسسته است. اسکندر در ۳۲۷ ق.م. هند و سند را که جزو متصرفات هخامنشیان بود به قلمرو خود ضمیمه کرد، بعد از انقراض سلوکیان، ایران و هند هردو، از سلطه یونانیان به در آمدند و در ایران خاندان اشکانی زمام امور را به دست گرفت. (۵)

در دوره اشکانی (۲۵۰ ق.م / ۲۲۶ م) به علت نبردهای مداوم که میان ایران و روم در جریان بود، روابط سیاسی ایران و شبه قاره موقتاً قطع شد. در عهد ساسانیان (۲۲۴ - ۶۵۲ م) بار دیگر ارتباطی میان ایران و هند برقرار گردید. بنابر کتب تاریخ و افسانه ها، بلاش شاهزاده ساسانی و بهرام گور در سال ۳۳۰ م برای مطالعه آیین های کشورداری به هند سفر کرده و مدتی در آن دیار مانده اند. «شاهنامه فردوسی» از آن منابع ادبی است که این سفر را تأیید می کند. فردوسی در «شاهنامه» از روابط بهرام گور با شنگل شاه هند سخن به میان می آورد. «کلیله و دمنه» هم که زاده اندیشه هندی است و در زبان هندی «پنج تترا» نامیده می شود و به دست برهمنی به نام ویشنو شرم در کشمیر نوشته شده، به دست برزویه طیب که بر اثر طول اقامت در هندوستان، زبان سنسکریت را فراگرفته بود، در عهد نوشیروان ساسانی به زبان فارسی میانه ترجمه شد و در نیمه اول قرن دوم هجری به وسیله عبدالله بن مقفع (مقتول در ۱۴۲ یا ۱۴۵ هجری قمری) به عربی برگردانده شد. (۶)

باری بر پشت سکه های ملوک الطوائف پنجاب که در قرن سوم میلادی ضرب شده، کانونی است مانند آنچه بر پشت مسکوکات ساسانی اردشیر پاپکان (درگذ: ۲۴۱م) یافت می شود. همچنین در بعضی از مسکوکات هندوستان که به اسم واسودیو، اما چندین سال بعد از وفات واسودیو ضرب شده. لباس شاه هندی بالباس شاه ساسانی که در مجسمه شاپور اول (درگذ. ۲۷۱م) دیده می شود، شباهتی تمام دارد. همچنین محقق است در اواسط قرن سوم «مانی» به هندوستان آمد و مذهب زندقه را اشاعت داده به تبت و چین رفت. در اوایل قرن چهارم شاپور ثانی (حک: ۳۰۱ تا ۳۱۰م) دختری یکی از پادشاهان کوشانی هندوستان را به حباله نکاح خود درآورد و در بعضی از مسکوکات، او را «کوشاملکا» یعنی شاه کوشان و گاهی «کوشاملکا» یعنی شاهنشاه کوشان نامیده اند و نیز پیکر شیوا و گاونر و کانون هندی در آن مسکوکات دیده می شود. همچنین در یکی از کتیبه های استخر که به زبان پهلوی است. استاندار شاپور ثانی را سکان شاه و دبیران دبیر هند و سکستان و تخارستان خوانده اند. در ۳۶۰م چون شاپور ثانی شهر «آمیدا» را در محاصره کشید، فتح ساسانیان بر ساخلو رومانیان به معاونت فیلان جنگی هندی و قشون کوشانی که در تحت فرماندهی پادشاه معمر هندوستان گرومباتس (Grumbates) حاصل آمد (۷).

در زمان نوشیروان (حک: ۵۳۱ - ۵۷۹م) فرهنگ هندی در میان ایرانیان رواج گرفت و در نفوس مؤثر شد. چنانکه در «رساله خسرو و غلامش» مسطور است، یکی از آلات موسیقی ساسانیان، عود هندی موسوم به «ون (Vin)» بود و چنانکه در کتاب پهلوی «ماذیگان چترنگ» (رساله شطرنج) مندرج است، بازی شطرنج از هند به ایران رسید. از جمله کتب هندی که در سایه دانش پروری نوشیروان به زبان پهلوی ترجمه شد، کتابی است «بودایی» که امروز در دست نیست ولی مفاد آن از پهلوی به عربی نقل شده و فعلاً موسوم به «بلوهر و بوداسف» است و «یواسف» کنونی اروپایی یادگاری از ترجمه یونانی ترجمه سریانی ترجمه پهلوی «بوداسف هندی» است. از آن مشهورتر کتاب «کلیک و دمنک» است که مأخوذ از اصل سنسکریت به نام «پنج تنترا» است، برزویه،

رئیس طبای شاهی، در عصر نوشیروانی، یک نسخه را از سفر هند باخود آورده به پهلوی ترجمه نمود(۸).

در زمان خسرو پرویز، بنا برگفته طبری، «فرمیشا» ملک الهند، سفیری به دربار ایران با هدایا و نامه ها برای شاه و هر یکی از پسرانش فرستاد. از میان آن هدایا، سهم شیرویه بن پرویز، عبارت از یک زنجیر فیل و باز سفید و پارچه دیبا و مکتوب سری بود مشعر بر اینکه در سال سی و هشتم جلوس پدرت یعنی در ۶۲۸ میلادی، تاج تخت ایران از آن تو خواهد شد. «نولد» که از روی علم السنه اثبات می کند که «فرمیشاملک الهند» همان پولاکسن ثانی پادشاه معروف دکن است. بنابر یک نقاشی که در یکی از غارهای «اجتتا» روی گچ وجود دارد، باید شرحی از سفارتی که به طور مبادله از خسرو پرویز به دربار پولاکسن رسیده، بوده باشد. چه در نقاشی مزبور یک راجه زرد رنگ بر بالشی زربفت تکیه داده روی تخت نشسته است و سه چهار نفر ریشدار با لباس ایرانی در بر و کلاه مخروطی بر سر، حامل هدایا از قبیل رشته مروارید و شیشه شراب به خدمت راجه می رسند. بیرون قصر راجه نیز چند نفر ایرانی با اسپ های پیشکشی دیده می شوند(۹).

همزمان بانفوذ تمدن و فرهنگ ایران در شبه قاره، از جانب شبه قاره نیز نفوذی در دنیای ایرانی اعمال می شد. از زمان سلطنت «آشوکا» مذهب بودایی در آسیای مرکزی رسوخ کرده و در استان های «کوشانا» امپراطوری ساسانی، مذهب و هنر بودایی بر مذهب رسم زرتشتی و هنر ایرانی برتری یافته بود. بسیاری از طرح های هنری که در این دوره، در هنر ساسانی نمایان می شد، ریشه در هنر هندی داشت(۱۰).

پس از انقراض ساسانیان، عده کثیری از ایرانیان از طبقات مختلف به نواحی غربی هندوستان روی آوردند. بزرگترین جمعیت زرتشتیان جهان، به نام «پارسیان» که در حال حاضر در هند به سر می برند، از بقایای همین زرتشتیان مهاجر دوران ساسانی هستند. اینان پرچمدار و مظهر نخستین میراث فرهنگی مشترک ایران و شبه قاره اند(۱۱).

پس از ظهور آیین اسلام، در سال ۹۴ق/ ۷۱۲م، سپاه اسلام به فرماندهی قاسم بن محمد ثقفی به هند حمله کرد و ناحیه سند از دریای هند تا شهر مولتان را به تصرف در آورد و حکومت اسلام را در قسمتی از هند برقرار کرد. همراه سپاه اسلام، زبان، ادب و اندیشه ایرانی هم به هند راه یافت، زیرا بیشتر سپاهیان قاسم ایرانی بودند و قاسم خود مدت شش ماه در شیراز مانده و شصت هزار ایرانی را در میان سپاهیان خود جاداده بود. زبان عربی هم در ضمن به عنوان زبان دینی در میان مردم سند که پیشتر آنان دین اسلام را پذیرفته بودند، رواج یافته بود. معروف ترین کتاب تاریخ که در آن عصر به نام «منهاج المسالک» به دست خواجه امام ابراهیم تألیف شده بود، به زبان عربی بود. هر چند اصل این کتاب از میان رفته است، ولی ترجمه ای از آن به نام «تاریخ قاسمی» یا «چچ نامه» که در زمان ناصرالدین قباچه به همت علی بن حامد ابوبکر الکوفی به زبان فارسی برگردانده شد، در دست است (۱۲).

مطابق شواهدی که در دست است، در زمان صفاریان (۲۵۴ - ۲۹۰ ق/ ۸۶۸ - ۹۰۲ م) و سامانیان (۲۶۱ - ۳۸۹ ق/ ۸۷۴ - ۹۹۸ م) زبان محاوره مردم سند زبان فارسی بوده است (۱۳).

اولین فرمانروایان مسلمان که بعد از ظهور اسلام به شبه قاره وارد شدند، آل سبکتگین یا غزنویان (۳۶۷ - ۵۸۲ ق/ ۹۷۷ - ۱۱۸۶ م) بودند. هر چند که یورش غزنویان از زمان سبکتگین، پدر محمود آغاز شده بود، ولی بر اثر حمله های مکرر محمود به هند، تمدن و اندیشه اسلامی و ایرانی به هند راه پیدا کرد. اما این امر بلافاصله پس از حمله محمود صورت نپذیرفت و حمله های او جز در ناحیه پنجاب اثری بر جای نگذاشت ولی به هر حال شمشیر او راه را باز کرد (۱۴).

پس از گشوده شدن راه به مرور پناهندگان سیاسی، بازرگانان، و مهاجران بی خانمان به هند روی آوردند و در میان آنان ورود صوفیان، قلندران و عالمان دینی، پیشوایان مذهبی و شاعران بیش از همه در اوج اندیشه و زبان و فرهنگ ایرانی در هند مؤثر افتاد. پس از یورش محمود به هند و مهاجرت صوفیان و علمایی که مستقیماً با فکر و اندیشه و روح مردم سروکار داشتند و به همین جهت نیز تأثیر آنان بیش از مهاجران دیگر بود، زبان و فرهنگ ایرانی در

هند گسترش یافت و از قرن پنجم هجری روی به فرونی نهاد. اگر بر مسافرت چنین افرادی پیش از آن تاریخ قرآینی هم در دست باشد، آن قرآین هم اندک و هم منحصر به پیشوایان مذهبی و علمای دینی است. مثلاً اشاراتی در دست است که ابو حفص بن ربیع بین صبیح الاسدی البصری از تبع تابعین و از بزرگان محدثین قرن دوم هجری که از حسن بصری روایت کرده، در سال ۱۶۰ هجری از طریق مکران به دیار سند رسیده و در آغاز وفات یافته است. روایتی دیگر در دست است که حسین بن منصور حلاج (مقتول در ۳۰۹ق / ۹۲۱م) از راه دریا سفری به هند کرده و از راه خشکی به پنجاب و آسیای مرکزی به عراق بازگشته است. همچنین علی بن عثمان هجویری غزنوی (درگذشته ۴۶۵ق / ۱۰۷۲م) مؤلف «کشف المحجوب» از غزنین به لاهور سفر کرده است (۱۵).

از قرن ششم هجری به بعد کاروان عظیم و پیاپی از عارفان بزرگ، فقیهان، محدثان، شاعران و نویسندگان ایرانی راهی هند شده اند. از آن عده می توان به افراد زیر اشاره کرد:

خواجه معین الدین چشتی[ؒ]، از محله «چشت» بخارا در سال ۵۸۰ق / ۱۱۸۳م، به اجمیر آمد و به ارشاد پرداخت و در سال ۶۳۴ق / ۱۲۴۴م، در اجمیر در گذشت.

خواجه قطب الدین بختیار کاکي[ؒ] از مردم اوش در نزدیکی اندجان در ماوراء النهر که در زمان التتمش در دهلی ساکن شد و در ۶۳۴ق / ۱۲۴۴م، در همان شهر درگذشت و آرامگاهش در جنوب دهلی زیارتگاه مسلمانان هند است.

شیخ جمال الدین گیلی قزوینی[ؒ] محدث، در قرن هفتم از ایران به هند آمد. وی باطناً ناشر و مبلغ اسماعیلیان و فرستاده علاء الدین پادشاه اسماعیل الموت بود. در سال ۶۵۱ق / ۱۲۵۳م، درگذشت و اسماعیلیه هند که اکنون پیرو آقا خان اند از همان تاریخ پیدا شده اند.

شیخ الاسلام بهاءالدین زکریای مولتانی[ؒ]، از خلفای سهروردیه که در مولتان اقامت داشت. وی در سال ۶۶۱ق / ۱۲۶۲م، درگذشته، مرشد و پیر فخرالدین عراقی شاعر معروف قرن هفتم است. عراقی خود سالیانی در مولتان

در خدمت شیخ بوده و دو دختر اورابه همسری گرفته و پسر بزرگش کبیرالدین از دختر زکریای مولتانی است.

میر سید علی همدانی ملقب به علی الثانی در اواخر قرن هشتم هجری/ چهاردهم میلادی باگروهی از مریدان، از همدان به کشمیر آمد و در همان جا خانقاهی بنا کرد که هنوز هم در شهر سری نگر به نام «خانقاه معلی» باقی است. او در سال ۷۷۶ق/ ۱۳۷۳م، درگذشت (۱۶).

پایه گذاران این تمدن، عارفان، صوفیان و هزاران سرباز ایرانی مسلمان در لشکر غزنویان بودند که زبان فارسی و آداب و رسوم ایرانی رابه صورتی همه جانبه وارد این سرزمین کردند و تمدن ایرانی اسلامی را ریشه دار ساختند. کتب جغرافیای تاریخی این دوره نشان می دهند که در اواخر دوره غزنویان، لاهور به عنوان مرکز علم و ادب و هنر و عرفان ایرانی معرفی شده است. یکی از نخستین شاعرانی که در این عهد در شبه قاره به زبان فارسی شعر سرود، رابعه قزداری، زنی از قزدار در مرز سند و بلوچستان بود (۱۷).

حکومت غوریان هم که بر ویرانه حکومت غزنویان بنا شده بود، چه در فتوحات و چه در نشر زبان فارسی، دنباله روش غزنویان را در پیش گرفت (۱۸)

سلطان شهاب الدین غوری، حکمران حقیقی و توسعه دهنده واقعی ممالک غوری است. او قسمتی از خراسان را از سلاجقه گرفت و در طی یک رشته لشکر کشی به هندوستان، سند و مولتان را به سال ۵۷۱ق/ ۱۱۷۵م، از دست دودمان غزنوی بیرون آورد. محمد غوری در سال ۵۸۸ق/ ۱۱۹۲م، به دهلی حمله برد و پس از آنکه دهلی و اطراف آن را به تسلط خود در آورد، در امر آموزش و مدرسه سازی توجهی بلیغ نشان داده. همین امر باعث گسترش و نفوذ زبان فارسی در آن نواحی گردید. در عصر غوریان علماء و دانشمندان بسیاری از ایران به هند رفتند و سکنی گزیدند. درحقیقت شروع تبلیغات اسلامی در هند از زمان غوریان آغاز گردید و همزمان با آن مدارس و مساجد بسیار بنیاد یافت (۱۹).

در سال ۵۸۹ق/ ۱۱۹۳م، یکی از غلامان غوری به نام «قطب الدین ایبک» دهلی را فتح کرد. پس از وی که جانشین لایقی نداشت، ممالک هند بین

چهار تن از غلامان غوری تقسیم شد. اهمیت دوره قطب الدین ایبک (حک: ۶۰۲ - ۶۰۷ق / ۱۲۰۵ - ۱۲۱۰م) که به مدت ۵ سال درازا کشید، در گسترش زبان و ادبیات فارسی بسیار چشمگیر است. زیرا تنها چهارده سال پس از تأسیس این سلسله بود که مهاجرت گسترده و دسته جمعی ایرانیان به هند به دلیل حمله چنگیز به بلاد ایران، ترکستان و افغانستان آغاز گردید. اگر این پایگاه و مأمن برای زبان فارسی و فارسی دانان در لاهور به وجود نیامده بود، سخنوران، نویسندگان و فرهنگیان ایران ملجأ و مأوی نداشتند. جانشینان بافرهنگ و فرهنگ دوست قطب الدین ایبک مانند شمس الدین التتمش (حک: ۶۶۴ - ۶۸۶ق / ۱۲۶۵ - ۱۲۸۷م) و غیاث الدین بلبن (حک: ۶۶۴ - ۶۸۶ق / ۱۲۶۵ - ۱۲۸۷م) ایرانیان آواره و سرگردان ایران و ماوراءالنهر و افغانستان را با آغوش باز پذیرفتند و بازار ادب و فرهنگ فارسی را که با از بین رفتن غزنویان و غوریان در آن نواحی به سردی گراییده بود، بار دیگر پرحرارت و گرم نگهداشتند (۲۰).

محمد قاسم فرشته مؤلف «تاریخ فرشته» در باب مهاجرت دانشمندان و عالمان فارسی زبان که بر اثر حملات ویرانگر چنگیز (۶۱۶ق) و هلاکو (۶۵۱ق) روی بدان سامان آورده و به دیار سلاطین مملوک پناه برده اند، می نویسد: «درگاه پادشاهان (سلاطین مملوک) ملاذ اکابر سادات و شاهزادگان و علماء و نویسندگان بود که از خراسان گریخته و در هند مجتمع شده بودند» (۲۱).

در همین دوران، پادشاهان هند تمام مراسم ایرانی را در ممالک و متصرفات خود معمول و مجری می داشتند (۲۲).

در عهد خلجی ها (۹۸۹ - ۷۲۰ق / ۱۲۹۰ - ۱۳۳۰م)، دین اسلام، زبان فارسی و فرهنگ ایرانی تا دور ترین نقاط شبه قاره گسترش یافت. مؤسس این سلسله، جلال الدین فیروز شاه، خود به فارسی شعر می گفت و هنرمندان ایرانی را با داد و دهش و صله هایی گرانبها مورد تشویق قرار می داد. در این روزگار دربار خلجیان، محل رفت و آمد عالمان، فقیهان و دانشمندان ایرانی بود. علاءالدین، داماد جلال الدین فیروز شاه، گجرات و دکن را به تصرف خود در

آورده و اثر و نفوذ فارسی را تا سواحل غرب و جنوب هند گسترش داد. در عصر همو بود که فارسی، زبان رسمی محکمه شرع و وعظ و ارشاد بود (۲۳).

در زمان محمد تغلق، گروه کثیری از مردم خراسان به هند مهاجرت کردند. شمار مهاجران خراسان در آن دیار تا به آن حد رسیده بود که همه مهاجران را به اسم «خراسانی» می خواندند. در این عهد، سید شریف الدین بلبل شاه ترکستانی، معروف به بلبل شاه سهروردی (درگذ. ۷۲۷ق/ ۱۳۲۷) نخستین مبلغ اسلام و مروج زبان فارسی به کشمیر آمد. پس از وی میر سید علی همدانی (درگذ. ۷۸۶ق/ ۱۳۸۳م) همراه با هفتصد نفر از مریدان و یاران، که بعضی هنرمند نیز بودند، وارد کشمیر شدند. سید علاوه بر وعظ و ارشاد به ترویج زبان فارسی، در بین مردم و حکام کشمیر پرداخت. بعد از وی پسرش کار پدر را دنبال کرد. (۲۴)

پادشاهان سلسله لودی (۸۵۵ - ۹۳۲ق/ ۱۴۵۱ - ۱۵۲۵م) بیش از سه نفر نبودند و مؤسس این سلسله، بهلول لودی و دو دیگر اسکندر لودی و ابراهیم لودی، به زبان فارسی توجه نشان می دادند. اسکندر لودی که از قدرتمندترین سلاطین این سلسله به شمار می رفت، در گسترش و رواج فارسی سهم عمده ای داشت. فرمان معروف او در سال ۹۸۵ق/ ۱۵۷۷م، که به موجب آن زبان فارسی، زبان دیوانی در سطوح پایین اداری و جانشین زبان هندی شد (۲۵).

در زمان فرمانروایی ناصرالدین بغرا خان (حک: ۶۸۱ - ۶۹۰ق/ ۱۲۸۲ - ۱۲۹۱م) پسر سلطان غیاث الدین بلبن، بنگال به تصرف مسلمانان در آمد. ناصرالدین، دربار خود را مرکز شاعران و دانشمندان فارسی قرار داد. پس از او غیاث الدین، پادشاه بنگال، حافظ شیرازی را به آن دیار دعوت کرد. هرچند که حافظ موفق به این سفر نشد، لیکن در غزلی بدان سفر اشاره کرده است:

وین بحث با ثلاثه غسله می رود

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود

زین قند پارسی که به بنگاله می رود

شکر شکن شوند همه طوطیان هند

در دوران پادشاهان مسلمان بنگال، مدارس و مراکز درس فارسی و علوم اسلامی بسیاری در نقاط مختلف دایر گردید و آنان برای ترویج فارسی و علوم اسلامی سعی بلیغ نشان می دادند (۲۶).

هرگونه بحث و گفتگو دربارهٔ نشر و گسترش فرهنگ ایرانی در شبه قاره، بدون توجه به خدمات و سهم بهمنیان دکن نارسا و ابتر خواهد بود. دورهٔ حکمرانی آنان همزمان باسلطنت شاهان صفوی ایران و گورکانیان در هند بود.

بهمنیان، تحت تأثیر فرهنگ ایرانی قرار داشتند. زبان فارسی، زبان دربار و مراسلات رسمی آنها بود. آنان به شاهزادگان خود حتی در دبستان عالی ترین نمونه ادب فارسی یعنی بوستان سعدی را می آموختند. سلطان مجاهد، سومین پادشاه این سلسله، از تربیت یافتگان میر فیض الله اینجو شیرازی بود. سلطان فیروز ملقب به «روز افزون» از مقتدر ترین شاهان بهمنی از تربیت شدگان میر فضل الله اینجو بود. وی فیروز را متوجه علوم اسلامی و زبان و ادبیات فارسی کرد. او شعر فارسی را خوب می فهمید به دستور همو بود که هر سال کشتی های خالی از بنادر دکن به نقاط مختلف و از جمله به سواحل ایران می آمدند و اهل فضل را به این خطه می آوردند. شخصیت بزرگ ایرانی که هم باعث گسترش فارسی و هم سبب اقتدار دولت بهمنیان گشت، خواجه محمود گاو ان گیلانی است. او حدود چهل سال به خاندان بهمنی ها خدمت کرد و به حمایت و تشویق ایرانیان و شیعیان پرداخت (۲۷).

در همین دوره، در سند، شاهزادگان ارغون و ترخان که خود از نظر نژادی از اعقاب چنگیز خان مغول بودند، دانشمندان ایرانی را به دربار خود جلب می کردند (۲۸).

پارسیان هند، هیچ گاه ارتباط خود را با موطن اصلی خود یعنی ایران قطع نکردند و از طریق کمک های خیریه به زرتشتیان ایرانی این ارتباط را حفظ کرده اند (۲۹).

در تاریخ سه هزار ساله روابط دو ملت ایران و هند، هیچ قرنی از برخورد های دوستانه و درهم آمیزی های فرهنگی تهی نبوده است، اما عصر طلایی این ارتباط فرهنگی را باید دوران پایه گذاری و اعتلای امپراتوری بابری هند دانست. بابر و همایون پایه گزاران این دوران پر عظمت بودند. امپراتور اکبر، جهانگیر و شاه جهان این تمدن درخشان را که بر پایهٔ زبان فارسی استوار شده بود به اوج ترقی و اعتلا رساندند (۳۰). همه می دانند که همایون بن بابر به شاه

طهماسب پناه برد و طهماسب از خیانت کامران (برادر همایون) متفر شد و همایون به کمک نظامی طهماسب کابل را گرفت.

بین سلاطین گورگانی (بابریان) و پادشاه صفوی، نزدیک ترین روابط سیاسی، اجتماعی، ادبی و فرهنگی در میان بود. چنانکه شهرياران گورگانی با شاهزاده خانمهای ایرانی ازدواج نمودند، مثلاً شاه جهان با دختر مظفر حسین میرزا، پرویز و شاه شجاع با دختران رستم میرزا و اورنگ زیب با دختر شاه نواز خان صفوی ازدواج نمود. پادشاهان هندوستان، ایرانیان مانند حکیم فتح الله خان (وزیر اکبر)، آصف خان (نخست وزیر جهانگیر و شاه جهان)، علی مردان، امیر خان، روح الله خان و غیر هم را به مناصب جلیله مأمور فرمودند (۳۱).

در این دوره، روابط فرهنگی و سیاسی ایران با حکومت های دکن در جنوب هند (سلسله های عادل شاهی، برید شاهی، نظام شاهی، عماد شاهی و قطب شاهی) بسیار مهم و قابل توجه به شمار می آید. این خاندان ها همگی مشوق و مروج زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بودند. بنیانگذار سلطنت «قطب شاهی» قلی قطب الملک از مردم همدان بود که در آغاز جوانی راهی هندوستان گردید. فرمانروایان دکنی، بیجاپور، احمد نگر و گلکنده مناسبات و روابط صمیمانه ای با شاهان صفوی به ویژه شاه عباس (حک: ۹۶۶ - ۱۰۳۸ق/ ۱۵۸۷ - ۱۶۲۸م) داشتند. به علت همین پیوند های دوستی و مودت بوده که هیأت ها و سفرای سیاسی بسیاری میان آنها مبادله شده است. حتی در بعضی موارد، فرمانروایان دکنی، دست استعانت به سوی شاه عباس دراز کرده تا در اختلافات آنان با سلاطین تیموری دخالت کنند (۳۲).

در آغاز قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی، اروپاییان از طریق مطالعه و بررسی آثار مختلف مشرق زمین، با فرهنگ ایران و آداب و رسوم و سنن این قوم آشنایی پیدا کردند. از جمله در سال ۱۶۰۰م، یک شرکت انگلیسی تحت عنوان «کمپانی هند شرقی» بر آن شد تا به قصد تجارت به مشرق زمین روی آورد. از همین ایام بود که نماینده آن شرکت با جهانگیر شاه هندوستان وارد مذاکره شده و از او درخواست نمود که یک شرکت تجاری در بندر «سورت» ایجاد کند (۳۳).

در سال ۱۶۱۸م / ۱۱۰۰ق، که مصادف با اواخر حکومت اورنگ زیب بود، بنادر کلکته و بمبئی تحت تصرف «کمپانی هند شرقی» در آمد و حکومتی موسوم به «انتظام امور» در این نواحی تشکیل شد. این شرکت به دلیل نفوذ زبان فارسی در شبه قاره، در آغاز امر به زبان فارسی در این مناطق توجه نمودند و از باب خدمت ظاهری به عامه مردم در کلکته کالجی دایر کردند به نام «فورت ولیم کالج» و مشابه آن کالج در شهرهایی مثل مدراس، به وجود آوردند و همراه این عمل بسیاری از انجمنها در این ابواب به وجود آمد. اما پس از تسلط کامل انگلیسی ها بر شبه قاره، زبان فارسی از رسمیت افتاد و در حدود سال ۱۸۵۷م / ۱۲۷۴ق، زبان انگلیسی در این منطقه به رسمیت شناخته شد (۳۴).

بانفوذ «کمپانی هند شرقی» در شبه قاره در سرزمین ایران نیز توجهی به این سیاحت جهانی معطوف گردید. دربار های ایرانی نیز کانونی شده بود برای پذیرش سیاحان خارجی و تجار و سیاست مداران کشورهای مختلف اروپایی که در عمل بعدها این سیر و سفرها منجر به نفوذ فرهنگی خاص گردید که صورت استعمار داشت (۳۵).

در طی صد سال که پایانش عصر جنگ های جهانی جدید بود، روابط فرهنگی دو کشور (ایران و هند) گسترش بیشتر یافت. در دورانی که آنها در چنگال اهریمنی توسعه طلبان گرفتار بودند و هند فشار فرساینده استعمار را تحمل می کرد، دو ملت برادر جز همدردی و دلستانی از همدیگر چه می توانستند کرد؟ در شبه قاره هند و پاکستان هزاران کتاب اصیل فارسی به چاپ رسید. فریادهای آزادی خواهان ایران را روزنامه های فارسی که در هند چاپ می شد به گوش جهانیان و حتی خود ایرانیان رساندند و گراف گویی نیست اگر گفته شود که انقلاب مشروطیت ایران بدون کمک برادران هندی به سختی امکان پذیر می نمود. در سراسر جنگ جهانی نخستین، هر دو ملت از مصایب جنگ و رنج های حاصل از آن، سوختند. پس از جنگ جهانی اول بود که انگیزه ناسیونالیسم در هر دو ملت آریایی آسیا از نو بیدار شد (۳۶).

پس از تجزیه هندوستان در سال ۱۹۴۷م، پاکستان طبق نقشه اقبال لاهوری که در سال ۱۹۳۰م، مطرح کرده بود، استقلال یافت و درست سرمرز ایران تشکیل شد. این امر به خوبی می رساند که تأثیر فرهنگ اسلامی ایران، در

این قسمت شبه قاره از هر جای دیگر بیشتر بوده است. در سال ۱۹۴۷م، ایران اولین کشوری بود که پاکستان را به رسمیت شناخت و روابط تاریخی و مذهبی فرهنگی خود را با کشور همسایه و همکیش خود پاکستان، احیا و استوار کرد (۳۷).

بنگلادش، در سال ۱۹۷۱م، استقلال یافت. ایران در سال ۱۹۷۴م، این کشور را به رسمیت شناخت. از این تاریخ، روابط فرهنگی بین ایران و بنگلادش، برادرانه و صمیمانه است. نشانه های این صمیمیت تبادل دانشجو، به ویژه اعزام دانشجویان زبان فارسی به ایران و اعزام استادان ایرانی برای تدریس زبان فارسی به بنگلادش است (۳۸).

در سر زمینهای شبه قاره، (هند، پاکستان، بنگلادش) به دلیل سابقه ممتد زبان فارسی، در آن نواحی و توجه خواص و عوام بدان موضوع ایران و زبان فارسی عملاً وضعی دیگر داشته است و به کلی از امور سیاسی و مسایلی که وابسته اغراض مختلف است به دور مانده است. باین توصیف، بحث شرق شناسی بویژه ایران شناسی در شبه قاره، رنگ خالصانه ای داشته است، دور از تزویرهای سیاسی و اعمال نظریات شخصی (۳۹).

پی نوشت ها:

۱. نایینی، محمد رضا جلالی، زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند، نامواره دکتر محمود افشار، به کوشش ایرج افشار، ج ۲، صص ۷۲۹ - ۷۳۰، تهران ۱۳۶۵ش.
 ۲. سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۲. تهران ۱۳۷۷ش.
- 3- Vincent Smith, The Early History of India, Oxford 1904, P-129;**
۳. هادی حسن، مجموعه مقالات، ص ۳۳، تهران ۱۳۷۳ش.
 ۴. هادی حسن، همان، همانجا.
 ۵. سبحانی، همان، همانجا.
 ۶. سبحانی، همان، همانجا.
 ۷. هادی حسن، ص ۳۴، همان، همانجا.
 ۸. هادی حسن، همان، همانجا.
 ۹. هادی حسن، ص ۳۵، همان، همانجا.
 ۱۰. امیری، کیومرث، زبان و ادب فارسی در هند، ص ۲، تهران ۱۳۷۴ش.
 ۱۱. امیری، ص ۳، همان، همانجا.
 ۱۲. سبحانی، ص ۳، همان، همانجا.

۱۳. سبحانی، همان، همانجا.
۱۴. سبحانی، صص ۳ - ۴، همان، همانجا.
۱۵. سبحانی، ص ۵، همان، همانجا.
۱۶. سبحانی، صص ۵ - ۶، همان، همانجا.
۱۷. امیری، ص ۷، همان، همانجا.
۱۸. شیمیل، آنه ماری، ادبیات اسلامی هند، ترجمه یعقوب آژند، تهران، ۱۳۷۲ش، صص ۱۴ - ۱۵.
۱۹. امیری، ص ۸، همان، همانجا.
۲۰. امیری، ص ۹، همان، همانجا.
۲۱. نوازش علی شیخ، یک دوره نشناخته در تاریخ ادبیات فارسی، مجموعه مقالات سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ص ۴۳۹، بی تا اسلام آباد.
۲۲. امیری، صص ۱۱ - ۱۲، همان، همانجا.
۲۳. امیری، صص ۱۳ - ۱۴، همان، همانجا.
۲۴. محمد ریاض، احوال و آثار میر سید علی همدانی، صص ۴۸ - ۶۴، اسلام آباد، ۱۳۷۲ش.
۲۵. امیری، ص ۱۵، همان، همانجا.
۲۶. امیری، صص ۱۶ - ۱۷، همان، همانجا.
۲۷. امیری، صص ۱۸ - ۱۹ - ۲۲، همان، همانجا.
۲۸. امیری، ص ۲۲، همان، همانجا.
۲۹. امیری، ص ۲۵، همان، همانجا.
۳۰. غروی، مهدی، دوستی جاودانه روابط فرهنگی ایران و هند... هنر و مردم شماره نود و پنجم، ص ۸، تهران، ۱۳۴۹ش.
۳۱. هادی حسن، ص ۳۹، همان، همانجا؛
- Abdur Rahim, Mughal Relations with Persia, PP 113-130, 1935.**
۳۲. امیری، ص ۵۶، همان، همانجا.
۳۳. ناصح، محمد مهدی، گنج شایگان، ص (ج)، بی جا ۱۳۷۴ش.
۳۴. ناصح، همان، همانجا.
۳۵. ناصح، همان، همانجا.
۳۶. غروی، ص ۱۵، همان، همانجا.
۳۷. محمد اکرم شاه اکرام، زبان فارسی در پاکستان... ره آورد، ص ۲۲۴، تهران ۱۳۷۶ش.
۳۸. شمیم بانو، تاریخچه آموزش زبان فارسی در بنگلادش... ره آورد، ص ۷۲، تهران ۱۳۷۶ش.
۳۹. ناصح، ص (ر)، همان، همانجا.

ادب امروز ایران

داستان کوتاه

تلخی

در سالهایی بسیار دور، در سرزمینی آباد و خرم، پادشاه جوانی حکومت می کرد که با پادشاهان پیش از خود، تفاوت بسیاری داشت. شاه جوان، قلبی رئوف و ذهنی پرسشگر داشت. او با اینکه می توانست همچون شاهان دیگر، با تفریحات و خوشگذرانی، ایام روزگار را سپری کند، اما چنین نکرد. شاه علاقه وافری به کشف اسرار درون آدمیان و حقایق نامکشوف زندگی داشت. برای همین، خیلی وقتها، در لباس و ظاهر آدمهای معمولی، به میان مردم می رفت و از نهان و آشکار زندگی آنها خبر می گرفت. شاه، گاه لباس گدایان به تن می کرد و گاه در شکل و شمایل یک تاجر، به بازار بزرگ شهر می رفت.

همه این رفتارهای شاه، پنهانی بود و حتی درباریان و ندیمان نزدیک او، از این راز، کوچک ترین اطلاعی نداشتند.

این بود تا اینکه روزی، یکی از تاجران و معتمدان پایتخت، به دیدار شاه آمد. معتمد شهر، این بار، جوان خوش سیمایی را با خود همراه کرده بود. شاه که همیشه معتمد شهر را تنهایی به حضور می پذیرفت، این بار با دیدن جوان، قدری کنجکاو شد و پرسید: دوست من! این جوان کیست که امروز به همراه خود، به نزد من آورده ای؟

معتمد شهر لبخندی زد و گفت: ای شاه خوبان! مدتی است که این جوان، غلام من است. او بسیار نکته سنج، قدرشناس و شایسته است. امروز که بعد از مدتها، میل شرفیابی به حضور شاه به من دست داد، حیقم آمد که این جوان را همراه خود، به حضورتان نیاورم. پنداشتم که این، بهترین تحفه و هدیه از جانب من، به شاه خوبان است. حال نمی دانم این تحفه ناقابل، تا چه مقدار در نظر شاه گوهرشناس، مقبول بیفتد!

شاه نگاه خریدارانه‌ای به سیمای جوان انداخت. جوان سر به زیر داشت. اما وقتی نگاه شاه را متوجه خود دید، برای لحظه‌ای کوتاه، سر بالا آورد، و شاه چهره‌ او را به خوبی از نظر گذراند. شاه به فراست، در همان نگاه اول، هوش و دانایی جوان را در برق چشمانش خواند و لبخندی از روی رضایت زد.

اما لحظه‌ای بعد، فکری به ذهن شاه خطور کرد. رو به جوان کرد و گفت: ای جوان! من تو را به دربار خود می‌پذیرم.

جوان سر به زیر انداخت و گفت: شاه! بر من منت می‌گذارید! اما نام این غلام جوان، دانیال است.

شاه لبخندی زد و گفت: این نام نپرسیده، اما بر زبان آمده از سوی تو هم، دلیل اول من است که تو را نزد خود نگه دارم.

شاه نفس راحتی کشید و در حالی که همچنان چشم به غلام داشت، ادامه داد: اما امروز، به رسم مهمان نوازی، می‌خواهم کنار من بنشینی و از این میوه‌ها تناول کنی و نیز در حضور من، از هر شربت‌تی که خواهی، بیاشامی!

شاه این را گفت، دست به سبد میوه‌ها انداخت. سببی از آن میان برداشت و آن را به دست غلام جوان داد.

دانیال، سیب را از دست شاه گرفت. ابتدا به شاه سپاس گفت و آنگاه، آهسته به سیب گاز زد و با اشتهای تمام، مشغول خوردن سیب شد. دانیال جوان، آنچنان با شوق و لذت مشغول خوردن سیب بود، که گویی مائده‌ای آسمانی به دست آورده است و با ولعی بسیار، میل به خوردن تمامی آن را دارد.

شاه، نگاه تردید آمیزی به دانیال انداخت و گفت: ای جوانی که نامت دانیال است! بس است. اکنون می‌خواهم آن سیب را به من بدهی!

دانیال با این فرمان شاه، دست از خوردن سیب کشید و با خجالت، سیب نیم خورده را به دست شاه داد. شاه بی‌درنگ به سیب گاز زد. اما ناگاه، چنان روی ترش کرد، که گویی زهری تلخ بر کامش ریخته‌اند.

دوست معتمد شاه، از تماشای این حالت متحیر ماند. او اکنون لحظاتی بود که شاهد اتفاقی عجیب و غیر معمول بود؛ اتفاقی که در این لحظات آخر،

ذهنش را سخت به خود مشغول کرده بود . اما ندانست چگونه از آنچه که در ذهنش می گذرد، از شاه پرسش کند.

شاه جرعه‌های آب نوشید و لحظه‌های بعد، وقتی حال اول خود را باز یافت، رو به جوان کرد و گفت : ای جوان! در عجبم، تو آخر چگونه این سیب تلخ را می خوردی و خم به ابرو نمی آوردی؟!

دانیال گفت : ای شاه! من چون از دست بخشنده شاه، میوه‌ای گرفته بودم، سزاوار نبود شیرینی این همنشینی را باترشرویی از خوردن میوه تلخ زایل سازم؛ آن هم از دست شاهی که هر دم از او گنجی و عافیتی به بندگان می رسد. البته که این رنج کوتاه، کمترین خدمت و سپاسی است از سوی غلام خدمتگزار شاه عظیم القدر.

دانیال این را گفت و سر به زیر انداخت. شاه از شنیدن این پاسخ سنجیده، چنان غرق در شعف و شادمانی شد، که نتوانست رضایت و خرسندی خود را از تصاحب چنین غلامی پنهان کند. برای همین ، رو به دوست معتمدش کرد و گفت: دوست من ! تو این را بدان که امروز، گنج بزرگی را برایم هدیه آوردی! دیگر از این پس، گمان نکنم هیچ گنجی از جانب تو، این چنین در نظرم گوارا بیاید. معتمد شهر، خشنود از این رضایت خاطر شاه، اکنون فرصتی یافت تا آنچه را که در ذهنش بود، بر زبان بیاورد:

ای شاه خوبان ! به گمانم ، شما از همان لحظات پیش ، از کیفیت آن میوه ای که به دست این تحفه ناقابل می دادید، اطلاع داشتید!

شاه لبخندی زد و گفت : آری؛ اطلاع داشتم. هر یک از این سبدهای میوه، از باغی جدا به دربار می آید. من پیش از ورود شما، از میوه های این سبد چشیده بودم و از تلخی مزه آن آگاه بودم. برای همین، مراقب بودم، در مدتی که من، خود اینجا حضور دارم، مهمانانم از میوه های تلخ این سبد، چیزی نخورند. تا اینکه در این ساعت، تو این دانیال نیکوسرشت را نزد من آوردی و اندیشه آزمایشی نخست از او، در ذهنم جوشید. تو خود دیدی که او، چنان با اشتیاق

این میوه را تناول می کرد، که من مردّد ماندم، نکند این میوه ، همان میوه تلخ بدتر از زهر نباشد!

آنگاه شاه سر برگرداند و نگاه تحسین آمیزی به دانیال انداخت و ادامه داد: و الحق باید گفت ، این جوان، شایسته بهترین هدایاست . اکنون یقین پیدا کردم که او، از عهده هر آزمایش دیگری نیز سرفراز بیرون خواهد آمد.

مجلس دیدار آن روز به پایان رسید. اما شاه، از همان روز، با علاقه بسیار، دانیال را نزد خود نگه داشت و درباره او، با نظری بیش از یک غلام نگریست. رفته رفته علاقه شاه به دانیال چنان فزونی یافت که خیلی زود، شاه او را در دربار، ندیم و همنشین خاص خود قرار داد.

یکی از روزها، شاه در لباس و ظاهر یک شکارچی، به همراه دانیال راهی کوه و دشت شد. شاه به دنبال یک شکار، از بی راهه رفت و راه باز گشت را گم کرد. ذخیره مشک آبی که به همراه داشتند، به آخر رسید. دانیال باوجود تشنگی بسیار ، از آب مشک ننوشید، تا سهم بیشتری برای شاه باقی بماند. این فداکاری دانیال، از چشمان تیزبین شاه دور نماند. شاه دانست که اصرار به نوشاندن آب به دانیال ، بی فایده خواهد بود، برای همین، اصراری نکرد، و اندیشید که دانیال، در اثر تشنگی بسیار، خود، به زودی حاضر به نوشیدن جرعه ای از آب خواهد شد.

راه بسیاری پیموده شد. شب نیز از راه رسید. اما دانیال در تمام این مدت، حتی جرعه ای نیز از آب مشک ننوشید. آن دو راههای طولانی و صعب العبور کوهستانی را یکی پس از دیگری پیمودند، تا اینکه صدای پژواک چیزی که بر سنگ کوفته می شد، توجه شاه را به سوی خود جلب کرد.

شاه و دانیال، قدری پیش تر رفتند. ناگاه با دیدن مردی که با پتکی سنگین بر دل سنگهای کوه می کوفت، برق امید به نجات و رهایی از تشنگی و گرسنگی، در دلشان جوانه زد.

آن شب ، مرد سنگ شکن، با نان و خرمایی که در خورجین داشت، از آن دو پذیرایی کرد. دانیال اما این بار از مشک پر آبی که مرد سنگ شکن در اختیارشان گذاشته بود، دل تشنه خود را سیراب کرد. شاه با دیدن تشنگی بی اندازه دانیال، خواست حرفی بزند. اما باز هم طرح هر سخنی را در این باره، بی فایده دانست.

شاه و دانیال ، در حال خوردن نان و خرمایی که در پیش داشتند، چشم به کار سخت و طاقتفرسای مرد سنگ شکن دوخته بودند. شاه اندیشه ای کرد و از جا برخاست و گفت :در مقابل این خدمت بزرگی که این مرد به ما کرده است و جانمان را از هلاکت رهانیده ، باید ما هم، خدمتی به او بکنیم.

شاه این را گفت و بازوبند جواهر نشان خود را از خورجین اسب بیرون کشید و آن را به میان سنگها انداخت.

مدتها از آن واقعه گذشت. بار دیگر ، روزی از راه رسید که گذر شاه و دانیال به کوهستان افتاد؛ همان کوهستانی که مرد سنگ شکن، مدتها پیش در آن محل، پذیرای آن دو بود. شاه بین راه، رو به دانیال کرد و گفت : آن روز، ما نیازمند وجود او بودیم، تا ما را از تشنگی و گرسنگی نجات بخشد و راه را برایمان بنماید. اما امروز در عوض ، نه او نیازمند وجود ماست و نه ما نیازمند او هستیم.

شاه این را گفت و در حالی که لبخندی بر لب داشت، سرتکان داد و ادامه داد: امروز و هیچ روز دیگری نیز او را در این کوهستان، در کار سنگ شکنی نخواهیم دید. دانیال با اطمینان گفت : اما ما اگر بخواهیم، باز هم می توانیم آن مرد را در همین کوهستان ، در حین کار سخت سنگ شکنی بیابیم.

شاه گفت: باید دیوانه باشد، با وجود آن همه جواهری که در بازوبند یافته، باز هم به آن کار سخت روی بیاورد!

دانیال گفت : خیر؛ دیوانه نیست. اما من ، دلم گواهی می دهد که او، از این کارش دست نکشیده است.

شاه باشنیدن این سخن مطمئن و قاطع از زبان دانیال، بر آن شد که باری دیگر به سوی آن منطقه برود. با این فکر، افسار اسب را به سوی دیگر گرداند و رو به دانیال کرد و گفت: می رویم تا مرد سنگ شکن را در همان محل ببینیم. اما دانیال! اگر این مرد را آنجا نیابیم، باوجود تمام علاقه‌ای که به تو دارم، دستور خواهم داد به مدت یک سال، در این کوهستان دور از آبادی، به کار سنگ شکنی مشغول شوی!

دانیال با اطمینان گفت: او اکنون نیز آنجاست! اما این غلام بی مقدار نیز در همه حال، مطیع فرمان شاه خواهد بود.

مدتی بعد، شاه و دانیال به همان محل رسیدند. صدای پتکهای مرد سنگ شکن، از فاصله‌ای دور این بار به گوش شاه آشنا می آمد. شاه، با ناباوری اسب را تاخت و بر ساعت خود افزود و سرانجام، خیلی پیش تر از دانیال، خود را به پای کوه _ محل کار مرد سنگ شکن _ رساند. شاه، اکنون با حیرت تمام، مرد سنگ شکن را در حال شکستن سنگها می دید.

شاه، ناباورانه، مدتی در سکوت به تماشا ایستاد. سرانجام طاقت نیاورد. پیش رفت و رو به مرد کرد و گفت: ای مرد! تو با آن گنجی که چندی پیش یافتی، تا پایان عمر، نیازی به کار نخواهی داشت. به من بگو، چگونه است با این شانس بزرگی که به دست آورده‌ای، باز هم به این کار سخت تن می دهی؟!

مرد سربلند کرد و گفت: نمی دانم شما از کجا دانستید که من، چنین گنجی یافته‌ام. اما در پاسخ تو، همین قدر بگویم که من، آن گنج را در پای همین کوه یافته‌ام. سزاوار نیست که این کوه را - که این حد در حق من بخشنده است - رها سازم و گوشه‌ عافیت پیشه کنم. این کوه نیز بر گردن من حقی دارد. برای همین، هرگز این کوه را رها نخواهم کرد.

شاه نیم نگاهی به دانیال انداخت و لبخندی زد. اما هر چه کرد، نتوانست به درستی، مفهوم سخنان مرد را دریابد. به نظرش، مرد یاوه می گفت و بیش از حد خیال پروری می کرد.

ساعاتی بود که شاه و دانیال، در حین بازگشت به سوی قصر بودند. شاه میان راه، عاقبت نتوانست تاب بیاورد و اندیشه خود را با دانیال در میان گذاشت: عجب مرد سفیه و دیوانه ای بود! با وجود آن گنجی که در اختیارش گذاشتیم، باز هم تن نازنین را زیر آفتاب سوزان، به آن کار سخت و ادا ساخته بود!

دانیال لبخند معنی داری زد و گفت: شاه خوبان! آن مرد، نه دیوانه است و نه سفیه. او انسانی قدرشناس و فهمیده است.

شاه از این پاسخ صریح دانیال، بیشتر حیرت کرد. دانیال وقتی این تحیر و ناباوری را در چهره شاه دید، ادامه داد: شاه خوبان، از وقتی مرا به خدمت پذیرفته اند، به سبب ارادتی که به این غلام بی مقدار داشته اند، در اندک مدتی، هدایای بی شماری به من مرحمت فرموده اند. اکنون، این هدایا آن قدر بسیار است، که دانیال می تواند به برکت آن، برای خود قصری بسازد و باقی عمر را در عافیت و آسایش زندگی کند.

شاه در این لحظه بود که به سرعت، به معنی و مفهوم عمیق سخنان دانیال پی برد. دانیال ادامه داد: حال چرا دانیال چنین نمی کند؟! و یا نه، چرا باید این کار را بکند؟! چرا باید با خود خواهی، کوه بخشنده زندگی اش را رها کند و به دنبال راحتی و عافیت خویش برود؟! مگر نه آن است که کوه بخشنده، برگردن دانیال نیز حقی دارد و می خواهد او را در کنار خویش داشته باشد؟!!

شاه از شنیدن این سخنان معنی دار دانیال، ناگاه دلش به جوش آمد و قطرات اشک بر چشمانش نشست. اما بی درنگ، افسار اسب را به سویی دیگر کشاند، تا مبادا دانیال نگاهش به چشمان او بیفتد.

شعر

محمد رضا سهرابی نژاد^۱

بت شکن

نسیم ماه رجب، می فروش می آید
ز عرش و فرش خدا، نوش نوش می آید
به کعبه « بنت اسد » تا به هوش می آید
گلش فشرده به بر، راز پوش می آید
ز عشق اوست که زمزم به جوش می آید
«سلام یوم ولدت» به گوش می آید
عبوس، خسته، پریشان، خموش می آید
تبر به دست علی (ع) با خروش می آید

گرفته کوزه «می» روی دوش می آید
زمان به کام زمین، جرعه جرعه «می» ریزد
مبارک است قدمش، فرشتگان گویند
گشوده غنچه و افشانده عطر لخبندی
صفا و مروه صفایی گرفت از قدمش
به هر طرف که کنم رو، ز شش جهت، بینم
ابولهب، خطر احساس کرده است مگر
به قصد بت شکنی در حرم، همین فردا

علی موسوی گرمارودی^۲

با حافظ

نکته ای زان همه اندیشه بسیار بگوی
گوشه‌هایی ز نوای دل غمبار بگوی
شکوه دل ز بلندای شب تار، بگوی
غزلی تازه‌تر از دفتر اشعار، بگوی
به رسایی سخن از قامت دلدار بگوی
شرح شیرینی آن قند، به تکرار بگوی
وانگه از محتسب جاهل غدار بگوی

حافظا با دلم از عالم اسرار بگوی
چند دم نی، همه از بند گذشتی، بخروش
باده مهر ز صهبای سر نوش، پگاه
باده ای کهنه تر از ساغر رندی درکش
به رهایی، سرگیسوی دلارام بگیر
بوسه بر لعل سخنگوی نگاری چو زدی
خون تزویر به سر پنجه تدبیر بریز

۱- محمد رضا سهرابی نژاد، «سهراب»، گزیده اشعار؛ ناشر: نشر تکا؛ چاپ اول، ۱۳۸۷، صص ۷۶-۷۷

۲- علی موسوی گرمارودی، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر: کتاب نیستان، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۱۵.

محمد علی حضرتی^۱

غزل میراث

تمام شعرهایم را به دست بادها دادم
سپید بامدادی! ای فروغ شعر آزادم
دو بیت ناب از دیوان چشمانت، پریزادم!
و من هر روز با این عشق، در پای تو افتادم
خود من هم خودم هستم، نه مجنونم، نه فرهادم
به غیر از عشق - ای حوای من - میراثم از آدم
ندارم شعر تازه ، نه غزل هم رفته از یادم

ندارم شعر تازه ، نه ، غزل هم رفته از یادم
سرودن را نیازی نیست با تو - نازنین - زیرا
چرا شعری بگویم؟ تا که خواندم گوش شیطان کر
مرا برداشتی از خاک - مثل نان - ... و بوسیدی
تو را لیلی نمی گویم که شیرین تر از او هستی
مرا از عاشقی راه گریزی نیست، چیزی نیست
مکن اصرار، بیهوده ست، از اول حرفم این بوده ست

عبدالجبار کاکایی^۲

حریم شهادت

در انتظار خطر، چشم انتظاری نیست
به آفتابی امروز، روزگاری نیست
چو لاله در چمن درد، داغداری نیست
کجاست گردش دستی؟ مرا قراری نیست
که جز حریم شهادت مرا کناری نیست
کسی که در سر او شوق برگ و باری نیست

چو ما به رهگذر عشق، خاکساری نیست
عنان به شعله اگر داده اید بشتابید!
من از شهادت سبز بهار دانستم
سر از نیام تغافل کشیده ام چون تیغ
چنان سبکدل و عاشق نشسته ام بر موج
به دست های پریشان باد بسپارید

۱ - محمد علی حضرتی ، گزیده اشعار ؛ ناشر: نشر تکا ؛ چاپ اول ، ۱۳۸۷، صص ۳۱ - ۳۲

۲ - عبدالجبار کاکایی ، گزیده اشعار ؛ ناشر: نشر تکا ؛ چاپ دوم ، ۱۳۸۷، ص ۸۹

سایه

تا دلم را گرمی آغوش دردی می گرفت
گرد حسرت را ز روی برگ زردی می گرفت
دور را از دست باد از هرزه گردی می گرفت
ور نه اشک من از این آینه، گردی می گرفت
زیر بال سایه را ای کاش، مردی می گرفت

کاش در کانون جانم آه سردی می گرفت
کاش در این فصل بی دردی، نسیمی گلنفس
باغبان باید چراغ لاله ها تا می شکفت
غم دریغا لحظه ای دست از سر دل برداشت
ای دریغ افتادگی افتاد از پا، ای دریغ

مرتضی میری اسفندقه^۲

بدرود

با چه حالی آمدیم و با چه حالی می رویم
صاف شد اندیشه هامان، با زلالی می رویم
پُر شدیم از دوستی، از خویش خالی می رویم
سبز تر از دشت شورانگیز شالی می رویم
تا نپندارد کسی با بی خیالی می رویم
بی شما اما به سمت خشک سالی می رویم
با چه حالی آمدیم و با چه حالی می رویم

تازه، تر، سرخوش، رها، از این حوالی می رویم
چند روزی بر سر ما ریخت باران شهود
مهربانی می چکید از شعرهای گرم تان
شاخ و برگ شعرهامان زرد مثل یأس بود
قلب ما در کوچه های شهرتان جا مانده است
در خراسان گرچه از بام و درش گل می چکد
گریه می گیرد مرا از این وداع ناگزیر

۱- محمد علی مجاهدی، «پروانه» گزیده اشعار؛ ناشر: نشر نکا؛ چاپ اول، ۱۳۸۷، ص ۴۸

۲- مرتضی امیری اسفندقه، گزیده اشعار؛ ناشر: نشر نکا؛ چاپ اول، ۱۳۸۷، صص ۲۰ - ۲۱

فارسیِ شبّه قاره

مخمس چهل اسرار

اشاره:

در این گفتار مخمس چهل اسرار سروده خواجه مستان شاه کابلی، تخمیس جمعاً چهل غزل سروده میر سید علی همدانی آمده است. در ضمن آثار منظوم و منثور خواجه مستان شاه اجمالاً معرفی شده و به مریدان متعدد اشارت شده است. در شناخت معارف همدانیه میر همدانی و خواجه مستان صدها کلمات، اصطلاحات و کنایات در آثار هر دو کاربرد دارد به ترتیب الفبایی در این مقال به آگاهی می رسد.

مخمس چهل اسرار سروده خواجه مستان شاه کابلی (زنده در ۱۲۹۶ هـ.ق) تخمیس چهل اسرار است. چهل اسرار سروده میر سید علی همدانی (۷۱۴ - ۷۸۶ هـ.ق / ۱۳۱۴ - ۱۳۸۴م) است که جمعاً مشتمل بر چهل غزل و در بعضی نسخه ها چهل و یک غزل است.

وجه تسمیه چهل اسرار اینگونه است که چهل مرید میر سید علی همدانی از او درخواست می کنند که در هنگام افطار، جداگانه در خانه هر یک از آنها برود، و روزه را افطار کند. وی این دعوت را در یک روز به وقت افطار می پذیرد و به خانه چهل مرید می رود و روزه را افطار می کند. به این مناسبت برای هر یک جداگانه یک غزل فارسی می سراید و به آنها هدیه می کند. پیروان و مریدان میر سید علی همدانی براین عقیده اند که وی در آن شب به واسطه کرامت خود، در چهل وجود، موجود شده است و در یک وقت در چهل مکان حاضر شده و روزه را افطار کرده است. در هنگام ملاقات باهر مرید، در همان وقت افطار، یک غزل، جمعاً چهل و یا چهل و یک غزل سروده و به آنها اهدا کرده است. بدین جهت این مجموعه غزلیات به وجود آمده و چهل اسرار نامیده شده است.

از قرار تحقیق میر سید علی همدانی در مقاطع این غزلیات، تخلص خود را «علی» و «علایی» آورده است:

ای «علی» لفظ ما و من حُوق است چون ز ما بگذری، چه ماند؟ حق!

دکتر آقا حسین همدانی مرحوم اهل پاکستان است، مؤلف تذکره همدانیه به زبان اردو. وی از دانشگاه قائداعظم اسلام آباد پاکستان تحت عنوان «شاه همدان» به درجه دکتری نائل آمد. وی باره‌نمایی پرفسور دکتر احمد حسن دانی، انجمن سادات اسلامیة همدانیه را در اسلام آباد و دیگر شهرهای پاکستان از جمله راولپندی و مظفر آباد (کشمیر آزاد) تأسیس کرد.

«چهل اسرار و مخمس چهل اسرار» زیر نظر این انجمن سادات اسلامیة همدانیه به کوشش نگارنده تصحیح و طبع و نشر شد.

اما «مخمس چهل اسرار» را خواجه مستان شاه کابلی (زنده ۱۲۹۶ هـ ق) سروده است. یعنی هر غزل از چهل اسرار میر سید علی همدانی را بر همان وزن و قافیه و موضوع، ابیاتی سروده و مخمس نامیده است. مثلاً: غزل حرف روی «لام» را که ۱۵ بیت است. برای هر بیت (۲ مصراع)، ۳ مصراع سروده و ۵ مصراع شده جمعاً ۱۵ بیت این غزل (۳۰ مصراع)، ۴۵ مصراع (بیست و دو بیت و یک مصراع) شده است.

مخمس چهل اسرار به همراه «آتشکده وحدت» که دیوان خواجه مستان شاه کابلی می باشد، در سال ۱۳۱۵ هـ ق در شهر جُمون و کشمیر به کوشش محرم علی چشتی طبع و نشر یافته است. این دیوان مشتمل بر غزلیات، قصاید، رباعیات، ترجیعات، مخمسات، قطعات و مفردات می باشد.

مستان شاه کابلی، خویشان را مرید شیفته و عاشق میر سید علی همدانی می شمارد و او خودش مریدان بسیار دارد که بیشتر اهل کابل (افغانستان) و پیشاور و کشمیر آزاد و کشمیر هند می باشند.

درباره مخمس چهل اسرار از زبان و بیان مولوی عبدالحکیم اونکاری مرید خواجه مستان شاه کابلی در مقدمه «آتشکده وحدت» اینگونه آمده است:

مولوی عبدالحکیم اونکاری ساکن چکی شریف، مدّت بیست سال شاگرد سفر و حضر حضرت پیر دستگیر سلطان العاشقین و برهان العارفین جناب خواجه مستان شاه کابلی بوده است و کشف و کرامات و احوالات عجیب و غریب، از مستان شاه کابلی دیده است. البته نتوانستم تاریخ ولادت و وفات خواجه مستان شاه کابلی را کاملاً به دست بیاورم، و لیکن مطابق نوشته مولوی

عبدالحکیم اونکاری، خواجه مستان شاه کابلی، و یا به قولی دیگر، حضرت پیر دستگیر، در سال ۱۲۸۴ هـ. ق. از کابل (افغانستان) به پشاور درپاکستان رسیده است.

مولوی اونکاری در بازار قصه خوانی در کتابفروشی میر منفعت علی کتاب فروش نشسته بوده وگفت وگو از عارفان کامل و صوفیان اصل و سالکان قابل بوده است. در این موقع پیر دستگیر با خادمان و مریدان خود از بازار قصه خوانی عبور می کند و از مقابل دکان کتابفروشی می گذرد. ویک نظر به جانب مولوی اونکاری می اندازد، و به نور ولایت ودرایت از حال او آگاه می شود. و آن چه در دل آنان می گذرد، باز می گوید، و آنان را امیدوار می سازد که از درگاه حضرت الهی نباید ناامید باشد. شما البته به مقصود و مخدوم خود خواهید رسید.

مولوی اونکاری و یاران و همراهانش - که در بازار قصه خوانی بودند- خودشان را شیفته و فریفته حضرت پیر دستگیر یعنی خواجه مستان شاه کابلی می سازند، و خویشتن را در حلقه بیعت او در می آورند، و مرید و سالک طریق او می گردند، و از او کشف و کرامات فراوان می بینند، و تحت تعالیم خفیه و جلیه او قرار می گیرند، و همواره به مراقبه و مجاهده و مشاغل و معاینه می پردازند.

بدین جهت مریدان حضرت خواجه مستان شاه کابلی، مطابق نوشته مولوی عبدالحکیم اونکاری بسیار هستند، از جمله کسانی را که نام می برد بدین قرارند:

۱ - ملا عبدالجبار پشاور

۲ - ملا غلام محمد کشمیری

۳ - سید تاج الدین پتنی

۴ - سید میر زمان علی اهل دهلی ساکن دیره اسماعیل خان

۵ - شیخ هدایت اشرف

۶ - سید میر منفعت علی کتابفروش.

۷ - حکیم مظفر نگری

۸ - مولوی عبدالحکیم اونکاری ساکن چکی شریف، مرید خاص خواجه مستان شاه کابلی.

همین مولوی عبدالحکیم اونکاری، ساکن چکی شریف، که همواره به قول خودش در سفر و حضر، همراه و همپای حضرت خواجه مستان شاه کابلی بوده - اینگونه او را توصیف می کند:

پیر دستگیر ، مست الست ، ولی مادرزاد، صاحب استقامت ، مستجاب الدعوه ، صاحب تقوی ، صاحب ریاضت ، شب زنده دار ، صاحب ذوق، صاحب وجد و وصال و کشف و کرامات ، صاحب تصانیف ، قطب الارشاد، صاحب وقت. اینک آثار حضرت پیر دستگیر خواجه مستان شاه کابلی:

۱ - آتشکده وحدت (فارسی) ، مشتمل بر دیوان اشعار: غزل و قصیده و رباعی و ترجیعات ، چاپ جمون و کشمیر ، به کوشش محرم علی چشتی لاهوری ، چاپخانه رنبر پرکاش ، ۱۳۱۵ هـ ق ، ۴۶۲ ص.

۲ - دیوان ثانی (غزلیات و قصاید)

۳ - مثنوی یوسف و زلیخا

۴ - سراج الصالحین

۵ - مخمس چهل اسرار که در پایان دیوان او چاپ شده و آن را در سال ۱۲۸۶ هـ ق سروده است.

۶ - رساله های گوناگون در علم تصوف و اصطلاحات و کنایات متصوفه و الفاظ و کلمات و رموز عارفان.

مولوی عبدالحکیم اونکاری می گوید : روزی من برای آستان بوسی حضرت پیر دستگیر خواجه مستان شاه کابلی از پیشاور به کابل شریف رفتم، و در خدمت او بودم، آثار منظوم او را دیدار کردم که همه در یک صندوق بود. آنها را مطالعه کردم. غزلیات عرفانی و قصاید معنوی و روحانی ، و ترجیعات و ترکیبات و مخمسات ادبی ، زیبا و شیوا و منسجم و قریب و دلگشا، درخواست کردم که آنها را جمع و جور کنم و به صورت حروف قوافی و ردیف ترتیب و نظم بدهم. قبول فرمودند. تا وقتی که در کابل در خدمت ایشان بودم، چند جزو آماده شد. در این موقع حضرت پیر دستگیر تصمیم گرفتند که به سوی کشمیر روانه شوند. مولوی عبدالحکیم اونکاری و مریدان همراه او بودند. از کوه ها و دشت ها و رودخانه ها گذشتند و طی طریق نمودند و به وادی کشمیر رسیدند.

در کشمیر جنت نظیر از اکابر و مشایخ و پیرزادگان و فضلالی کشمیر دیدار کردند. اهل کشمیر همه اهل الله و عارف بالله هستند. مسلمان و مومن و معتقد از اکابر و فضلا، مشایخ و علما، همه بزرگان و دانشمندان اسلام می باشند. از اخبار و تاریخ و مناقب مقدمات آگاهند.

کشمیر همواره گذرگاه و مرکز اکثر اولیای جهان بوده است. ساکنان کشمیر از احوال و رموز فقیران در هر طریقه آگاه می باشند. بدین جهت به حضرت پیر دستگیر خواجه مستان شاه کابلی احترام بسیار کردند. از اشعار و غزلیات و قصاید دیوان او آگاهی یافتند.

برای حضرت خواجه مستان شاه کابلی، محفل ادبی و عرفانی و روحانی ترتیب دادند، و بزرگان و امیران و دانشمندان در آن محفل شریک می شدند و اشعار اورا می شنیدند و می خواندند، و همواره کوشش داشتند که بیش از پیش از آن اشعار عرفانی و ادبی با خود داشته باشند و بهره مند گردند.

در همین موقع و به مناسبت همین محفل ادبی، گروهی از مریدان صادق و فقیران عاشق، از حضرت پیر دستگیر خواجه مستان شاه کابلی درخواست کردند که « غزلیات چهل اسرار » سروده حضرت قطب الاقطاب، علی ثانی، میر سید علی همدانی - رحمه الله علیه را به صورت مخمس به نظم در آورد تا بیشتر بهره مند گردند.

خواجه مستان شاه با وجود اینکه امتناع کردند، گفتند: « امشب استخاره می کنم، زیرا که استخاره به موجب حدیث شریف با حضرت پروردگار - جل شانہ - مشورت کردن است. »

بالاخره با استخاره، مطلوب خیر به دست آمد، و همان شب نور جمال باکمال قطب الاقطاب حضرت علی ثانی، امیر کبیر میر سید علی همدانی - قدس سره - برایشان جلوه گر گردید.

دیوان آتشکده وحدت

آمده است که شاه همدان علی ثانی دیوان آتشکده وحدت را به دست سراینده (یعنی مستان شاه) داد و فرمود:

«مستان شاه، دیوان خود را بگشای» چون گشودند معاینه گردید که «چهل اسرار» به صورت مخمس در آمده است، و در پایان دیوان آتشکده

وحدت، ضمیمه شده است. از هر ورق مخمس چهل اسرار، نوری همانند نور آفتاب برآمده و تا فلک می رود، و دامن آسمان را شفق گون می نماید و از روی صفحه های دیوان آتشکده وحدت نوری بر می آید که همانند نور مهتاب ، تا به آسمان می رود، و دامن آسمان را روشن و مزین می گرداند. حضرت امیر کبیر علی ثانی ، میر سید علی همدانی - رحمه الله علیه - فرمود که :

«مستان شاه! دیوان را بگشای ، مخمس چهل اسرار را برای تو گذاشته ایم!».

چنان به نظر می رسد که حضرت علی ثانی ، بنابر روحانیت قلبی و معنویت عرفانی ، خودش چهل اسرار خود را مخمس نمودند و به دست خواجه مستان شاه کابلی دادند و کرامت خود را نمودند.

به این ترتیب ، خواجه مستان شاه کابلی درکشمر شریف، در آن شب -که استخاره فرمود - در خواب خود اجازت یافت و به تضمین و تخمیس چهل اسرار پرداخت و در حقیقت « آتشکده اسرار» به وجود آمد به تبع دیوان او یعنی آتشکده وحدت، چنان که شاعر گفته است :

پیمانگر خوبان شد، آتشکده اسرار
راز دل جانان شد، آتشکده اسرار
رؤیای صدیقان شد، آتشکده اسرار

مستانه شه رحمت شد، آتشکده اسرار
سادات همدانی، روشنگر انسانی
تخمیس چهل اسرار، گوینده شه مستان

خواجه مستان شاه کابلی در آغاز مخمس چهل اسرار، قصیده ای به منقبت حضرت علی ثانی، امیر کبیر، میر سید علی همدانی - رحمه الله علیه - سرود و همه آن چه به عشق و محبت و عرفان و معنویت بر او گذشته بوده، به کنایه واستعاره ، احوال خود را در آن ادا نموده است:

من کجا و مخمس اسرار

عارف حق نما علی ثانی
شمع عرفان و نور یزدانی
جمله کروییان روحانی
دُرّ شهوار و گوهر کانی
بر حریمت کنند دربانی

ای حریم وصال ربانی
شاه کونی خلاصه ایجاد
کوفتند طبل های عظمت تو
که امیر ولایتی به یقین
جای دارد که بندگان حرم

عارف حق نما، علی ثانی ، شاه کون ، شمع عرفان، نوریزدان، امیر ولایت که همهٔ بندگان حرم، دربان و نگهبان حریم تو می باشند. هم اکنون هم اعتقاد مردم کشمیر و پاکستان (بلتستان و پنجاب) محکم و استوار است و همواره به تعلیمات اوپای بند می باشند. خواجه مستان شاه می سراید:

هم به سیرت چو مصطفی (ص) ثانی
هم ز نور تو، رمز سبحانی
شاه هر قوم و میر هرخوانی
گر نه لطف نمودش انسانی
به رهان کشتیم ز طوفانی
شش جهت کرده ام پریشانی
من ترا بوذر و چو سلمانی
ای شهنشاه انسی و جانی

هم به صورت چو مرتضی سیری
هم انا الحق ز نکته ات ظاهر
افسر کبروی نه تنهایی
یک جهان چون جماد می بودند
چون تویی نوح در میان محیط
جمع کن در مقام جمع مرا
ای مرا مصطفای وقتی تو
من کجا و مخمس اسرار

چنان که ملاحظه می شود ، خواجه مستان شاه کابلی ، خویشان را یک مسلمان عارف عالم خاص معتقد به حضرت رسول اکرم محمد مصطفی (ص) و حضرت علی مرتضی (ع) می شمارد و این پیشرو عرفان و تصوف اشاره می کند:

اناالحق : یعنی حسین بن منصورحلاج.

رمز سبحانی : یعنی بایزید بسطامی : سبحانی ما اعظم شأنی

افسر کبروی : یعنی نجم الدین کبری

نوح : یعنی حضرت نوح(ع) و محیط یعنی دریا و کشتی او که مردم را از طوفان نجات داد.

جمع کردن و جمعیت خاطر داشتن

در تمام اوقات و با تمام حواس ظاهر و باطن به مجاهده و معامله و مشاهده مشغول بودن .شش جهت پریشان بودن : یعنی از شمال و جنوب و شرق و غرب و فوق و تحت (کاملاً پریشان هستم) ولی محبت و لطف تو مرا جمعیت خاطر داده است.

مصطفای وقت : یعنی میر سید علی همدانی که هادی و راهنمای خواجه مستان شاه می باشد.

بوذر : ابوذرغفاری صحابی حضرت رسول اکرم (ص)

سلمان : سلمان فارسی ، صحابی حضرت رسول اکرم (ص)

مخمس اسرار : یعنی چهل اسرار و تضمین و تخمین کردن آن. من (خواجه مستان شاه کابلی) کسی نیستم که بتوانم این کار علمی و ادبی و عرفانی را انجام بدهم . این تو هستی که راهنمای من می باشی. وهمه مردم را (انس و جان) را ، راهنمایی می کنی. آری:

منم آئینه و تویی تمثال وصف خود از زبان خود رانی یعنی دل من دل و جان من آئینه است و تو در این آئینه هستی و آن چه من می گویم ، در حقیقت از زبان و بیان تو می گویم، زیرا که :

همچو رومی و چینی از عشقت کابلیم و لیک همدانی چون که من مانند اهل روم و اهل چین عاشق تو هستم، و اگرچه اهل کابل می باشم و لیکن پیرو و تابع تو می باشم و همدانی هستم. به این دلیل که :

گشته پرورده جسم من جانی
برهانش ز نفس شیطانی
یک ره ای خواجه ام اگر خوانی
گشته از بو سحاق ختلانی
زو علی غیاث نورانی
زو کلیم الله شیخ عرفانی
شه نیاز آن مدار امکانی
شاه نظام حسین لاثانی
آمده در سرای سلطانی

چون به طفلی ز شیر معرفت
نیز این دم تو شیر خواره خود
بنده داغدار سلسله را
نسبت فقر من به تو قائم
زو محمد که نور بخش آمد
زو حسن با محمد - یحیی
زو نظام جهان فخر الدین
اختر آسمان برج طریق
زوست عاجز فقیر مستان شاه

در این ابیات ، خواجه مستان شاه کابلی «سلسله فقر» خود را بیان می دارد. از روزگار کودکی ، شیرخواره معرفت بوده و جسم و جان او از بند نفس شیطانی رهایی یافته و داغدار سلسله خواجه بزرگ شده ، و نسبت فقیری و درویشی را به میر سید علی استوار و قائم گردانیده است: بدین ترتیب:

- | | |
|--------------------|---------------------|
| ۱- ابواسحاق ختلانی | ۲- سید محمد نوربخش |
| ۳- سید غیاث علی | ۴- سید حسن |
| ۵- محمد یحیی | ۶- شیخ کلیم الله |
| ۷- فخرالدین نظام | ۸- شاه نیاز |
| ۹- نظام حسین شاه | ۱۰- مستان شاه کابلی |

سپس خواجه مستان شاه کابلی، خود را در سرای سلطانی یعنی در بارگاه حضرت امیر کبیر، میر سید علی همدانی، می بیند و با یک حالت روحانی و معنوی می سراید:

با دل درد و سینه بریان	بار اندوه و چشم گریانی
سائلم بردرت فلا تنهر	شیئاً لله فیض یزدانی
دست من گیر و دستگیری کن	تا نیفتم به چاه ظلمانی
بهر پابوس تو، ز کابل و هند	سوی کشمیر گشته ام جانی
در جوارت فتاده ام مضطر	رحم کن بر من خراسانی
مایه خویش را به تو دادم	بعد ازینم حساب خود دانی
شاه عرفان و لجه وحدت	نور ایمان یا علی ثانی

می بینیم که مستان شاه کابلی، به درگاه معلی یا خانقاه معلی در سرینگر کشمیر وارد شده است. در آنجا به گفت گو و راز و نیاز و دعا پرداخته و بادل دردمند و سینۀ پر از غم و اندوه و چشم گریان و زبان نالان می گوید:

ای سید علی، ای علی ثانی، من سائلم ، من گدای درگاه تو هستم، مرا دور مکن ، من ناچیز هستم. از فیض یزدانی مرا سیراب کن. دست مرا بگیر و مرا دستگیری و همراهی کن ، تا به چاه تاریک جهل و نادانی نیفتم. من از کابل و هندوستان برای پای بوس تو آمده ام و به کشمیر رسیده ام و به خانقاه معلائی تو وارد گشته ام . من یک مرد بیچاره و در مانده خراسانی هستم .برمن رحمت کن ، من در کنار تو هستم. من هست و نیست خود را به تو دادم و دیگر هیچ ندارم. حساب و کتاب مرا تو می دانی. تو شاه عرفان و صفا و مروت و جوانمردی داری، تو دریای وحدت در حقایق انسانی هستی. تو نور ایمان در دل من می باشی و تویی علی ثانی یعنی میر سید علی همدانی هستی :

جان جمله جهان علی ثانی
سید سروران علی ثانی
حامی دو جهان علی ثانی
آلمان ، آلمان ، علی ثانی
کرده ام ورد جان علی ثانی
کبروی خاندان علی ثانی
شد غنی ز انس و جان علی ثانی
عاجزم میهمان علی ثانی
یک قدم نه بر آن علی ثانی

مایهٔ جسم و جان علی ثانی
عارف و کامل، عالم و عامل
مرشد و رهنمای جمله طرق
آدم بردرت امیر کبیر
اسم پاک نواز محبت دین
یک نظر بر مرید خاصت کن
هرکه یابید یک نظر از تو
مفلسم ! کن غنی تو ای سلطان
چشم «مستان شه» است فرش حریم

چنان که از این اشعار استنباط می شود : علی ثانی ، امیر کبیر، مرشد، رهنما، کبروی خاندان، سلطان، ودیگر الفاظ به میر سید علی همدانی اشاره می کند. و بدین جهت خواجه مستان شاه کابلی خود را مرید خاص او می شمارد و چشم خود را فرش حریم او می داند. بدنی جهت « مخمس چهل اسرار» از فکر او ایجاد می گردد و برای سادات همدانیه به یادگار می ماند.

در مخمس چهل اسرار ، مقامات عالی ، اصطلاحات ، رموز و اشارات نامتناهی ، کنایات و لطایف عرفانی ، و الفاظ و لغات روحانی، در صنایع بدیعی و معنوی ، آمیخته با آیات قرآنی و احادیث نبوی ، و اقاویل مشایخ ، و ضرب المثل های عارفانه آمده است. بدین مناسبت مخمس چهل اسرار و قصیدهٔ منقبت میر سید علی همدانی مشحون است از اسرار الهی و صفات ذات باری تعالی و نعت حضرت رسول اکرم(ص) و اشارات اولیاء الله و اوصیاء الله و اشاراتی به تعالیم صوفیه و معاملات سادات همدانیه و روش های دینی و اخلاقی اسلامی آنان.

پیران و مریدان سلسلهٔ سادات همدانیه ، چهل اسرار و مخمس چهل اسرار را روزانه می خوانند و بر دل و جان خود می سپارند و از سر صدق دل و حقیقت باطن بدان توجه خاص مبذول می دارند. هر کس چهل اسرار و مخمس چهل اسرار را بسیار خوب و از ته دل و حضور قلب بخواند، در اندک مدت ، خود صاحب اسرار می گردد، علم لدنی از سینهٔ وی گشاده می شود ، و بر کلیهٔ مسائل تصوف و عرفان آگاه می گردد .

الفاظ و اصطلاحات عرفانی و معانی و مفاهیم آنها

اینک فهرست الفاظ و اصطلاحات عرفانی و معانی و مفاهیم آنها که در آغاز دیوان مستان شاه کابلی معروف و مسمی به « آتشکده وحدت » و « چهل اسرار » به ضمیمه آن آمده است. « آتشکده وحدت » بر اساس آیه قرآن کریم « نار الله الموقده التي تطلع علی الافئدة » (سوره ۱۰۴ (الهمزه) آیه ۶، مکیه) موسوم گشته است.

پس اگر تو در این دیوان ، که مسمی به آتشکده وحدت و مخمس چهل اسرار است، حدیث حُسن و جمال و خط و خال و بُت و بُت پرست و شراب و شاهد و مطرب و ساقی و خراب و خرابات و کنشت و تسبیح و زنار و عاشق و زاهد- علی هذا القیاس ، الفاظ بینی . زنهار در غلط نیفتی که هر یکی از این الفاظ در حقیقت در نزد صوفیان با صفا و عارفان بالله معنی خاص دارد. چنان چه با اشاره ای چند به این الفاظ مفاهیم عارفانه در بیان می آید. بدان که از این الفاظ و اصطلاحات ، هر جایی در مخمس چهل اسرار ، پی به مقصود می بری، و سر رشته گوهر مقصود به دست می آوری ، و در شناخت معارف همدانیه و افکار و اندیشه های میر سید علی همدانی و خواجه مستان شاه کابلی آگاهی حاصل می کنی. اینک آن الفاظ و اصطلاحات و کنایات :

آ

آب حیات : دم پیر، سخن پیر طریقت ، کلام و گفتار نیک.
آتش عشق : شوق دیدار یار حقیقی ، محبت دیدار حق.
آتش عشق جانان : شوق دیدار محبوب حقیقی ، محبت بسیار برای دیدار معبود
آزادی : مقام محو ذات عاشق را گویند در ذات انوار ذات.
آشنایی : تعلق رقیقه ربوبیت بود که به همه مخلوقات پیوسته است چون تعلق خالقیت به مخلوقیت .
آیین مهربانان : جان بازی در طریق و قبول احکام الهی و نقد جان دادن به محبوب.
آینه جمال : دل عاشق که نورذات باری تعالی در آن وارد شود.

الف :

ابر : حجاب را گویند که مانع سبب وصول باشد.

ابرو : (رک : چشم) الهام غیبی باشد که بر دل سالک وارد شود.
اسلام : اعمال متابعت را به انبیاء - علیهم السلام - گویند.
افعال شکی : طوابع و لوازم انوار را گویند در ماده شمایل.
امتزاج : جمالیات و جلالیات را گویند.
امیری: ارادت خود را جاری کردن بود بر سالک.
انفاس رحمانی : جلوه ذات در دل سالک و عاشق طریق الی الله.
انگشت : صفت احاطت را گویند .
ایمان : مقدار دانش را گویند به حضرت حق سبحانه و تعالی.

ب

باده فروش: (رک: خمار) : پیران مرشد را گویند.
باده نیشان درگاه : سالکان طریق ، شاگردان و ملنگان و قلندران طریق حق.
باران : نزول رحمت را گویند.
باز : صفت مثبت را گویند.
باز اوج کبریایی : صفت مثبت که به درگاه ذات باری تعالی قبول شده است.
بت : مقصود و مطلوب را گویند.
بت : تجلی شاهد معنی را گویند که بر او صفت ماورای صفت دیگر بر دل سالک ظاهر شود.
بتکده : (رک: میکده و بتکده و شراب خانه) : مراد از اینها باطن عارف کامل باشد، که در آن باطن ذوق و شوق عارف کامل باشد ، که در آن باطن، شوق و ذوق معارف الهی بسیار باشد.
بناگوش : دقیقه محبوب را گویند.
بندگی : مقام تکلیف را گویند.
بوسه : (رک: غمزه) فیض و جذبۀ باطن را گویند که نسبت به سالک واقع شود.
بوی : علاقه دل را گویند به عالم حقیقت در مقام جمع اول، و اکنون در حالت تفرقه افتاده .
بیابان : وقایع طریق را گویند.
بیداری : عالم محو را گویند.
بی قید: طلب و جستن حق را گویند.

بیگانگی : استغناى عالم الوهیت را گویند که به هیچ وجه متفرق نگردد، و به هیچ چیز مشابهت و مماثلت ندارد.
بیهوشی : مقام طمس را گویند که محوصفات است .

پ

پرده : موانع را گویند که میان عاشق و معشوق بود از لوازم طریق نه از جهت عاشق و نه از جهت معشوق.

پیام : اوامر و نواهی الهی را گویند.

پیچ زلف : اشکال الهی را گویند که هر کس را به وی راه نبود.

پیر خرابات : (رک : پیر مغان) کاملان مکمل را گویند که :

هر کو به خرابات نشد بی دین است

زیرا که خرابات اصول دین است

پیرمغان : (رک: پیر خرابات) و این خرابات ، خراب شدن صفت بشریت باشد. وفانی شدن وجود جسمانی و روحانی در اشعه نور ذات که اصول دین از برای این آبادانی است که تا این خرابی رخ ندهد، حقیقت وی ظاهر نشود. آن چه در گوهر آدمی پنهان کرده اند، بدنی خرابی پیدا شد. آنگاه آدمی به حقیقت خود بینا شود. و شرح آن دراز است ولایق هر فهم نباشد. و گروهی که این معانی ندانند و حدیث زلف و خال و صنم بر ایشان انکار کنند و از ایشان بی خبر باشند و ندانند که عالم معانی لطیفه یی است، و وجود روحانی که مادام از صورت مجرد باشد. به ادراک بصیری به آن راه نتواند بود. پس به حسب اقتضای معانی، هر معنی را صورت خاصی باید که بدان قایم باشد و مفهوم شود و صورت مثال غیبیه را در عالم کشفی از این قبیل دان. پس از این جهت عارفان هر معنی را به صورت باز نموده اند، و از هر صورت معنی خاصی خواستند. بدین طریق مثلاً محبوب گویند ، و مراد حضرت حق باشد . وقتی که مسغتنی دارند او را از دوستی مطلقاً پیمانه : (رک : ساقی) چیزی را گویند که دروی انوار غیبی کنند و ادراک معانی.

ت

تاختن : امر الهی را گویند .

تاراج : سلب اختیار سالک را گویند در جمیع احوال و اعمال ظاهری و باطنی .

تجلی جمال : روشنی جمال حق در دل سالک و گنج حقیقت الهی و همه ذرات وجود سالک در پر تو عکسی رخ محبوب.

ترانه : آیین محبت را گویند .

ترسا : مرد روحانی را گویند که صفات ذمیمه و نفس اماره او مبتدل شده باشد و به صفات حمیده موصوف باشد.

ترسابچه : وارد غیبی را گویند که بر او صفت ماواری صفت دیگر بر دل سالک ظاهر شود.

ترسایی : دقایق و حقایق را گویند و نیز عالم انسانی را گویند.

تُرک و تاز : جذبۀ الهی را گویند که سالک ، مجاهده و رنج بسیار می کند و گشاده نمی یابد که ناگاه جذبۀ حق در رسد و او را به مقصود رساند.

توانا : این صفت غافل مختاری بود.

توانگری : جمع صفات کمال بود باوجود قدرت بر اظهار هر صفتی.

توبه : بازگشتن از چیز ناقص و نازل را و روی آوردن به چیز کامل و عالی.

ج

جام : احوال را گویند .

جام شوق : به تهلیل و تسبیح ذات و صفات معبود مشغول بودن باشد.

جانا : صفت قیومی را گویند که قیام جمله موجودات به اوست که اگر آن دقیقت پیوسته به موجودات نباشد، هیچ چیز در وجود بقا نیافتی.

جان فزا: صفت بقا را گویند که سالک از آن صفت باقی ابدی گردد، و فنا را بر آن راه نبود.

جرعه : اسرار مقامات را گویند که در سلوک از سالک پوشیده مانده بود.

جفا : پوشانیده دل سالک را گویند از معارف و مشاهدات که او را بدان ها تربیت کرده اند.

جمال : اظهار کمال معشوق است جهت ترغیب و طلب.

جمال : (رک: چشم و ابرو) : الهام غیبی باشد که بر دل سالک وارد شود.

جنگ : امتحان الهی را گویند.

جوره : باز داشتن سالک بود از سیر در عروج.

جهت : عبودیت سالک را گویند.

چ

چشم : ترک سر مراتب عالیه بود که اهل آن را پنهان دارند، و جز خدای را سبحانه
- بر آن اطلاع نباشد.

چشم : بصیرت الهی را گویند.

چشم : الهام غیبی باشد که بر دل سالک وارد شود.

چشم پُرخمار : ستر کردن سالک راست از سالک ، لیکن کشف آن احوال نزد اهل
کمال ظاهر است.

چشم مست : سرّ الهی را گویند بر تقصیری که از سالک در وجود آید.

چلیپا : عالم طبیعی را گویند .

چوگان : مقادیر احکام را گویند نسبت به عاشق.

ح

حج : سلوک الی الله را گویند.

حجاب : موانع را گویند که عاشق را از معشوق باز دارد، به نوعی از انواع معامله
عاشق.

حس : جمعیت کمالات را گویند در یک ذات، آن جز حق را نباشد .

حضور: مقام وحدت را گویند.

حلاوت : ظهور انوار را گویند که از راه مشاهده حاصل آید، مجرد از ماده.

خ

خال سیاه : عالم هستی را گویند.

خراب : (رک: مست): استغراق عاشق بود در عشق محبوب.

خرابات : خرابی عالم بشریت بود.

خرابات : در لمعات الهی محو ذات متعالی که آن حصار وجود دل عاشق است.

خرابات فنا: هر سالک از می عشق چشد در دریای فنای وجود خود مست گردد.

خشم : ظهور صفات مهریه را گویند.

خط سبز : برزخ را گویند.

خط سیاه : عالم غیب را گویند.

خُم : موقف را گویند.

خُمار : پیر و مرشد را گویند (رک : باده فروش).

خُم خانه : عالم تجلیات را گویند که عالم قلب است.
خم زلف : اسرار الهی را گویند.
خواب : فنای اختیاری را گویند در احوال بشریت .

۵

درّ : ریاضت و مجاهده را گویند.
دریای فنا : عشق عاشق را رسیدن به محبوب ، دریای فنای بی پایان است و نا
آشنایان در این دریا غرق می شوند.
دست : صفت قدرت را گویند.
دف : طلب معشوق را گویند.
دهان کوچک : صفت متکلمی را گویند.
دلدار : صفت باسطی را گویند.
دلدار : عالم شهود را گویند(رک : یار).
دلگشای : صفت فتاحی را گویند.
دوستی : سبق محبت الهی را گویند بر محبت سالک .
دولت وصل : در عین فنا به عین بقای دلارام رسیدن و به ملک بقا دست یافتن.
دیده: اطلاع الهی را گویند بر جمیع احوال سالک از خیر و شر.
دیر : (رک : خرابات) عالم معنی و باطن عارف کامل باشد.
دین : اعتقاد را گویند که از عالم تفرقه سر بر کرده.
دیوانگی : مغلوبی عاشق را گویند.

۶

رُخ : تجلیات را گویند که در غیر ماده در خواب یا در حالت بیخودی باشد.
روحانیان عالم قدس : دیدار عاشق سالک در حالت بقا، عالم ملکوت را و بقا یافتن
در عالم ملکوت.
روز: تتابع انوار را گویند.
روی : مرآت تجلیات را از معانی و نوری و صوری و تجلی که به ذوقی منتهی
گردد و هو البقاء مع الله سبحانه.
ریاض انس : محفل دیدار محبوب و دیدار یاران یک دل و شراب بقا در دار الفنا
نوشیدن.

ز

زکوة: ترک و ایثار را گویند .

زنار: یک رنگی و یک جهتی سالک باشد در راه دین و متابعت راه یقین
زندگی: قبول اقبال محبوب را گویند.

س

ساعد: صفت قوت را گویند.

ساغر: (رک: پیمانہ) چیزی را گویند که در وی انوار غیبی کنند و ادراک معانی.

ساقی: (رک: مطرب): فیض رسانندگان و ترغیب کنندگان را گویند که به کشف
رموز و بیان حقایق، دل های عارفان را معمور دارند.

ساقی: صور مثال جمالیه را گویند که از دیدن او سالک را خمار حق پیدا بود.

سخن: اشارت و آشنایی را گویند به عالم غیب.

سخن شیرین: اشارت الهی را گویند به انبیا به واسطه وصی به اولیا به واسطه الهام.

سرّ حسن: گمان عاشق از حسن معشوق در دل و تصور مهر و محبت او در حالت
تخیل.

سردی: نفس فارغ را گویند.

سرّ عشق: واله و شیدا شدن عاشق به یاد معشوق و جست و جوی او در اسرار عالم
روحانیت و معنویت .

سعادت خواندن ازلی را گویند.

سلام: درود و محمّدت را گویند.

سلطان: جریان اعمال و احوال را گویند بر عاشق چنان که حکم و اراده الهی بود.

سماع: مجلس انس را گویند.

سیب زرخ: مشاهده را گویند که از مطالعه جمال خیزد.

میم: تصفیة ظاهر و باطن را گویند.

سیمرغ فضل: دانش و علم سالک است که برای یافتن سرّ وحدت هوهو کنان به
دنبال آن حیوان است.

ش

شاهد: تجلی را گویند.

شب : عالم عمی را گویند و عالم جبروت را نیز گویند، و این قطبیت ممتد میان عالم خلق و عالم ربوبیت است.

شب عید : نهایت انوار را گویند که سواد اعظم است.

شب قدر : بقایای سالک را گویند در عین استهلاک به وجود حق.

شراب : عیش را گویند.

شراب پخته : عیش حرف را گویند مجرد از اعتبار عبودیت.

شراب خانه : عالم ملکوت را گویند.

شراب خانه : مراد باطن عارف کامل باشد، که در آن باطن ذوق و شوق عارف کامل

گردد و در آن باطن شوق و ذوق و معارف الهی بسیار باشد.

شمع : نور الله را گویند.

شوخی : شوخی کثرت التفات را گویند به اظهار صور.

شوریدگان عشق : سالکان بیان با طریق الی الله که خود را در عالم ملکوت بقا بالله

می دانند.

شیدا: اهل جذب و شوق را گویند (رک: مست).

شهوات : آرزوهای نفس را گویند.

شیوه: اندک جذب را گویند در بعضی احوال که گاه بود و گاه نبود. مکر و غرور

دادن معشوق را گویند مر عاشق را گاه به طریق لطف و گاه به طریق قهر، تا بی

بضاعتی عاشق مرا و را ظاهر شود، تا یقین گردد او را که حق را هم به حق توان

یافت. و او را - سبحانه - هم به او توان یافت.

ص

صبح وصال : دیدار چهره محبوب در عالم بقا و رؤیت عالم وصلت.

صراحی : مقام را گویند.

صفاة اسرار : تصور عاشق از معراج حضرت رسول اکرم (ص) و عرش اعلا.

صلح : قبول عبادات و اعمال را گویند .

صنم : (رک : محبوب) حقیقت روحیه را گویند در ظهور تجلی صورت صفایی.

ط

طامات : معارفی را گویند که در او ان سلوک در زبان سالک گذر کند.

طرب : انس بود با حق - سبحانه و تعالی - و سرور دل در آن.

طلسم گنج معنی : غبار اغیار و نشانه های کفر بر دل و جان سالک الی الله و پوشش های سیاه بر راه او.

ظ

ظاهر : هویت را گویند یعنی وجود چه همه کس را به معرفت وجود علم حاصل است.

ظلمت : (رک : کفر) عالم تفرقه را گویند.

ع

عاشق: جلال استغنائی معشوق است از عشق عاشق ، و آن دلیل نفی وجود و غرور عاشق است و اظهار بیچارگی او.

عاشق : شیفته جمال و جلال الهی را گویند بعد از طلب وجد تمام.

عید: (رک: شب عید) نهایت انوار را گویند که سواد اعظم است. مقام جمع را گویند.

عیش خام : عیش ممزوج را گویند که مقارن عبودیت بود.

عیش مدام: حضور باحق - سبحانه و تعالی .

غ

غارت : جذبۀ الهی را گویند که بی واسطه به دل رسد که سلوک و اعمال مقدم باشد و سالک مقهور آن بود. و اگرچه اوامر و اعمال بروی جاری باشد.

غمزه : (رک: بوسه) فیض و جذبۀ باطن را گویند که نسبت به سالک واقع شود.

غمکده : مقام مستوران را گویند.

غمگسار : اثر صفت رحمانی را گویند که عموم و شمول دارد به نسبت همه موجودات است .

ف:

فراق: غیبت را گویند از مقام وحدت.

فقیری: عدم اختیار را گویند.

ق

قامت : سزای پرستش را گویند که هیچ کس را به جز خدای - سبحانه - سزای آن نیست .

قبله دل : دیدار روی محبوب و روشنائی آفتاب درگاه باری تعالی .

قد : استوای عرش و استیلای الهی را گویند .

قدح: وقت را گویند.

قریب: استدراج الهی را گویند.

قط: عابدان را از آن که دارند اورا پیش تر از راه عبودیت و عبدیت
قلاش: (رک: قلندر) اهل ترک و تجرید را گویند که از مقام لذت نفسانی گذشته
باشند.

قلندر (رک: قلاش).

قوت: غذای عاشق بود از دریافت جمال قدم که ادراک هیچ کس بدان محیط نشود.

ک

کافر بچه: یک رنگی در عالم وحدت باشد که تمامی روی دل از ماسوی بر تافته
باشد و در پی نوایی جای گرفته باشد.

کباب: پرورش دل را گویند در تجلیات صوری.

کعبه: مقام وصلت را گویند.

کفر: (رک: ظلمت) عالم تفرقه را گویند.

کلیسا: عالم حیوانی را گویند

کلبه احزان: هجران مطلوب را گویند.

کینه: تسلیط صفات قهریه را گویند.

ک

محبت را گویند.

گوهر: معنی صفات و اسما و صفات الهی را گویند.

گوهر معنی: گذشتن از دل و جان و سوتن برای رسیدن به محبوب.

گیسو: طریق طلب را گویند به عالم هویت که حبل المتین عبارت از این است.

ل

لب: کلام از معشوق را گویند.

لب شیرین: کلام منزل را گویند که انبیاء را به واسطه ملک حاصل است و اولیا را
به تصفیة باطن حاصل است. لب شیرین کلام بی واسطه را گویند.

لب لعل بطون: کلام معشوق را گویند.

لحظه خیال: حضور در یک دم و غایب نشدن از دیدار.

لطف : تربیت معشوق بود مر عاشق را بر وفق ومواسات ، تا قوت تاب از جمال
اورا به کمال حاصل آید.

لقا : ظهور معشوق است چنان که عاشق را یقین حاصل شود که اوست، وجود
هستی حق را گویند.

م

ما ومن : خود را خواستن و به خود پرداختن و خود پسند بودن کنایه از حمق و بی
خبری است یعنی تکبر.

ماهروی : تجلیات صوری را گویند که سالک را بر کیفیت آن اطلاع واقع می شود.

متواری : احاطت و استیلای الهی را گویند.

مجلس روحانیان قدس : در بارگاه ذات باری تعالی، عشق خود را ظاهر کردن و از
حقایق الهی بهر جستن.

مجلس شهود: حضور عاشق در مقابل معشوق و منتظر فرمان بودن.

مجمر شوق : روشنای درگاه و بارگاه محبوب را گویند که روشنایی آن در دل
سالک می رسد.

محبوب (رک: صنم): حقیقت روحیه را گویند در ظهور تجلی صورت صفاتی.

محبوب خوش لقا: معشوق خوش نما را گویند که عاشق از دیدار او صفای دل
یابد.

نخست : رنج عاشق را گویند که از معشوق در راه عشق بیند.

مست : (رک: خراب): استغراق عاشق بود در عشق محبوب.

مست : (رک: شیدا): اهل جذب و شوق را گویند.

مطرب : آگاه کننده را گویند از عالم ربانی.

مطرب : (رک : ساقی) فیض رسانندگان و ترغیب کنندگان را گویند که به کشف
رموز و بیان حقایق، دل های عارفان را معمور دارند.

معشوق : حق را گویند بعد از طلب او - سبحانه - به جد تمام، از آن روی که
مستحق دوستی وی است و بس.

ملاحظت : بی نهایت کمال الهی را گویند که هیچ کس بدان نرسد.

ملامتگه عشاق : دیوان عدالت در پیشگاه معشوق که عاشق را از آن چه در اشتباه
بوده آگاه می کند.

ملک بقا : فنا فی الله شدن یعنی به درگاه خدا بقا یافتن.

ملک غم : دوری و هجران عاشق را از معشوق گویند.

مهربانی : صفت ربوبیت را گویند.

می : ذوق بود که از دل سالک برآید و او را خوش وقت گرداند.

میخانه : عالم لاهوت را گویند.

میخانه (رک:بتکده و شراب خانه) : مراد از اینها باطن عارف کامل باشد که در آن باطن ذوق و شوق عارف کامل باشد، که در آن باطن ، شوق و ذوق الهی بسیار باشد.

میدان : مقام شهود را گویند.

میکده : قدم مناجات را گویند.

ن

ناقوس: یاد کرد مقام تفرقه را گویند.

ناله : مناجات عاشق را گویند به معشوق.

نالۀ آتشین: در فراق معشوق راز و نیاز کردن و نالیدن و زاریدن و مناجات کردن

نای : محبوب را گویند.

نزدیکی : شعور به معارف اسما و صفات افعال را گویند.

نسیم : باد یاد آور عنایت را گویند.

نسیم زلف : باد بوی خوش معشوق از دیار دور به مشام جان سالک عاشق رسیدن.

نفحات قدم : یاد بودی های خوش را از دیار محبوب و از درگاه حضرت دوست به خانه ها و بارگاه پیر و مرید رسانیدن.

نقاب : موانع را گویند که عاشق را باز دارد به حکم ارادت معشوق که عاشق را استعداد تجلی دست نداده .

نقد خودی: به باطن خود رجوع کردن و به درون خود پرداختن و خود را شناختن باشد.

نقل : کشف معانی را گویند.

نوروز : مقام تفرقه را گویند.

و

وادی اسرار : در جست و جوی تجلای جمال محبوب و کوشش های بسیار برای رسیدن به مقصود .

وحشت آباد بدن : در جسم و تن خود غور کردن و از هر طرف آن نگاه کردن و به سرو چشم و گوش و دست و انگشت و قلب و دل اندیشیدن .
وصال : مقام رحمت را گویند.
وفا : عنایت ازلی را گویند بی واسطه به عمل خیزد.

هـ

هجران : التفات به غیر را گویند.
همت عالی: جرأت و جسارت بسیار برای رسیدن به معشوق و اورا دیدن.
یار: (رک :دلدار) : عالم شهود را گویند.
یار: صفت نصرت الهی را گویند که ضروری کافه موجوداتی است هیچ اسم موافق تر از این نیست مر سالک را.

مآخذ تحقیق :

- ۱ - آتشکده وحدت: نوشته و سروده خواجه مستان شاه کابلی، چاپ و نشر مطبع سرکاری رنبر پرکاش پریس، جمون ، به کوشش دیوان عالم چند صاحب، به تصحیح محرم علی چشتی ، ۱۳۱۵ هـ ق ، کشمیر ، جمون.
- ۲ - آتشکده اسرار یا مخمس چهل اسرار : سروده میر سید علی همدانی، و خواجه مستان شاه کابلی، به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی، چاپ ایس.تی. پرنترز، راولپندی ، ۱۹۹۴م، اسلام آباد پاکستان.
- ۳ - اوراد امیریه : اثر میر سید علی همدانی ، برات لائبریری خپلو ، بلتستان پاکستان اوراد الامیریه : امیر کبیر سید علی همدانی ، نده اسلامیة نوربخشیه ، لاهور - پاکستان.
- ۴ - چهل اسرار یا غزلیات میر سید علی همدانی ، به تصحیح دکتر سیده اشرف ظفر بخاری ، انتشارات وحید، تهران ، ۱۳۴۷ هـ ق .
- ۵ - احوال و آثار میر سید علی همدانی (باشش رساله از وی) : تألیف : دکتر محمد ریاض خان از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد.
- ۶ - چهل مقاله صوفیه (رساله -) از میر سید علی همدانی ، خطی کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۷ - ذخیره الملوک: از میر سید علی همدانی ، مطبع بهاول پریس، لاهور، شیخ الهی بخش و محمد جلال الدین ، به کوشش عبدالعزیز محمد الله المدعو به عبدالرشید .

- ۸ - تذکره شاه همدان : دکتر سید آقا حسین شاه همدانی ، مکتبه تنقید و تخلیق ، راولپندی.
- ۹ - منهاج العارفین یا پندنامه شاه همدان (نسخه خطی) کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۱۰ - ذخیره الملوک : میر سید علی همدانی ، به تصحیح و تعلیق دکتر سید محمود انواری، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز، ۱۳۵۶ هـ.ق.
- ۱۱ - فصل الخطاب بوصل الاحباب: خواجه محمد پارسا، چاپ دوشنبه تاجیکستان، ۱۳۳۰ هـ ق
- ۱۲ - رساله در بیان روح و نفس : میر سید علی همدانی ، چاپ لاهور.
- ۱۳ - مرادات حافظ شیرازی: تصنیف میر سید علی همدانی چاپ تهران، ضمیمه نسخه عکسی.
- ۱۴ - مروج اسلام در کشمیر : دکتر پرویز اذکایی ، چاپ طهران.
- ۱۵ - خلاصه المناقب : نور الدین جعفر بدخشانی ، به کوشش دکتر سید اشرف ظفر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد - پاکستان.
- ۱۶ - همدانی نامه و چهل اسرار : سروده میر سید علی همدانی (۷۱۴ - ۷۸۶ هـ. ق) به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) اسلام آباد، ۱۳۷۱ هـ. ق اسلام آباد.
- ۱۷ - شاه همدان ، میر سید علی همدانی (احوال و آثار) ترجمه رساله دکتری از دکتر سید آقا حسین همدانی (زبان انگلیسی) ترجمه فارسی ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۷۶ هـ.ق.

شعر فارسی امروز شبه قاره

نبی بخش دانش^۱

عجل علی ظهورک

ز نور روی تو سرشار گردند	بیا تا خفته‌ها بیدار گردند
بیا تا زور گویان خوار گردند	بیا و سلطهٔ ظلمات بشکن
بیا تا کنترل اشرار گردند	بیا تکبیر گویان و خروشان
بیا! مستضعفان احرار گردند	بیا ای وارث شمشیر حیدر
مسلط بر زمین ابرار گردند	نصیب کن خدا: روزیکه در آن
بین تا گلرخان اظهار گردند	همیش ای «دانشا» در صحنه باش و

صفدر حسین میرزا سیفی^۲

امام انقلاب امام خمینی

ز همرازی مصطفی(ص) ای خمینی
توئی مقتدای ورا ای خمینی
توئی کان گنج و سخا ای خمینی
توئی گوهر بی بها ای خمینی
شهنشاه هر دو سرا ای خمینی
توئی نوکر مرتضی ای خمینی
توئی ابر جود و سخا ای خمینی
صفات عظیم الصفا ای خمینی
توئی خاصهٔ کبریا ای خمینی
مه و مهر و ارض و سما ای خمینی
عدوی تو بیند خطا ای خمینی

توئی راز دان خدا ای خمینی
توئی بندهٔ کبریا ای خمینی
تو هستی سزای ثنا ای خمینی
توئی خضر راه هدا ای خمینی
بود رتبه اعلیٰ ترا ای خمینی
توئی چاکر مصطفی(ص) ای خمینی
توئی بحر گنج و عطا ای خمینی
یکی از صفات شه انقلاب
شده از ظهور تو اظهار حق
بود روشن از روشنی رخت
بود دوستدار تو با عز و شان

۱- سرایندهٔ ساکن تری میرواه خیرپور میرس .

۲- سرایندهٔ ساکن حیدرآباد

تو هستی سزای ثنا ای خمینی
تو هستی سزای ثنا ای خمینی
ز هاتف رسد این ندا ای خمینی
غم از جان من کن جدا ای خمینی
توئی ماه و خور را ضیا ای خمینی
شده از تو حاصل هدی ای خمینی
ترا گویم از دل ثنا ای خمینی

سزد نام پاک تو ورد زبان
ترازوی قدر تو باشد گران
غلامان حیدر نبینند غم
به رویم در شادمانی گشائی
ز نور تو روشن شده بزم خلق
توئی عاشق کردگار مجید
بصدق و صفا «سیفی» مداح تست

سید نفیس خوارزمی^۱

انقلاب ایران

انتشار و نصرت دین هُدا
بنشانند آن گرد را یک نیک مرد
شد بپا در ملک هر سو شور دین
ذرهٔ این کشوری را مهر کرد
ای خمینی (ره) تو که هستی ارجمند
بهر ملت افتخار افزوده اید

انقلاب مُلک ایران مرحبا
تا فضای جور بودی گرد گرد
هر طرف آوازهٔ دین مبین
واقعاً بوده خمینی خوب مرد
کشور ایران را کردی بلند
حافظ ناموس ایران بوده اید

خیلی زیباست نفیس این کار دین
آفرین - صد آفرین - صد آفرین

دکتر معین نظامی^۲

شعر انقلاب

خوش بوی تر ز عطر گل یاس بوده ای
محصول عشق و حاصل احساس بوده ای
کان طلا و معدن الماس بوده ای
در سنگر عزیمت و اخلاص بوده ای
در این صحیفه سورهٔ والناس بوده ای

خوش آب تر ز میوهٔ گیلان بوده ای
ای شعر انقلاب! ای الهام ناب ناب
هر سطر تو زر است ز ابیات گوهرت
در روزهای آتش و خون، در میان قوم
ای ماندگار مقطع دیوان فارسی

۱ - سرایندهٔ ساکن راولپندی

۲ - استاد گروه فارسی، دانشکدهٔ خاورشناسی، دانشگاه پنجاب، لاهور

قاری حافظ سید بزرگ شاه الازهری^۱

آیت الله العظمی امام خمینی

یکی در جهان یکتای دنیا	خمینی در جهان شد آشکاری
چراغ دین احمد شد فروزان	به دست او به فضل کردگاری
بلی پرورده شد آغوش او دین	امام و مقتدا و نامداری
بلی آموخت اخلاص عمل از	علی شیر خدا رمز بهاری
اساس دین را مقصود خود کرد	بزعم خویشان با راستگاری
قسم بالله نشد پیدا مثلش	برای مومنان صد افتخاری
چون آمد بر لبم نام خمینی	دل بر طاغیان شد اضطراری
نظام شاه را زیر و زبر کرد	مقال کجروان را گئی قراری
رود چون گفته او پیش اقوام	ملل کفر ، در راه فراری
امام اتقیا مقبول یزدان	ضیای فیض او لیل النهای
منم «قاری» غلام آل اطهار	ز پنجن لطف بر این خاکساری

جاوید اقبال قزلباش^۲

شعر نو در پی انقلاب اسلامی

هر سو ساقط می شد و پس زندگی بد یک سراب
چون وجود آدمی بد مثل خاک و هم تراب
دل همه از دیدن هر یک خرابی شد کباب
هر چه بوده ساختار شاه کرده او خراب
کرد احیا دین را در صورت شفاف و ناب
شعر راه پیموده حرکت می کند سوی شباب
درخشنده در زمین فارسی با آب و تاب
هر یکی در را گشوده رو سوی آن انقلاب
منعکس کردند ارزشها برای شیخ و شاب
جهت استقلال فرهنگی که بوده همچو خواب
یک چمن با بلبل و آهنگ خوش بهر ثواب

ارزش فرهنگ اسلامی در آن آشوبها
آن زمان تخریب دیدم آشکار و بر ملا
رقص ابلیس و شیاطین بد در این عالم چنان
پس بیآمد مردی از شهر خمین و در دمی
صاحب فکر و نظر بد صاحب دیوان هم
منقلب گردید شعر و نثر بعد انقلاب
شاعران انقلاب ناب اسلامی همه
اعتصامی ، شهریار و هم جلال و هم بهار
بهبهانی ، شاملو و هم فروغ و یاسمی
ایستاده است ایران رو بروی کفر دون
زندگی «جاوید» از رنگ تغزل می شود

۱- سراینده ساکن اسلام آباد

۲- فارسیگوی مقیم اسلام آباد

استاد ایرج افشار در گذشت

به مناسبت درگذشت جانگداز مرحوم مغفور میرور شادروان استاد ایرج افشار چهره ماندگار و ایران شناس برجسته و بزرگوار و دانشمند فرهنگ و ادب و تاریخ و هنر ایران و جهان ، چهارشنبه ۱۸ / ۱۲ / ۱۳۸۹ ه.ش برابر با ۹ مارس ۲۰۱۱ میلادی . عمر : ۸۵ سال . ولادت ۱۳۰۴ ه.ش مدفن : آرامگاه خاندان افشار یزدی ، شبستان بهشت زهرا - تهران - ایران ، آثار : ۳۵۰۰ اثر. مقالات : تقریباً ۵۰۰۰ مقاله گردش علمی در سرتاسر جهان

درگذشت از این جهان و در جنان شد ماندگار
اینک اندر باغ جنت می خرامد شادوار
جانب الله روان شد سوی جنت رهسپار
همره افروختگان اکنون شده پیمان گزار
از سویدای دل و جان هرکه آمد داغدار
مهر ایران در وجودش هم شعار و هم دیار
در جهان ایران شناسان را همواره یارغار
کار و کوشش های او با عشق ایران
مرد مردان هنر نسخه شناس روزگار
آمده در خدمتش جنگ و اثر خدمتگزار
از متون کهنه و نو می نوشت نقش و نگار
ما همه دل بسته تو ای مه یزدی دیار
آه و افسوس و فغان باشد این جهان ناپایدار
همره و یاران او جمله غمین و دلفگار
نام او ورد زبان مردمان، لیل و نهار
گریه و زاری کنان یاران افشاری تبار
این معارف گشته اکنون بهر ایرج سوگوار
خوشه چین خرمن او مرد و زن در رهگذار
یاد او همواره باشد در دل و جان یادگار
شاعران و عارفان همراه او با افتخار
هرکجا نام و نشان او چو گل در سبزه زار

حامی میراث مکتوب و کتاب و انتشار
آن که اندر جست و جوی هر اثر جانباز بود
آن که میراث کهن را همچو جان در برگرفت
آن که پیمان بسته بود با هر کتاب و هر اثر
جمله یاران دل شکسته، غمزه، گریان شده
ایرج افشار مهر و عشق و عرفان و ادب
سربه سر دنیای فرهنگ و هنر اندوهگین
نام او همچون ستاره می درخشد در جهان
گفت و گویش مستند از بهر علم و معرفت
گردش کل جهان کرد از برای هر نسخ
رهرو راه جهان شعر و نثر فارسی
ایرج افشار ما رفتی، چرا از پیش ما
مهربان و با وفا یاران او یک جا شده
راه او پیوسته ایران شناسان بزرگ
می شناسندش همه خاور شناسان در جهان
باغ فردوس و همه اوقاف افشار غمزه
ایرج افشار فرهنگ و ادب هستی کجا
از در و دیوار آن آواز ایرج بشنوند
بخشش و بخشندگی می کرد و شادان بود و خوش
محفل شعر و سخن همواره یاد او کند
کوه و صحرا و بیابان می سپرد و شاد بود

خاک پاک رفتگان را سرمه دیدار کرد
هرکتاب و هر کتابخانه از او یادآورد
چون برفت از این جهان آن پیر دانای خرد
«چشمه مهر ایرج افشار» بود تاریخ فوت
«۱۳۸۹ هـ.ق»

«یا غفور و یا معبد» تاریخ هجری آمده
«۱۴۳۲ هـ.ق»

«سرور ملک عطا» با «ایرج افشار» جمع
۶۳۶ + ۷۹۶ = ۱۴۳۲ هـ.ق
یا غفور یا بدیع، تاریخ خورشیدی دگر
«۱۳۸۹ هـ.ش»

«معدن علم وحیا» با «ایرج افشار» باد
«۱۲۱۵ + ۷۹۶ = ۲۰۱۱ م»
رحمت و غفران حق با او بر آن مرد بزرگ
بشنوید آواز ایرج از در و دیوار دل
یاد او دارد «رها» همواره با کاف کتاب

دکتر رئیس احمد نعمانی^۱

تاریخ درگذشت آقای ایرج افشار محقق و دانشمند معروف کشور ایران

سخن گوی و سخن سنج و سخن یار
چراغ بزم تحقیقات و جستار
انیس همهران تازه رفتار
همی بوده امین و هم نگهدار
علم گردیده هم در چاپ آثار
ستوده از زبان خویش و اغیار
رمیده از هجوم شهر و بازار
جهانیده به سوی گور رهوار
ندا آمد: «دریغا ایرج افشار»

۲۰۱۱ م

یگانه مرد دانا ایرج افشار
ادیب نامور، استاد انشاء
رفیق رهروان راه پارین
کتاب و نامه اهل ادب را
مهارت داشت در تالیف و تدوین
عزیز خاطر دانا و نادان
چو دل برداشته از کار دنیا
بیسته رخت جان و تن ز منزل
بجستم سال فوتش و از دل من

^۱ - سراینده مقیم علیگره - هند

سانحه ارتحال - تاجدار ادب سند دکتري بخش خان بلوچ

رحمة الله عليه بار بار
در جهان - علم گوئی تاجدار
گفت هاتف سن هجری آشکار
در ادب هر حرف او شد شاهکار
جنت الفردوس شد جای قرار
مغفرت حال = «جوهر» = خواستگار

رفت عالم ، گشت عالم سوگوار
نام نیکو دان! نبی بخش خان
رحلتش = بعظمت - زیبا = بدان
سال او = رضی رضا = دان عیسوی
بود او شاه - قلم ، فخر - ادب
= من علیها فان = حکم - ایزدی

صدیق تاثیر^۲

حال چه گویم

هست هر کس از نگاه یار مست
مست خامه، کاغذ و اشعار مست
پوست مست و چوب مست تار مست
مست برگ و مست غنچه، خار مست
مست سبچه ، جبه و دستار مست
جانب ما آمد آن دلدار مست!
شد مکان و کوچه و بازار مست
هر کسی «تاثیر» شد خمار مست

رند و واعظ، کافر و دین دار مست
مست فکر، اندیشه مست و مست حرف
مست مطرب خوش گلو و خوش نوا
می چکد مستی بهر سو در چمن!
حال چه گویم جناب شیخ را؟
می تراود کیف و مستی از فضا
آمدند نعره زنان مستان صبح!
در جهان می ندارد هوش کس!

۱- سراینده مقیم فریدآباد بخش دادو سندھ

۲- سراینده ساکن شیخوپوره

گزارش و پژوهش

استاد ایرج افشار به لقاء الله شتافت

باکمال اندوه و تحسر خبر اسفناک درگذشت استاد ایرج افشار دریافت کردیم انالله و انا الیه راجعون. صاحب این قلم از دههٔ چهل که استاد رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بود، به وی ارادت دیرینه داشتم. در نیم قرن اخیر از صدها اثر به صورت کتاب، مقاله، تصحیح، نسخه شناسی، پژوهش، نسخ نویافته و غیره از آثار استاد ایرج افشار نیاز به تألیف کتابی مستقل را دارد، و از دهها اثر مجزا و در مجلدات عدیده ای در عین حال در آئمان ابتکاری بود، یکی «فهرست مقالات فارسی» بود که علاوه بر مقالات چاپ ایران مقالات فارسی پاکستان و هند برای نخستین بار منعکس شده بود. در نتیجه دانشمندان جهان فارسی باسهم نویسندگان فارسی نويس که در مجله هلال کراچی (از ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۲م بدو بصورت فصلنامه آنگاه ماهنامه منتشر می شد) و مقالات فارسی مجله دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب آشنایی پیدا کرده و استفاده سرشاری می کردند. استاد سالها در انتشارات دانشگاه تهران نقش موثری داشت. در چند دههٔ اخیر «موقوفات دکتر محمود افشار» را بالیافت و کاردانی کم نظیری اداره کرد و دهها کتاب علمی پژوهشی به جامعه فارسی دوست جهانی تحویل داد. در این رهگذر خدمات استاد ایرج افشار بی سابقه بوده است. از محققان شبه قاره تشویق های گوناگون بعمل می آورد و آثار آنان را به اهتمام موقوفات دکتر محمود افشار منتشر می ساخت. ما در گذشت استاد ایرج افشار را به خانواده استاد و محققان، دانشگاهیان و همکاران قدیم ایشان صمیمانه تسلیت می گوئیم. آرزو مندیم که به همت خانواده فقید سعید و همکاران نزدیک موقوفات دکتر محمود افشار کما کان خدمات تحقیقی و انتشاراتی را ادامه بدهد.

ارتحال دکتر نبی بخش خان بلوچ

دکتر نبی بخش خان بلوچ یکی از دانشگاہیان سرشناس سه ربع اخیر که در عین حال محقق، مورخ، رئیس چند دانشگاہ کشور و از مقامات سرشناس کشور محسوب می شد، در ۹۲ سالگی در حیدرآباد سند بدرود حیات گفت. وی پیش از تاسیس پاکستان دانش آموخته دانشگاہ اسلامی علیگره بود. در ۱۹۴۹م از دانشگاہ کولمبیا نیویورک در دوره دکتری فارغ التحصیل گردید. مدتہایی مدید به عنوان استاد علوم تربیتی منشا خدماتی ارزنده بود. او به عنوان رئیس دانشگاہ در دانشگاہ سند و دانشگاہ بین المللی اسلامی اسلام آباد سالها خدماتی ارزنده انجام داد. مدتی رئیس کمیسیون تحقیقات تاریخ و فرهنگ اسلام آباد بود. دکتر بلوچ مدتی در وزارت فدرال آموزش و پرورش و فرهنگ با مسئولیت های ویژه به سمت معاون کل انجام وظیفه نمود. هنگامی که فرهنگستان ملی زبان سندهی تاسیس گردید او به ریاست آن انتخاب گردید. دکتر بلوچ همزمان در چهار زبان آثار علمی چاپ و منتشر می کرد.

آثار فارسی ایشان عبارتند از ۱ - فتح نامہ سند ، ۲ - بیگلارنامہ ، ۳ - تاریخ طاہری ۴ - لب تاریخ سندی ۵ - تکملہ التکملہ ، ۶ - دیوان غلام آثار اردوی دکتر بلوچ شامل ، ۱ - دیوان شوق افزا معروف بہ دیوان صابر ، ۲ - دیوان ماتم ، ۳ - طلباء و تعلیم ، ۴ - اردو شاعری در سند ، ۵ - مولانا آزاد سبحانی ، ۶ - گلشن اردو.

گنجینہ آثار سندی دکتر بلوچ مشتمل است بر دهہا کتب منجملہ ۱ - سندی ادب عامیانہ در ۴۲ مجلد ، ۲ - شاہ جورسالو در ۱۳ مجلد ، ۳ - کلام شاہ لطف اللہ قادری ،

۴ - کلام شاه عنایت ، ۵ - تاریخ معصومی ، ۶ - تحفه الکرام و دهها آثار سنّدی مجزا.

یکی از کارنامه های علمی استاد بلوچ در زمینه لغت نویسی است که شامل ۱ - سنّدی اردو لغت ، ۲- اردو سنّدی لغت ، ۳ - جامع سنّدی لغات ، ۴ - لغات سنّدی یک جلدی، ۵ - شاه جو رسالو لغت ، ۶ - جواهر لغات.

دکتر بلوچ همچنین دهها کتاب به انگلیسی و عربی تالیف ، تدوین ، تحشیه و منتشر نموده است. ما درگذشت استاد دکتر بلوچ را که حد اقل سه نسل از دانشگاهیان رشته علوم تربیتی تحویل جامعه داده و خودش از شاگردان ممتاز استاد عبدالعزیز میمنی بوده ، به خانواده آن فقیّد سعید، عموم دانشگاهیان کشور بویژه در استان سنّد و شاگردان آن مرحوم تسلیت عرض می کنیم.

درگذشت شرافت عباس استاد اسبق فارسی در حیدرآباد

شرافت عباس استاد فارسی و فارسی گوی پاکستان روز ۴ مارس ۲۰۱۱م در نتیجه سکته قلبی در حیدرآباد درگذشت . شرافت عباس از سادات زیدی عابدی و زبان مادری اش اردو بود. او دارای دانشنامه فوق لیسانس زبان های اردو، فارسی، علوم سیاسی و دکتری نیز بوده است. وی به سبب نوحه خوانی فارسی ، به زبان اردو ، به ادبیات فارسی علاقه پیدا کرد و به این دلیل کلاس های گوناگون فارسی که در خانه فرهنگ ایران در حیدرآباد و خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در کویته برگزار می شد ، شرکت می جست.

در سال ۱۹۸۹م انجمنی بنام « انجمن فارسی بلوچستان» توسط وی و چند تن از دوستانش به راه انداخته شد و در دانشگاه بلوچستان شعبه فارسی دایر شد. در سال ۱۹۸۵م در دانشگاه بلوچستان ، زبان اردو را درس می داد و در همان زمان

مجله ای بنام « سراب » را نیز به راه انداخت. وی چندی مدیریت بخش فارسی روزنامه چند زبانه کوهستان که در کویته به چاپ می رسید، عهده دار بود. ایشان در سال ۱۹۶۶م مدیر گروه فارسی دانشگاه بلوچستان شد.

از آثار وی « بلوچستان مین فارسی شاعری ک پچاس سال » (پنجاه سال شعر فارسی در بلوچستان) مجموعه شعری به اسم « فروزان » و ترجمه داستان های کوتاه از فارسی به اردو به عنوان « کوه قاف ک اس پار » ، (آن طرف کوه قاف) را می توان اسم برد.

فقدان مرحوم برای جامعه ادبی معاصر ضایعه بزرگ است. ما مصیبت وارده را به خانواده اش ، همکاران و شاگردانش تسلیت عرض می نمائیم .

مدیر فصلنامه دانش

کتابهای تازه

۱ - احوال و آثار مقامات صوفیه (اردو) تألیف حضرت خواجه محمد بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید مهنی ، ترتیب و ترجمه پیرزاده اقبال احمد فاروقی و سید اسرار بخاری، ناشر مکتبه تبویه، گنج بخش رود لاهور، نام چاپ فارسی اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، سال چاپ ۲۰۱۰م ، ۴۰۷ ص، کتاب حاضر با مقدمه شمس بریلوی (صص ۹ - ۶۷) درباره سابقه تصوف در طی قرون آغاز می شود. معرفی اسرار التوحید تا مقامات صوفیه که بقلم مترجم محترم آمده است. پیش از متن ترجمه شده اسرار التوحید ترجمه مقدمه آقای دکتر ذبیح الله صفا در چاپ تهران درج گردیده است. در پشت جلد دو بیت معروف از حضرت ابو سعید ابوالخیر بشرح زیر چاپ گردیده .

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ
گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ
این درگه ما درگه نومیدی نیست
صد بار اگر توبه شکستی باز آ

۲- بررسی ادبیات امروز ایران (ترجمه اردو)

تألیف دکتر محمد استعلامی، ترجمه دکتر رئیس احمد نعمانی، ناشر گوشه مطالعات فارسی علی گره ، ۳۵۲ ص ، بها ۱۶۴ روپیه، شمارگان ۵۰۰ نسخه ، ۲۰۱۱م.

آقای دکتر استعلامی در ضمن تدریس در دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی با عنوان « شناخت ادبیات امروز» کتابچه ۸۰ صفحه ای فراهم آورده بود که تا چهارمین چاپ بصورت کتاب حاضر تدوین و منتشر شده است. فهرست مطالب با مقدمه درباره دوره های کلاسیک ادبیات فارسی آغاز و ابواب هشتگانه به ترتیب موضوعات فکری جدید قرن سیزدهم هجری، گرایش به ساده نویسی در ادب فارسی، شعر معاصر ایرانی ، فن نمایشنامه و نمایشنامه نویسی ، تحقیق در ادبیات و علوم و ادب برای نوباوگان و نوجوانان است مترجم کتاب مختصری در شرح حال مولف و خدمات آموزشی او در ایران و خارج بر شمرده و اینکه از دهه های قبل ایشان در دانشگاه مکگیل کانادا مشغول تدریس می باشد. در موضوع بررسی ادب معاصر ایران کمتر آثاری به اردو ترجمه و منتشر شده است و کوشش مترجم کتاب حاضر در خور ستایش می باشد. اگرچه مولف خاطر نشان ساخته که هدف تهیه کتاب تدریسی بوده و از آن نمی توان پاسخ سوالهای گوناگون درباره ادب معاصر جست .

۳- جُنْگ، دفتر اول، مجموعه مقالات شهید ثقه الاسلام تبریزی

از پیشگامان فهرست نگاری ایران، تهیه و تدوین انجمن فهرست نگاران نسخه های خطی تهران، چاپ ۱۳۸۸، ناشر کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، ۶۲۸ ص، بها ۸۰۰۰۰ ریال.

در پیشگفتار به قلم رئیس کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی می خوانیم « این مجموعه را بمناسبت صدمین سال شهادت مرحوم ثقه الاسلام تبریزی که روز عاشورای سال ۱۳۳۰ ق ناجوانمردانه به دست نیروهای تجاوز گر روسیه در تبریز به دار آویخته شد به این عالم بزرگوار تقدیم می کنیم.» در این جُنْگ دو مقاله مربوط به شهید ثقه الاسلام گردآورده شده است و ۲۴ مقاله اهدا شده به شهید ثقه الاسلام گرد آمده است. انجمن فهرست نگاران در نظر دارد در آینده جُنْگهایی دیگر تهیه و نشر نماید. ما بنوبه خود از اقدام انجمن فهرست نگاران نسخه های خطی ایران استقبال می کنیم. در خور تذکر است که از چهاردهه پیش در پاکستان به تدوین فهرست نسخه های خطی توجه ویژه ای مبذول بوده است.

۴- خمینی و فردوسی کی سرزمین - سفرنامه ایران (اردو)

گردآورده دکتر انوار بگوی و خانم فرحت بگوی، ناشر از انتشارات شاهکار بک فاوندیشن سید قاسم محمود مرحوم، ۲۰۱۰م، ۱۹۲ص، بها ۳۰۰ روپیه. نویسندگان سفرنامه در نوامبر ۲۰۰۷م بمدت یازده روز در شهرهای قم، اصفهان، مشهد و تهران درگشت و گذار بسر برده اند و این سفرنامه را تدوین نموده اطلاعات خود را درباره ایران پس از انقلاب اسلامی با خوانندگان اردو زبان درمیان گذاردند. هدف شان بررسی تحولات شگرف که در مدت کوتاه در ایران و استفاده از تجربیات آنها در مملکت اسلامی خود بوده است. چند عنوان کتاب شامل موارد زیر است: به مقصد ایران، قم، اصفهان نصف جهان، مشهد مقدس، امام خمینی، نماز جمعه در دانشگاه تهران، مسلک تشیع و تهذیب وتمدن. در مدت کوتاه یک هفته و عشره جهت تدوین سفرنامه مفصل یک مملکت وسیع و پرجمعیت دوران مختصری است و به هر مسافر خارجی مجال نمی دهد که در اطراف موضوعات مورد علاقه چنانکه باید و شاید ابراز نظر کند. اما کوشش شده است که اطلاعات مفیدی از دیدگاه گرد آورندگان تهیه و دراختیار خوانندگان اردودان گذارده شود.

۵ - در کوی خلیل

خاطرات درباره استاد خلیل الله خلیلی (۸۷ - ۱۹۰۷م) و نامه ها نوشته ها و یادداشتهای اوست. تألیف دکتر عارف نوشاهی ناشر: کتابخانه استاد خلیل الله خلیلی ، انستیتیوی شرقشناسی و میراث خطی، اکادمی علوم جمهوری تاجیکستان ، دوشنبه، قطع کوچک، چاپ اول، ثور ۱۳۸۹ / مه ۲۰۱۰م.

با یادداشت آقای محمد جعفر رنجبر و پیشگفتار گردآورنده چگونگی مراحل تألیف خاطرات درباره استاد خلیل الله خلیلی نوشته ها، نامه ها و یادداشتهای او، پی می بریم. شایسته تذکر است که استاد خلیلی سالها پس از وضع نابسامانی کشور خودش در پاکستان اقامت داشت و در این سرزمین مدفون گردید. بدو ۱۳ سالشمار استاد خلیلی درج گردیده. مولف پنجاه صفحه را به محبت ها و مناسبات با آن فقید سعید اختصاص داده است. همچنین تقریظ وی بر کتاب جامی استاد حکمت، ترجمه عارف نوشاهی اقتباس گردیده و در پایان در پانزده صفحه یادداشتهای و نکته ها آورده شده است. در آخر نمایه های تاریخی و جغرافیائی در ۱۳ صفحه درج شده است. در حدود ۷۰ صفحه به درج یادداشتهای و عکسهای گوناگون اختصاص داده شده. گرد آورنده در پیشگفتار اذعان داشته «که این وجیزه هرگز در شان استاد بزرگوار نیست» ولی شایسته یادآوری است که در تذکره نویسی ادبی تألیف مطالب معتبر توسط همعصران در شرح حال و آثار «مردم دیده» محسوب می شود. این اثر را می توان در این ردیف بر شمرد.

۶ - لاله طور (ترجمه اردویی منظوم رباعیات پیام مشرق با متن فارسی) علامه اقبال، ترجمه حکیم سرو سهارنپوری، ناشر اکادمی اقبال پاکستان، چاپ اول ۲۰۱۰، شمارگان ۵۰۰، بها ۱۵۰ روپیه، صص ۱ - ۱۱۹.

این ترجمه با «حرف اول» مترجم و «تحسین سخن شناس» نوشته افتخار عارف رئیس فرهنگستان زبان ملی اسلام آباد آغاز می گردد. در دهه های اخیر شعر فارسی علامه اقبال کوشش شده است که بحد توانائی منظوم و یا منثور به اردو ترجمه و منتشر گردد» در این مجموعه به ترجمه رباعیات «پیام مشرق» اکتفا گردیده است. ترجمه شعر فارسی اقبال برای درک معانی مفاهیم شعر اقبال برای اردو زبانان کمک می کند. اخیراً اکادمی اقبال به نشر و اشاعت تراجم شعر اقبال حتی به زبانهای بیگانه همت گماشته است.

۷- **لبخند ظفر مند** (مقاله ها راجع به هنر و اندیشه غالب دهلوی) نوشته تحسین فراقی ترجمه آناحمدی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور، ۲۰۱۰م، شمارگان ۵۰۰ نسخه، بها ۲۵۰ روپیه، این اثر به استاد شفيعی کدکني تقدیم گردیده است. در پیشگفتار نوشته استاد گروه فارسی دانشگاه پنجاب می خوانیم: «این مقاله های پر ارزش تحقیقی استاد دکتر تحسین فراقی است که ریاست گروه اردو در دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب - لاهور را عهده دارد. غالب شناسی به ویژه، زمینه مورد علاقه استاد تحسین فراقی است.»

مؤلف در مقدمه مختصری تبیین نموده است که مقاله های کتاب حاضر در سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۴م نوشته و در مجلات ادبی چاپ شده است. عنوانهای مقاله ها بشرح زیر است:

۱- غالب و نگاه او به زندگی، ۲- بررسی نامه های فارسی غالب، ۳- مثنوی بیان نمود برای شان نبوت و ولایت و برخی اعتقادات مذهبی غالب، ۴- بررسی مثنوی چراغ دیر، ۵- مثنوی ابر گهر بار و رویه عمومی فکری غالب، ۶- مهر نیم روز و درک دینی غالب، ۷- غالب شناسی در پاکستان - بررسی مختصر و چند پیشنهاد.

اگرچه در دهه های اخیر ده ها مقاله در زمینه غالب شناسی در مجله های علمی ادبی فارسی زبان از جمله هلال، پاکستان مصور و دانش حتی در پیرامون همین موضوعات منتشر گردیده است. و این مجموعه مقالات، امید است برای فارسی زبانان، راه گشای غالب شناسی خواهد بود.

۸- **یار آشنا: پیوند علامه اقبال با افغانستان** نگارش: خلیل الله خلیلی، پیشگفتار حواشی: عارف نوشاهی، ناشر کتابخانه استاد خلیل الله خلیلی، انسیتوی شرقشناسی و میراث خطی اکادمی علوم جمهوری تاجیکستان، دوشنبه، (تاجیکستان) قطع کوچک، ۱۴۰ ص با اضافه عکسها و نمونه ها.

سرسخن کتاب از محمد جعفر رنجبر رئیس کتابخانه استاد خلیلی است. و پیشگفتار دکتر عارف نوشاهی درباره سه موضوع فراهم آمده است که عبارت است از سفر علامه اقبال به افغانستان، پیوستگی اقبال به ملت افغان و بررسی یار آشنا نگاشته استاد خلیل الله خلیلی. در ضمن آثار عیدیه منتشر شده استاد خلیلی تذکر چاپ اول یار آشنا در ۱۹۸۲م / ۱۳۶۱ش در اسلام آباد اشاره شده است. در پیوست ها سه قطعه شعر استاد خلیلی با عنوان «دمی با اقبال» سفیر ماتم، مشاهده رویا صص (۱۰۹ - ۱۳۳) مضاف گردیده است. و در پایان نمایه ها تاریخی و جغرافیایی و برخی عکس ها و نمونه ها ضمیمه گردیده است.

نامه ها

پاسخ به نامه ها

اشاره:

ده ها نامه مهرآمیز از خوانندگان دانش دوست فصلنامه، بر حسب معمول طی چند ماه اخیر به دفتر دانش واصل گردید. از این که دوستان گرامی به ارزیابی مقاله های علمی پژوهشی و سایر مطالب منتشر شده، توجه می فرمایند، نشانگر درک اهمیت میراث مشترک فرهنگی و ادبی کشورهای فارسی دان منطقه می باشد. نظر سنجی های مخلصانه و خالصانه دوستداران دور و نزدیک در بهبود سطح مطالب شماره های در دست تدوین مؤثر می افتد. اینک اقتباساتی چند از، چنین نامه های محبت آمیز و پاسخ کوتاهی به هر یک از آنها:

۱ - جناب دکتر معین نظامی استاد گروه فارسی دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب همینکه خبر ناگوار استاد ایرج افشار در لاهور شنید، به سوگ استاد احساسات خالصانه نسبت به آن فقید سعید مرقوم داشت، بهتر است با هم بخوانیم:

«خبر درگذشت ایرج افشار (۱۹۲۵ - ۲۰۱۱م) را که خواندم، باور نمی کردم. واقعیت را می دانستم اما دلم نمی خواست آن را بپذیرم. اصلاً راضی نبودم آن را باور کنم که ایرج افشار - نابغه فرهنگ ایران حالا دیگر در میان ما نیست. تأسف و تألم بود و بی پایان بود. بیتی از حضرت جامی به یاد آمد که در سوکسرود برادرش گفته بود:

گلها شکفت و گلرخ ما زیر خاک خفت

ما را در این بهار گلی بس عجب شکفت

ایرج افشار را ندیده ام اما هیچ گاه احساس نکردم و نمی کنم که او را ندیده ام. او برایم غریبه نبود. انیس و مونس لحظه های سخت تنهایی من بود، بی آن که دانسته باشد و مرا شناخته باشد. مقاله ها و کتاب های جاودانه علمی و تحقیقی وی از بیست سال گذشته یار و یاور من بود و برخی از آثارش در من تأثیری فوق العاده گذاشته اند و سرچشمه الهام من در بعضی کارهای ناچیزم بوده اند:

گر بگویم که مرا با تو سر و کاری نیست

در و دیوار گواهی بدهد، کاری هست

نخستین بار در سال ۱۹۸۷م نام پدر گرامی اش را شنیدم ، نام مجله آینده را و نام ایرج افشار را - آن زمان دانشجوی کارشناسی ارشد در گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور بودم. استاد بزرگوار آقای دکتر آفتاب اصغر دو سه شماره آینده را به من داد تا از آن ها استفاده کنم. سپس در ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ م توسط دوست گرامی ام دکتر عارف نوشاهی با استاد ایرج افشار و کارنامه بلند گران مایه وی آشنا شدم و این سعادت را داشتم که چندین مقاله و کتاب او را بخوانم. این آشنایی یک جانبه من با ایرج افشار گسترده تر و عمیق تر بود و با گذشت زمان داشت به کمال می رسید.

بعدها مجله هایی چون کلک و بخارا به دستم می رسید که اغلب نوشته هایی مفید و عکس هایی خوب از ایرج افشار را هم داشت. این مجله ها را هم توسط عارف نوشاهی دریافت می کردم. او لطف می کرد و نسخه ای از آن مجلات را به من می فرستاد. سپس از طریق انتشارات و مجله های مرکز پژوهشی میراث مکتوب تهران خبرهایی در مورد فعالیت های گوناگون استاد ایرج افشار راجع به ادب و عرفان و فرهنگ ایرانی ، فهرست نویسی، نسخه شناسی، تصحیح متون، تاریخ کتاب و کتاب سازی در ایران ، تازه های ایران شناسی در جهان ... می رسید.

چندین بار به ایران رفتم. خیلی دلم می خواست ایرج افشار را ببینم (و استاد شفيعی کدکني را) اما جرأت نکردم. فقط دوبار تلاش کردم تا ایرج افشار را ببینم ولی با دست و دل تهی برگشتم. یک بار او به خارج رفته بود و باری دیگر شاید مرخص بود. دوستی که واسطه بود، نمی خواست مزاحم آن بزرگ مرد شویم. دو سه بار هم سری به بنیاد موقوفات افشار زدم و با بزرگانی دیگر دیدارهایی داشتم اما هیچ دیدار جای خالی دیدار با ایرج افشار را که پر نمی کرد!

ایرج افشار محقق خستگی ناپذیری بود. مردی بود کار دان و راه گشا. در کارهایش دقت ویژه ای به خرج می داد. عاشق ایران بود و شیفته کتاب. با ایران شناسان کشورهای مختلف دنیا روابط صمیمانه داشت و با بیشتر آنان مرتب در تماس بود. وی عمر پُر برکت خود را بر پاسداری از فرهنگ ایران وقف کرده بود و در این چقدر راست و صمیمی بود!

پایه والای وی در نگهبانی از میراث بزرگ ملت ایران و تلاش های پیگیر وی در پژوهش های تازه و جدی در زمینه ایران شناسی بر ارباب فضل و کمال در هر کشور و دیار پوشیده نیست. وقتی فهرست طولانی آثار و شرح

فعالیت های علمی و تحقیقی و فرهنگی وی می خوانم، تعجب می کنم که آن دانشمند کم نظیر چگونه به تنهایی این همه کار را انجام داد که معمولاً حتی از دست هیاتی از متخصصان هم بر نمی آید.

کسانی مثل ایرج افشار، برای یک ملت و یک کشور افتخار بزرگی هستند. این نادره مرد بدون هیچ تردید از افتخارات ملت بزرگ ایران است و نامش در تاریخ آن همواره خواهد درخشید.

خداوند روانش را شاد و یادش را گرمی نگهدارد»

درباره خدمات کم نظیر علمی و انتشاراتی استاد گفتنی ها زیاد است. ما در «راهیان ابدیت» شمه ای از آن ها باز گفته ایم. این بیت هزار ساله در این مواقع صدق می کند:

از شمار خرد هزاران بیش

از شمار دو چشم یک تن کم

۲ - آقای دکتر عارف نوشاهی رئیس گروه فارسی دانشکده گوردن راولپندی با دریافت آخرین شماره فصلنامه دانش عنایت کرده چنین ابراز نظر کردند:

«مجله وزین دانش، شماره ۱۰۲ عز وصول بخشید. از این که مجله سروقت و سرموعد انتشار می یابد و سروقت به دست این خواننده می رسد، باعث اطمینان و خوشحالی است.

اخیراً از کسالت جسمی آن دوست گرمی خبردار شدم. خداوند متعال به جناب عالی سلامت عاجل و کامل ارزانی فرماید و کما کان در خدمت دانش و فرهنگ باشید. ان شاء الله تعالی.

در این شماره در بخش نامه ها، دوستانه به بنده تذکر داده اید که چرا نظرهای خودم راجع به دانش را مکتوب نمی کنم؟ راستش بخواهید، بنده فقط مطالب گزیده را در دانش می خوانم و معلوم است که هر نوع مطلب به ذائقه هر کسی نیست. در شماره موجود مقاله دکتر محمد منصور عالم درباره آثار کلیان سنگه عاشق را با علاقه خواهم خواند. عجلتاً اعلام وصول مجله می شود.

استاد ایرج افشار هم رفت. حیف در صد حیف».

مایه بسی خوشوقتی است که ابراز نظر ولو کوتاهی فرمودید. طبیعی است خوانندگان مختلف بر طبق ذوق خود مطالب منتشر شده بالاستیعاب می خوانند. سعی ما بر آنست که نویسندگان جوانتری از دانشگاهیان کشورهای منطقه به پژوهش و نگارش مقاله ها روی بیاورند، نظرات اساتیدی که بمدت سه یا چهار دهه در این زمینه کوشا و فعال بودند، برای آنان بدون تردید تشویق کننده محسوب می شود.

۳ - آقای دکتر انجم رحمانی بذل لطف کرده از لاهور مرقوم فرمود:

« شماره ۱۰۲ ، پاییز ۱۳۸۹ فصل نامه دانش را به تشکر و امتنان دریافت داشتم. این فصلنامه یقیناً از چند مجله های علمی پژوهشی در پاکستان است. برای زبان فارسی که در پاکستان گستره محدودتر احساس می کردند به برکت این فصلنامه ادامه می دهد. این فصل نامه روایت علمی و ادبی خود را برقرار نگاه داشته است. دعاگو هستیم که این مجله به سعی شما فروغ زیاد می گیرد.»

به نظرات صائب جنابعالی ارج می گذاریم . مقاله ارسالی را که در همین شماره زینت بخش است ملاحظه فرمائید . ما از موضوعات پژوهشی ابتکاری مقاله ها استقبال می کنیم.

۴ - خانم روزینه انجم نقوی استادیار گروه فارسی دانشگاه اسلامیة از بهاولپور نوشته اند:

«از لطف و عنایت عالی جناب بسیار سپاس گزاری می کنم که شماره فصل نامه دانش مرتب به بنده موصول می گردد و جای دل افروزی است که هر فصل نامه، خوانندگان خود را پیام های تازه و نو دارد و برای تشنگان علم و ادب فارسی یک بحر بی کران است. انشاء الله من هم به زودی مقاله ای برای دانش ارسال کنم.»

در حدود یک دهه هست که به ظاهر برای فصلنامه دانش اثر پژوهشی را ارسال نداشته اید . حالا که ابراز داشتید شایسته است که مقاله علمی پژوهشی را در آینده نزدیک در سطح مطلوب دانش تهیه و ارسال بدارید.

۵ - خانم دکتر عصمت درانی مربی گروه فارسی دانشگاه اسلامیة از بهاولپور مرقوم کرده است (ترجمه):

« حسب معمول شماره ۱۰۲ فصلنامه دانش دریافت نمودم. در این شماره مقاله ای با عنوان « شعر فارسی حسن مولتانی فارسی سرای قرن سیزدهم هجری» بنام دکتر منیر احمد استادیار بخش فارسی دانشگاه اسلامیة چاپ شده است؛ با تأسف به عرض می رسانم که این مقاله نتیجه پژوهش مشترک اینجانب و همکارمان بوده واز ارسال نامه پذیرش آن ، از مجله تحقیقی دانشگاه مان «علوم اسلامیة» صادر شده بود و همکار مزبور با حذف اسم من و بدون اطلاع همان مقاله را به مجله وقیع انجناب جهت چاپ ارسال داشت برای این اقدام ناشایسته، دانشگاه ما بر طبق مقررات عمل خواهد کرد. و مطمئناً « دانش» در

جریان امور نبوده. اما لازم دانستم که ابراز دارم که مرتبت مجله وقیع دانش در نتیجه چنین اقدام جریحه دار شده و برای پژوهشگرانی «نو آموز» چون ما موجب همت شکن بوده است»

ما از عموم پژوهشگران درخواست می‌نمائیم اگر چنانچه موضوع سنگین پژوهشی را انتخاب کنند، مشترکاً در نویسندگی تا حدی اشکالی نیست. ولی درباره موضوع سبک تر چند صفحه ای چنین اشتراک پژوهشی بظاهر لازم نبوده. اقدام مناسب را از دانشگاه مربوطه انتظار داشته در خور تذکر است که نویسندگان این موضوع را مدنظر داشته باشند.

۶ - آقای اوغوز هاشمی اوغلی از راولپندی از راه لطف نوشته اند:

«با عرض تشکر برای فرستادن فصلنامه دانش شماره ۱۰۱ از شما خواهش دارم که پیرامون مقاله درباره تاجیکستان «زبان و خط تاجیکی گذشته، امروز و آینده» از دکتر لقمان بایمت اف این مسئله فقط مربوط به کشور تاجیکستان نیست بلکه این یک مشکل تمام جمهوری هائی آسیای میانه (ترکستان) می باشد. که از شوروی سابق تجزیه شدند و کشورهای که هنوز زیر تسلط روسیه هستند، این یک مسئله مشترک آنهاست.

فصلنامه شما یک منبع علم و دانش است و من می‌خواهم عطش علم خود را به خوابانم برای همین این نامه را بخدمت شما ارایه داریم».

در حدود چهار دهه هست که دیوان فارسی امیر علی شیر نوائی در تهران چاپ گردیده بود. بمناسبت سده مخدوم قلی فراغی در دهه پیش در کشورهای منطقه انتشاراتی تهیه و تدوین شده.

۷ - آقای بشیر سینایی از دادو (سند) بذل عنایت کرده نوشته است.

«بعد از آداب و تسلیمات گزارش که فصلنامه «دانش» ۱۰۱ دریافت کرده ام. بسیار تشکر. همه مقاله های علمی و پژوهشی این شماره بسیار مفید و مستند و موجب اطلاعات علمی و ادبی و فرهنگی هستند. نیز منظومات شعرای گرامی که از جناب عالی در قسمت شعر فارسی امروز آراسته شده است پر تاثیر و قابل ملاحظه هستند و بسیار دلکشی و دل آویزی دارند.

از صمیم قلب سپاسگزارم که یک قطع شعر بنده را هم در مجله پُر ارزش چاپ فرموده اید. این لطف و عنایات جناب عالی هست که همیشه بنده را

حوصله افزائی و تشویق فرموده اید. فارسی زبان زیبای اسلاف ماست و آن را عزیز از جان می داریم.

دانش از طرف جناب عالی مانند گل تازه تر بصورت تحفه و تجدید محبت بما می رسد و برایش همیشه منتظر هستیم بلکه بی صبر!! بقول سعدی:

صبر دیدم که در مقابل شوق

آتش و پنبه است و سنگ و سبو

برخوش قدمی دانش بسیار شادمان می شدیم. امیدواریم که همین طور لطف می فرمائید.

باتشکر بانظرات مثبت آنجناب که بیانگر اخلاص و فارسی دوستی صمیم جنابعالی

است.

۸ - آقای افتخار شفیع، استادیار گروه اردو دانشکده دولتی ساهیوال، چنین مرقوم داشته اند:

«شماره تازه « دانش ۱۰۱» واصل گردید. مندرجات این شماره کاملاً روشن و معطر است. در حقیقت نگارشات و تخلیقات (به حواله معیار و سطح) بسیار بلند است. مقاله های تمام این شماره بسیار سودمند است. مقالات آقای رحیم پور و دکتر صغری بانو شگفته لائق تحسین و تعریف است. سپاسگزارم ازین که مرتب به من دانش تازه ارسال می نمائید.

ازینکه بعد مدتی شعر دکتر اسلم انصاری (در این شماره) دیدم، بسیار ممنون شدم. متمنی است که تا حال زیارت جناب عالی میسر نشد، بهرحال الطاف و اکرام جنابعالی بسیار شیرین است»

علاقه مندی جنابعالی به آثار منثور و منظوم نویسندگان و سخنسرایان دانش مایه دلگرمی است. بعضی از اساتید بعلت کثرت مشغله نمی رسند که آثار خود را سر وقت ارسال بدارند.

۹ - پرفسور نسجت توسان دانشیار دانشکده الهیات دانشگاه مرمره استانبول مرقوم فرموده اند. (ترجمه):

یک نسخه شماره های ۱۰۰ و ۱۰۱ فصلنامه دانش رسید، بسیار متشکرم. ما یک نسخه از نشریه در موضوع تصوف... را در ژانویه گذشته وسیله پست ارسال داشته بودیم...

دریافت اعلام وصول دو شماره مزبور موجب خوشنودی است . سه ماه پیش شماره ۱۰۲ هم حواله پست گردیده . بنظرم نشریه ارسالی آنجناب به کتابخانه واصل گردیده است و موجب تشکر است.

۱۰ - پرفسور پنهل دهر از بخش گهوتکی استان سند در ضمن اعلام وصول دانش نوشته اند(ترجمه):

« شماره های ۱۰۰ و ۱۰۱ فصلنامه دانش به « کتابخانه پژوهشی سند» به موقع دریافت گردید. هر شماره مجله حاوی اطلاعات جامع پژوهشی درباره تاریخ ، ادب ، فرهنگ و شعر می باشد و سطح اطلاعات خوانندگان را بالا می برد. از این فرصت استفاده نموده چاپ یکصدمین شماره فصلنامه را تبریک و تهنیت می گوید»
همراه شماره ۱۰۲ دانش یک پرسشنامه درباره اعلام وصول به گیرندگان ارسال شده ، ادامه ارسال بعدی فصلنامه منوط به دریافت پاسخ گیرندگان محترم می باشد.

۱۱ - آقای سید اظفر رضوی نایب دبیر انجمن ترقی اردو پاکستان از کراچی مرقوم داشته اند(ترجمه):

« شماره ۱۰۱ دانش به کتابخانه انجمن ترقی اردو واصل گردید. مثل گذشته شماره حاضر نیز برای علاقه مندان زبان و ادب فارسی در پاکستان مشعل راه می باشد. در تدوین و نشر این فصلنامه مساعی جمیله تان در خور ستایش می باشند. در این زمینه تشکرات اداره این انجمن را پذیرا باشید.»
دریافت اعلام وصول از ناحیه جنابعالی موجب خوشوقتی است. ما خدمات علمی انجمن ترقی اردو را که در سابق شامل به نشر و اشاعت برخی آثار فارسی می گردید، ارج می گذاریم. اگرچه سالهاست انجمن در گیرندگان فصلنامه مشمول بوده و به ظاهر برای اولین دفعه از طرف جنابعالی اعلام وصول بدست آمده و این را به فارسی و دانش دوستی آنجناب تلقی می کنیم.

۱۲ - خانم مسرت واجد استادیار بخش فارسی دانشگاه اسلامیة از بهاولپور مرقوم نموده است:

«باکمال خوشوقتی و ارادت صمیمانه عرض می کنم که فصلنامه دانش ۱۰۲ پاییز دریافت کردم مثل همیشه از صمیم قلب سپاسگزار هستم.

بدون شک مجله دانش برای دوستان ادبیات فارسی وسیله اظهار و شیفتگی هست و مثل یک نعمت عالی است. همه شیفتگان ادبیات فارسی بدین وسیله بسیار استفاده می کنند.

همه نوشته های دانش خوب اند. و مثل همیشه این خدمت عالی از طرف دانش است. من هم به زبان نبی بخش دانش می گویم:

دانشا! تا زنده ای در این جهان

باش دایم پارسی را پاسدار

امیدواریم که پرسشنامه ارسالی را بموقع پر کرده فرستاده اید تا شماره های

بعدی به نشانی تان مرتب ارسال بشود.

۱۳ - آقای محمد عمر از گجرات پاکستان نوشته است (ترجمه):

« شماره ۱۰۲ دانش واصل گردید. با فصلنامه درنامه ای گفته شده است که مجله دانش در سایت و بصورت الکترونیکی در اختیار علاقمندان قرار دارد و می توانید استفاده نمائید. ما خیلی از گیرندگان دانش که یک مجله تحقیقی و پژوهشی است فاقد تسهیلات انترنیت هستیم و از طرفی در کشورمان هر روز در حدود ۱۰ یا ۱۲ ساعت با خاموشی برق مواجه هستیم. بهمین دلیل استدعا دارم که به اینجانب مثل سابق مجله دانش مرتب ارسال فرموده موجبات امتنان مرا فراهم فرمایند»
نظرتان مورد توجه مسئولان امر قرار می گیرد. اما در اسرع وقت با ارسال پاسخ پرسشنامه ادامه ارسال مجله در آینده را تضمین کنید.

یادآوری لازم

طی چند هفته اخیر صدها پاسخ کتبی پرسشنامه فوق در دفتر توزیع دانش دریافت شده ، درج همه نام و نشانی در صفحات محدود « پاسخ به نامه ها » مثل همیشه مقدور و میسر نیست و از این بابت پوزش ما را بپذیرید.

چکیده مطالب

به انگلیسی

*Abstracts of contents
In English*

A Glimpse of Contents of this Issue

1- *Tanbihus Salateen*: Recently discovered Work of gnosticism and Philosophy of Islamic polity.

Hakeema Dastranji

“*Tanbihus Salateen*” is Work of Khawjigi Ahmad Kasani, depicting code of Performance of Muslim rulers and their desirability to pursue justice. The Writer has been a Scholar belonging to gnostic line of Naqshbandia. At the outset the writer has quoted Prof. Saeed Nafeesi from *Tarikh Nazm Wa Nasr in the Iran* and also from *Tanbihus Salateen* itself. Prof. Nafeesi enumerated 31 of his works which has been named . The writer has taken pains in analyzing contents and format of book, characteristics of its prose, its form of writing and particulars of two manuscripts both from Ganjbaksh library availed for editing (pp 1-9). The edited text runs through pp 10-35 and finally sources have been quoted in pp 35 – 36.

2 – Influence and impact of Iranian Nastaliq form in Indo - Pakistan Sub-Continent.

Dr. Anjum Rahmani

Before Nastaliq form’s usage, Suls, Naskh and Taleeq forms of writings were used . In Indo-Pakistan Sub-Continent since 9th Century A.H.Nastaliq form initiated by Iranians have become popular. Iranian Calligraphists and

locals for about five centuries have availed it widely in manuscripts, buildings, monuments and patch works. It is worth mentioning in educated classes in the Sub-Continent particularly in nobles and princes learning of Calligraphy has been a priority. The form of Iranian Nastaliq in host of Iranian masters like Mir Ali Tabrizi, Sultan Ali Mashadi, Mir Ali Heravi, Imad ul Hassani , Abdur Rashid Deelami was widely popular and appreciated in the Sub-Continent. It may safely said that Nastaliq form of calligraphy has great lasting impact on culture of Sub-Continent.

3 – Pakistan’s Contribution in compilation of Life of Holy Prophet ie. Seerat writing.

Prof. Dr.Reza Mostafavi Sabzvari

Compilation of life of Holy Prophet commonly known as Seerat writing have caught attention in Islamic society for centuries. Many reputed libraries of Pakistan including Ganjbaksh library of Iran Pakistan Institute of Persian Studies has rich collection of manuscripts in various languages in Persian, Arabic and other languages. In this article, contribution of Pakistan in compilation of Life and Seerat- writing of Holy Prophet (SAS) has been introduced.

4 – Talib Amoli: Famous Poet of first half of 11th century A.H.

Prof. Dr. Sughra Bano Shagufta

Talib Amoli-famous poet lived in Sub-Continent in first half of 11th Century A.H. In the past century simultaneously Dr.Khawja Abdur Rasheed and Taheri Shahab published selections and kulliat Talib Amoli which have been welcomed by Persian Literary circles. In this write up life and thoughts of famous poet has been discussed in detail.

5 – Sair wa Sulook of spirit in Islamic and Christian gnosticism on the basis of Attar’s Mantiq ut Tair and Tarzaie Avelaieave qiddsa Deh Davoon - literary masterpieces of Iran and Spain.

Shafaq Gholami Shabani

In the sixth century Gnosticism in Iran had considerable growth when Mongol had earned supremacy. Simultaneously Gnostic topics were discussed in literature. One of the litterati, who contributed widely in Gnostic literature, was Attar whose Mantiq ul- Tair were followed by number of poets. Mantiqut Tair visualizes seven stages of spirit’s sulook and this work’s simile of spirit, is a bird.

In Fifteenth century A.D, Catholic kings gained power in Spain when literature , gnosticism and other arts had widely appreciated and gnosticism had influenced Catholic beliefs and this period is considered golden century in Spain .At this Juncture Terzai Aaelaie appeared in literary

and Gnostic horizon of Spain. One of such work and Mantiquat Tair have been discussed in this article.

6 – Method of teaching of Persian Language and Literature in Pakistan:A Study.

Dr. Mehr Noor Mohammed Khan

In this study present day method of teaching of Persian language and its extension and betterment have been surveyed, enabling to achieve its proper place in educational system of Pakistan. Persian Language has long past in this land and Persian was for centuries, language of knowledge, religion, history , mysticism and literature of our people, history and literature of our forefathers was compiled in Persian and thousands of books both published and in manuscripts form are being kept in libraries of Pakistan, is considered as recognition of our past heritage and identity. An attempt is being made for betterment of process of teaching Pakistani students to achieve effective outcome and role of experienced teachers shall be of paramount importance.

7 - Iranian's Contribution towards compilation of Books on morality.

Jafar Gol Mohammadi

Substance and Subsistance of human beings depends on Morality. The Society devoid of high standard of Morality,

and humanism, shall face decline and annihilations. Therefore , Morality had described one of four pillars of Civilization . It is obvious high moral aptitude which have to rely on intellectual , philosophical and knowledgeable nature as morality without such guaranties shall lack strong base. Islam's philosophy pleads for perfect specimen of morals, had produced valued books and researches to benefit human society in last 1500 years and Iranian Scholars and writers has widely contributed in compilation such works in past many centuries, which is well recognized in intellectual articles by researchers of Moral studies. In this write-up few of such personalities and their precious works have been discussed.

8 – Short Stories of Behram Sadeqi : A Critical Study.

Dr. Shakeel Aslam Beg

Behram Sadeqi had prominence among contemporary short story writers during three decades. Tens of his short stories were regularly published in the famous magazines. In this write up bio data of Behram Sadeqi has been given and then opinion of prominent writers and critics like Hassan Mir Abedini , Dr. Mohammad Reza Shafie Kadkani , Dr Hormoz Rahimian, Ghulam Hussain Saedi have been quoted . Then a critical study of Behram's short stories have been made. It is note worthy Sadeqi died at 48 year age.

9 – Meaning of liberty in Allama Iqbal Lahori’s poetry.

Dr. Yousuf Aali Abbas Abad

Human genius and knowledge helped regarding human beings and Word found liberty in basic form is dealt in thought and poetry of Iqbal. He is poet philosopher, and in present study, effort is being made which analyses meanings of liberty in Poetry of Iqbal. Iqbal as thinker pondered about ways of achieving liberty and its safeguard . In Iqbal’s poetry “ Humanity’s” liberty were of prime importance . In this write up method of content analysis is adopted to analyse poetic text and questions were responded in the light of such exercise.

10 - A Brief History of Three Thousand Year's Relations Between Iran and the Sub-Continent

Dr.Muhammad Iqbal Saqib

Iran and Sub-continent enjoy a strong cultural, religions, political, artistic and industrial relations since ancient times. These two Indo-Iranian Aryan nations share a strong unbreakable bond of companionship because their forefathers lived together, speaking the same language and following the same religion before their arrival in India and Iran. Later on, they migrated from their native homeland i.e Central Asia to the India and Iran and they settled in a separate territory.

11 – *Mokhammas* “Chehal Asrar.”

Dr. Mohammed Hussain Tasbihi

In this write up “Mokhammas” Chehal Asrar composed by Khawja Mastan Shah Kabuli attempted on Forty ghazals of Mir Syed Ali Hamdani, has been discussed. Additionally prose and poetic works of Khawja Mastan have been referred and a number of his disciples named. While analyzing of thought of Mir Syed Ali Hamdani and Khawja Mastan Shah idioms, words, and similies or metaphors, conveying particularly in various meaning have been enlisted in alphabetic order.

Syed Murtaza Moosvi

Note

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of DANESH for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves – Editor.

Quarterly Research Journal

President & Editor-in-Chief: Ali Agha Nouri

Editor: Syed Murtaza Moosvi

Address:

IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

House No.4, Street 47, Sector F-8/1

Islamabad 44000, PAKISTAN

Ph: 2816074-2816076

Fax: 2816075

Email: daneshper@yahoo.com

[http:// ipips.ir](http://ipips.ir)

ISSN:1018-1873
(International Centre-Paris)

Quarterly Research Journal
of the
IRAN PAKISTAN
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD

WINTER 2011
(SERIAL No. 103)

A Collection of Research articles
With background of Persian Language
And Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent